

قال الصادق: عليه السلام ليس الخمس إلا في الغنائم خاصة

«من لا يحضره الفقيه»

بحتى عميق پیرامون

# مسأله خمس

(مأخوذ از کتاب و سنت)

نوشتنه:

حیدر علی قیداران قمی

(۱۲۹۲ - ۱۳۶۸ شمسی)

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

**www.aqeedeh.com**

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

[www.aqeedeh.com](http://www.aqeedeh.com)

[www.islamtxt.com](http://www.islamtxt.com)

[www.ahlesonnat.com](http://www.ahlesonnat.com)

[www.isl.org.uk](http://www.isl.org.uk)

[www.islamtape.com](http://www.islamtape.com)

[www.blestfamily.com](http://www.blestfamily.com)

[www.islamworldnews.com](http://www.islamworldnews.com)

[www.islamage.com](http://www.islamage.com)

[www.islamwebpedia.com](http://www.islamwebpedia.com)

[www.islampp.com](http://www.islampp.com)

[www.videofarda.com](http://www.videofarda.com)

[www.nourtv.net](http://www.nourtv.net)

[www.sadaiislam.com](http://www.sadaiislam.com)

[www.islamhouse.com](http://www.islamhouse.com)

[www.bidary.net](http://www.bidary.net)

[www.tabesh.net](http://www.tabesh.net)

[www.farsi.sunnionline.us](http://www.farsi.sunnionline.us)

[www.sunni-news.net](http://www.sunni-news.net)

[www.mohtadeen.com](http://www.mohtadeen.com)

[www.ijtehadat.com](http://www.ijtehadat.com)

[www.islam411.com](http://www.islam411.com)

[www.videofarsi.com](http://www.videofarsi.com)

صلى الله عليه وسلم



## فهرست مطالب

مقدمه .....	۵
بررسی سند و مدرک خمس در کتاب خدا .....	۱۹
اما در احادیث اهل بیت علیهم السلام .....	۴۸
اما در احادیث اهل بیت علیهم السلام صرف نظر از صحت و سقم آنها .....	۵۶
اقوال علمای شیعه در یتامی و مساکین و ابن سبیل آیهی خمس .....	۶۱
بی اعتباری علتی که خمس را خاص بنی هاشم دانسته اند .....	۷۲
احادیث شریفه ای که مؤید این حقیقت است .....	۷۶
<b>اختصاصات رسول الله ﷺ .....</b>	<b>۱۰۷</b>
تمام یا اکثر اهل بیت پیغمبر ﷺ از بیت المال که همان زکات بود اخذ و ارتزاق می نمودند .....	۱۱۲
اما آنچه معصومین علیهم السلام بعنوان سهم از بیت المال و جوایز و عطایا از خلفا می گرفتند .....	۱۱۳
<b>حساب غلط .....</b>	<b>۱۳۱</b>
آیاتی که شعار انبیاء را «لا اسألکم علیه اجرا» معرفی می کند .....	۱۳۲
آیاتی خاص در باره عدم اختصاص و امتیاز پیغمبر اسلام در بهره وری از امر رساله به اجر مالی و غیره .....	۱۳۴
بحثی در پیرامون آیهی شریفه ی ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْرِظْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ (الشوری: ۲۳) .....	۱۳۷
قضاوتی عادلانه در قانونی ظالمانه .....	۱۴۴
خمس چیست؟ و به چه چیزها تعلق می گیرد؟ .....	۱۵۲

- اما خمس ارباح مکاسب بر فرض صحت اخبار مخصوص امام است ..... ۱۶۶
- اشکالاتی که بر این حدیث عجیب «علی بن مهزیار» وارد است..... ۱۷۹**
- اشکال اول: از جهت سند ..... ۱۷۹
- اشکال دوم: از حیث تاریخ ..... ۱۸۰
- اشکال سوم: از حیث متن و مضمون ..... ۱۸۴
- اشکالات دیگری بر متن و مضمون این روایت است ..... ۱۸۶
- بررسی سند حدیث پنجم ..... ۱۹۱
- بررسی متن حدیث پنجم ..... ۱۹۲
- نتیجه‌گیری ..... ۱۹۴
- احادیث پنجگانه‌ی دیگر خمس بر ارباح مکاسب ..... ۱۹۷**
- حدیث اول ..... ۱۹۷
- حدیث دوم ..... ۱۹۹
- حدیث سوم ..... ۲۰۱
- حدیث چهارم ..... ۲۰۳
- حدیث پنجم ..... ۲۰۴
- معرفی راوی خمس ارباح مکاسب احمد بن هلال از کتب ارباب رجال ..... ۲۰۶
- حدیثی دیگر: ..... ۲۰۹
- اینک بررسی این حدیث از حیث سند ..... ۲۰۹
- عالمان شیعه که قائل به سقوط خمس از شیعیان ..... ۲۱۲
- نتیجه‌ی آنچه گذشت ..... ۲۱۶**
- احادیث تحلیل خمس به شیعیان ..... ۲۲۳**
- اخبار بخشش خمس به شیعیان از امیر المؤمنین علیه السلام ..... ۲۲۳
- اخبار بخشش خمس به شیعیان از فاطمه زهرا علیها السلام ..... ۲۲۴
- اخبار بخشش از حضرت باقر علیه السلام به شیعیان ..... ۲۲۵

- ۲۲۷..... احاديث بخشش خمس به شيعیان از ناحیه حضرت صادق علیه السلام
- ۲۳۴..... اخبار بخشش از ناحیه حضرت ابی جعفر محمد بن علی النقی علیه السلام
- ۲۳۴..... اخبار بخشش از ناحیه حضرت صاحب الامر علیه السلام
- ۲۳۵..... در اخبار تحلیل با این همه تأکید ممکن است چند اشکال مطرح شود:
- ۲۳۵..... اشکال اول.....
- ۲۳۵..... اشکال دوم.....
- ۲۳۶..... اشکال سوم.....
- ۲۳۸..... مستمسکی علی و ادعائی بدون دلیل.....
- ضعف استدلال فقیه همدانی بر اینکه زمین و تمام آنچه در آن است مال رسول خدا و ائمه**..... ۲۴۳
- ۲۴۶..... اما دلیل نقلی آقای همدانی.....
- ۲۵۲..... بررسی اسناد این احادیث.....
- ۲۵۴..... اما مضمون حدیث اول.....
- ۲۵۴..... سند حدیث دوم.....
- ۲۵۶..... سند حدیث سوم.....
- ۲۵۷..... حدیث چهارم.....
- ۲۵۹..... حدیث پنجم.....
- اموالی که مردم به ائمه علیهم السلام می پرداختند**..... ۲۶۱
- ۲۶۱..... نوع اول: زکات.....
- ۲۶۲..... نوع دوم: موقوفات.....
- نوع سوم: اموالی بود که شیعیان آنرا مخصوصاً برای آل محمد علیهم السلام وصیت می کردند
- ۲۶۳.....
- تحقیق در خمس آل محمد علیهم السلام**..... ۲۶۵
- ۲۶۷..... در مصرف خمس و سهم امام علیه السلام در زمان غیبت.....

- 
- ۲۶۸.....پاره‌ای از آنانی که بکلی خمس دادن را واجب نمی‌دانند
- ۲۷۱.....مصرف سهم امام علیه السلام
- ۲۷۵.....ختم کلام در این مقاله
- ۲۷۹.....مدارک کتاب



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه

### بِسْمِ الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ

﴿لَا تَعْلَمُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ (النساء: ۱۷۱)

از موجودات کره‌ی ارض که بجماد و نبات و حیوان تقسیم می‌شود، تنها انسان است که بداشتن عقل و هوش و تمیز خاص اختصاص یافته‌است و همین مزیت است که او را یکه تاز میدان تسلط بر طبیعت و ذخائر آن قرار داده، چنانکه اکثر کائنات بسیط زمین را در چنبر اطاعت و استقلال خویش در آورده یا در میاورد. آری اگر این امتیاز باعث شده که او بر مکنونات و موجودات دیگر این عالم تسلط یابد و آنها را بِنفع خود یا به اقتضای هوس و میل خویش استخدام و استفاده نماید و به خیال خود حوائج و آرزوهای خود را تأمین کرده تحقق بخشد. در نتیجه روز به روز بر دایره هواهای نفسانی خویش وسعت دهد، اما از طرف دیگر همین خاصیت باعث ناراحتی روح و تشویش و اضطراب وجدان و ناامنی خاطر او گردیده و از روی سلب آسایش و رفع آرامش می‌نماید.

زیرا: گرچه انسان در اثر داشتن مزیت هوش و اندیشه خاص خود به بسیاری از آنچه که شاید موجودات دیگر پی نبرده باشند دست یافته‌است اما هر چه هست عقل آدمی شعله ضعیفی بیش نیست که چون چراغ کم‌سوئی در صحرای تاریک و پهناور وجود بوی داده شده‌است، که راه دور و دراز معاش و معاد خود را بدان دیده، طی طریق کند.

اما همین انسان که با اشتیهای جهان‌خواری می‌خواهد بر سرتاسر اسرار جهان هستی دست یابد، با این وسیله ناچیز قادر به برآوردن این آرزو نیست. زیرا وسعت و پهنای

عالم وجود و اسرار پیچ اندر پیچ و سردرگم آن خیلی بیش از آن است که با پای شکسته و لنگ اندیشه و وهم انسان ضعیف پیموده شود. معهذا باز هم رائد اندیشه و خیال همواره در تکاپو، و جاسوس رازجوئی و کشف اسرار پیوسته در جستجو است. و همین کیفیت است که از فرط کوشش و طلب گاهی چنان اسیر وهم و عواطف می شود که جنونش بر همگان روشن و مسلم است. این جزر و مد روحی و هبوط و صعود عقلی و بچپ و راست زدن عاطفی و منطقی، او را بصورتی درآورده است که در صحنه حیات و غوغای زندگی اعمال و افعال حکیمانه و جنون آمیزش در هم و برهم و بیکدیگر آمیخته و ممزوج است چنانکه گوئی طبیعت او را بمسخره و استهزاء گرفته و با وی بازی و شوخی می کند. هرچه هست این انسان در جستجو و تلاش این است که از این کشش گوشش، به چیزی دست یابد که روح خود را از این هیجان و اضطراب و تزلزل و تشویش آرامش بخشد. و چنان بنظر می رسد که اگر بر این آرزو دست یابد حوائج جسمی او نیز که از ابتدا تا انتهای زندگی همواره او را بزحمت و مشقت های دور و دراز انداخته است تأمین شود و لااقل صورت سهل و آسانتری بخود گیرد زیرا مسلم است که آرامش جسم بستگی تام به آرامش روح دارد.

تاریخ زندگی بشر آنچه از این وضعیت و کیفیت در اختیار ما می گذارد آن است که انسان در طی ادوار عمر طولانی خود، آنچه برای این منظور و وصول به این مقصود دست و پا کرده است پدیده ها و مظاهری است که بنام مذاهب و ادیان در آثار خود باقی گذاشته است.

مذاهب و کیش های افسانه ای و خاموش، تا ادیان و مذاهب زنده و موجود، همگی گویای این حقیقتند. که آدمی لحظه ای نتواسته است بدون مذهب و عقیده در دنیا زندگی کند و اگر تحقیق و دقت شود مسلم خواهد شد که ارتقاء و انحطاط هر ملتی نتیجه بلافاصل و اثر مستقیم مذهب و کیشی است که از آن تبعیت می کند. زیرا مذاهب و ادیانی که در عالم رهبری جوامع گوناگون بشری را در عهده داشته اند تمام آنها از یک منشأ و منبع سرچشمه نگرفته و اگر منشأ آنها هم یکی باشد یاری آراء و اهواء پیروان، یا اغراض و هوس های ارباب فرض، دخالتی مستقیم یا غیرمستقیم در انحراف از آن

داشته است و همین اغراض و اهواء است که بعداء موجباتی غالباً ناشایسته ببار آورده است.

در میان مذاهب زنده و خاموش هرگاه با نظر انصاف و اندیشه تعمق و تحقیق شود دین مقدس اسلام روشن ترین و آسانترین و آرامش بخش ترین راهی است که هم امروز که بشریت بر سر دوراهی فنا و بقا با پای لرزان و دل هراسان ایستاده و به آینده خود نگران و متحیر است می تواند تمام جوامع انسانی را به شاهراه نجات و رستگاری رهبری کند، و این مدعی آنگاه تصدیق می شود که مطالعه ای عمیق در سایر مذاهب و ادیان موجود عالم نموده و آراء و نظرات دانشمندان منصف و متعمق جهان از هر ملت را در پیرامون این مطلب مورد دقت و بررسی قرار داده نظری هم بمکاتب موجود و رژیم های سیاسی ملل مختلف دنیا بیندازیم.

شرط دیگری که در تصدیق این مدعی لازم است آن است که دین اسلام را از سرچشمه اصلی آن که منبع و معرف آن قرآن کریم و سنت سنیّه متواتره رسول بزرگوار آن که در طی بیست و سه سال دوران درخشان نبوت خویش بمرحله اجرا درآورده است، جستجو کنیم یعنی قبل از آنکه به آراء و اهواء یک قرن یا نیم قرن بعد از غروب خورشید رسالت آلوده شده باشد و از این رهگذر و میدان های وسیعی برای تاخت و تاز غرض ها و مرض های ارباب هوا و هوس باز شود.

یک مطالعه ولو اجمالی در تاریخ دنیا مسلم می دارد که ظهور اسلام از بزرگترین حوادث یا خود عظیم ترین حادثه ایست که مسیر حیات بشری را بسوی ترقی و تعالی تغییر داده و از پرتگاه گودال هلاکت به رفیع ترین مقام مدنیت و انسانیت ارتقاء و جسم و روح آدمی را به عالی ترین مقام لایق خود تعالی و رفعت بخشید.

جسم انسانی را از تعب اقسام اعمال شاقه در بارکشی اطاعت جبابره و ریاضت های پر مشقت از دستورات احبار و کشیشان و از رجس و خبائث اطعمه و اشربه نجات بخشیده بسوی آسایش و رفاه هدایت و طیبات ملذات را در سفره طعمه و منکح او نهاد و روح او را که دچار قید و بند شرک و بت پرستی و اسیر

کرنش و عبودیت جانوارانی امثال او از فراعنه و جباریه بود آنچنان آزاد کرده و عروج داده که تا سر حد همنشینی با کروییان ملا اعلی بالا برد و شرافت نسب و نژادش را تا سجودیت فرشتگان تمام کرات آسمانی و کارگزاران عالم وجود بکرات یادآور شد مگر قدر خویش بشناسد و خط سیر استکمال وی را با توجه به ذات بی چون آفریننده عالم و لقاء پروردگار هستی بعنوان هدف تعیین و نشان داد و لذات نفس و جان او را تا آفاق بعیده بی نام و نشان بشارت بخشیده و روضان الهی را که اتصال به آغوش وصال ذات نامتناهی است غایب کمال مصرفی فرمود و هزاران نعمات و برکات دیگر، ﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾ (ابراهیم: ۳۴).

اما افسوس! ای صد هزار افسوس!! چند سالی از غیبت آفتاب نبوت نگذشته بود که همان آفتابی که همواره در دنبال این برکات است مجدداً جان گرفت و تقلید و تعصب کیش آباؤ امهات از شوره زار جاهلیت سر برآورده گلستان شریعت احمدی را چون علف های هرزه و تنومند احاطه و اطراف گل های تعالیم اسلامی را فرا گرفت و نگاه خیره عقلاء جهان را در عظمت اسلام در جلب به اوهام خود تیره کرده و پیچک های تلخ هرزه و گستاخ از بر و شاخ شجره طیبه دین مبین بالا رفت و به سر و پیکر آن پیچید.

بطوری که اکنون تشخیص حق از باطل و اهل از نااهل و حلال زاده از حرامزاده آن بر بسیاری از خبرگان و متخصصین شناخت کفر و ایمان هم سخت و نامیسور است. از مسائل اعتقادی و اصولی که پایه و حقیقت اسلام بر توحید است و بدبختانه آلوده شده است بگذریم و بفروع و احکام عملی آن نظر افکنیم: مثلاً:

یکی از تعالیم اصیل و بلند پایه اعظم اسلامی فریضه زکات است تا بوسیله انجام این فرضیه الهیه مشکلات حوائج اجتماعی انسانی که در زندگانی در این سرای دوار از آن مفر و حذری نیست تأمین شود.

ذات اقدس الهی در کتاب مجید آسمانی مسلمانان، بودجه زکات را برای تأمین هشت صنف از اقسام حوائج اجتماعی مسلمانان پیش بینی و دستور فرموده است، که با

آن فقراء و مساکین در رفاه زندگی کنند و عاملین جمع‌آوری این بودجه نیز از عمل خود بهره‌ور شوند و تألیف قلوب علاقمندان بحقیقت فراهم گردد و ورشکستگان و تاوان زندگان از عهده غرامت برآیند و بردگی که خود ننگینی بر دامن بشریت است بدینوسیله تدریجاً زوده شود و تمام حوائج اجتماعی از محافظت کشورهای اسلامی و جهاد با هرگونه صلاح و قوائی که زمان اقتضا نماید و تسطیح طُرُق و شوارع و تعمیر و تسهیل تعلیم و تربیت و تهیه وسایل بهداشتی و سایر اصلاحات اجتماعی از هر قبیل و بالاخره تأمین خاطر راه‌گذران و در راه ماندگان غربا فراهم آید. و در نزدیک به صد آیه از آیات قرآن مجید فرموده است: از آنچه بشما داده شده بدین منظور پردازید از کسب و تجارت و غلات و مواشی و معادن و غیر آن نظیر این آیات: ﴿أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ﴾ (البقره: ۲۵۴) - ﴿أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ (البقره: ۲۶۷) - ﴿وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾ (البقره: ۳). و امثال آن.

اما دست فضول و بازیگر جهل و غرض، این بودجه عظیم را منحصر به نه چیز ناچیز کرده است که در این زمان اکثر آن از دسترس ابناء بشر خارج شده و می‌شود. از این نه چیز فقط گندم و جو و احياناً مویز و خرماست که در پاره‌ای از نقاط دنیا رقم معتابهی از آن موجود است که نصاب آن نیز نزدیک به هزار کیلوگرم است که با وضع هزینه زراعت، کسانی که مشمول بدهکاری آن می‌شوند با محاسبه‌ای که ما از روی مدارک و اسناد دولتی در کتاب زکات کردیم اگر غلات مشمول زکات کشور ایران را که فرضاً تمام آن مال یکنفر باشد و زکات آن تماماً داده شود هر گاه بفقرای ایران که برحسب پیش‌بینی ائمه اسلام اگر فریضه زکات صورت تحقق گیرد در آن هنگام در بین مسلمانان در هر هزار نفری بیش از بیست و پنج نفر فقیر و مسکین نخواهد بود، آری این زکات هرگاه بچنین فقرائی داده شود و عادلانه تقسیم گردد به هر نفر روزی بیش از نیم الی یک‌ریال نمی‌رسد!! آری روزی یک ریال<sup>(۱)</sup>.

(۱) این محاسبه در هنگام تألیف این کتاب بوده است. (۱۳۴۷ شمسی).

آیا می‌توان باور کرد که پروردگار جهان برای فقیران چنین زکاتی به‌منظور تأمین حوائج ایشان و اصناف دیگر مقرر فرموده باشد؟ آیا می‌دانید مستند فقهایی که چنین زکاتی را فتوا داده و تبلیغ می‌کنند چیست؟ از آن همه آیات کتاب آسمانی و سنت رسول ﷺ و سیره مسلمین صدر اول که از تمام درآمد آن روز مسلمین از غلات و باغستان‌ها و مواشی و تجارت و کسب و درآمد معادن و مراعات و اموال مخلوط بحرام و کنوز زکات گرفته میشد صرف‌نظر کرده، چسپیده‌اند به یک عده احادیث و روایات ضعیفی که خوشبختانه یا بدبختانه از رجال بدنامی در کتب احادیث و اخبار باقی مانده است... مثلاً همین انحصار زکات به اشیاء تسعه در کتب احادیث شیعه مستند به شش حدیث است که پنج حدیث آنرا یکی از بدنام‌ترین رجال حدیث بنام علی بن فضال که بقول صاحب سرائر خود و پدرش ضال و مضل بوده و ملعون و رأس کل ضالند روایت کرده است: علی بن فضال که ما در کتاب زکات شرح حال نکبت مآل او را به تفصیل آورده‌ایم و مختصری از آن در همین کتاب به نظر شما می‌رسد، وی شیعه‌ی امامی نبوده ابتداءً فطحی مذهب و اخیراً به امامت جعفر کذاب گراییده است از گمراهانی است که رهبری فقهاء قائلین به اشیاء تسعه را بر عهده دار است.

این یکی از فرائض عظیمه‌ی اسلامی که در دنیای امروز که تشنه‌ی یک فرمول صحیح اقتصادی است به این صورت نمایش داده می‌شود. همچنین با سایر فرایض و قوانین و احکام اسلامی آنچنان بازی کرده‌اند که تمام احکام حیات‌بخش و سعادت‌فزای این شریعت آسمانی از دایره‌ی عمل خارج و به بوته‌ی فراموشی سپرده شده است. تا جایی که اگر امروز یکی از آنها را بخواهیم بمرحله اجراء و عمل درآوریم، نه: حتی اگر بگویم در نظر متسمین و منتسبین به مسلمانی، محکوم به زندقه و بدعت می‌شویم. مثلاً نماز جمعه و جماعت آن، آنچنان که خواست صاحب شریعت بوده و حج و اجتماع عموم اغنیای مسلمین ولو در عمری یکبار برای انجام کنگره‌ی اسلامی حج، و جهاد و تهیه مقدمات آن از اسلحه و آلات و قوای لازمه‌ی زمان و مشق صف جمع و فرا گرفتن فنون جنگ از تیراندازی با آلات و ادوات روز و سایر امور و اعداد قوای و تعلیم پیروان و اطفال و زنان برای دفاع و حفظ سرزمین اسلامی و نصرت برادران دینی و انجام امر

مهم و وظیفه اهم امر بمعروف و نهی از منکر و جلوگیری از بدعتها و احیاء سنن متروکه و سپردن اراضی مفتوح العنوه بمال القباله والخراج و کسانی که اهلیت و لیاقت آبادانی آن اراضی را دارند و برداشت درآمد آن بفتح بیت المال مسلمین و... و... و... و از همه مهمتر و عظیم تر امر حکومت اسلامی و انتخاب و تعیین پیشوای سیاسی اسلام که بزبان اسلامی بدان امام می گویند تا احکام و قوانین قرآن را بجزریان اندازد... کدام یک از این امور و احکام است که اگر بحقیقت خود بخواهد صورت گیرد، متصدیان و انجام دهندگان آن فرائض و احکام در اثر دسیسه بازی کنان با حقایق دین و دشمنان واقعی شریعت سید المرسلین، که بدبختانه پاره ای از آنان بنام عالم و مرجع و مقلد قلمداد شده اند محکوم به کفر و زندقه و خروج از دین نشود؟! نه تنها صورت بخشان این حقایق بلکه گویندگان آنرا شاید بفتوای اینان باید زبان برید و جثه در آتش سوزانید!!

از آنطرف ایجاد و تقویت بدعت های معموله و ضلالت های موجوده و خرافات شایعه و اوهام متبعه چون شخص پرستی ها که پاره ای از مشاهیر اسلام را بصورت خدا و ابناء الله در آورده اند به طوری که حتی شرک جاهلیت بر آن رجحان دارد، و عزاداری های نامشروع و توسلات شرک آفرین و زیارت های ناصواب که شبیه همان ایاب و ذهاب مجوسیت و جاهلیت به آتشکده ها و بتخانه هاست و تعمیر مقابر و تزیین و ترغیب ضرایح سیمین و زرین و اعتکاف و اقامت در قبور و مزارها که مورد نهی عقل و شرع است و وقف اراضی و اموال بچنین امکنه و بقاع بمنظور تحکیم و تزیین آن و زنده کردن افتخارات موهوم نسب و نژاد و قومیت که اسلام با شدیدترین اراده و قدرت با آن مبارزه داشت و تعیین حقوق و مزایای خاصی به نژادی مخصوص که از آن جمله خمس کذایی است که بهمان قدرت و شدت بدعت های دیگر بلکه از آن شدیدتر در میان شیعه امامیه شایع است...

خمس که بنص صریح قرآن و سنت روشن پیغمبر آخر الزمان و سیره ی عموم مسلمانان نام یک پنجمی است که از غنیمت جنگ با مشرکین که عاید اردوی مجاهد مسلمین می شود، زمامدار و پیشوای آن جنگ می تواند به این مقدار از غنائم بردارد و

چهار پنجم دیگر آن را طبق دستور اسلامی به مجاهدین واگذار امروز بصورت مالیات ظالمانه‌ای درآمده‌است که نه از اموال مشرکین بلکه از دسترنج طبقات قوی وضعیف شیعیان با اخلاص امیرالمؤمنین برای طبقه خاصی از انگلانی گرفته می‌شود و آن‌چنان با شدت و دقت از مردم حتی از ضعفا چون حمال و هیزم کن و چرخ ریس و با تهدیدات شدیدی از عذاب اخذ می‌شود تا مجالس سرور و بساط سرور عده‌ای مخصوص را دایر و گرم دارد.

به تشبث اینکه زکاتی که از اغنیاء گرفته می‌شود که از یکدهم یک تن غله خالص گندم و جو و مویز و خرما و یک‌چهلیم گاو و گوسفند غیرمعلوفه که باید گفت غیرموجوده، و طلا و نقره مسکوک که نادر بلکه ناپیداست، بر سادات (عنوانی که هرگز در اسلام نامی از آن نبوده!) حرام است و خود این ادعا را قرآن تصدیق نمی‌کند.

چون دین اسلام و احکام آن برای عموم جهانیان است لذا تمام اموال و درآمد مسلمانان بلکه درآمد تمام مردم جهان و جمیع معادن روی زمین، که نفت یکی از آنها است و عمومی کنوز و دفینه‌های عالم و بالاخره آنچه عنوان مال و ارزش ریال دارد مشمول حکم خمس میدانند و باید یک‌پنجم آنها را از هر نوع که باشد در اختیار این طبقه خاص با امتیاز بگذارند تا نیمی از آنرا ملا و باصطلاح مرجع، صرف امور لا یتکلم و غیر مسئول خود کند و نیمی دیگر را به مساکین سادات و یتامی و ابن سبیل از این طبقه (با اینکه می‌توانند از زکوات و صدقات هم‌نژادان خویش و احیاناً از غیر آنها نیز استفاده نمایند). هرچند غنی باشد داده شود و در واقع مساکین و فقرا این طبقه را در تمام مدت از فقر و پریشانی بیمه نمایند!!

یعنی سال به سال هزینه او را برحسب حال پردازند تا در تمام مدت سال با آسایش خیال زندگی کرده و با ازدیاد نسل تنبلان و اتکالیان پردازد!

این مالیات عجیب و سنگین که اگر صورت عمل بخود گیرد با آن می‌توان سفره‌های رنگین و بسترهای رنگین برای یک طبقه خاص معدودی پهن کرد! هرگاه در کشوری مثل ایران که از حیث درآمد چندان غنی نیست و از حیث وجود سادات غنی‌ترین کشورهاست اگر حقوق اموال مشمول خمسش پرداخته شود بلکه همان درآمد



تنها معادن او، به هر سیدی روزانه یکهزار تومان میرسد باز اگر گفته میشد که هر گاه از نفقه این طبقه زیادتر می شد میتوان در امور اجتماعی و عام المنفعه دیگر آنرا مصرف کرد. لکن صریح فتوای فقهای بزرگ شیعه آن است که آن را بجز این طبقه بر احدی نباید داد و بهیچ امری نمی توان مصرف نمود، چنانکه در متن کتاب بفتوای آنان خواهیم رسید.

اما مصرف نیمه دیگر که بنام سهم امام گرفته می شود: صرفنظر از اینکه در شریعت حقه اسلامی از این عنوان نام و نشانی نیست، و در صدر اول اسلام هیچ مسلمانی بنام سهم امام دیناری به احدی از ائمه اسلام از حق و باطل نداده است و مصرفی نداشته است. بدبختانه امروز هم سرش بیکلاه است: یعنی امامی بظاهر وجود ندارد که از آن بهره مند شود زیرا مال شخص برای مصرف خود اوست.

با صرفنظر از اینکه اکثر فقهای اقدم شیعه پرداخت چنین مالی را بلکه کلیه خمس کذایی را واجب ندانسته و در زمان غیبت آنرا بر شیعیان مباح و حلال می شمردند بنا بر فتوای پاره ای از آنان که از باب احتیاط پرداخت آنرا لازم می دانستند عقل و اندیشه خود را سر هم کرده چنین می گفتند: سهم امام را می باید از مال خود جدا کرده و در انتظار ظهور آن حضرت بود تا بمجرد ظهور آنرا تقدیم حضور موفورالسرور نمود! و اگر نه در هنگام احتضار آنرا بوسی امین خود سپرد تا در صورت دست یافتن به امام غائب آنرا بوی پرداخت و گرنه آن وصی نیز در موقع احتضار بوسی امین خود واگذاردمچنین تا هر چند نسلی که ادامه یابد تا شاید روزی بدین فیض عظیم نائل آید و مال امامت چند صد ساله یا چند هزار ساله را بصاحب اصلی آن رد کند، و حق بمن له الحق برسد؟ این یک راه!

راه دیگر آسانتر آنکه سهم امام را در بیابانی دفن کند تا هنگامی که امام ظهور می کند آن دینه فریاد برآورده امام را بجانب خود دعوت کند تا امام آنرا تصاحب نماید و بمصارف لازمه عمر امامت هفت ساله یا حداکثر چهل ساله برساند (عمر امامت حضرت مهدی را احادیث هفت و حداکثر چهل سال معین می کنند).

راه بهتر و آسانتر و مطمئن تر آنکه آن را بدریا افکند، چه در بیابان خوف آن است

که زندانی بدان دست یابند اما در قعر دریا از این آفت مصون است و این پول در قعر دریا میماند تا روزی که امام آنرا برون آورده مصرف نماید.

می فهمید نتیجه این حکم نازنین که از عقل زرین! مروجین دین مبین مایه می گیرد و بدبختانه آنرا بشریعت آسمانی و الهی سیدالمرسلین نسبت می دهند چیست؟  
آن است که همه ساله یک درهم ثروت روی زمین را باید بدریا افکند تا پس از چند هزار سال امام غائب بیاید و آنرا برداشته (در دنیایی که می گویند معامله با صلوات انجام می گیرد و کسی را بدرهم و دینار احتیاجی نیست) مگر با آن آسمان خراشهای طلا و نقره بنیاد کند!!

باز خدا پدر ملایان و مراجع تقلید امروز را بیامرزد که برای مصرف این بودجه عظیم هر چند به اخلاص کمال کاملاً پرداخته نمی شود (زیرا بنای غلطی است که ادنی شعوری هم به بطلان آن پی می برد)، راهی پیدا کردند هر چند اکثر آن را به عده ای عطله و بطله برای ترویج همان اباطیل و بدعت های سابق الذکر بنام طلبه می دهند. وگرنه با این حکم امروز ماهیان دریا هم از انبار شدن نقره و طلای سهم امام به پیسی و زکام مبتلی می شدند. اگر تمام این ننگ ها که از خفت عقل و شدت جهل و آلودگی مذهب و اضلال مطلب نصیب مسلمان شیعی مذهب می شود تحملش ممکن باشد آنچه بر وجدان ما سنگین و عملش بسیار ننگین است آن است که نسبت جعل این حکم را به پروردگار حکیم و تبلیغ آنرا به نبی اکرم ﷺ که رحمه للعالمین است می دهند. با اینکه آن بزرگوار بنص آیات شریفه قرآن و تبعیت از روش عموم پیغمبران مأمور است که اجر رسالت نخواهد، و حتی از باب احتراز و احتیاط دیناری از مال مسلمانان برای مصرف خود و خانواده خود نگیرد و سنت و سیره مسلمه اش حاکی از این روش عالی و حکیمانه است، اما به ادعای اینان: چنین میراثی از مال مسلمانان برای ذریه و عشیره و خویشانش تأمین نموده است که در تاریخ روزگار هیچ سلطان جبار و فرعون ستمکار برای فرزندان بلافصل خود نکرده است. ﴿سُبْحٰنَكَ هٰذَا بَهْتَنُّ عَظِيْمٌ﴾ (النور: ۱۶).

همین ضجرت و نفرت از این نسبت بلکه از این تهمت مهلک بر پیکر حقیقت

باعث شد که ما با اینکه بخطر کار خود آگاه و به آثار ناهنجار آن از دست مغرضین و جاهلان واقفیم نتوانستیم دندان بر جگر نهاده غض بصر نموده این جنایت عجیب را دیده و خاموش بنشینیم و ناچار درصدد تحقیق برآمده آنچه از کتاب و سنت رسول الله ﷺ و سیره‌ی مسلمین بدست آورده در این وجیزه مختصر در اختیار تو خواننده عزیز اگر طالب حق و جویای حقیقت باشی نهادیم تا خود انصاف داده بینی با شریعتی که عین‌الهیوه سعادت دور جهانی تو است چه کرده‌اند؟! و از این نمونه بدانی که چه آفات و بلیاتی بر سر آن آورده‌اند! باشد که خود بیای خواسته تا حد امکان بتحقیق پرداخته دین عزیز خود را از چنگ این نگهبانان طلسم سحر و افسون نجات‌بخشی تا شاید قبل از حلول اجل، خود را به سرچشمه‌ی حقیقت رسانیده و نیمه‌جانی از حیات جاودانی، از این جهان بیرون بروی به اتفاق کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ و اجماع جمیع مسلمانان جهان، رسول خدا ﷺ که خود بنیانگذار شریعت مقدسه‌است در تمام دوران مدت نبوت خود دیناری بلکه دانگی و ریالی از هیچ مسلمانی بعنوان خمس ارباب، آنهم مخصوص بخود که امام مسلمین است یا برای خانواده طاهرینش نگرفته‌است و حتی با اینکه احادیث بسیاری از دروغ به آن جناب نسبت داده‌اند تا اینکه در زمان حیاتش برپا خواسته و فرمود: «قَدْ كَثُرْتُ عَلَيَّ الْكُذَّابَةُ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَبِئُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» معهذا خوشبختانه نیم حدیثی ولو دروغ در بین تمام مسلمین در موضوع خمس کذائی وجود ندارد!

و نسبت پیدایش این بدعت از یک قرن و نیم بعد از هجرت از طرف غالیان و کاذبان و جعلانی چون علی بن ابی حمزه بطائنی و علی بن فضال ضال مضل و احمد بن هلال و سهل بن زیاد و سماعه بن مهران و علی بن مهزیار که خود را نمایندگان ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام معرفی کرده و در بین شیعیان به اخاذی مشغول بودند شایع شده‌است. چنانکه در این کتاب بهیوت آنان واقف خواهید شد انشاءالله.

اما آنچه باعث سرگردانی فقهاء شیعه شده‌است آن است که احادیثی که در باره‌ی خمس غنائم جنگ است و این خمس در زمان رسول خدا از اموال مشرکین در جنگ

اخذ می‌شد و شاید از آن، خانواده رسول خدا در زمان حیات آن حضرت بهره‌ور می‌شدند از آن جهت که کلمه‌ی خمس که نامی از یک کسر متعارفی است و آن را امروز بصورت یک حقیقت شرعیه درآورده‌اند با خمسی که رسول خدا و خلفا از پاره‌ای از معادن و کنوز و امثال آن از مسلمانان از بابت زکات می‌گرفتند و بعداً اینگونه مسائل مورد ابتلای مسلمین بوده و از فقهای زمان خود از آن سؤال می‌کردند که مثلاً از درآمد معدن نفت و کبریت و مس و آهن باید چه مقدار زکات داد؟ در جواب سائلان، فقیهان آن زمان هر یک بنظر خود فتوایی می‌دادند مشتبّه شده چنانکه مالک در زکات معادن و رکاز یک عشر قائل بود و شافعی یک خمس.

همچنین پاره‌ای از شیعیان از ائمه‌ی معصومین سلام‌الله علیهم از این مسائل پرسش می‌نمودند و آن بزرگواران نیز می‌فرمودند یک خمس. این گونه احادیث باعث شده که زکات معادن را که یک خمس است و مصرف آن مصرف زکات است اشتباهاً خمسی گرفته‌اند که مصرف آن خمس غنائم جنگ است و گرنه هرگز ائمه شریعتی در طول شریعت سیدالمرسلین نیاورده و حکمی غیر از آنچه قرآن مجید و سنت رسول، مبین آن است نگفته‌اند و چنین نسبتی العیاذ بالله به آن بزرگواران هزار مرتبه بدتر از قتل آنان بسیف و سنان است زیرا در این صورت آنان را با پیغمبری بعد از خاتم‌الانبیاء العیاذ بالله یا محرفین کتاب خدا باید شمرد و چنین عقیده و گفتاری کفر صریح است.

اگر مبنای دین، کتاب خدا و سنت رسول‌الله است؛ کتاب خدا و سنت رسول الله را از چنین خمسی آگاهی نیست. و گرنه راه ضلالت بسی فراخ است!

از عجایب امر آنکه هنگامی که این حقیقت از طرف مؤلف این رساله در یکی از شهرهای بزرگ ایران اظهار شد یکی از علمای آن دیار که دارای عمامه و دستار و صاحب صحابه و انصار است محتج و معتذر شد که اگر رسول خدا ﷺ از مسلمانان خمس ارباح مکاسب نگرفته‌است به علت آن بود که در زمان آن حضرت مسلمانان در نهایت فقر و پریشانی بودند بدینجهت در میان آنان شخص مشمولی برای ادای خمس یافت نمی‌شد!

این قول که بهذیان شبیه‌تر است تا به برهان، معهدا گفتن آن از جانب شخص

عالمی خیلی جرأت و جسارت است هر چند در میان جاهلان باشد در حالی که این شخص ناچار به حکم قرآن و آیات صریحه آن و سنت متواتر رسول الله که حاکی از آن است که ذات با برکات سید کائنات همان در زمان حیات خود برکات متصدی اخذ زکات و صدقات از مسلمانان شد در حالی که زکات دارای نصابی است که جز اغنیای امت مشمول آن نمی شوند زیرا زکات از مسلمانی گرفته می شود که حداقل دارای یک تن غله و چهل گوسفند مستثنی از مستثنیات و بیست مثقال طلای مسکوک و دویست مثقال نقره‌ی مسکوک و امثال آن، بعد از مضي حول (یعنی بعد از گذشتن یک سال) باشد، و حال اینکه خمس کذابی را هر کس یعنی هر حامل و بقال و هیمه‌کن و هیزم‌شکن و زنی چرخ‌ریس هر چند اضافه درآمد روزانه‌اش نیم ریال باشد مشمول است و حتی مضي حول هم در آن شرط نیست بکه بمجرد دست یافتن بآن نیم‌ریال، خمس آن واجب می شود، غایت امر آنکه حق دارد پس از مؤنه آنرا بپردازد.

آیا در مسلمانانی که مشمولین زکات آنچنانی بودند مشمولین خمسی این چنین یافت نمی شد؟! این است حجت آنان که از حق می‌گریزند و ناچار به‌ذیانان متوسل می شوند.

خدا اسلام را از شر چنین مفتریان نجات بخشد.

امید است مطالعه این کتاب، حقیقت را در نظر اولی‌الالباب چنانکه هست بنماید.

إن أريد إلا الإصلاح ما استطعت و ما توفیقی إلا بالله عليه توكلت و إليه أئيب

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

حیدر علی قلمداران



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### بررسی سند و مدرک خمس در کتاب خدا

الحمد لله كما هو أهله والصلوة والسلام على محمد نبيه و على أهل بيته.  
سند و مدرک و دلیل خمس در کتاب خدا (قرآن) آیهی شریفه ۴۱ سورهی انفال است که می‌فرماید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ، وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّنْقِيهِ أَجْمَعِينَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (انفال/۴۱)

ترجمه و مضمون آیه شریفه: «و بدانید آنچه را که شما (مسلمانان) از چیزی که غنیمت گرفتید، پس همانا یک پنجم آن مال خداست و برای رسول و برای نزدیکان و یتیمان و مسکینان و در راه مانده است. این در صورتی است که شما بخدا و بدانچه ما بر بندهی خود (محمد) در روز جدا گشتن (روز فاصله بین کفر و ایمان) روزی که دو جمعیت مبارز با یکدیگر ملاقات کردند ایمان آورده باشید و بدانید که خدا بر هر چیزی بغایت تواناست».

آنگاه در دنبال آیهی شریفه آیاتی است که شرح قضایای روزی است (روز جنگ بدر) که این اتفاق افتاده است. چنانکه ما قبل آیه نیز آیاتی است که مربوط به جنگ و جهاد است بشرحی که انشاءالله ضمن آیات غنائم خواهد آمد. باتفاق اکثر مفسرین و مورخین و ارباب سیر نزول این آیه در ایام جنگ بدر بوده که تمام مورخین متفقند که آن جنگ در سال دوم هجرت واقع شده و آیه شریفه بجهت رفع اختلاف و نزاعی که در بین مجاهدین در خصوص تقسیم غنایمی که در این جنگ بدست مسلمین افتاد صورت می‌گرفت نازل گردید. و رسول خدا ﷺ بمقتضای آن عمل فرمود، اقوال دیگری نیز در اینکه مراد از غنیمت جنگ در این آیه آیا غنیمت جنگ بدر یا غنیمت غزوات دیگر قبل یا بعد از جنگ بدر بوده نیز هست که چون اینگونه اختلاف در مطلب

و مقصد ما مؤثر نیست لذا بدان نمی پردازیم.

در اینجا برای روشن شدن مطلب و وصول به حقیقت در موضوع خمس باید، چند نکته را در نظر گرفت:

۱- اینکه این نخستین حکمی است که در موضوع اموال و حقوق خدا و رسول با قید تقسیم آن نازل گردیده و بمرحله‌ی اجرا در آمده است. هرچند قبل از آن آیاتی که مربوط به زکات است در سُورِ مَکِیَه در مکه معظمه یعنی قبل از هجرت نازل گردیده است اما بدون تعیین تقسیم و مصارف و نصاب آن زیرا آیات زکات جداً صورت عمل بخود نگرفته بود از آن جهت که ملاک معینی نداشت. تا اینکه در سال نهم از هجرت رسول خدا بفرمان واجب‌الاذعان پروردگار سبحان: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...﴾ (التوبة/ ۱۰۳).... و با تعیین مصارف آن: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمَلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَاةُ فَلُوهُمُ فِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (التوبة/ ۶۰). «یعنی همانا جز این نیست که صدقات (انواع زکوات) مال فقیران و مسکینان و کارمندان جمع‌آوری زکات و مؤلفه قلوبهم و آزادی بردگان و تأمین توان زدگان و تمام امور اجتماعی که برای رضای خدا انجام بگیرد و کمک به در راه مانده است».

پس از نزول این آیات، رسول خدا ﷺ آن را به مرحله‌ی اجرا درآورد و عاملینی برای اخذ زکات به قبایل و بلاد اعزام داشت. در حالی که خمس غنائم در همان سال دوم هجرت صورت عمل بخود گرفت.

۲- برای اینکه دانسته شود که چرا حکم زکات که در آیات مکی (قبل از هجرت) نازل شده هنوز صورت عمل بخود نگرفته بود اما آیه خمس بلافاصله بمرحله‌ی اجرا درآمد باید وضع مالی مسلمانان آن روز را در نظر گرفت که اکثر مسلمین آن روز فقیر و بینوا بودند زیرا: تمام مهاجرین که از مکه بطور خائفاً یترقب فرار کرده بودند اگر مالی هم داشتند در مکه گذاشته و فقط جان خود را نجات داده بمدینه یا بلاد دیگر (حبشه و غیر آن) گریخته بودند و مهاجرین بمدینه مهمان برادران دینی خود (انصار) بودند. و از



مردم مدینه آنانی که ایمان آورده بودند اکثراً فقیر بودند مثلاً: ابو ایوب انصاری که مهماندار رسول خدا بود تمام ثروت او عبارت از خانه‌ی کوچکی بود که دو اطاق داشت (زیر و رو) که در اطاق بالائی رسول خدا ﷺ را جای داده بود و در اطاق زیرین خود و مادر پیرش منزل گزیده بودند. مسلمانان دیگر هم وضعی بهتر از ایوب نداشتند. ما اگر همان تجهیزاتی را که مسلمانان در جنگ بدر همراه آورده بودند در نظر بگیریم که تمام آن عبارت بود از:

دو اسب و هفت شمشیر و هفت شتر بیشتر یا کمتر. وضع فقر و فلاکت آنها بخوبی بدست می‌آید. و بهتر از همه همان دعائی است که پیغمبر خدا ﷺ هنگام خروج بجنگ در باره‌ی مسلمانان کرد: در کتاب (المغازی) واقدی (ص ۲۶، ج ۱) و در کتاب سنن الکبری بیهقی از عبدالله بن عمرو روایت شده است که رسول خدا ﷺ در حالی که برای جنگ بدر از شهر خارج میشد با لشگری که عدد آن از سیصد و پانزده نفر بیشتر نبود روی به آسمان کرده عرض نمود: «اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ حُفَاةٌ فَأَجْلِهِمُ اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ عُرَاةٌ فَأَكْسُهُمُ اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ جِيَاعٌ فَأَشْبِعْهُمْ» «یعنی خدایا اینان پابرهنگانند ایشان را حمل کن (سواره کن) خدایا اینان عریان هستند آنانرا بپوشان، خدایا اینان گرسنگانند ایشان را سیر کن.»

و نیز در کتاب گرانقدر المصنّف عبدالرزاق ضعانی (ص ۲۰۹، ج ۵ رقم ۹۴۰۲) آمده است که جبرئیل بر پیغمبر خدا در روز بدر گفت: «إِنَّ رَبَّكَ يَخِيرُكَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تَقْتَلَ هَؤُلَاءِ الْأَسَارَى وَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَفَادِيَ بِهِمْ وَتَقْتَلَ مِنْ أَصْحَابِكَ مِثْلَهُمْ. فَاسْتَشَارَ أَصْحَابَهُ فَقَالُوا نَفَادِيهِمْ وَنَتَّقُوهُ بِهِمْ وَيَكْرَمُ اللَّهُ بِالشَّهَادَةِ مِنْ يَشَاءُ.»

«یعنی اگر میخواهی این اسیران جنگ را بکش و اگر میخواهی از ایشان فدیة بگیر در آنصورت از اصحاب تو به اندازه‌ی این اسیران در جنگ‌ها کشته شود پیغمبر خدا با اصحاب خود مشورت کرد. اصحاب گفتند ما فدیة می‌گیریم و بدینوسیله تقویت می‌شویم و خدا هر که را خواست بشهادت گرامی می‌دارد.»

معلوم است که رضایت اصحاب بفدیة گرفتن در اثر فقر بوده است چنانکه نتقوي بهم در آن صراحت دارد.

۳- خمس گرفتن از غنائم جنگ، قبل از اسلام نیز معمول بوده است و لذا پاره‌ای از اصحاب رسول الله ﷺ در سرایائی که قبل از جنگ بدر اتفاق افتاده بود قبل از آنکه آیه‌ای در باب اخذ خمس از غنائم نازل شود از غنیمت‌هایی که در آن سرایا بدست آمده بود خمس آنرا اخراج کرده بحضور رسول خدا آوردند<sup>(۱)</sup>.

پس حکم خمس چیزی نیست که برای مورد خاصی اختصاص بدین اسلام داشته باشد بلکه، هم در امم گذشته و هم در جاهلیت اخذ خمس از غنائم جنگ و حتی ربع معمول بوده است و رؤساء قبایل و سران جنگ مقداری از غنائم حرب را به عنوان خمس یا ربع بر میداشتند و آنرا بخود اختصاص می‌دادند لیکن در دین اسلام استیثار و اختصاصی نیست<sup>(۲)</sup>.

(۱) در کتب تواریخ و سیر از جمله کتاب تاریخ قم که از کتب معتبره‌ی شیعه است (ص ۲۹۱) می‌نویسد: ابو مالک اشعری آنکسی است که خمس را قسمت کرد قبل از نزول قرآن بذکر خمس. و در (ص ۲۷۸) می‌نویسد: مالک بن عامر که از جمله مهاجران است ابتدا کرد پیش از نزول آیه خمس، خمس را قسمت کرد و این معنی در وقتی بود که مالک بن عامر غنیمتی را یافت در بعضی از غزوات، رسول ﷺ فرمود او را که یک سهم از آن بهر خدا بنه، مالک بن عامر گفت خمس آن از بهر خداست، پس حق سبحانه و تعالی به قسمت مالک بن عامر رضا داده و آن قسمت را امضاء فرموده این آیه را فرستاد: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ (الأنفال: ۴۱) و در پاره‌ای از تواریخ است که اولین خمس را عبدالله بن جحش قبل از جنگ بدر در سریره خود بخدمت رسول خدا آورد. (تاریخ ابو الفدا و واقدی و ابن خلدون).

(۲) قرطبی در تفسیر خود جلد هشتم ص ۱۲ می‌نویسد: در جاهلیت معمول بوده که یک چهارم غنیمت را مخصوص رئیس سپاه می‌دانستند و شاعر جاهلی می‌گوید: «لَكَ الْمَرْبَاعُ مِنْهَا وَالصَّفَايَا \*\*\* وَحَكْمُكَ وَالنَّشِيطَةُ وَالْفُضُولُ». در سیره ابن هشام (ص ۲۲۴، ج ۴) ضمن وفود بنی تمیم بر رسول خدا ﷺ ... و خطبه خطیب آنان (عطارد بن حاجب) در جوابی که ثابت بن قیس شماس به ایشان می‌دهد، ضمن شمردن مفاخر قوم خود در ایام جاهلیت می‌گوید: «مِنَّا الْمُلُوكُ وَفِينَا تُقْسَمُ الرَّيْعُ». (یعنی پادشاهان از طایفه ما هستند و در میان ما یک‌چهارم غنیمت تقسیم می‌شود).

آنگاه ابن هشام در توضیح این مدعی می نویسد: «كان من عاداتهم إذا غنموا أن يعطوا الرئيس ربع الغنيمة ويُسمَّى المربع». یعنی از جمله عادات قبیله ایشان آن بود که هر گاه غنیمتی بدست می آوردند یک چهارم آنرا به رئیس قبیله می دادند و آنرا مربع می نامیدند.

در همین کتاب در ص ۲۳۰ در ضمن اشعار زبیر خان بدر است که در حضور رسول خدا ضمن مفاخرت میسراید: «وَأَنَّ لَنَا الْمُرْبَاعَ فِي كُلِّ غَارَةٍ... نَغِيرُ بِنَجْدٍ أَوْ بِأَرْضِ الْأَعَاجِمِ».

بروشنی معلوم است که این ربع مخصوص غنائم در غارت های جنگی بوده است. باز در همین کتاب ص ۲۴۶ در داستان وفود عدی بن حاتم، خود او می گوید: «وَكُنْتُ نَصْرًا نِيًّا، وَكُنْتُ أُسِيرًا فِي قَوْمِي بِالْمُرْبَاعِ» یعنی من در میان قوم خود با اخذ یک چهارم غنائم جنگی زندگی می کنم. رسول خدا ﷺ ... او را باین روش ملامت فرمود. اصمعی نیز گفته است: «ربع في الجاهلية وخمس في الإسلام، وكان يأخذ بغير شرع ولا دين ربع الغنيمة».

در مجموع البیان طبرسی (ص ۲۶۱، ج ۵) چاپ اسلامیة نیز همین مضمون آمده است «ربع الجيش يربعه رباعه رباعه إذا أخذ الغنيمة». فاضل جواد علیه الرحمه در مسالک الافهام (ص ۹۵، ج ۲) نیز می نویسد: «كان في الجاهلية أن الرؤساء منهم كانوا يستأثرون بالغنيمة لأنهم أهل الرياسة والدولة والغلبة». یعنی در جاهلیت رؤسا ایشان غنیمت را بجهت ریاست و دولت و غلبه بخود اختصاص می دادند معنی آیه شریفه هم که در ذیل آیه فیه است ﴿... كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ...﴾ (الحشر: ۷) در همین جهت نازل شده است که معنای آن اینست «كي لا يكون أخذه غلبةً وأثرةً جاهليةً». تا این یک اخذ غلبه و چیرگی و امتیاز جاهلی نبوده باشد.

پس حاصل مطلب آن است که در جاهلیت گرفتن مقداری از غنائم و غارت های جنگی برای رئیس قبیله معمول بوده است. و در اسلام چنین نیست علامه حلی در کتاب منتهی المطلب (ص ۹۲۲، ج ۲) عبارتی باین مضمون دارد: غنیمت در ادیان گذشته حرام بوده است غنیمت را جمع می کردند آنگاه آتشی می آمد و آنرا می سوزانید! اما چون خدا پیغمبر اسلام را فرستاد به او انعام فرموده خمس غنیمت را برای او قرار داد. علامه مزبور در کتاب تذکره الفقهاء (ص ۴۱۹، ج ۱) نیز همین مضمون را آورده است. علامه ی مجلسی نیز در مرآت العقول (ص ۴۲۲، ج ۱) همین عبارت را آورده است. اما باتتبع و تحقیق در کتب آسمانی موجود این ادعا عاری از حقیقت است!

ظاهراً اتکاء این آقایان بر حدیثی است که عامه از جابر و نیز در المصنف صنعانی (ص ۲۴۱، ج ۵) از ابوهریره و بخاری آن را از طریق ابن المبارک از همام روایت کرده اند که رسول خدا ص فرمود: «أُعْطِيَتْ حَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَدٌ قَبْلِي... وَأُجِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ وَلَمْ تُحَلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي...».

اولاً در صحت این حدیث تردید است. چون مخالف آیات کتاب مجید است. ثانیاً برحسب آیات موجوده در کتب عهد عتیق و عهد جدید غنائم جنگ بر انبیای گذشته صلوات الله علیهم نیز حلال بوده است. در سفر تثئیه از تورات باب بیستم از آیه ۱۰ چنین آمده است: «چون بشهری آئی تا با آن جنگ نمائی آنرا برای صلح ندا کن ... تا آیه ۱۲. و اگر با تو صلح نکرد و با تو جنگ نماید پس آن را محاصره کن و چون یهوه خدایت آنرا بدست تو سپارد جمیع ذکورش را به دم شمشیر بکش، لکن زنان و اطفال و بهائم و آنچه در شهر باشد یعنی تمام غنیمتش را بر خود بتاراج ببر و غنائم دشمنان خود را که یهوه خدایت بتو دهد بخور. به همه شهرهائی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امت‌ها نباشد چنین رفتار نما. و در سفر پیدایش باب ۱۴ پس از جنگ ابراهیم برادر لوط با ملک عیلام و شکست خصم در آیه ۲۰ می‌گوید: متبارک باد خدایتعالی که دشمنانت را بدستت تسلیم کرد و او را از هر چیز ده یک (یعنی یک دهم) بداد.

در همین معنی در کتب عهد جدید در رساله پولس به عبرانیان باب ۷ آیه ۴ می‌نویسد ابراهیم به آتر بارخ از بهترین غنائم جنگ ده یک بداد. در سفر اعدادا تورات باب ۲۱ در شرح جنگ موسی بامدیانیان و غنائمی که موسی و لشگریانش از دشمن گرفته‌اند در آیه ۹ آورده است: و بنی اسرائیل زنان مدیانیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند و جمیع بهائم و جمیع مواشی ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند. در آیه ۱۱ می‌نویسد: و تمامی غنیمت و جمیع غارت را از انسان و بهائم گرفتند. در آیه ۱۸ و از زنان هر دختری را که مرد را شناخته بود و با او هم بستر نشده برای خود زنده نگاهدارید. در آیه ۲۶ و خداوند به موسی خطاب کرده گفت: تو و العازار کاهن و سروران خاندان آبای جماعت حساب غنائی که گرفته شده است چه از انسان و چه از بهائم بگیرد و غنیمت را میان مردان جنگی که بمقاتله بیرون رفته‌اند و تمامی جماعت نصف نما. آنگاه بشرح زکاتی است که از غنائم پرداخته می‌شود تا در آیه ۳۱ می‌گوید، پس موسی و العازار برحسب آنچه خداوند بموسی امر فرموده بود عمل کردند. سپس بشرح غنائم می‌پردازد. در کتاب اول سموئیل شرح جنگ داود با عمالقه است و شرح غنائی که داود از ایشان گرفت. در کتاب دوم سموئیل باب ۸ نیز اشارتی بغنائم داود از پادشاه صوبه است که آنرا تصرف کرده استفاده نمودند.

در کتاب اول تاریخ ایام از ملحقات توره باب ۲۶ آیات ۲۶-۲۷ نیز اشارتی بغنائم و موقوفاتی است برای تعمیر خانه خدا. اما موضوع در آتش سوزانیدن غنائم صرفنظر از اینکه برخلاف عقل و شریعت الهیه است در کتب توره و انجیل نیز بدان اشاراتی نشده است و فقط در سفر اعداد تورات باب ۳۱ آیه ۲۶ می‌گوید، طلا و نقره و برنج و آهن و روی و سرب یعنی هرچه متحمل

۴- نکته‌ی چهارم که باید همواره در مسئله‌ی خمس مورد نظر باشد آن است که آیه‌ی شریفه مُصدّر به واعلموا است و اگر به آن دقت و توجه شود که لحن آن لحن امر و آخذ نیست بلکه لحن اعلامی و ارشادی است یعنی مانند آیات صلوه و زکات نیست که لحن آن آمرانه است. زیرا غانم غنیمت قبل از قسمت مالک غنیمت نیست تا وجوب پرداخت آن بوی توجه شود. چنانکه بسیاری از فقهای بزرگ شیعه در مسئله‌ی خمس در غنیمت، باین نکته مُتفطن و به آن حقیقت اعتراف و اشاره کرده‌اند<sup>(۱)</sup>. و تفاوت آن با

آتش شود آنرا از آتش بگذرانید و طاهر خواهد شد و به آب نیز آنرا طاهر سازید. که معلوم است این دستور برای تطهیر اشیائی است که تحمل آتش را دارند.

در خصوص حرام بودن غنیمت تنها در یک مورد در کتاب مقدس در کتاب اول سموئیل چنین آمده است، داود بر آن دویست نفر که از شدت خستگی نتوانسته بودند عقب داود بروند و ایشان را نزد وادی سور وا گذاشته بودند آمد و ایشان به استقبال داود و استقبال قومی که همراهش بودند بیرون آمدند و چون داود نزد قوم رسید از سلامتی ایشان پرسید اما جمیع کسان شریر و مردمان بلیمال از اشخاصی که با داود رفته بودند متکلم شده گفتند: چونکه همراه ما نیامدند از غنیمتی که باز آورده‌ایم بایشان چیزی نخواهیم داد. اما این پیشنهاد هم مورد قبول داود نشد و فرمود ای برادران چنین مکنید. بلی در صحیفه یوشع باب ششم در داستان فتح اریحا که محاصره آن بنحو خاصی انجام گرفت در آیه ۱۷ می‌گوید:

و خود شهر و هر چه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد. و چون بنا بود که تمام شهر و آنچه در آن است نابود شود چنانکه در آیه ۲۱ می‌گوید: هر آنچه در شهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو گوسفند و الاغ بدم شمشیر هلاک شدند و در آیه ۳۴ می‌گوید:

و شهر را با آنچه در آن بود به آتش سوزانیدند ... تا در آیه ۲۶ آمده است در آنوقت یوشع ایشان را قسم داد و گفت: ملعون باد بمحضر خداوند کسی که برخاسته این شهر اریحا را بنا کند.

پس حرام بودن غنائم و سوزانیدن آن منحصر و خاص شهر اریحا بوده است و گرنه در ادیان گذشته نیز غنائم جنگ بر انبیاء و مسلمین حلال بوده است چنانکه در اسلام.

بنا بر این سوزانیدن غنائم بوسیله آتشی از آسمان در امم گذشته نیز نبوده است و در این مورد خاص هم خود غانمین شهر را آتش زده‌اند نه اینکه آتش آسمانی آنرا سوزانیده باشد.

(۱) مرحوم فاضل شیرازی (میرزا محمد باقر) در ذخیره‌العباد در این باره فرموده است: لان الغانمین و ان ملکوا الغنیمه باختيار الا ان ملکهم في غابه الضعف ... و للامان ان يقسم بینهم ... پس تا امام غنیمت را

آیات زکات اینست که در آنها با لحنی سخت آمرانه می‌فرماید:

﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾ (البقره: ۴۳) - ﴿وَأَتُوا حَقَّهُ﴾ (الأنعام: ۱۴۱) - ﴿انْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ﴾ (البقره: ۲۵۴) - ﴿انْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ (البقره: ۲۶۷) - ﴿وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَيْنَاهُمْ﴾ (النور: ۳۳) و امثال آن.

و در دنبال اکثر آیات زکات، منکرین و مخالفین را بعداب شدید تهدید می‌فرماید مانند آیه شریفه:

و امثال این آیات که تماماً تهدید بعداب است. فی نار جهنم.

اما در آیه‌ی شریفه‌ی خمس با لحن اعلامی و ارشادی می‌فرماید: واعلموا که لطف و تفاوت آن نه تنها بر اهل ادب بلکه بر عموم آشنایان بلغت عرب مخفی نیست زیرا این مسئله علمی است نه عملی. و اعتقادی است نه اکتسابی و دانستنی است نه دادنی. از آن جهت که می‌فرماید بدانید و نمی‌فرماید بدهید و در دنبال آن هم اضافه می‌کند ﴿إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ﴾ (الأنفال: ۴۱). که در آن از نیروی ایمان و اعتقاد مجاهدین و غانمین در تسلیم بتقسیم غنیمت استمداد می‌کند! و هرگاه در سایر آیاتی که این کلمه مبارکه ﴿وَأَعْلَمُوا﴾ بکار رفته است دقت شود می‌بینیم که کلمه‌ی واعلموا در تمام آنها دارای جنبه‌ی ارشادی است و خاصیت وعظ و اندرز و راهنمایی

بین مجاهدین و غانمین تقسیم ننماید مالکیت غانمین در غنائم در غایت ضعف است لذا خطابی متوجه ایشان در دادن نیست. همچنین شهید ثانی (ره) در فوائد، قطع کرده است بتوقف مالکیت در آن بر قسمت غنیمت پس چنانکه گفته شد آیه شریفه که مُصَدَّرٌ بکلمه واعلموا است کسی را امر به ایتاء خمس نمی‌کند زیرا کسی مالک چیزی نیست تا مورد خطاب آمرانه واقع شود بدادن آن و مالی است که در میان غانمین و ریاست جُند مشترک و مشاع است از این جهت برای تقسیم و رفع نزاع مُصَدَّرٌ بکلمه‌ی واعلموا است و مانند زکات نیست که می‌فرماید خذ من أموالهم صدقه...

در مسئله خمس مالکیت طرفین (امام و مجاهدین) قبل از تقسیم ضعیف است و لذا مورد خطاب آمرانه قرار نمی‌گیرد چنانکه نیست **والله اعلم**.

دارد که مخاطبین خود را به ایمان و اعتقاد و تقوی و پرهیزکاری می خواند.

چنانکه در آیهی شریفه ی ۱۹۴ سوره ی بقره می فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ [البقره/۱۹۴]

و در آیه ی ۱۹۶ همین سوره می فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [البقره/۱۹۶]

و در آیه ی ۲۳۰ می فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [البقره/۲۳۱]

و در آیه ی ۲۰۳:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلِمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [البقره/۲۰۳]

و در آیه ی ۲۲۳:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلِمُوا أَنَّكُمْ مُلْقَوُهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [البقره/۲۲۳]

و در آیه ی ۲۳۲ همین سوره می فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [البقره/۲۳۳]

﴿وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [البقره/۲۳۵]

که در این آیات شریفه پس از آنکه امر به تقوی و پرهیزکاری می فرماید از طریق وعظ و ارشاد بیک حقیقت اعتقادی اعلام می کند چنانکه در آیات شریفه ۲۴ سوره ی

الانفال می فرماید: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾

بلافاصله می فرماید: ﴿وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾

[الأنفال/۲۴]

که در آن نیز بیک مسئله ی اعتقادی اعلام می نماید. و لطف مطلب آنست که در این آیات شریفه که کلمه ی (واعلموا) بکار رفته قبل و یا بعد آیه دستور تقوی می دهد، چنانکه در دنبال همین آیه شریفه نیز می فرماید:

﴿ وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾

[الأنفال/۲۵].

و در آیه ی ۲۸ همین سوره پس از آنکه می فرماید:

﴿ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾ [الأنفال/۲۸]

در دنبال آن می فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَنفُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا وَيَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ

ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴾ [الأنفال/۲۹].

و در آیه ی ۲۰ سوره الحديد می فرماید:

﴿ اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهَوٌّ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ ﴾ [الحديد/۲۰]

و در آیه ی ۱۷ آن سوره می فرماید:

﴿ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا... ﴾ [الحديد/۱۷]

که در تمام این آیات کلمه ی واعلموا جنبه وعظ و ارشاد و اعلام مسائل اقتصادی است و در هیچکدام امر باحکام عبادی نشده است. چنانکه همین آیه شریفه

﴿ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ... الآية ﴾ [الأنفال/۴۱]

اعلام بیک حقیقت اعتقادی است نه اتیان امر، یعنی اگر رسول خدا ﷺ از غنائم دارالحرب خمس را برای ارباب خمس جدا کرد مجاهدین و غنایم غنائم باید بدانند که آن حقی است که مخصوص خداست و کسی را حق اعتراض به آن نیست. اما هیچگاه مسلمانان مأمور بپرداختن آن نبودند زیرا خمس غنائم بلکه تمام آن قبل از تقسیم در اختیار رسول خدا و یا فرماندهان جنگ بود و چیزی در اختیار دیگران نبود تا مأمور بپرداخت آن باشند!

رسول خدا یا فرماندهان جنگ پس از آنکه غنائم جمع آوری می شد و پس از برداشت خمس آن بقیه را بین مجاهدین تقسیم می کردند. لذا این عمل احتیاج بصیغه ی امر، بپرداخت آن نداشت و فقط مسلمانان باید می دانستند که خمس غنائم مال خداست.



در هیچ آیه‌ای از آیات قرآن مسلمانان مأمور به پرداخت خمس غنائم یا فیء یا انفال نیستند زیرا چیزی در اختیار آنان نیست، چنانکه سیره‌ی رسول‌الله و خلفای وی نیز حاکی و مبین این حقیقت است.

در صدر اول اسلام هیچ مسلمانی خمس را باین صورت که اکنون معمول است نپرداخته است! در زمان رسول خدا و پس از وی جانشینانش اگر مالی را مشمول خمس می‌دانستند خود، آن مال را اخذ می‌فرمودند قبل از آنکه دیگران از آن مال چیزی را مالک بشوند. بخلاف زکات که آنرا مسلمین مأمور بودند که فوراً بپردازند و اگر در پرداخت آن مسامحه و غفلت می‌شد جداً مطالبه می‌کردند و اگر در اداء آن تأخیر و توقف می‌شد به متخلف اعلان جنگ داده بسختی از وی مطالبه می‌کردند. در خمس و پخش غنائم رسول خدا دهنده بود و مسلمانان مجاهد گیرنده، چنانکه آیه شریفه **فَهُمْ** این حقیقت است که: **﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾** (الحشر: ۷)<sup>(۱)</sup> یعنی هرچه رسول خدا بشما داد (از غنائم) آن را بگیرید.

و در زکات، مسلمانان دهنده‌اند که:

**﴿وَأَتُوا الزَّكَاةَ﴾** (البقره: ۴۳) - **﴿وَأَتُوا حَقَّهُ﴾** (الأنعام: ۱۴۱) - **﴿أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ﴾** (البقره: ۲۵۴) - **﴿أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾** (البقره: ۲۶۷) - **﴿وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ﴾** (النور: ۳۳).

(۱) از این روشن‌تر آنکه در آیات شریفه قرآن هر جا که نامی از غنائم آمده است مسلمانان گیرنده‌اند نه دهنده! چنانکه در آیه‌ی شریفه‌ی ۱۵ سوره الفتح می‌فرماید: **﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ...﴾** [الفتح/۱۵]، تا آنجا که می‌فرماید: **﴿وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا﴾** [الفتح/۱۹]، و در آیه ۲۰ همین سوره می‌فرماید: **﴿وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا﴾** [الفتح/۲۰]. و در قسمت کردن فیء نیز همین معنی آمده است چنانکه در آیه ۷ سوره حشر می‌فرماید: **﴿مَّا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَآلِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾** [الحشر/۷]، تا آنجا که می‌فرماید **﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾** [الحشر/۷]

و خدا و رسول گیرنده اند چنانکه می فرماید: ﴿يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ﴾ (التوبة: ۱۰۴) - ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ (التوبة: ۱۰۳).

و اگر می بینیم که گاهی در نامه های رسول خدا به رؤساء قبایل و مشایخ عشایر یا ولاتی را که به بلاد می فرستاد کلمه ای است که از آن معنای امر بدادن خمس برمی آید چنانکه در نامه ی آن حضرت به شرحبیل بن عبدکلال این عبارت آمده است که: «و أعطيت من المغانم الخمس»، و به مالک بن احمر: «و أدو الخمس من المغنم»، و در نامه آن جناب به عبد یغوث: «و أعطيت خمس المغانم في الغزو»، و در نوشته آن حضرت به جناده و قوم او: «و أعطيت الخمس من المغانم خمس الله» برای آن است که چون خود آن حضرت در جنگ ها حضور نداشت و این اشخاص نمایندگان آن جناب بودند لذا ایشان دادن خمس غنائم جنگ را مطالبه می فرماید. وگرنه خود آن حضرت خمس غنائم را بنفس نفیس برمی داشت. چنانکه در تهذیب از حضرت صادق علیه السلام روایت است که: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا آتَاهُ الْمَغْنَمُ أَخَذَ صَفْوَهُ...».

۵- در آیه ی شریفه کلمه ی: ﴿غَنِمْتُمْ﴾ (الأنفال: ۴۱) است و این کلمه پاره ای از متشبین را دستاویز شده است که در مقصود خود بدان متمسک شوند در حالی که کلمه ی غنیمت در لغت بچیزی استعمال می شود که بدون زحمت عائد شود چنانکه در القاموس گفته است: «وَالْمَغْنَمُ وَالْغَنِيمَةُ وَالْغُنْمُ: الْفَيْءُ، عَنِ غُنْمًا وَغَنِيمَةً: الْفَوْزُ بِالشَّيْءِ بِلَا مَشَقَّةٍ»، اما در اصطلاح شرع به اموالی گفته می شود که بوسیله قهر و غلبه مسلمانی بمشركین بدست آمده باشد.

الف - شافعی در کتاب (الام) (ص ۶۴، ج ۴) می نویسد: «وَالْغَنِيمَةُ هِيَ الْمَوْجَفُ عَلَيْهَا بِالْحَيْلِ وَالرَّكَابِ، وَالْفَيْءُ هُوَ مَا لَمْ يَوْجَفْ عَلَيْهِ بِحَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ!» یعنی غنیمت چیزی است که با لشکر و سپاه سواره و پیاده بدان دست یابند و فی بدون قهر و غلبه سپاه بدست می آید.

ب - یحیی بن آدم در کتاب (الخراج) (ص ۱۷) می نویسد: «سمعنا أن الغنیمة ما غلب عليه المسلمون بالقتال حتى يأخذوه عنوة، وأن الفیء ما صلحوا علیه». یعنی غنیمت آن چیزی است که مسلمانان بوسیله قتال بدان دست یابند تا آنکه آنرا غنوه اخذ کنند و فیء چیزی است که بدان صلح نمایند.

ج - ماوردی در احکام السلطانیة (ص ۱۲۱) می نویسد: «الغنیمة والفیء یفترقان فی أن الفیء مأخوذ عفواً و مال الغنیمة مأخوذ قهراً». یعنی غنیمت و فیء با یکدیگر فرق دارند زیرا فیء در از روی عفو و مصالحه اخذ می کنند، و مال غنیمت از روی قهر و غلبه اخذ می شود.

هرچند در معنای کلمه فیء نیز بین فقها اختلاف هست زیرا آنرا هم پاره ای غنیمت دانسته اند.

د - ابو یوسف در (الخراج) (ص ۱۸) می نویسد: در معنای غنیمت: «أما ما سألت عنه یا أمير المؤمنين من قسمت الغنائم إذا أصيبت من العدو...، فإن الله تبارك وتعالى قد أنزل بیان ذلك في كتابه فقال... ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ، وَلِلرَّسُولِ... الآية﴾ فهذا - والله أعلم - فيما يصيب المسلمون من عساكر أهل الشرك وما أجلبوا به من المتاع والسلاح والكراع فإن في ذلك الخمس لمن سمى الله عز وجل في كتابه العزيز، أربعة أخماس بين الجند الذين أصابوا ذلك...».

ه - مرحوم شیخ طوسی (ره) در تفسیر (التبیان) (ص ۷۹۷، ج ۱، چاپ تهران) بعد از ذکر آیه شریفه خمس در معنای غنیمت می نویسد: «أقول: الغنیمة ما أخذ من أموال أهل الحرب من الكفار بقتال وهي هبة من الله للمسلمين...». یعنی من می گویم غنیمت آن چیزی است که از جنگاوران کفار بوسیله جنگ گرفته می شود و آن از جانب خدا بمسلمانان هبه است.

و - و در (ص ۶۶۶، ج ۲) همین کتاب نوشته است: «والذي نذهب إليه أن مال الفیء غیر مال الغنیمة، فالغنیمة كل ما أخذ من دار الحرب بالسيف عنوةً مما يمكن نقله إلى دار الإسلام، وما لا يمكن نقله إلى دار الإسلام، فهو لجميع المسلمين ينظر فيه الإمام ويصرف انتفاعه إلى بيت المال لمصالح المسلمين». یعنی غنیمت عبارت است از تمام چیزهایی که در میدان جنگ با

شمشیر بطریق قهر و غلبه اخذ شود از آن اموالی که می توان آنرا به کشور اسلام انتقال داد (اموال منقول) و آنچه را که نمی توان انتقال داد (اموال غیر منقول)، پس آن مال جمیع مسلمانان است که اختیار آن با پیشوای مسلمین است که درآمد آن را به بیت المال انتقال داده صرف مصالح مسلمین می نماید.

ز - شیخ طبرسی در مجمع البیان (ص ۵۴۳، ج ۴) چاپ اسلامی می نویسد: «الغنیمة ما أخذ من أموال أهل الحرب من الكفار بقتال و هي هبة من الله تعالى للمسلمين و الفیء ما أخذ بغير قتال وهو قول عطاء ومذهب الشافعي وسفيان وهو المروي عن أئمتنا عليهم السلام»: یعنی غنیمت چیزی است که از اموال جنگاوران کافر گرفته می شود و آن بخشش خدا بر مسلمین است و همین معنی از ائمه ما العلیة روایت شده است.

ح - مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب «زبدة البیان» همین عبارت را از مجمع البیان نقل کرده و آنرا پسندیده است.

ط - مرحوم فاضل جواد در «مسالك الافهام» در ذیل خبر حکیم مؤذن بنی عبس می نویسد: «ظاهر الغنیمة»: ما أخذت من دار الحرب، ويؤيده الآيات السابقة واللاحقة، وعلى ذلك حملها أكثر المفسرين، والظاهر من أصحابنا أنهم يحملونها على الفائدة مطلقاً، وإن لم يكن من دار الحرب... والحق أن استفادة ذلك من ظاهر الآية بعيدة بل الظاهر منها [أي من الآية] كون الغنیمة غنیمة دار الحرب».

ی - علامه مجلسی در مرآة العقول (ص ۴۴۱، ج ۱) از قول مقدس اردبیلی آورده است که آنچه از کلمه غنیمت متبادر است آن است که آن غنیمت دار الحرب است و تفسیر مفسرین آن را تایید می کند.

این معنایی است که فقهاء اسلام از عامه و خاصه از کلمه غنیمت کرده اند و چنانکه ملاحظه می شود در آن هیچگونه اختلافی ندارند و نباید هم داشته باشند زیرا این کلمه شریف در هر آیه ای از آیات کریمه قرآن آمده است خود آن آیه و ما قبل و مابعد آن حاکی است که آن غنیمت دار الحرب است:

الف - در همین آیه شریفه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...﴾ (الانفال / ۴۰)

ما قبل آن این آیه مبارکه است: ﴿ وَقَالُوا لَهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنَّ لَئِنِ آتَىٰ اللَّهُ بِمَا يَمْلِكُونَ بَصِيرَةً ۗ وَإِنْ تَوْلَوْا فَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَانَكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ۗ ﴾ [الأنفال/۳۹-۴۰]، و آنگاه آیه شریفه معطوف به (واو) عطف است ﴿وَأَعْلَمُوا...﴾ که مسلم می‌دارد غنیمت مربوط به دارالحراب است. بعلاوه در خود آیه‌ی شریفه می‌فرماید: یوم الفرقان ﴿يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ﴾ [الأنفال: ۴۱] یعنی روزی که تمیز و تفاوت بین حق و باطل حاصل می‌شود، آن روزی است که مسلمانان با کفار در جنگ تلاقی می‌کنند. در آیه بعد بلافاصله می‌فرماید: ﴿إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ...﴾ [الأنفال/۴۲]. که صورت آرایش جنگی آن روز مسلمین را با کفار مجسم می‌کند.

ب - آیه‌ی ۶۹ همین سوره که باز کلمه غنیمت را می‌آورد و می‌فرماید: ﴿فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا...﴾ [الأنفال/۶۹]  
 آیات ماقبل آن تماماً مربوط به احکام دارالحراب است از آیه‌ی ۵۵ همین آیه عموماً وظائف جنگ و جهاد را تعلیم می‌دهد تا آنجا که می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَرَضٍ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْفِتَالِ...﴾ [الأنفال/۶۵]

تا آیه‌ی: ﴿مَا كَانَتْ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثَوِّبَ فِي الْأَرْضِ...﴾ [الأنفال/۶۷]

ج - در سوره‌ی مبارکه الفتح که باز گفتگو از غنیمت است چنانکه در آیه ۱۵ می‌فرماید: ﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَائِمٍ لِتَأْخُذُوا ذُرُوعًا وَنَبَعَكُمُ...﴾ [الفتح/۱۵]

تمام آیات ماقبل آن از اول سوره تا این آیه عموماً داستان فتح مکه و جنگ خنین و امثال آن است. و آیات مابعد آن نیز تا آخر سوره مربوط به موضوعات جنگ و متخلفین از آن و یاری‌کنندگان و مجاهدین است.

د - در سوره‌ی النساء آیه ۹۴ که باز کلمه مغنم (از ماده‌ی غنیمت) دیده می‌شود

بدین صورت است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ آتَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَعَانِمُ كَثِيرَةٌ...﴾ [النساء/ ۹۴].

علاوه بر اینکه متن خود آیه گواه آن است که این حکم مربوط به جنگ است آیات ما قبل آن از آیه ۷۱ بلکه قبل از آن تا این آیه تماماً مربوط به احکام حرب و دفاع و قتل عمد و خطاء است. و آیات مابعد آن بلافاصله مربوط به احکام جنگ است چنانکه در آیه ۹۵ می فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً...﴾ [النساء/ ۹۵].  
تا آیه ۱۰۴ که عموماً مربوط به احکام جهاد است.

پس کلمه‌ی غنیمت را تعمیم دادن بهرگونه درآمد از ارباح مکاسب (سودهای کسب‌ها) و غیره چنانکه تا هیزم‌شکنی و هیزم‌کنی و حمالی و کناسی و چرخ‌ریسی که از طرف متشبثین تعمیم داده شده‌است جز سفسطه و فرار از حقیقت و استفاده سوء از این کلمه مبارکه یگانه از مقاصد ایشان چیز دیگر نیست و مطالبه خمس از آن، مطالبه‌ای ظالمانه‌است. زیرا نه در کتاب خدا و نه در سنت رسول‌الله و نه در سیره‌ی خلفای آن حضرت از حق و باطل و نه در عمل مسلمین صدر اول چیزی دیده نشده‌است. صرف نظر از سیره‌ی رسول‌الله ﷺ و خلفای راشدین حتی در سیره‌ی سلاطین جور از بنی‌امیه و بنی‌عباس دیده و شنیده نشده‌است که از اموال مسلمین مخصوصاً از ارباح مکاسب (سودهای کسب‌ها) و تجارات خمس گرفته شود و حال اینکه اگر کوچک‌ترین مدرک و دلیل و بهانه‌ای بدست خلفا می‌افتاد که مثلاً در ارباح مکاسب (سودهای کسب‌ها) و درآمد مسلمین خمس است، مسلماً آنرا بشدیدترین صورت اخذ می‌کردند و تاریخ نیز آنرا روشن‌ترین صورت برای ما بیان می‌کرد چنانکه وضع گرفتن زکات و

خراج خلفا را برای ما بیان کرده است<sup>(۱)</sup>.

اما خمس غنائم دارالحرب را در زمان رسول خدا ﷺ خود آنجناب و پس از رحلت آن حضرت، خلفاء مأخوذ می داشتند پس وجوب آن، اگر بتوان در این مورد کلمه وجوب استعمال کرد فقط مخصوص غنائم دار الحرب است<sup>(۲)</sup>.

(۱) ابو یوسف معاصر هارون الرشید وضع گرفتن زکات و خراج را در کتاب (الخراج) خود که آنرا برای هارون نوشته است بدین صورت بیان می کند: بمن خبر رسیده است که مأمورین مالیات، خراج گذاران را در مقابل آفتاب وامی دارند و آنان را بسختی می زنند و برایشان اشیاء سنگین می آویزند. جهشیاری در تاریخ الوزراء (ص ۳۲) آورده است که سلیمان بن عبدالملک به عامل خود در مصر نوشت: «اجلب الذر حتی ينقطع واجلب الدم حتی ينصرم»، یعنی شیر را بدوش تا قطع شود و خون را بمک تا تمام شود. و در باره دولت عباسی گفته اند که: عمال خراج انواع وسائل شدت و عذاب را نسبت به بدهکاران استعمال می کردند چنانکه گوئی رحم و ایمانی در قلوب ایشان نیست. بدتر از همه مارو افعی مردم را میزدند و همچنین حبس می کردند و یا یکدست و یک پا آنان را می آویختند تا بمیرند! در کتاب (الامام الصادق والمذاهب الأربعة) (ص ۵۳۶) از کتاب الحضاره (ص ۳۳۶) داستانی از خراج گرفتن ابن الفراء از محمد بن جعفر بن الحجاج آورده است که با بدهکار مظلوم چه جنایاتی انجام می دادند.

(۲) مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب (زبده البیان) (ص ۲۰۹) می نویسد: «الذي ينبغي أن يذكر هنا مضمون الآية فهي تدل على وجوبه في غنائم دار الحرب مما يصدق عليه شيء، وأي شيء كان منقولاً وغير منقول». می فرماید آنچه لازم است که در این مورد یادآور شد آن است که آیه فقط دلالت می کند بر وجوب خمس و در غنائم دارالحرب بهر چیزی که اسم چیز بر آن صدق کند هر چه می خواهد باشد منقول یا غیر منقول. و نیز همان مرحوم در (ص ۱۱۰) آن کتاب بعد از آنکه حدیث وارد در کافی و تهذیب را که در (ص ۱۲۱، ج ۴) تهذیب چاپ نجف است از علی بن فضال از حکم مؤذن بنی عبس روایت شده که: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمْسَهُ، وَالرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...﴾ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) بِمِرْفَقِيهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ أَسَارَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ: هِيَ وَاللَّهِ الْإِفَادَةُ يَوْمًا يَوْمًا إِلَّا أَنْ أَبِي جَعَلَ شَيْعَتَهُ فِي حِلٍّ لِيَزُكُّوا. فقال: «الظاهر أن لا قائل به، فإن بعض العلماء يجعلونه مخصوصاً بغنائم دار الحرب كما عرفت». می فرماید: ظاهر این است که هیچکس قائل به چنین خمسی (در فائده روزانه) نیست و آیه را چنین تفسیر نمی کند برای اینکه بعضی از علما خمس را فقط مخصوص به غنائم دارالحرب گرفته اند چنان که دانستی!

و نیز همان مرحوم در باره اینکه خمس شامل جميع اشياء می نویسد: «وأنه تكليف شاق، وإلزام شخص بإخراج خمس جميع ما يملكه بمثله مشكل، والأصل والشريعة السهلة السمحة ينفيانه، والرواية غير صحيحة وفي صراحتها تأمل». یعنی این یک تکلیف شاقی است که شخص را مجبور و ملزم کنند که هر چه را مالک شده خمسش را اخراج کند و خود امر مشکلی است و اصل برائت شریعت سمحی سهله نیز آن را نفی می کنند و روایت هم صحیح نیست (زیرا راوی آن علی بن فضال ضالّ مضلّ است و همچنین حکیم که مجهول است) و در صراحت روایت نیز تأمل است (زیرا معلوم نیست چه می گوید و چه می خواهد).

مرحوم محقق سبزواری در ذخیره العباد می فرماید: «احتج الموجبون بقوله تعالى ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ مِنْهُمُ حُمُسُهُمْ، وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ..﴾ (الأنفال/ ۴۱) وفيه نظر، لأن الغنيمة لا تشمل الأرباح لغتاً وعرفاً على أن المتبادر من الغنيمة الواقعة في الآية غنيمة دار الحرب كما يدل عليه سوق الآيات السابقة واللاحقة: یعنی آنان که خمس را در ارباح مکاسب واجب گرفته اند به آیه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ مِنْهُمُ حُمُسُهُمْ، وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ..﴾ احتجاج کرده اند و حال اینکه در آن جای تأمل و نظر است برای اینکه غنیمت شامل ارباح مکاسب نمی شود نه لغتاً و نه عرفاً علاوه بر آنکه آنچه در کلمه غنیمت در آیه شریفه متبادر می شود آن است که مراد از غنیمت، غنیمت دارالحرب است چنانکه آیات سابق بر این آیه (یعنی آیه و قاتلوهم و امثال آن) بر آن دلالت دارد.

همین جناب در جای دیگر در همین کتاب و در همین باب که پاره ای از علمای شیعه گفته اند که آیه شریفه شامل معنای خمس است در ارباح مکاسب می فرماید: «وأنكر بعض أصحابنا صحة هذه الدعوى مدعياً اتفاق العرف وكلام أهل اللغة على خلافها، ولعله متجه وما وجدته من كلام أهل اللغة يساعد عليه». یعنی پاره ای از اصحاب ما (علمای شیعه) صحت این ادعا را منکرند در حالی که مدعی اند که تمام فرق اسلامی و جميع علمای لغت نیز بر خلاف این ادعا اتفاق کرده اند؟ و در انکار بر شیخ طبرسی قول منکرین را ترجیح می دهد و می نویسد: «ولعله متجه وما وجدته من كلام أهل اللغة يساعد عليه». یعنی بسا باشد که قول منکرین موجود باشد و من نیز آنچه از سخنان علمای لغت یافتم این معنی را تقویت و مساعدت می کند!

جناب ایشان در ذخیره العباد در آخر کتاب خمس آنجا که سقوط خمس را ترجیح می دهد در جواب آنانی که به آیه شریفه استناد می کنند می فرماید: «أما الآية فظاهرها اختصاصها بالغنائم فلا يعم غيرها مع أنها لا تشمل زمن الغنينة...»: یعنی ظاهر آنچه خمس را اختصاص به غنائم دارالحرب می دهد که با



احادیثی هم که از اهل بیت رسیده این حقیقت را تأیید می‌نماید که خمس فقط شامل غنائم دارالحرب است چنانکه در کتاب من لایحضره الفقیه مرحوم صدوق (ص ۲۱، ج ۱) چاپ نجف و تهذیب (ص ۱۲۴، ج ۴ چاپ نجف) والاستبصار (ص ۵۶، ج ۲) چاپ نجف از عبدالله بن سنان روایت شده است که او گفته است: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَيْسَ الْخُمْسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً». که مضمون هر دو روایت شریف آن است که خمس فقط خاص غنائم دارالحرب است.

۶- نکته ششم را که در فهم آیه شریفه باید در نظر داشت آن است که کلمه غنمتم بصیغه مخاطب ماضی آمده است که از آن چند چیز استفاده می‌شود:

الف- امری که واقع شده و شیءای که حاضر بوده پس غنائم که هنوز بدست نیامده و اختصاص آن برسول خدا و کسان بعداً و (هرگاه ذوی القربی را کسان رسول خدا بدانیم) صحیح نیست زیرا شیء معدوم را نمی‌توان به اشخاص موجود تقسیم کرد همچنین شیء موجود را به اشخاص معدوم و چون آیات زکات نیست که بصیغ مختلفه (ماضی و حال و استقبال) آمده و شامل عموم حاضرین و غائبین می‌شود<sup>(۱)</sup>.

این کیفیت شامل غیر غنائم دارالحرب نمی‌شود و در زمان غیبت نیز خمس را شامل نیست (زیرا در زمان غیبت جهادی نیست تا غنیمتی باشد و غنیمتی نیست تا خمسی باشد!).

مرحوم فاضل جواد هم چنانکه سبق تحریر یافت در مسالک الافهام می‌فرماید: «ظاهر الغنیمه ما أخذت من دار الحرب، ویؤیده الآیات السابقة واللاحقة، وعلى ذلك حملها أكثر المفسرین...» یعنی: ظاهر این است که غنیمت در آیه شریفه مخصوص دارالحرب است و آیات سابق و لاحق نیز این معنی را تأیید می‌کند و اکثر مفسرین هم بر این عقیده‌اند.

پس بنا بر عقیده بزرگان فقهای شیعه غنیمت که مشمول خمس است همان غنیمت دارالحرب است چنانکه روایات هم آنرا تأیید می‌کند.

(۱) از جمله آیاتی که دلالت بر ماضی در موضوع زکات دارد: آیه ۱۷۷ سوره البقره - آیه ۲۷۷ سوره البقره - از جمله آیاتی که دلالت بر حال (فصل امر) دارد آیه ۱۱۰ سوره البقره آیه ۷۷ سوره النساء - آیه ۷ سوره الحج - آیه ۵۶ سوره النور. آیاتی که دلالت بر مضارع (استقبال دارد) آیه ۵۵ سوره الماعده - آیه ۷۱ سوره التوبه آیه ۱۵۶ سوره الاعراف.

ب- خطاب متوجه افراد موجود و معلوم آن زمان است چنانکه ماقبل و مابعد آیه کیفیت جنگ را مجسم می‌کند و افراد مخصوصی را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید: ﴿إِن كُنتُمْ ءَامَنُتُمْ بِٱللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ ٱلْفُرْقَانِ يَوْمَ ٱلتَّقَىٰ ٱلْجَمْعَانِ﴾ (الأنفال/۴۱)، بعد می‌فرماید: ﴿إِذْ أَنتُمْ بِٱلْعُدُوَّةِ ٱلَّذِيَّآ وَهَمُّ بِٱلْعُدُوَّةِ ٱلْفُصُوىٰ وَٱلرَّكْبِ ٱسْفَلَٰلِ مِنكُمْ﴾ (الأنفال/۴۲). و انسحاب حکم از حاضرین بغير حاضرین مستند به اجماع است و چنین اجماعی در بين عموم مسلمين و حتى بين علمای شیعه نیست! بنابراین سهم رسول الله و سهم ذی‌القربی منحصر به زمان رسول الله و حیات ذی‌القربی است و بعد از حیات رسول خدا ﷺ اموالی که هنوز بدست نیامده و همچنین بعد از حیات ذی‌القربی زمان رسول الله اموالی که اختصاص به رسول الله و ذوی‌القربی دارد محتاج دلیل دیگری است و چنین دلیلی عقلاً و نقلاً وجود ندارد! چنانکه احکام خاصه بوجود رسول الله و ازواج مطهرات آن چنان بعد از حیاتشان مصداقی ندارد. مثلاً احکامی که راجع به حلال بودن یا حرام بودن زنان برسول خداست و کیفیت آمد و شد و ورود و خروج مردم به خانه رسول خدا و طرز تکلم و مخاطبه با آن حضرت و کیفیت سلوک او و مردم با همسران آن حضرت و احکامی که مربوط به ازدواج رسول الله و امثال آن است و آیات بسیاری که از قرآن مجید راجع به این احکام و احوال آمده‌است، پس از فوت رسول خدا و ازدواج آن حضرت مصدیقی ندارد و حکمش منقطع است مگر از باب اسوهی حسنه. بدیهی است آنچه مربوط به خواب و خوراک و پوشاک و اعاشه و معاشرت آن جناب است پس از حضرتش حکم آن منقطع خواهد بود. پس حکم خمس غنیمت که یک سهم آن که متعلق به رسول خدا و یک سهم آن مال ذی‌القربی است نیز حکمش منقطع است. زیرا استفاده از اموال غنیمت برای خوردن و پوشیدن و رفع حوائج زندگی است و استفاده از آن منوط و موقوف و مشروط بوجود حیات است پس از حیات تمام این خواص و احکام منتفی است. و نیز چون ذی‌القربی کسی است که قرابت نزدیک با رسول خدا دارد خصوصاً که بصیغه مفرد آمده‌است و معلوم می‌دارد که منحصر بیک شخص است و احادیث نیز می‌رساند که مراد از ﴿وَلِذِی ٱلْقُرْبَىٰ﴾ در آیه‌ی

شریفه‌ی دیگر ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (الإسراء/۲۶)، تنها حضرت زهرا سلام‌الله علیها بوده چنانکه در جلد هشتم بحار الانوار (ص ۹۱، چاپ تبریز) از مناقب ابن شهر آشوب در باب نزول، رسول خدا به فدک آورده می‌نویسد: «وَأَسْلَمَ مَنْ أَسْلَمَ مِنْهُمْ، فَأَقْرَهُمْ فِي بُيُوتِهِمْ وَأَخَذَ مِنْهُمْ أَخْمَاسَهُمْ. فَنَزَلَ: ﴿وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾. قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: أَعْطِ فَاطِمَةَ فَدَكًا، وَهِيَ مِنْ مِيرَاثِهَا مِنْ أُمِّهَا حَدِيحَةٌ، وَمِنْ أُخْتِهَا هِنْدُ بِنْتُ أَبِي هَالَةَ، فَحَمَلَ إِلَيْهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا أَخَذَ مِنْهُ، وَأَخْبَرَهَا بِالْآيَةِ»، که معلوم می‌دارد مراد از ذی‌القربی هر گاه خویشان رسول خدا باشند جز فاطمه سلام‌الله علیها نخواهد بود.

در تاریخ هم معلوم است در هنگام نزول آیه شریفه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ، وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...﴾: که مقارن یا در حین جنگ بدر بوده و در ماه پانزدهم یا شانزدهم هجرت رسول‌الله ﷺ بمدینه است رسول خدا دارای خویشانی که بتوان آنها را ذوی‌القربی نامید نبوده است مگر حضرت زهرا عليها السلام که او نیز در خانه و کفالت رسول خدا بود. زیرا در آن زمان از فرزندان رسول خدا جز زینب که زن ابی‌العاص بود و رقیه که زن عثمان بود که وفات کرد و بلافاصله عثمان با دختر دیگر رسول خدا که ام‌کلثوم است ازدواج نمود و فاطمه زهرا عليها السلام که هنوز با امیرالمؤمنین علی عليه السلام ازدواج نکرده و در کفالت پدرش عليه السلام بود کس دیگری نبود. و از ازواج آن حضرت (هر چند زوجه را نمی‌توان ذی‌القربی نامید) جز سوده بنت زمعه زن دیگری نداشت و از اعمال آن حضرت هم جز حمزه و از بنی اعمام آن حضرت هم جز علی عليه السلام مسلمانی دیگر نبود زیرا عباس عموی دیگر پیغمبر و پسرانش و عقیل بن ابیطالب و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب پسرعموهای پیغمبر در حال کفر بسر می‌بردند و چون حمزه و علی خود از مجاهدین و غنمین بودند مشمول سهم خمس الله نمی‌شدند و از اقربان پیغمبر هم مسلمانی دیگر نبود تا بتوان از خمس غنائم به او داد. و او را (ذی‌القربی) دانست!

و سیره‌ی رسول‌الله ﷺ نیز شاهد است که آن حضرت از غنائم جنگ به هیچ‌یک از خویشان خود بهره‌ای نداد جز حضرت زهرا عليها السلام آن هم نه از غنائم بدر بطور ممتاز و معلوم بلکه بهمان اندازه که در تحت کفالت آن حضرت بود و از خمس غنیمت اعاشه

می نمود! پس اگر مراد از ذی القربی خویشان رسول خدا باشد انحصار به حضرت فاطمه علیها السلام دارد که می بایست رسول خدا از غنیمت موجوده (ما غنمتم) به فرد یا افراد موجود ذی القربی می داد، و خمس غنائم ناموجود حرب ناموجود، چیزی نیست که به ارث به دیگران منتقل شود (یعنی چیزی ناموجود به افراد و اشخاص ناموجود؟! مگر آنچه را که خود رسول الله به کسی از ذی القربی داده باشد و آن شی موجود به وارث ذی القربی برسد، این در صورتی است که کلمه‌ی (ذی القربی) را در اینجا به رسول الله صلی الله علیه و آله نسبت دهیم (در حالی که این نسبت مورد تردید است).

۷- نکته هفتم: اگر کلمه ﴿ذِي الْقُرْبَى﴾ را بطور اطلاق واگذاریم چنانکه در آیات دیگر قرآن است در آن صورت معنی آیه چیز دیگری غیر از آنچه مشهور است خواهد بود. مانند این آیات شریفه که در آنها نیز کلمه‌ی ﴿ذِي الْقُرْبَى﴾ مانند آیه غنیمت بدون قید است.

الف - در سوره‌ی مبارکه (البقره) آیه ۸۳ می فرماید: ﴿إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَيْرٌ بَصِيرٌ ﴿۲۷﴾ وَهُوَ الَّذِي يُزِلُّ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ...﴾.

در این آیه که خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفته است که جز خدا را نپرستند و به والدین و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان احسان کنند، کلمات «ذی القربی والیتامی والمساکین» همانسان مرتب و منظم است که در آیه‌ی غنیمت آمده است. و پر واضح است که این ذی القربی، ذی القربای رسول خدا نیست.

ب - در آیه ۱۷۷ همین سوره مبارکه می فرماید: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّنَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ...﴾.

که در این آیه نیز ذوی القربی والیتامی والمساکین و ابن السبیل چون آیه غنیمت ردیفند و جز اینکه ذوی القربی بصیغه‌ی جمع است.

ج - در آیه‌ی ۳۶ سوره النساء می فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ

إِحْسَنًا وَبِذَى الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسْكِينِ .. ﴿﴾

که در این آیه نیز ذی القربی بهمان ردیف آیه غنیمت است و شکی نیست که هرگز منظور از آنها ذی القربی و یتامی و مساکین آل محمد نیستند.

د - در آیات حکمی سوره (الاسراء) از آیه ۲۳ تا آیه ۲۹ که می فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ.....﴾ تا آنجا که می فرماید: ﴿وَأَتَتْ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾.

ه - و همچنین در سوره الروم آیه ۳۸ می فرماید: ﴿فَأَتَتْ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ...﴾

و - و در آیه ۸ سوره النساء کلمه ذو القربی - أولو القربی آمده است آنجا که می فرماید: ﴿وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَأَرْزُقُوهُمْ﴾.

که در تمام این آیات کلمه ذی القربی به معنای عام خویشاوندان هر مسلمانی است که در امم گذشته و این امت است. بر نیکی کردن و چیز دادن به خویشاوندان توصیه شده است. و در هیچکدام از آنها مراد از (ذی القربی) خویشاوندان رسول خدا نیست و نباید هم چنین باشد<sup>(۱)</sup>، چنانکه بتوفیق خدا بعد از این بیان خواهد شد انشاءالله.

بلی آنچه مسلم است آن است که رسول خدا ﷺ از خمسی که از غنائم برمی داشت به پاره‌ای از خویشان خود سهمی از آن می داد یا حوائج آنان را برمی آورد

(۱) مرحوم فاضل جواد در کتاب مسالک الافهام (ص ۲۰ ج ۲) در این باره آنچه مضمونش این است می نویسد: مراد از قرابت (در این آیه غنیمت) قرابت خود شخص است پس امر است بصله رحم بوسیله مال و جان یا اینکه مراد نفقه‌ی اقاربی است که بر شخص واجب است و مقتضای آیه شریفه: للرسول ولذی القربی، عموم است (و فرد یا افراد خاصی نیستند) و مرحوم شیخ طوسی نیز در تفسیر (التبیین) (ص ۵۲۱ ج ۲ چاپ تهران) ذیل آیه شریفه: و ات ذی القربی حقه می نویسد: «و روی عن ابن عباس والحسن أنهم قرابة الإنسان» یعنی ابن عباس و حسن گفته‌اند مراد از ذی القربی خویشاوندان خود شخص است.

چنانکه در کتاب المغازی واقدی (ص ۳۸۱) آمده است و در المصنف (ص ۲۳۷، ج ۵): «وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْطِي بَنِي هَاشِمٍ مِنَ الْخُمْسِ وَيُزَوِّجُ أَيَامَهُمْ وَكَانَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَدْ دَعَاهُمْ إِلَى أَنْ يُزَوِّجَ أَيَامَهُمْ وَيَخْدُمَ عَائِلَتَهُمْ وَيَقْضِيَ عَنْ غَارِمِهِمْ فَأَبَوْا إِلَّا أَنْ يُسَلِّمَهُ كُلَّهُ وَأَبَى عُمَرُ». یعنی رسول خدا ﷺ به بنی هاشم از خمس عطا می فرمود و زنان بی شوهر آنان را بشوهر می داد، عمر نیز ایشان را دعوت کرد تا زنان بی شوهرشان را بشوهر دهد و عیال وارشان را خادم بخشد و از وامدارشان قضاء دین کند، لکن بنی هاشم از آن سر باز زدند مگر اینکه عمر تمام خمس را به ایشان واگذارد عمر نیز از این پیشنهاد سر باز زد! و اخباری نیز در این باره هست که امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عباس عموی پیغمبر از خمس غنائم بعض غزوات از عمر مطالبه سهم ذی القربی کردند، لکن عمر از ایشان درخواست نمود که آن جزو بیت المال باشد و ایشان به همان سهمی که در دیوان مقرر داشته اکتفا کنند و آنان نیز پذیرفتند. اما ما بدین اخبار با نظر تردید و تحیر می نگریم زیرا با اصولی که در اسلام مقرر است و ما بدان ایمان داریم اینگونه اخبار سازگار نیست چنانکه خواهد آمد انشاءالله.

۸ - نکته ی هشتم: کلمه (من شیء) است که چون در آیه شریفه قید (من شیء) آمده است متشبهین موجبین خمس بر ارباب مکاسب (سودهای کسبها) آنرا دلیل گرفته اند که هر چیز، یعنی از تمام اموال باید خمس گرفته شود در حالی که این گونه استدلال تشبث به کل حشیش است و به هیچ وجه با مدعای ایشان سازگار نیست. در این جا کلمه ی (من) که بیانیه است چون (من) در جمله: ﴿فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ﴾ (الحج: ۳۰) است مراد از آن، اشیائی است که از غنائم جنگ عاید شده است یعنی هر چیزی از غنیمت هر چند جزئی باشد همین که بدست آمد مشمول خمس غنائم است و نمی توان آنرا بدون تقسیم یا قبل از تقسیم تصاحب و تصرف کرد. پس کلمه من شیء در آیه شریفه از جنس خود خارج نگشته و هرگز بسایر اشیاء تعمیم داده نمی شود (من شیء یعنی من شیء من الغنیمه) کسانی که با این تشبثات می خواهند مطلبی را اثبات کنند واقعاً عملشان و نحوه ی فکرشان عجیب است!

شما اگر در مغازه‌ی ساعت فروشی و یا دوا فروشی وارد شوید و در آنجا اعلانی ببینید یا از صاحب دکان بشنوید که به مشتریان خود می‌گوید که آنچه بخواهید در این مغازه موجود و در اختیار مشتریان محترم است، می‌دانید که مقصود او این است که از جنس ساعت فروشی یا از جنس دوا فروشی یا هر چیزی که مربوط به آن مغازه است از بقالی و عطاری و غیره موجود است و هرگز احتمال نمی‌دهید که در دکان دوا فروشی، پالان الاغ و در دکان عطاری افسار و نعل اسب و در دکان حلوا فروشی برای فروش، میز و مبل همه باشد؟

هرچند در اعلان یا در گفته‌ی صاحب دکان بخوانید و بشنوید که هرچه بخواهید در این مغازه موجود است و اگر اشیاء مکان معینی قاچاق اعلان شود مربوط و مخصوص همان مکان معین است نه اینکه در هر کجا که اشیائی شبیه اشیاء آن مکان بدست آید قاچاق است! بلکه قاچاق بودن آن شیء مربوط به همان مکان است و تعمیم آن بسایر اشیاء نادانی یا سفسطه است. پس در این آیه‌ی شریفه کلمه «من شیء» مربوط به غنیمت دارالحرب است که آنچه از غنیمت بدست آمده است هرچه باشد مشمول خمس است نه هر چیزی از هر جا که بدست آمده باشد ولو از حمالی و کناسی مشمول خمس باشد؟!!

اتفاقاً در اخبار و احادیث خمس راجع به این موضوع شواهد فراوان است که جلو هرگونه وسوسه و تشبث را می‌گیرد.

الف - در کتب سیر و احادیث از جمله در «المصنّف» صنعانی (ص ۲۴۲، ج ۵، رقم ۹۴۹۴) و در «المغازی» واقدی (ص ۹۱۸، ج ۳) آمده است که عقیل بن ابی طالب بر زوجه‌ی خود وارد شد در حالی که از شمیرش خون می‌چکید زنش به او گفت: من می‌دانم که تو با مشرکین مقاتله کردی از غنائم آنان چه بدست آورده‌ای؟ عقیل گفت این سوزن را تا با آن پیراهن خود را بدوزیم و سوزان را به زن خود داد! و آن زن فاطمه دختر ولید بن عتبه بن ربیعہ بود. در اینحال شنید که منادی رسول الله فریاد می‌زند که هر که یه چیزی از غنیمت دست یافته بیاورد، عقیل به زن خود رجوع کرده گفت: «وَاللّٰهُ مَا

أَرَىٰ إِبْرَتَكَ إِلَّا قَدْ ذَهَبَتْ.». یعنی بخدا چنین می‌بینم که سوزنت از دست رفت! آنگاه سوزن را برداشت در میان غنائم افکند.

ب - در همان کتاب و سایر کتب تواریخ است که عبدالله بن زیدالمازنی در روز جنگ کمانی از غنائم برداشت و با آن مشرکین تیر می‌انداخت پس از اتمام کار آنرا بغنائم رد کرد.

ج - در همان کتاب المغازی (ص ۹۴۳) و در موطأ مالک (ص ۳۰۴) و در المصنّف صنعانی (ص ۲۴۳، ج ۵) رسول خدا اعلام فرمود که: «أَدْوَا الْحِيَاظَ وَالْمُخِيْطَ وَإِيَّاكُمْ وَالْعُلُوْلَ فَإِنَّهُ عَارٌ وَنَارٌ وَسَنَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». یعنی هر نخعی و سوزنی را از غنائم بپردازید، و برحذر باشید از خیانت که آن ننگ است و آتش است و عیب است در روز قیامت، آنگاه مقداری کرک از پهلوی شتری گرفت و فرمود: بخدا قسم از آنچه خدا بشما فیء داده است بر من حلال نیست حتی بقدر این کرک جز خمس و حال اینکه خمس هم بشما رد می‌شود. و دهها از این قضایا که معلوم می‌دارد ﴿مِنْ شَيْءٍ﴾ یعنی: «من شيء الغنيمه».

چنانکه در المصنّف عبدالرزاق صنعانی (ص ۲۴۲، ج ۵ رقم ۹۴۹۳): «عن معمر عن قتادة قال: كان النبي ﷺ إذا غنم مغنماً بعث منادياً: لا يغلن رجلٌ مَخِيْطاً فما دونه، ألا لا يغلن رجلٌ بعيراً فيأتي به على ظهره يوم القيامة له رغاء، ألا لا يغلن فرساً فيأتي به يوم القيامة على ظهره له محممة»، یعنی معمر بن قتاده گفت که پیغمبر ﷺ هر گاه غنیمتی به دست می‌آورد منادی را دستور می‌داد که اعلام کنند آگاه باشید هیچ مردی نخعی را و یا کمتر از آن خیانت نکند، آگاه باشید هیچ شتری را خیانت نکنند که می‌آید (خائن) در حالی که آن شتر را در روز قیامت در پشت دارد و برای آن صدائی است آگاه باشید اسبی را خیانت نکنند که می‌آید (خائن) در حالی که آن اسب بر پشت او است در روز قیامت و او را فریادی است.

و همچنین مردی از اشجع مُرد و رسول خدا بر او نماز نگذارد زیرا از غنائم خبیر به قدر دو درهم خیانت کرده بود!!



۹- نکته نهم جمله (فَأَنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ) که معلوم می‌دارد که این خمس حق خداست و اختصاص به کسی ندارد و اگر بعد از آن نام رسول را برده‌است باید دانست که: این ادب قرآن است که در موارد بسیاری نام رسول را بعد از نام خدا می‌آورد بدون آنکه رسول را ردیف خدا داند! و این شاید از آن جهت است که بعد از خدا کسی که شایسته‌ی اطاعت است رسول است از آن سبب که نماینده‌ی بیان احکام خدا است زیرا فرمان خدا به وسیله‌ی رسول ابلاغ می‌شود و کسانی که آن فرمان را اجرا می‌کند گرچه بصورت ظاهر از پیغمبر اطاعت و پیروی می‌کنند لکن در حقیقت اطاعتشان اطاعت از خدا است. و این کیفیت هرگز خدا و رسول را در یک ردیف و در یک میزان تساوی قرار نمی‌دهد چنانکه در آیات شریفه ذیل نام رسول همواره همچون مایه‌ای دنبال نام خدا است بدون آنکه او را شریک و نظیر و سهم خدا بداند.

۱- در آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی النساء می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ (النساء/۱۳).

۲- در آیه‌ی ۱۴ همین سوره می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا﴾ (النساء/۱۴).

۳- در آیه‌ی ۱۰۰ همین سوره: ﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ (النساء/۱۰۰).

۴- در آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی التوبه: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ﴾ (التوبه/۵۹).

۵- در آیه‌ی ۶۲ همین سوره: ﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوا بِكُمْ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (التوبه/۶۲).

۶- در آیه‌ی ۷۴ همین سوره: ﴿وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ (التوبه/۷۴).

- ۷- در آیه ی ۴۸ سوره النور: ﴿وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ﴾ (النور/۴۸).
- ۸- در آیه ی ۵۱ همین سوره: ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا﴾ (النور/۵۱).
- ۹- در آیه ی ۵۷ سوره ی الاحزاب: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ﴾ (الاحزاب/۵۷).
- ۱۰- سوره ی الفتح آیه ۹: ﴿لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ (الفتح/۹).
- ۱۱- در آیه ی ۱۴ سوره الحجرات: ﴿وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا﴾ (الحجرات/۱۴).
- در تمام این آیات فاعل و مفعول مفرد خدا است و نام رسول از آن جهت که نماینده مشار بالبنان خدا است چون سایه ای دنبال نام خدا است پس اگر مطیع را داخل بهشت می کند خدا می کند و اگر کسی را باید دعوت به حکم بین ایشان می شود خدا حاکم است و اگر کسی را لعنت می کند خداست و اگر باید کسی را توقیر و تسبیح کرد خداست. و نام رسول از آن جهت که سمبل و نماینده راه خدا است در این آیات آمده است و گرنه هیچ اثر استقلال و تشخص و تعیین در آن نیست چنانکه نظیر: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾ (الفتح: ۱۰) - ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَنْ يَكُنَّ اللَّهُ رَمِيًّا﴾ (الأنفال: ۱۷). پس اگر بعد از جمله ﴿فَأَنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ، وَلِلرَّسُولِ﴾ (الأنفال: ۴۱) آمده است نظیر آیات فوق و آیه: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ (الأنفال: ۱) و آیه شریفه: ﴿أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ (الأنفال: ۲۴) است که در این آیات نیز انفال از آن خداست چنانکه آن کس که زنده می کند خداست (هرگاه فاعل یحییکم خدا

باشد)<sup>(۱)</sup> پس این معنی که خمس شش سهم می‌شود: سهمی از آن خدا و سهمی از آن رسول الله و سهمی مال ذی‌القربی و سه سهم دیگر از یتامی و مساکین و ابن‌سبیل درست بنظر نمی‌رسد، بجهاتی که ذیلاً توضیح می‌شود انشاءالله.

در اثبات این مطلب که خمس فقط مال خدا است و حقی است از برای ذی‌القربی و یتامی و مساکین و ابن‌سبیل علاوه از صریح آیه شریفه که می‌فرماید: فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ، کتب سیره‌ی رسول الله ﷺ و پاره‌ای از احادیث از طریق اهل بیت طهارت علیهم‌السلام نیز آن را تأیید می‌کند:

الف - طبق روایت أسدالغابه (ص ۱۷۵، ج ۱) و الإصابه جلد ۱ رقم ۶۹۶ و طبقات ابن‌سعد (ص ۲۷۴، ج ۱) در نامه‌ای که رسول خدا ﷺ به فجیع بن عبدالله نوشته‌است ضمن جملات آن این عبارت مصرح است: «... وَأَعْطَى مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ...».

ب - و نیز در مصادر فوق‌الذکر نامه‌ای که حضرتش به بنی‌حزین الطائبین نوشته‌است این جمله با اندک تفاوت آمده‌است... «وَأَقَامَ الصَّلَاةَ، وَأَتَى الزَّكَاةَ، وَفَارَقَ الْمُشْرِكِينَ، وَأَطَاعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَأَعْطَى مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ وَسَهْمَ النَّبِيِّ...».

ج - و نیز بنا به روایت یعقوبی (ص ۶۴، ج ۲) تاریخ و طبقات ابن‌سعد (ص ۲۶۴، ج ۱) در نامه‌ای که آن‌جناب علیهم‌السلام به اهل یمن نوشته‌است از جمله‌های آن این عبارت شریفه است: «وَأَعْطَيْتُمْ مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ».

د- و همچنین در مکتوبی که وجود مقدس ختمی مرتبت به نهشل بن مالک وائلی نوشته‌است این جمله است: «وَأَعْطَيْتُمْ مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ».

ه- ایضاً در نامه آن‌جناب به جناده ازدی و قوم او طبق روایت ابن‌سعد در طبقات و کنز العمال (ص ۳۲۰، ج ۵): «وَأَعْطُوا مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ».

و- نیز طبق روایت تاریخ طبری (ص ۲۸۱، ج ۲) و البدایه و النهایه ابن‌کثیر (ص ۷۵، ج ۵) و فتوح‌البلدان (ص ۸۲) و سیره ابن‌هشام (ص ۲۵۸، ج ۴) - «وَأَعْطَيْتُمْ مِنَ الْمَغَانِمِ»

(۱) در این جا کلمه دعاکم که مفرد است خداست هرچند ضمیر متصل یحییکم مرجعش (فاعلش) ما باشد.

خمس الله».

ز- کذالك به روایت طبری (ص ۳۸۸، ج ۲) و البدایه والنهایه (ص ۷۶، ج ۵) و فتوح البلدان بلادری (ص ۸۰) و سیره ابن هشام (ص ۲۶۵، ج ۴) و کنز العمال (ص ۱۸۶ ج ۳) و صبح الاعشی (ج ۱۰، ص ۱۰) والخراج ابویوسف (ص ۷۲) در نامه‌ای که آنحضرت به عمر و بن حزم نوشته است: «وَأَمْرُهُ أَنْ يَأْخُذَ مِنَ الْغَنَائِمِ خُمْسَ اللَّهِ». و در کتاب الاموال قاسم بن سلام (ص ۱۹) نامه‌ای که رسول خدا به بنی زهر بن حبش نوشته است: «وَأَعْطَيْتُمْ مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ». و در کتاب الاموال قاسم بن سلام (ص ۱۹) نامه‌ای که رسول خدا به بنی زهر بن حبش نوشته است: «وَأَعْطَيْتُمْ مِنَ الْمَغَانِمِ خُمْسَ اللَّهِ - وَ سَهْمَ النَّبِيِّ» ضبط شده است و همچنین در الاموال (ص ۴۲۷) مردی از پیغمبر خدا از غنیمت می‌پرسد آن حضرت می‌فرماید: «لِلَّهِ سَهْمٌ وَلَهُؤُلَاءِ أَرْبَعَةٌ»: که یک سهم (یک پنجم) از آن خدا و برای مجاهدان چهار پنجم دیگر است.

ملاحظه می‌فرمائید که در تمام این نامه‌ها رسول خدا قید کلمه (خمس الله) می‌فرماید که خمس خاص خدا است نه آن شش سهمی که خدا هم یکی از آنها است!!

### اما در احادیث اهل بیت علیهم السلام

الف- در من لاحضره الفقیه، کتاب الوصایا: «رَوَى السُّكُونِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِيهِ النَّبِيِّ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْوَصِيَّةُ بِالْخُمْسِ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَضِيَ لِنَفْسِهِ بِالْخُمْسِ».

ب - در مستدرک الوسائل (ص ۵۵۱، ج ۱) از کتاب الجعفریات «بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَسْتَحِبُّ الْوَصِيَّةَ بِالْخُمْسِ وَيَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَضِيَ لِنَفْسِهِ مِنَ الْغَنِيمَةِ بِالْخُمْسِ».

ج - در بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار (ص ۲۹۰) روایتی است از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ که در آن این جمله دیده می‌شود: «.. قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَرْزَاقَهُمْ بِخُمْسَةِ دَرَاهِمٍ جَعَلُوا لِرَبِّهِمْ وَاحِدًا وَأَكَلُوا أَرْبَعَةً حَلَالًا!».

د - در وسائل الشيعه باب: وجوب الخمس في غنائم دارالحرب حديث ۱۲... «عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: ... فَأَمَّا وَجْهُ الْإِمَارَةِ فَقَوْلُهُ ﴿...﴾ وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ مِنْهُمُ حُمْسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ ﴿...﴾ فَجَعَلَ لِلَّهِ حُمْسَ الْغَنَائِمِ...».

ه - احاديث فوق از اهل بيت طهارت دلالت دارد كه خمس غنائم از آن خداست چنانكه احاديث از طريق عامه نيز مؤيد اين مدعى است:

- در طبقات ابن سعد (ص ۱۹، ج ۳) «... عن خالد بن أبي عزة أن أبا بكر أوصى بخمس ماله، أو قال: أخذ من مالي ما أخذ الله من فيء المسلمين».

- ودر يك روايت ديگر: «عن قتادة قال: قال: أبو بكر: لي من مالي ما رضي ربي من الغنيمة، فأوصى بالخمس.»

- و در سنن بيهقي (ص ۳۳۶، ج ۶) «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَلْقَيْنَ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَهُوَ بَوَادِي الْقُرَىٰ وَهُوَ يَعْزِضُ فَرَسًا فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِي الْغَنِيمَةِ قَالَ: «لِلَّهِ حُمْسُهَا وَأَرْبَعَةُ أَخْمَاسٍ لِلْجَيْشِ»...».

- و صنعانی نیز در المنصف (ص ۲۳۸، ج ۵) از قيس بن سلم الجدلی آورده است قال: «سألت الحسن بن محمد بن علي ابن الحنفية عن قول الله تعالى: ﴿...﴾ وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ مِنْهُ حُمْسُهُ...» [الأنفال/ 41]؟ قال: هذا مفتاح كلام، لِلَّهِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ...»، كه می رساند چون مفتاح كلام است خمس بنام خدا است.

نتیجه این بحث آن است كه خمس غنائم از آن خداست و نام رسول در دنبال نام خدا چون نام آن حضرت در آیاتی مانند: ﴿...﴾ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ ﴿...﴾ (التوبة/ ۶۲) ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ...﴾ (الأنفال/ ۱). و ﴿أَسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ...﴾ (الأنفال/ ۲۴) می باشد كه در آن نه تنها خدا را نمی توان در ردیف شش نفری كه فقها آورده اند در آورد بلكه حتی از آن حقی از برای رسول خدا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ نیز نمی توان اثبات كرد.

چنانكه در تاریخ و سیره ی رسول خدا دیده نمی شود كه آن حضرت از خمس الله حقی برای خود جدا کرده باشد در تمام غنائم غزوات چیزی كه معلوم است آن است كه

آنجناب از صفایای جنگ آنچه مخصوص آنجناب بود اخذ می نمود و در نامه‌هایی هم که بر رؤسای قبایل می نوشت از آنان صفی‌النبی را مطالبه می فرمود.

اما در هیچ تاریخی دیده نمی شود که آنحضرت از خمس غنائم سهمی خاص برای خود برداشته باشد، جنابش فقط خمس الله را که حق ذی القربی والمساکین والیتامی وابن سبیل بود برمی داشت و به مستحقین آن می داد زیرا بدان نیازی نداشت و زندگانی و معیشت حضرتش از فیء که اختصاص بحضرتش داشت می گذشت.

چنانکه در تواریخ معتبره چون احکام السلطانیه ماوردی (ص ۱۶۱) و فتوح البلدان بلاذری (ص ۲۶) والخراج یحیی بن آدم (ص ۳۶) و سیره ابن هشام (ص ۱۴۰، ج ۲) و تاریخ طبری آمده است: مخیریق که یکی از احبار و دانشمندان یهود و از علمای بنی النضیر بود و مردی غنی و کثیر الاموال بود از کتب آسمانی رسول خدا را شناخته بود و چون جنگ احد پیش آمد یهود را خواسته و گفت شما می دانید که نصرت محمد بر شما واجب است یهود به او گفتند امروز روز شنبه است، اما او گفت هرگز شنبه‌ای برای شما نباشد و خود شمشیر و سلاح برداشته و بیازماندگانش گفت: اگر من کشته شدم مال من از آن محمد است که در آن هر چه خواهد می کند آنگاه به جناب پیغمبر آمد در در رکاب حضرتش قتال کرد تا کشته شد و اموال او عبارت از هفت باغستان بود عبارت از میثب و صافیه و دلال وحشی و برقه و اعراف و مشربه که آنها را رسول خدا برداشته و جزء صدقات خود قرار داد و سرزمین یهود بنی النضیر را بعلت پیمان شکنی کعب بن اشرف بتصرف درآورد و یهود را جلای وطن کرد و ملک آنها خاص رسول خدا شد. و فدک نیز مصالحه بر رسول خدا واگذار شد.

و چنانکه واقدی در المغازی (ص ۳۷۸) آورده است رسول خدا از اموال بنی النضیر که خاص حضرتش بود بر اهل و خانواده‌اش انفاق می کرد. و در زیر نخل‌های باغستان‌ها زراعت می نمود و قوت سالیانه اهل و عیال خود را از جو خرما برای زنان خود و فرزندان عبدالمطلب از آن تهیه می فرمود و مازاد آنرا صرف اسلحه و مهمات جنگی می کرد چنانکه ابوبکر و عمر در زمان خلافت خود از همان اسلحه و آلات جنگی که رسول خدا خریده بود استفاده می کردند. پس درآمد اموال بنی النضیر

مخصوص احتیاجات خود آنجناب بود و آنچه از فدک عاید می شد صرف ابن سبیل می فرمود و درآمد خیبر را سه قسمت کرده بود دو قسمت آنرا به مهاجرین می پرداخت و یک قسمت آنرا بر خانواده خود انفاق می فرمود بهر صورت از تواریخ و سیر بر نمی آید که رسول خدا خمس را به شش قسمت کرده باشد قسمتی از آن مال خدا و قسمتی مال خود او و سهمی از آن ذوی القربی و سه سهم دیگر از یتامی و مساکین و ابن سبیل باشد! پس چنانکه گفته شد از کلمه و لرسول نیز نمی توان بطور قطع چنین نتیجه گرفت که رسول خدا را در خمس غنائم یک سهم شش گانه است زیرا در سیره آن جناب چنین چیزی به این کیفیت دیده نمی شود که آن حضرت برای خود سهمی خاص از سهام ششگانه برداشته باشد تا چه رسد<sup>(۱)</sup> به اینکه پس از وفات از غنائمی که هنوز بدست مسلمین نیفتاده و بعداً خواهد افتاد سهمی از برای آنجناب باشد یا سهمی برای جانشینان او منظور شود چنانکه تاریخ خلفای حق و باطل آنجناب هم چنین سهمی را حتی به عنوان حق ریاست و فرماندهی نشان نمی دهد و چنانکه گفتیم نام رسول خدا در دنبال آیه غنیمت چون نام آن حضرت: ﴿قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ...﴾ (الأنفال: ۱) می باشد و اگر به اتکاء اقوال فقهاء سهمی هم برای رسول الله از خمس غنائم منظور شود پس از فوت آن حضرت مصداقی ندارد مگر اینکه آنرا بزمامدار

(۱) در کتاب (الأموال) قاسم بن سلام (ص ۴۵۳) از ابن عباس روایت شده است که گفت: «كانت الغنيمه تقسم على خمسة أخماس، فأربعة منها لمن قاتل عليها، وخمس واحد يقسم على أربعة، فربع لرسول ولذوي القربى، يعني قرابة النبي ﷺ، قال: فما كان لرسول ولرسول منها فهو لقرابة النبي ﷺ، ولم يأخذ النبي ﷺ من الخمس شيئاً، والربع الثاني لليتامى، والربع الثالث للمساكين، والربع الرابع لابن السبيل، وهو الضيف الفقير الذي ينزل بالمسلمين». یعنی غنیمت بر پنج تقسیم می شود چهار قسمت آن برای کسانی است که جنگ کرده اند و یک پنجم آن به چهار قسمت تقسیم می شود. یک چهارم آن که مال خدا و رسول و ذی القربی یعنی خویشاوند پیغمبر است. پس آنچه مال خدا و رسول است مال خویشاوند پیغمبر است و خود پیغمبر چیزی از آن بر نمی داد و یک چهارم دوم از آن یتیمان است و یک چهارم سوم از آن مسکینان است و یک چهارم چهارم از آن در راه مانده است و آن مهمان فقیری است که به مسلمانان وارد می شود.

مسلمین که ریاست جنگ را نیز برعهده دارد از این جهت قائل شویم که متأسفانه یا خوشبختانه در سیره‌ی خلفاء آن حضرت که سهمی در تاریخ وجود ندارد هرچند در احادیث آمده است<sup>(۱)</sup>.

۱۰- کلمات یتامی و مساکین وابن سبیل است که در آیه شریفه است و باید مورد دقت قرار گیرد بسیاری از فقهاء شیعه به استناد پاره‌ای از احادیث، این افراد و اشخاص را اختصاص به منسوبین رسول الله ﷺ داده‌اند در حالی که حقیقت غیر این است! برای اینکه این حقیقت واضح‌تر شود باید چند نکته در این مورد در نظر گرفته

(۱) در رساله (المحکم والمتشابه) مرحوم سید مرتضی علم‌الهدی از تفسیر نعمانی (ص ۵۹) از فرمایش امیرالمؤمنین آورده است که آن حضرت فرموده است: «ثُمَّ قَالَ إِنَّ لِقَائِمِ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ ذَلِكَ الْأَنْقَالَ الَّذِي كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ» یعنی انفالی که در زمان رسول خدا اختیار آن با رسول الله بوده است بعد از آن حضرت اختیار آن با کسی است که قائم به امور مسلمین است (یعنی پیشوای سیاسی اسلام) معهدا از این حدیث بدست نمی‌آید که زمامدار مسلمین حقی خاص به انفال داشته باشد چنانکه از آن حقی خاص برای رسول خدا استنباط نمی‌شود.

در کتب عامه آمده است که رسول خدا ﷺ از غنائم جنگ آنچه را که برای کفایت مؤونه یکساله خود و عیالش لازم بود برداشت می‌نمود و بقیه را صرف مصالح مسلمین می‌کرد چنانکه در بدایه المجتهد ابن رشد (ص ۳۸، ج ۱) و نه‌ایه‌المحتاج (ص ۱۰۶، ج ۵) و البحرالزخار (ص ۴۴۰، ج ۵) و تفسیر المنار (ص ۷، ج ۱۰) و تفسیر قرطبی (ص ۱۱، ج ۸) آمده است. اما فقهاء عامه و خاصه را در موضوع سهم رسول الله ﷺ از خمس غنائم نظرات و فتاوائی است که نتیجه همه آنها یکی است! شافعی معتقد است که سهم رسول الله از غنائم بعد از آن حضرت صرف مصالح مسلمین می‌شود و سهم ذوی‌القربی بین اغنیاء و فقرای ایشان للذکر مثل حظ الاثینین تقسیم می‌شود و بقیه مال فرق ثلاثه یتامی و مساکین وابن سبیل عموم مسلمین است.

اما ابوحنیفه قائل است که سهم رسول خدا پس از وفات آنحضرت ساقط است و همچنین سهم ذوی‌القربی که ایشان نیز در صورت فقیر بودن مانند سایر فقرا هستند که از زکات و بیت‌المال استفاده می‌کنند پس خمس غنائم بین یتامی و مساکین وابن سبیل عموم مسلمین تقسیم می‌شود. اما مالک، امر خمس غنائم را مفوض برأی امام و زمامدار مسلمین می‌داند و در نتیجه رأی تمام آنها یکی می‌شود یعنی خمس غنائم تحویل بیت‌المال مسلمین می‌شود.



شود:

الف - زمان نزول آیه شریفه ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ (الأنفال: ۴۱)

این آیه در هنگام جنگ بدر بوده یا چنانکه واقدی قائل است در غزوه بنی قینقاع که در نیمه شوال یعنی ماه بیستم هجرت (یا سه ماه بعد از جنگ بدر) نازل شده است و در هر صورت در سال دوم هجرت بوده است. و چنانکه می دانیم در این هنگام وضع مسلمانان از حیث فقر و فاقه به کیفیتی بود که قبلاً بیان کردیم و دعای رسول خدا در این هنگام چنانکه یادآور شدیم بهترین معرف وضع آنها بود که عرض می کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مَا نَزَلَ بِهَذَا الْقُرْآنِ مِنْكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ حَقّاً يَكُونُ لِي فِيهَا حَقّاً وَأَنْ تَجْعَلَ لِي فِيهَا حَقّاً وَأَنْ تَجْعَلَ لِي فِيهَا حَقّاً».

زیرا هنوز گشایشی برای مسلمین پیدا نشده بود و اسلام از قلمرو شهر مدینه بخارج راه نیافته بود و زکات و صدقات که گرفتن آن پس از توسعه اسلام به موجب فرمان:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ (التوبه: ۱۰۳) صدقه واجب شد، در آن موقع اگر هم در آیات قرآن، دادن آن فرض شده بود لکن بر مرحله عمل نیامده بود و طبق تصریح تاریخ و احادیث صحیحه در سال نهم یازدهم هجرت رسول خدا ﷺ مأمور اخذ زکات شد و مأموران و عاملینی برای اخذ آن بقبائل و بلاد اعزام داشت.

ب - بدیهی است که در میدان جنگ کسانی که شهید می شدند عیال و اولادی از خود باقی می گذاشتند هر چند طبق روایات وارده برای شهدائی که بدرد فیض شهادت نائل شده بودند رسول خدا سهمی مقرر داشت چنانکه در المغازی واقدی روایت شده است که رسول خدا برای چهارده نفر از شهداء بدر سهمی مقرر فرمود و عبدالله بن سعد بن خيثمه گفته است، سهم پدرم را مأخوذ داشتیم مع هذا کسانی بودند که بدین فوز نائل نگشتند، و در هر صورت یتامی بودند (ص ۱۰۲، ج ۱) که اکثر، قهراً فقیر و بی سرپرست بودند و همچنین کسان بسیاری از مسلمانان بودند که فقیر و پریشان بودند و شاید بعلت پیری و یا فقیری نتوانسته بودند در میدان جنگ حاضر شوند چنانکه پاره ای از آیات قرآن حاکی حالات آنهاست در سوره التوبه آیه ۹۲ می فرماید:

﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَحِمْكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ

تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ﴿۹۲﴾ (توبه/۹۲)

و اینگونه محرومیت از فیض جهاد بعثت فقر و فاقه قهراً محرومیت دیگری از سهم غنائم جنگ از پی داشت<sup>(۱)</sup> و لازم می‌نمود که سهمی از غنائم برای این طبقه که مساکینند منظور شود تا تسکینی برای خاطر محزون و پریشان ایشان باشد.

و نیز در اثر هجرت و فرار پاره‌ای از مسلمانان از قبیله یا بلاد خود در راه مانده و به اصطلاح ابن سبیل بودند مانند مهاجرت مقداد بن عمر و عتبه بن غزوان که با کفار قریش که به منظور جنگ با رسول خدا بیرون آمدند اینان نیز بیرون آمدند تا شاید به وسیله‌ای خود را به مسلمین برسانند و اگر نه بدیاری خود برگردند! چنانکه در تاریخ ابن خلدون (ص ۱۸، ج ۲) آمده است فلذا واجب می‌نمود که اگر مسلمین و مخصوصاً مجاهدین به مال و غنائی دست یابند این طبقات از نظر دور نیفتند از این جهت است که می‌بینیم بعد از کلمه ذی‌القربی بلافاصله کلمات یتامی و مساکین و ابن سبیل آمده است که اگر بدرجه رفیع‌تر شهادت نائل گردیدند باری فکرشان از جهت عیال و اطفال خود تا حدی راحت باشد و بدانند که اگر خود ایشان با فرا رسیدن اجل و نیل بفیض شهادت از غنیمت محرم می‌گردند یتیمان ایشان بهر صورت سهمی از آن خواهند داشت! همچنین افراد فقیر و مسکین و ابن سبیل که در این هنگام مرجع و ملجأی را جستجو می‌کردند که رفع نیازمندی شدید خود را بنمایند لذا پروردگار عالم سهمی از غنائم جنگ را به ایشان اختصاص داد.

ج - اینکه گفته‌اند که یتامی و مساکین و ابن سبیل از خویشاوندان رسول خداوند در تاریخ نزول این آیه شریفه و هنگام تقسیم غنائم جنگ در میان خویشاوندان رسول خدا یتامی و مساکین و ابن سبیلی وجود نداشت که خدا برای آنان مخصوصاً سهمی منظور

(۱) از طریق عامه در مراسیل ابن داود (ص ۱۳) و از طریق خاصه در المصنف عبدالرزاق صنعانی (۱۸۸) حدیث مرفوعی است که رسول خداص فرمود: «إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ بَعْدَ مَا يَدْخُلُ أَرْضَ الْعَدُوِّ وَيَخْرُجُ مِنْ أَرْضِ الْمُسْلِمِينَ وَأَرْضُ الصَّلْحِ فَإِنَّ سَهْمَهُ لِأَهْلِهِ». همینکه مرد مجاهد برای جهاد از زمین مسلمانان و صلح خارج شد و مرد سهم غنیمت او به اهله می‌رسد.

دارد زیرا چنانکه در بحث ذی القربی آوردیم در زمان نزول آیه خمس کسانی از آل محمد که مسلمان بودند هیچکدام از آنان مشمول افراد یتامی و مساکین و ابن سبیل نبودند نه از دختران رسول خدا و نه از اعمام و بنی اعمام او و اکثر خویشاوندان آن حضرت در این هنگام کافر بودند که هرگز مشمول حکم این آیه نمی شدند پس چگونه ممکن است که پروردگار جهان در این میان از بین تمام مسلمانان تنها یتامی و مساکین و ابن سبیل ناموجود آل محمد ﷺ را اختصاص به خمس غنائم داده و چنین امتیازی را در شریعت بی امتیاز اسلام بدیشان بخشد؟!

لذا از نظر عقل و شرع و تاریخ هرگز امکان نداشت و ندارد که مراد از یتامی و مساکین و ابن سبیل در این آیه شریفه یتامی و مساکین و ابن سبیل آل محمد باشد؟! پس از نظر عقل و تاریخ، یتامی و مساکین و ابن سبیل در این آیه عموم مسلمین اند نه تنها آل محمد ﷺ و در آیات کتاب الهی و در احادیث وارده از اهل بیت نیز یتامی و مساکین و ابن سبیل از عموم مسلمین اند، از جمله آیات که وابستگی تامی به این موضوع دارند آیهی شریفه ی ۷ سورهی الحشر است که می فرماید:

﴿ مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَالرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ... ﴾ (الحشر/۷)

و بلافاصله در آیه بعد می فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ﴾ (الحشر/۸)

و در دنبال: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُخْرِجُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ...﴾ (الحشر/۹) تا آخر آیه ۹ همین سوره که معلوم می دارد می دارد یتامی و مساکین و ابن سبیل، یتامی و مساکین و ابن سبیل مهاجرین و انصارند که مشمول فیء اند و اختصاص به آل محمد ﷺ ندارند و صرفنظر از اینکه در آن هنگام اصلاً در آل محمد ﷺ یتامی و مساکین و ابن سبیل وجود نداشت و پس مهاجرین و انصار یعنی عموم مسلمین آن روز.

### اما در احادیث اهل بیت علیهم السلام صرف نظر از صحت و سقم آنها

۱- در کتاب تحف العقول که از کتب معتبره فرقه امامیه است در (ص ۵۵۵) در حدیث طویلی از حضرت صادق علیه السلام در موضوع غنائم: «فَأَمَّا قَوْلُهُ: (فَأَنَّ لِلَّهِ) فَكَمَا يَقُولُ الْإِنْسَانُ هُوَ «لِلَّهِ» وَلَكَ وَلَا يُقْسَمُ «لِلَّهِ» مِنْهُ شَيْءٌ فَخَمَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْغَنِيمَةَ الَّتِي قَبِضَ بِخَمْسَةِ أَشْهُمٍ فَقَبِضَ سَهْمُ اللَّهِ لِنَفْسِهِ يُجْبِي بِهِ ذِكْرَهُ وَيُورَثُ بَعْدَهُ وَسَهْمًا لِقَرَابَتِهِ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَأَنْفَذَ سَهْمًا لِأَيْتَامِ الْمُسْلِمِينَ وَسَهْمًا لِمَسَاكِينِهِمْ وَسَهْمًا لِابْنِ السَّبِيلِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ». می فرماید: اینکه در آیه شریفه کلمه لله آمده است پس آن چنان است که شخصی می گوید این چیز مال خداست و از برای تو باشد اما چیزی از آن برای خدا تقسیم نمی شود. پس غنیمتی که رسول خدا قبض می کرد آن را پنج سهم می نمود سهمی از آنرا که مال خدا بود خود آن جناب برمی داشت تا بدان وسیله نام خدا را زنده دارد و پس از خود آن را به میراث گذارد و سهمی برای خویشان از فرزندان عبدالمطلب و سهمی هم برای یتیمان مسلمانان انفاذ می داشت و سهمی برای مساکین مسلمین و سهمی برای ابن سبیل که در این حدیث به روشنی معلوم است که سهم های یتامی و مساکین و ابن سبیل عموم مسلمین است.

۲- در روضه کافی (ص ۲۸۵، ج ۸) از ابن حمزه از حضرت باقر علیه السلام نیز روایتی است که همین مضمون را می رساند زیرا می فرماید: «...إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ سَهَامًا ثَلَاثَةً فِي جَمِيعِ الْفَيْءِ...». تا آنجا که می فرماید: «دون سهام الیتامی و المساکین و ابن السبیل فإنها لغيرهم...» یعنی سهام یتامی و مساکین و ابن سبیل از خویشان رسول الله نیست و از غیر ایشان است.

۳- در تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۲۵، ج ۲) و در من لا یحضره الفقیه (ص ۲۲، ج ۲، چاپ نجف) و در مختلف الشیعه (ص ۳۴، ج ۲) از زکریا بن مالک الجعفی روایت است که حضرت امام جعفر صادق فرمود: «... وَأَمَّا الْمَسَاكِينُ وَأَبْنَاءُ السَّبِيلِ فَقَدْ عَرَفْتَنَا لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ وَلَا نَحِلُّ لَنَا فَهِيَ لِلْمَسَاكِينِ وَأَبْنَاءِ السَّبِيلِ» (یعنی مساکین و ابن السبیل مردم غیر بنی هاشم).

۴- در من لا یحضره الفقیه (ص ۱۵۸) و در تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۳۴، ج ۴) چاپ

نجف در ذیل آیه شریفه: ﴿مَا آفَاءَ﴾ (الحشر: ۷) از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که فرمود: «وَأَمَّا قَوْلُهُ ﴿مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى﴾ [الحشر: ۷] فَهَذَا بِمَنْزِلَةِ الْمَغْنَمِ، كَانَ أَبِي عليه السلام يَقُولُ ذَلِكَ، وَلَيْسَ لَنَا فِيهِ غَيْرُ سَهْمَيْنِ سَهْمِ الرَّسُولِ وَسَهْمِ الْقُرْبَى ثُمَّ نَحْنُ شُرَكَاءُ النَّاسِ فِيهَا بَقِيَّ». می فرماید فیء و انفال نیز بمنزله ی غنائم جنگ است و پدرم (حضرت زین العابدین (ع)) چنین می فرماید: پس برای ما از آن جز دو سهم نیست سهم رسول الله و سهم ذی القربی آنگاه در باقیمانده، ما با سایر مردم شریکیم. یعنی سهم یتامی و مساکین و ابن سبیل که مال عموم مسلمین است یتیمان و مسکینان و ابناء سبیل ما هم با آنها شریکند.

۵- در تفسیر عیاشی (ص ۶۳، ج ۲) روایتی است که علامه مجلس آنرا در بحار الانوار (ص ۵۲، ج ۲۰، چاپ کمپانی) و سید هاشم بحرانی آنرا در تفسیر البرهان (ص ۸۸، ج ۲، چاپ سالک) و صاحب وسائل الشیعه نیز آن را در ابواب تقسیم خمس آورده است که: حضرت صادق علیه السلام بعد از آنکه سهم رسول و ذی القربی را مذکور داشته فرموده است: «و ثلاثة أسهام للیتامی و المساکین و ابناء السبیل» یعنی سه سهم دیگر مال یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است بطور اطلاق و بدون قید مال محمد، یعنی عموم مسلمین.

۶- در تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۲۸، ج ۴، حدیث شماره ۳۶۵)، والاستبصار (ص ۵۶، ج ۲، شماره ۱۷۶) از زبعی بن عبدالله بن الجارود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت می فرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا آتَاهُ الْمَغْنَمُ أَخَذَ صَفْوَهُ وَكَانَ ذَلِكَ لَهُ ثُمَّ يَقْسِمُ مَا بَقِيَ خُمْسَةَ أَخْمَاسٍ وَيَأْخُذُ خُمْسَهُ ثُمَّ يَقْسِمُ أَرْبَعَةَ أَخْمَاسٍ بَيْنَ النَّاسِ الَّذِينَ قَاتَلُوا عَلَيْهِ ثُمَّ قَسَمَ الْخُمْسَ الَّذِي أَخَذَهُ خُمْسَةَ أَخْمَاسٍ بِأَخْذِ خُمْسِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِنَفْسِهِ ثُمَّ يَقْسِمُ الْأَرْبَعَةَ الْأَخْمَاسَ بَيْنَ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالمَسَاكِينِ وَابْنَاءِ السَّبِيلِ يُعْطِي كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ جَمِيعًا وَكَذَلِكَ الْإِمَامُ بِأَخْذِ كَمَا أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)». یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بود که همینکه غنیمت را بخدمتش می آوردند صفایای آنرا برمی داشت و آن مال خودش بود (صفایای جنگ عبارت از اسب زبده و شمشیر خوب و کنیز و امثال آن است که مال فرمانده و رئیس جند است) آنگاه آنچه را باقی مانده بود پنج قسمت می کرد و یک پنجم آنرا برمی داشت و سپس

چهار پنجم آنرا در بین مردمی که بر آن غنیمت جنگیده بودند تقسیم می فرمود آنگاه آن یک پنجمی را که برداشته بود پنج قسمت می کرد یک پنجم خدا را برای خود برمی داشت و سپس چهار پنجم دیگر را میان دارندگان قرابت و یتیمان و بینوایان و در راه مانده تقسیم می کرد بهر کدام از ایشان حقی می داد، همچنین است وظیفه‌ی پیشوای مسلمین که اخذ می کند چنانکه رسول خدا اخذ می فرمود. یعنی وظیفه‌ی زمامدار مسلمین همان است که رسول خدا ﷺ عمل می کرد او نیز باید چنین کند.

در این حدیث نیز یتامی و مساکین و ابناء السبیل از غیر خویشان رسول خدا نیز هستند یعنی عموم مسلمین اند و حتی کلمه ذی القربی نیز بطور اطلاق است.

۷- در عیون اخبار الرضا علیه السلام باب ۲۳، ذکر مجلس الرضا علیه السلام مع المأمون فی الفرق بین العتره والأمة، از فرمایشات حضرت رضا علیه السلام در مجلس مناظره با علماء در شرح آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ...﴾ فرمود: «وَأَمَّا قَوْلُهُ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ فَإِنَّ الْيَتِيمَ إِذَا انْقَطَعَ يَتْمُهُ خَرَجَ مِنَ الْغَنَائِمِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ فِيهَا نَصِيبٌ وَكَذَلِكَ الْمَسْكِينُ إِذَا انْقَطَعَتْ مَسْكِنَتُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنَ الْمَغْنَمِ وَلَا يَحِلُّ لَهُ أَخْذُهُ...». که در این حدیث نیز بطور اطلاق معلوم می دارد که یتیم و مسکین در این آیه یتیم و مسکین عموم مسلمین اند.

۸- ایضاً در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام باب ۵۸، علی بن ابراهیم از پدرش و او از محمد بن سنان روایت می کند که او گفت: در نزد مولای خود حضرت رضا علیه السلام در خراسان بودم که مردی از صوفیه که سرقت کرده بود خبرش را به مأمون دادند. مأمون به احضار آن امر نمود، همینکه نظر مأمون به آن مرد افتاد او را پارسا یافت که در میان چشمان او اثر سجده نمایان بود مأمون به او گفت: بدا به این آثار جمیله و این کردار زشت که نسبت سرقت گرفته است!... تا آنجا که می گوید: آنمرد گفت من این سرقت را از روی اضطرار نه از راه اختیار مرتکب شدم و این در حالی است که تو حق مرا از خمس و فیه مانع شدی مأمون گفت: تو چه حقی در خمس و فیه داری؟ برای اینکه خدای عزوجل خمس را شش قسمت کرد و فرمود: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ (الأنفال: ۴۱) تا آخر آیه... و فیه را نیز شش قسمت فرمود و گفت: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ﴾

مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ ﴿۷﴾ (الحشر: ۷) تا آخر...

آن مرد گفت: تو حق مرا منع کردی در حالی که من ابن سبیل هستم و دستم از خانه و مالم منقطع است و نیز مسکینم که نمی توانم بچیزی رجوع کنم و نیز از جمله حمله ی قرآن هستم. مأمون گفت: آیا من حدی از حدود خدا و حکمی از احکام الله را که در باره سارق است معطل کنم برای این افسانه های تو؟ (آن مرد صوفی گفت: ابتدا، بخویشتن کن و اول خود را (بوسیله خود) پاک کن آنگاه بغیر خود بپرداز. حد خدا را اول بر خود اقامه کن آنگاه بغیر خود! مأمون روی بحضرت ابوالحسن (الرضا) نموده و گفت: تو چه می گوئی؟ حضرت فرمود: انه يقول سرقت فسرق یعنی این شخص می گوید چون تو دزدی کردی او هم دزدی کرده است! مأمون در غضب شدیدی فرو رفت. تا آنکه بار دیگر متوجه حضرت رضا شد و گفت: درباره ی او چه رأی می دهی؟ حضرت فرمود خدای تعالی جل جلاله به محمد ﷺ فرمود: فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ، و آن حجتی است که همین که بجاهل رسید او را به جهلش آگاه می کند چنانکه عالم آنرا بوسیله علمش میداند و دنیا و آخرت به حجت قائمند. و این مرد حجت خود را برآورد. فلذا مأمون امر به آزادی آن صوفی کرد.

در این حدیث شریف آن مرد صوفی که مسلماً از بنی هاشم نبوده در حضور حضرت رضا علیه السلام مأمون که هر دو از بنی هاشم بودند ادعای خمس و سهم مسکین و ابن سبیل کرد و حضرت رضا او را تصدیق و مأمون را محکوم نمود. پس معلوم شد که مسکین و ابن سبیل در آیه شریفه مساکین و ابن سبیل عموم مسلمین اند.

۹- در مسند حضرت زید بن علی بن الحسین (ص ۳۵۶، باب الخمس والأطفال، چاپ بیروت) «سألتُ زیدَ بنَ علی (علیه السلام) عن الخمس قال: هو لنا ما احتجنا إليه، فإذا استغنینا فلا حق لنا فيه، ألم تر إن الله قرنا مع الیتامی والمساکین وابن السبیل فإذا بلغ الیتیم واستغنی المسکین وأمن ابن السبیل فلا حق لهم وكذلك نحن إذا استغنینا فلا حق لنا». ابو خالد واسطی راوی حدیث می گوید از حضرت زید بن علی بن الحسین از مسئله خمس غنائم جنگ پرسیدم آن حضرت فرمود: آن برای ماست مادامی که بدان محتاج شدیم! ما همینکه

مستغنی شدیم دیگر در آن حقی برای ما نیست مگر نمی بینی که خدا ما را با یتیمان و مسکینان و ابن سبیل قرین کرده است. پس همین که یتیمی بالغ شود و مسکین مستغنی شود و ابن سبیل بمحل امن برسد دیگر برای ایشان حقی نیست. همچنین ما نیز هنگامی که مستغنی شویم دیگر حقی از خمس برای ما نیست.

در این حدیث «زید بن علی» که خود از سلاله هاشم و اقربای رسول الله و از بزرگان اهل بیت طاهرین است خود را قرین یتامی و مساکین و ابن سبیل سایر مردم می پندارد و معذالک فرق بین خود و دیگران با کلمه لنا و لهم می گذارد که معلوم می دارد یتیمان و مساکین و ابن سبیل از عموم مسلمین اند نه فقط بنی هاشم و ذریه رسول خدا!

۱۰- در تفسیر حبر الأمة عبد الله بن عباس که در حاشیهی (الدر المنتور) سیوطی در مصر چاپ شده است در جلد ۲ صفحه ۶۴ در ذیل آیهی شریفی می نویسد: «وَأَعْلَمُوا يَا معشر- المؤمنین ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ ﴿مِنَ الْأَمْوَالِ﴾ ﴿فَإِنَّ لِلَّهِ حُمُسَهُ﴾ ﴿يُخْرِجُ خُمُسَ الْغَنِيمَةِ لِقَبْلِ اللَّهِ﴾ ﴿وَلِلرَّسُولِ﴾ ﴿لِقَبْلِ الرَّسُولِ﴾ ﴿وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾ ﴿وَلِقَبْلِ قَرَابَةِ النَّبِيِّ﴾ ﴿وَأَلْيَتَىٰ﴾ ﴿وَلِقَبْلِ الْيَتَامَىٰ﴾ ﴿غَيْرِ يَتَامَىٰ بَنِي عَبْدِ الْمَطْلَبِ﴾ ﴿وَأَلْمَسَكِينَ﴾ ﴿وَلِقَبْلِ الْمَسَاكِينِ﴾ ﴿غَيْرِ مَسَاكِينِ بَنِي عَبْدِ الْمَطْلَبِ﴾ ﴿وَأَبْنِ السَّبِيلِ﴾ ﴿وَلِقَبْلِ الضَّيْفِ وَالْمَحْتَاجِ كَاتِبًا مِنْ كَانُ وَكَانَ يُقَسِّمُ الْخُمْسَ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ﴾ ﴿عَلَىٰ خُمْسَةِ أَسْهُمٍ سَهْمٌ لِلنَّبِيِّ﴾ ﴿وَهُوَ سَهْمُ اللَّهِ وَسَهْمٌ لِلْقَرَابَةِ لِأَنَّ النَّبِيَّ﴾ ﴿كَانَ يُعْطِي قَرَابَتَهُ لِقَبْلِ اللَّهِ وَسَهْمٌ لِلْيَتَامَىٰ وَسَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ وَسَهْمٌ لِابْنِ السَّبِيلِ فَلَمَّا مَاتَ النَّبِيُّ﴾ ﴿سَقَطَ سَهْمُ النَّبِيِّ﴾ ﴿وَالَّذِي كَانَ يُعْطَى لِلْقَرَابَةِ لِقَوْلِ أَبِي بَكْرٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ﴾ ﴿يَقُولُ﴾ ﴿لِكُلِّ نَبِيٍّ طَعْمَةٌ فِي حَيَاتِهِ فَإِذَا مَاتَ سَقَطَتْ فَلَمْ يَكُنْ بَعْدَهُ لِأَحَدٍ﴾ ﴿وَكَانَ يُقَسِّمُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ فِي خِلَافَتِهِمُ الْخُمْسَ عَلَى ثَلَاثَةِ أَسْهُمٍ سَهْمٌ لِلْيَتَامَىٰ غَيْرِ يَتَامَىٰ بَنِي عَبْدِ الْمَطْلَبِ وَسَهْمٌ لِلْمَسَاكِينِ غَيْرِ مَسَاكِينِ بَنِي عَبْدِ الْمَطْلَبِ وَسَهْمٌ لِابْنِ السَّبِيلِ لِلضَّيْفِ وَالْمَحْتَاجِ﴾.

ملخص تفسیر ابن عباس آن است که چه در زمان رسول خدا ﷺ و چه در زمان خلفای راشدین، یتامی و مساکین و ابن سبیل، یتیمان و مسکینان و ابن سبیلان بنی هاشم



نبودند بلکه عموم مسلمین هستند که در زمان رسول خدا و خلفا بایشان داده می‌شد. اینها احادیثی است که از ناحیه اهل بیت رسول خدا در این مورد وارد شده‌است و اخبار و احادیثی که در کتب عامه‌است نیز این کیفیت را تصدیق می‌کند چنان‌که در المغازی واقدی (ص ۳۸۱) از یزید بن رومان و او از عروه نقل می‌کند: «إِن ابَا بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعَلِيٌّ كَانُوا يَجْعَلُونَهُ (الخمس) فِي الْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ». یعنی ابو بکر و عمر و علی عليه السلام خمس را در یتیمان و مساکین و ابن‌السبیل قرار داده بودند.

توضیح استدلال به این احادیث فقط از این نظر است که به نص قطعی آنها یتامی و مساکین و ابن‌سبیل که مراد از آنها امروز طبقه‌ای بنام ساداتند، نبوده بلکه یتامی و مساکین و ابن‌سبیل عموم مسلمانند و اما ذی‌القربی بفرض آنکه مراد از آن ذی‌القربی رسول الله باشد شامل عموم بنی‌هاشم می‌شود نه افراد خاصی چون علی و فاطمه و حسین (علیهم السلام) و چنان‌که قبلاً گفته شد در این صورت هم مراد از ایشان اقبای آن روز رسول خدا بود که امروز از آن مصداقی وجود ندارد بدلائل گذشته و ما این احادیث را از باب اسکات خصم و اتمام حجت آوردیم.

### اقوال علمای شیعه در یتامی و مساکین و ابن‌سبیل آیه‌ی خمس

عقلاً و نقلاً از آیات شریفه و احادیث مرویه از اهل‌بیت عليهم السلام معلوم شد که یتامی و مساکین و ابن‌سبیل در آیه خمس یتیمان و مسکینان و ابن‌سبیلان عموم مسلمین اند نه فقط یتامی و مساکین و ابن‌سبیل فرزندان هاشم چنانکه پاره‌ای از فقهای شیعه بااستناد پاره‌ای از احادیث قائلند:

اینک آراء و اقوال پاره‌ای از علمای بزرگ شیعه را در این باره می‌آوریم.

۱- مرحوم کلینی صاحب کافی در کتاب کافی (ص ۳۵۸، ج ۱) در این باره می‌نویسد: «فَجُعِلَ لِمَنْ قَاتَلَ مِنَ الْغَنَائِمِ أَرْبَعَةٌ أَسْهُمٌ وَلِلرَّسُولِ سَهْمٌ وَالَّذِي لِلرَّسُولِ عليه السلام يُقْسِمُهُ عَلَى سِتَّةِ أَسْهُمٍ ثَلَاثَةٌ لَهُ وَثَلَاثَةٌ لِلْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ». یعنی آنچه برای مجاهدین از غنائم مقرر است چهار سهم است و برای رسول خدا (از خمس الله) یک سهم (جمعاً پنج سهم) و آنچه مال رسول است (یعنی خمس غنائم) آنرا بر شش سهم تقسیم می‌کند که سه سهم آن

برای خود اوست (یعنی به مصارفی که لازم بداند می‌رساند) و سه سهم دیگر مال یتیمان و مسکینان و ابن سبیل (بطور اطلاق) است.

۲- مرحوم شیخ طبرسی در مجمع البیان (ص ۶۱۲، ج ۹، چاپ اسلامی، تهران) می‌نویسد: «و روی المنهال بن عمرو عن علی بن الحسین (علیهما السلام) قال قلت قوله: ﴿.. وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ ..﴾ [الأنفال/ ۴۱]؟ قال: هم قربانا و مساکیننا و أبناء سبیلنا. وقال جميع الفقهاء: هم يتامى الناس عامة و كذلك المساکین و أبناء السبیل، و قد روي أيضاً ذلك عنهم (عليهم السلام)..». یعنی جمیع فقهاء اسلام (اعم از شیعه و سنی) قائلند به اینکه مراد از یتامی در آیه شریفه یتیمان عموم مردمند و هم‌چنین مساکین و ابناء السبیل (از عموم مسلمینند) و این معنی از خود ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز روایت شده‌است.

۳- مرحوم شیخ یوسف بحرانی در کتاب (الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة) (ص ۳۸۷، ج ۱۲، چاپ نجف)، و مرحوم محقق حلی در کتاب (المعتبر) و مرحوم حاج آقا رضا همدانی در (مصباح الفقيه) (ص ۱۴۵، ج ۱) آورده‌اند: ابن‌جُنید فرموده‌است که سهام یتامی و مساکین و ابن‌سبیل که نصف خمس است مال کسانی است که اهل این صفت باشند از ذوی‌القربی و غیر ذوی‌القربی از عموم مسلمین همین‌که ذوی‌القربی از آن مستغنی شوند<sup>(۱)</sup>.

۴- شیخ جلیل محمد بن علی بن شهر آشوب در کتاب خود (متشابه القرآن و مختلفه) (ص ۱۷۵، ج ۲) چاپ جدید ذیل آیه‌ی شریفه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ (الأنفال: ۴۱)... نوشته است: «و لفظة الیتامی و المساکین و ابن السبیل عام فی المشرک و الذمی و الغنی و الفقیر»: یعنی لفظ یتیمان و مسکینان و ابن‌سبیل عام است و هیچ قیدی ندارد حتی مشرک و ذمی و غنی و فقیر.

(۱) مرحوم صاحب مدارک پس از نقل قول ابن‌جنید آورده است: «والظاهر أن هذا القيد (إذا استغنی عنها ذوی القربی) علی سبیل الأفضیله لا علی سبیل التعمین و يدل علی ما ذكره إطلاق الآیة الشریفه».

- ۵- در مصباح الفقيه (ص ۱۴۴، ج ۲) از صاحب شرايع و علامه از بعضی علمای شیعه قولی را حکایت کرده است که خمس خدا پنج قسمت فرمود: یک سهم از رسول خدا است و یک سهم از ذوی القربی و سه سهم باقیمانده مال یتیمان و مسکینان و ابناء السبیل است و اکثر علماء بر این قولند.
- ۶- در حدائق (ص ۳۸۲، ج ۱۲) و در (ص ۳۸۷) از قول صاحب مدارک گفته است ظاهر اینست که در پاره‌ای اخبار قید یتامی آل محمد برای افضلیت است نه برای تعیین، آنگاه فرموده است: دلیل بر فرمایش او اطلاق آیهی شریفه و صحیحهی رُبعی است که قبلاً آنرا ذیل رقم ۶ احادیث آوردیم.
- ۷- مرحوم محقق سبزواری در کتاب «ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد» (ج ۲، ص ۴۸۸) در باب خمس در این باره می‌نویسد: «إن المراد بالیتامی و المساکین فی الآیة: الجنس، لتعذر الحمل علی الاستغراق، ویؤیده صحیحة محمد بن أبي نصر..» نیز آنرا تأیید می‌کند.
- ۸- مرحوم ملا محمد تقی مجلس اول در «لوامع صاحبقرانی شرح من لا یحضره الفقیه» (ص ۵۰، ج ۲) در شرح حدیث عیون اخبار الرضا که ذیل رقم ۷ گذشت نوشته است: ظاهرش آنست که یتامی و مساکین از غیر سادات باشند.
- ۹- صاحب «ریاض» از اسکافی نقل کرده است که آن صاحب صرف سهم یتامی و مساکین و ابن سبیل را در خمس شرط منتسب بودن به عبد المطلب نمی‌دانست بلکه صرف آن را بغیر ایشان از مسلمانان با استغناء ذوی القربی جایز می‌شمرد.
- ۱۰- خود شیخ یوسف بحرانی در «حدائق» (ص ۳۷۷، ج ۱۲) در ذیل خبر زکریا بن مالک جُعی که ذیل رقم ۳ از احادیث قبلاً گذشت امام می‌فرماید: «وَأما المساکین و أبناء السبیل فقد عرفت أَنَّا لَا نَأْکُل الصدقة» می‌نویسد: «فربما یتوهم عمومها للهاشمیین أيضاً فأراد علیه السلام دفع هذا الوهم بأنهم وإن دخلوا فی عموم اللفظین المذكورین لکن قد عرفت أن الزکاة محرمة علینا أهل البيت، فلا یدخل مساکیننا و أبناء سبیلنا فیها» یعنی: بسا باشد که توهم شود که مراد از مساکین و ابناء السبیل هاشمیین باشند ولی امام خواسته است رفع این توهم کند به اینکه هر چند هاشمیین نیز در عموم این دو لفظ (مسکین و ابن سبیل) هستند لکن

چون دانستی که زکات بر اهل بیت حرام است پس مساکین و ابناء السبیل ما در آن داخل نیستند.

این آراء و اقوال و فتوای ده نفر از علمای بزرگ شیعه است که در باره یتامی و مساکین و ابن سبیل که شامل عموم مسلمین است آمده است؛ پس اینکه پاره‌ای از فقهاء گفته‌اند که مراد از یتامی و مساکین و ابن سبیل، یتامی و مساکین و ابن سبیل آل محمد علیهم السلام از بنی هاشمند از حقیقت دور و از عقل و انصاف مهجور است، که در اولین غنیمت و اموالی که بدست رسول خدا برسد بدون اینکه حقی برای یتیمان شهدای میدان جنگ و مسکینان پریشان امت از مهاجر و انصار و ابناء سبیل ایشان در نظر بگیرد تنها بفکر خویشان خود و یتیمان و مسکینان و ابن سبیلان آنها باشد و سهمی از آن برای ایشان مقرر دارد (در حالی که فاقد چنین اشخاصی است) و فقراء و ایتام و ابناء السبیل مسلمین را وا گذاشته، ترمیم حوائج ایشان را حواله به زکاتی دهد که بعد از نه سال دیگر اخذ خواهد شد! زهی بدبینی و بی وجدانی که کسی چنین نسبتی را به پیغمبر رحمت که سخت حریص بر امت بوده بدهد: معاذ الله!! معاذ الله!! خدا می فرماید: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (التوبه: ۱۲۸). آیا چنین پیغمبری همین که دستش بمالی و منالی رسید همه مسلمانان را فراموش کرد و فقط بفکر یتامی و مساکین و ابن سبیل ناموجود خود افتاد؟! بدترین قتله‌ی انبیاء و اولیاء خدا کسانیند که نسبت‌های ناروا به ایشان داده تحریف آیات الهی نمایند!

آنچه در اوراق قبلی مسطور شد احادیث معتبره از ائمه اهل البیت علیهم السلام و آراء و اقوال علماء و فقهاء بزرگ شیعه در یتامی و مساکین و ابن السبیل آیه شریفه‌ی (خمس) بود. اینک آنچه از طریق عامه در این باب رسیده است برخی از آن از نظر خوانندگان می‌گذرد تا دانسته شود که تقسیمی که پاره‌ای از فقهاء قائل شده‌اند که آن شش سهم است، سهمی از آن خدا و سهمی از رسول الله و سهمی مال ذی القربی و سهمی مال یتامی و سهمی از آن مساکین و سهمی از ابن السبیل، چنین کیفیتی در زمان

رسول الله انجام نشده است بلکه خمس غنائم جنگ در اختیار رسول خدا بود و به هر کس آنچه را صلاح می دانست می داد<sup>(۱)</sup>:

در سنن الکبری بیهقی (ص ۳۴۰، ج ۶) در باره غنائم خیبر روایتی از عبدالله بن عمر می آورد تا آنجا که می نویسد: «وَكَانَ الثَّمَرُ يُقَسَّمُ عَلَى السُّهْمَانِ مِنْ نِصْفِ خَيْبَرَ وَيَأْخُذُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْخُمْسَ وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُطْعِمُ كُلَّ امْرَأَةٍ مِنْ أَزْوَاجِهِ مِنَ الْخُمْسِ مِائَةَ وَسَقِ تَمْرًا وَعَشْرِينَ وَسَقًا شَعِيرًا». یعنی رسول خدا ﷺ خمس غنائم جنگ را اخذ می فرمود و آن جناب بهر یک از ازوج مطهرات خود صد وسق شصت صاع است (و هر صاع تقریباً یک من تبریز) و اهل بیت وسق جو اطعام می فرمود

و در حدیث دیگر است: «ثُمَّ قَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خُمْسَهُ بَيْنَ أَهْلِ قَرَابَتِهِ وَبَيْنَ نِسَائِهِ وَبَيْنَ رِجَالٍ وَنِسَاءٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَعْطَاهُمْ مِنْهَا فَقَسَمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِابْنَتِهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِئَتِي وَسَقِ

(۱) ابو عبید قاسم بن سلّام متوفای سال ۲۲۴ هجری (معاصر ائمه) «از حضرت صادق تا حضرت هادی» در کتاب (الأموال) (ص ۴۵۷) می نویسد: «أَنَّ الْخُمْسَ إِنَّمَا هُوَ مِنَ الْفِيءِ، وَالْفِيءُ وَالْخُمْسُ جَمِيعًا أَصْلُهُمَا مِنْ أَمْوَالِ أَهْلِ الشَّرْكِ، فَأَوْ رَدَّ الْخُمْسَ إِلَى أَصْلِهِ عِنْدَ مَوْضِعِ الْفَاقَةِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى ذَلِكَ». قبلاً در باره صرف خمس غنائم می نویسد: «إِنَّ النَّظَرَ فِيهِ إِلَى الْإِمَامِ وَهُوَ مَفْرُوضٌ إِلَيْهِ عَلَيَّ قَدْرَ مَا يَرَى».

آنگاه در خصوص زکات می نویسد: «إِنَّ الصَّدَقَةَ إِنَّمَا هِيَ مِنْ أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ خَاصَّةً فَحُكْمُهَا أَنْ تُوَخَّذَ مِنْ أَغْنِيائِهِمْ فَتُرَدَّ إِلَى فُقَرَائِهِمْ، فَلَا يَجُوزُ فِيهَا نَقْلٌ وَلَا عَطَاءُ فَهَذِهِ مِنْ أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ وَذَاكَ مِنْ أَمْوَالِ الْكُفْرِ فَافْتَرَقَ حُكْمُ الْخُمْسِ وَالصَّدَقَةِ لَمَّا ذَكَرَ».

ترجمه: همانا خمس همان فیه است و فیه و خمس هر دو اصل آنها از اموال اهل شرک است پس چنین نظر داده اند که خمس را در هنگامی که مسلمانان دچار پریشانند به اصل خود برگردانده شود و بدانیچه پیشوای مسلمین صلاح بدانند مصرف شود، اما زکات چون از اموال خاص مسلمین است حکمش آن است که از اغنیاء ایشان گرفته شده بفقراء ایشان داده شود پس بخشش و عطاء از آن جائز نیست زیرا زکات از اموال مسلمانان و خمس از اموال کفر است. لذا حکم خمس و زکات بدانچه مذکور شد با هم تفاوت دارد.

بنظر ابو عبید چون خمس از اموال مشرکین و کفار است پس امام می تواند هم از آن بخشش کرده و هم صرف امور سیاسی نماید لکن زکات چون بیت المال و اموال مسلمین است باید در مصارف خاص خود صرف شود اما بنظر بعضی از فقهاء امام چنین اختیاری ندارد.

وَلِعَلِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِائَةٌ وَسَقٌّ وَلَا سَامَةَ بْنَ زَيْدٍ مِثِّي وَسَقٌّ مِنْهَا خُمُسُونَ وَسَقًّا نَوَى وَلِعِيسَى بْنِ نُقَيْمٍ مِثِّي وَسَقٌّ وَلِأَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ مِثِّي وَسَقٌّ فَذَكَرَ جَمَاعَةً مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ قَسَمَ لَهُمْ مِنْهَا». یعنی آنگاه رسول خدا ﷺ خمس خود را (یعنی از آنچه بعنوان خمس الله برمی داشت) بین خویشاوندان و بین زنان خود و بین مردان و زنان مسلمانان تقسیم کرده از آن بایشان عطا می فرمود. پس برای دختر خود فاطمه دویست وسق و برای علی بن ابیطالب علیه السلام صد وسق و برای اسامه بن زید دویست وسق تقسیم داد که پنجاه وسق آن هسته خرما بود و به عیسی بن نُقَیم دویست وسق و به ابو بکر صدیق دویست وسق و همچنین به جماعتی از مردان و زنان.

و در تاریخ طبری (ص ۳۰۶، ج ۲) ضمن حوادث سنه ۷ در تقسیم غنائم خیبر می نویسد:

«كانت الكتيبة خمس الله عز وجل وخمس النبي ﷺ وسهم ذوي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل، وطعم أزواج النبي، وطعم رجال مشوا بين رسول الله وبين أهل فدك بالصلح...». یعنی کتیبه (که یکی از قلعه های هفتگانه خیبر بود) خمس غنائم خیبر قرار گرفت و خمس پیغمبر ﷺ و سهم ذوی القربی و یتیمان و مساکین و ابن سبیل و محل اعاشه زنان پیغمبر و مورد اعاشه مردانی بود که بین رسول خدا و بین مردم فدک برای صلح آمد و شد می کردند.

پس آنچه از این احادیث برمی آید آن است که خمس غنائم جنگ در اختیار رسول خدا ﷺ بوده است و به هر کس آنچه را لازم و صلاح می دانسته است اعم از بنی هاشم و غیر بنی هاشم می داده است و هرگز آن اختصاص بطریق خاصی نداشته است و در بخشیدن آن به افراد تا آن حد جرأت داده بود که اعراب به جنابش چسبیده و حضرتش را محاصره کرده بودند که مجبوراً به درخت سمره پناه برده و ردایش از دوشش افتاده بود و هر کدام به او می گفتند: «مُرْنَا مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي عِنْدَكَ»: یعنی دستور بده از مال خدا که در نزد تو است به من بدهند، و آن جناب با خنده به ایشان از آن مال عطا می فرمود. و چنان که در کتب سیر و تواریخ درج است رسول خدا ﷺ پس از فتح مکه و

غزوه حنین که در سال هشتم هجرت اتفاق افتاد بیش از چهل هزار گوسفند و بیست و چهار هزار شتر و چندین هزار اوقیه غنیمت جنگ گرفت که سهم بیشتر آنرا به مؤلفه قلوبهم داد از آن جمله صد شتر به ابوسفیان و صد شتر به یزید بن ابی سفیان و صد شتر به معاویه بن ابی سفیان و همچنین سایر مسلمانان جدیدالاسلام داد و در صحیح بخاری (ص ۱۲۱، ج ۲، چاپ اسطمبول) از قتاده روایت کرده است: «إِنِّي أُعْطِيَ قُرَيْشًا أَنَا لَهُمْ، لَا لِيهِمْ حَدِيثُ عَهْدٍ بِجَاهِلِيَّةٍ». ترجمه: پیغمبر خدا فرمود من بقریش می‌بخشم تا تألیف قلوب ایشان کنم زیرا اینان تازه مسلمانند نسبت بجاهلیت.

این عمل پیغمبر ﷺ بر مهاجرین و انصار که در حقیقت هسته‌ی مرکزی اسلام بودند بسیار گران آمد و گفتند از شمشیرهای ما خون قریش می‌چکد ولی سهم بیشتر غنیمت‌ها نصیب همانها گشته است!!

پیغمبر خدا که این را شنید آنان را نزد خود خواست و چگونگی را جویا شد آنان گفته‌ی خود را کتمان نکردند رسول خدا ﷺ به ایشان فرمود. اینان تازه مسلمان هستند به آنها سهم بیشتری دادم تا مسلمانان بمانند و نزدیکان خود را به اسلام دعوت کنند آیا برای شما بهتر نیست که شما با پیغمبر خدا بخانه خود بازگردید و اینان با شتر و گاو و گوسفند؟ انصار که این را شنیدند راضی شدند.

جرجی زیدان مسیحی در کتاب پر ارزش خود (تاریخ التمدن الإسلامی) جلد اول، در موضوع غنیمت جنگ بدر می‌نویسد، نزدیک بود بر سر تقسیم اموال بین مسلمانان نزاع درگیرد ولی پیغمبر ﷺ غنیمت را عادلانه بین آنان تقسیم کرد و چیزی برای خود بر نداشت و به این تدبیر از کشمکش بین مسلمانان جلوگیری شد.

اساساً مقبول نیست که پیغمبری که از روز اول بعثت مبارک خود همواره مرام و شمارش ﴿يَقْوَمُ وَلَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ (هود: ۵۱) می‌باشد و پیوسته محترز است که مبادا او را متهم کنند که زمینه رسالت برای جلب مال و ریاست می‌چیند، معهذا در اولین برخورد بمال و دست یافتن بغنیمت آن را بخویشان خود اختصاص دهد بدون اینکه بحال درویشان و بینوایان دیگر توجه نماید بگوید: آنچه از خمس غنائم جنگ بدست

می آید مال من و خویشانم، آنهم بنام یتامی و مساکین و ابن سبیل که احدی در آن روز بدین نام و نشان در خاندان آن حضرت شناخته نمی شد!!

اگر در پاره‌ای از احادیث دیده می شود که از قول بعضی از ائمه علیهم السلام آمده است که خود را یتیم خوانده‌اند مانند این حدیث در من لا یحضره الفقیه از ابوبصیر از حضرت باقر علیه السلام است که ابوبصیر می گوید: «قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! مَا أَيْسَرُ مَا يَدْخُلُ بِهِ الْعَبْدُ النَّارَ؟ قَالَ: مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِ الْيَتِيمِ ذَرْهًا، وَنَحْنُ الْيَتِيمُ». یعنی به حضرت باقر عرض کردم آسان‌ترین چیزی که بنده را داخل آتش (جهنم) می کند چیست؟ حضرت فرمود کسی که درهمی از مال یتیم بخورد و ما یتیم هستیم.

این حدیث که ظاهراً در تفسیر آیه شریفه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا﴾ (النساء: ۱۰) آمده است کلمه نحن الیتیم که به آن اضافه شده است هرگز ناظر به یتامی و مساکین و ابن سبیل آیه خمس نیست. و اصلاً از حضرت باقر علیه السلام بعید است که خود را یتیم بداند. خصوصاً که راوی این حدیث علی بن ابی حمزه بطائنی است که در رجال حدیث مردی از او بدنام‌تر نیست تا جائی که ابن‌الغضائری درباره‌ی او فرموده است: «علی بن حمزه لعنه الله أصل الوقف وأشد الخلق عداوة للمولى» یعنی الرضا - علیه السلام - «بعد ابي ابراهيم (ع)»: یعنی علی بن ابی حمزه ریشه و پایه مذهب واقفیه است خدا او را لعنت کند و از شدیدترین مردم است از حیث عداوت، نسبت بمولی حضرت رضا علیه السلام بعد از پدرش موسی بن جعفر علیه السلام. و او از پایه گذاران خمس کذایی است که بنام حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از شیعیان اموال زیادی دریافت نمود و بعد از فوت آن حضرت همه را حتی کنیزانی را که بنام امام گرفته بود تصاحب کرد و مذهب واقفیه را پایه نهاد. و شاید این حدیث را هم برای بهانه و تمسک اخاذی خود جعل کرده است.

احادیثی که در مورد یتامی و مساکین و ابن سبیل آمده است و آنان را خاصه یتامی و مساکین و ابن سبیل آل محمد علیهم السلام می داند هیچ کدام صحیح نیست و اکثر آنها از روایانی نظیر علی بن ابی حمزه و علی بن فضال و حسن بن فضال ضال مضل روایت



شده است، که ما هویت آنانرا در کتاب زکات معرفی کرده ایم<sup>(۱)</sup>.

(۱) در کتاب زکات از (ص ۱۸۹) ببعده شرح حال علی بن فضال مفضّل است که مختصر آن بدین قرار است:

باتفاق علمای رجال علی بن فضال فطحی مذهب و قائل بامامت عبدالله بن جعفر الصادق بوده و حتی بتصریح نجاشی در رجال خود (ص ۱۹۶) چاپ تهران کتابی هم در اثبات امامت عبدالله نوشته است و چون عبدالله بعد از وفات حضرت صادق بیش از هفتاد و چند روز نبوده است پس اینکه بعضی گفته اند علی بعد از وفات عبدالله از او عدول نموده است صحیح نیست زیرا مسلماً وی این کتاب را در ظرف هفتاد و چند روز ننوخته است، در این مدت کوتاهی معارضی برای عبدالله و مجالی برای علی بن فضال نبوده است بلکه بطور قطع آنرا بعد از وفات عبدالله نوشته و تا آخر خود بر این عقیده باقی بوده است.

چنانکه اکثر ارباب رجال بدان معتقد و بعداً قائل به امامت جعفر گذاب شده است پس روی قواعد و موازین علمای رجال کسی که امامی نباشد و از ائمه اثنی عشر (هر کدام را که درک کرد) از وی منحرف شود ضال و مضل بوده و احادیث او از درجه ی قبول ساقط است یا صحیح نیست اینک اقوال علمای رجال در باره این شخص:

۱- نجاشی در رجال خود (ص ۱۹۵) چاپ جدید تهران در ضمن علی بن فضال می نویسد «علي بن الحسن بن علي بن فضال... كان فطحياً، ولم يرو عن أبيه شيئاً و قال كنت أقابله و سنّي ثمان عشرة سنة بكتبه و لا أفهم إذ ذاك الروايات و لا أستحل أن أرويه عنه.» (یعنی من روایت کردن احادیث او را از وی حلال نمی دانم).

۲- علامه حلی: الف- در کتاب رجال خود (ص ۹۳) چاپ نجف او را فاسدالمذهب میدانند و می نویسد «كان مذهبه فاسداً» ب- در کتاب منتهی المطلب (ص ۵۳۴) در روایت اعطای زکات به بنی هاشم می نویسد «و فی طریقه ابن فضال و هو ضعيف» ج- و نیز در همان کتاب (ص ۵۲۴) در ذیل حدیثی می نویسد «و فی طریقه علی بن فضال و هو ضعيف» د- باز هم در کتاب مختلف الشیعه جلد دوم (ص ۷) در ذیل حدیثی که علی بن فضال از محمد مسلم و ابوبصیر و برید و فضیل از حضرت صادق (ع) از اشیاء تسعه سؤال می کنند چون راوی آن علی بن فضال است می نویسد «والروایة ممنوعة السند فإن فی طریقهها علي بن فضال». ه- ایضاً در کتاب منتهی المطلب (ص ۴۹۲) (ص ۵۳۵) در ذیل احادیث او را ضعیف شمرده است.

۳- ابن داود حلی در کتاب رجال خود (ص ۴۸۳) او را در قسم مجروحین و مجهولین آورده است.

مثلاً در کتاب تهذیب الأحکام شیخ طوسی (ره) (ص ۱۲۵، ج ۴، چاپ نجف) باب (تمییز اهل الخمس و مستحقه) حدیث ۳۶۱ در آخر این حدیث این عبارت است: «وَالْيَتَامَى يَتَامَى آلِ الرَّسُولِ وَالْمَسَاكِينُ مِنْهُمْ وَأَبْنَاءُ السَّبِيلِ مِنْهُمْ فَلَا يُجْرَجُ مِنْهُمْ إِلَى غَيْرِهِمْ» این حدیث از احمد بن الحسن بن علی بن فضال و او از پدرش حسن بن فضال از امام روایت می‌کند. حسن بن فضال که راوی متصل به معصوم این حدیث است بقول مرحوم صاحب سرائر: حسن کافر و ملعون است و رأس ضلالت.

و حدیث دیگر یعنی حدیث سوم از همین باب در (ص ۱۲۶) در آن این جمله است: «نَحْنُ وَاللَّهِ عُنِّيَ بِذِي الْقُرْبَى وَهُمْ الَّذِينَ قَرَّبَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَبِنَبِيِّهِ ﷺ فَقَالَ فَإِنَّ لِلَّهِ حُمْسَهُ

۴- محمد بن ادریس الحلّی از اعیان علمای شیعه، در کتاب السرائر در باب تقسیم خمس از شیخ طوسی انتقاد شدیدی نموده است که از علی بن فضال روایت کرده است آنگاه می‌نویسد «روای أحدهما فطحي المذهب كافر ملعون و هو علي بن الحسن الفضال» و در باره‌ی پدر و طائفه علی بن فضال می‌نویسد «و بنو فضال كلهم فطحيه والحسن رأسهم في الضلال».

۵- مرحوم محقق سبزواری در کتاب ذخیره المعاد در هر جا که نامی از علی بن فضال آورده است او را ضعیف خوانده است.

۶- صاحب مدارک نیز در مواردی بسیار او را بضعیفی نکوهیده است.

۷ و ۸- مرحوم شهید ثانی و مرحوم محقق حلّی در کتاب مسالک و شرایع او را ضعیف شمرده‌اند.

۹- مرحوم شیخ یوسف بحرانی در کتاب حدائق (ص ۳۸۰، ج ۱۲) و در (ص ۲۵۳) با نقل از صاحب ملل و نحل و قول محقق در المعبر، او را ضعیف دانسته است.

۱۰- یحیی بن سعید الحلّی (۶۸۹هـ) صاحب کتاب «نزهة الناظر في الجمع بين الأشباه والنظائر» در (ص ۶۸) او را [فطحي مذهب و] ضعیف شمرده است.

۱۱- مولانا اسمعیل الخاجوئی بنا بنقل صاحب روضات الجنات و در ضمن انتقادی که علی بن فضال از علی بن ابی حمزه بطائنی کرده است او را نمرود خوانده و گفته است «ویل لمن كفره نمرود!».

۱۲- مرحوم حاج شیخ عبدالله مامقانی در جلد دوم تنقیح المقال (ص ۲۷۹) در باره او نوشته است «صدر عن جمع من التوقف في رواية الرجل» و از او انتقاد کرده است. علی بن فضال علاوه بر اینکه فطحي مذهب بوده اخیراً قائل بامامت جعفر کذاب شده است که شرح آن در (ص ۱۹۴) بیعد کتاب زکات آمده است.

وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ مِنَّا خَاصَّةً وَلَمْ يَجْعَلْ لَنَا فِي سَهْمِ الصَّدَقَةِ نَصِيباً أَكْرَمَ اللَّهُ نَبِيَّهُ وَأَكْرَمَنَا أَنْ يُطْعِمَنَا أَوْسَاخَ أَيْدِي النَّاسِ». این حدیث که متنش نیز بی اعتباری آنرا می‌رساند چنانکه انشاءالله بیان آن خواهد آمد سندش به علی بن فضال می‌رسد که ما هویت کامل آنرا بشرحی تمام در کتاب زکات آوردیم که وی از رجال بدانام حدیث است و خود و پدرش بقول صاحب سرائر ملعونند.

و حدیث دوم از قسمت غنائم که در تهذیب (ص ۱۲۸، ج ۴) آمده‌است در آن این جمله است. «وَنَصَفَ الْخُمْسَ الْبَاقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ سَهْمٌ لِأَيَّتَامِهِمْ وَسَهْمٌ لِمَسَاكِينِهِمْ وَسَهْمٌ لِأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ.. وَإِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ هَذَا الْخُمْسَ خَاصَّةً لَهُمْ دُونَ مَسَاكِينِ النَّاسِ وَأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ عِوَضاً لَهُمْ مِنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ تَنْزِيهاً لَهُمْ مِنَ اللَّهِ لِقَرَابَتِهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَرَامَةً لَهُمْ عَنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ فَجَعَلَ لَهُمْ خَاصَّةً مِنْ عِنْدِهِ مَا يُغْنِيهِمْ بِهِ عَنْ أَنْ يُصَيِّرَهُمْ فِي مَوْضِعِ الذُّلِّ وَالْمَسْكَنَةِ...». این حدیث نیز از همان ضال مضل علی بن فضال روایت شده‌است و بقدری در آن تشویش و اضطراب است که نمی‌توان آن را به معصوم نسبت داد هرچند پاره‌ای از مضامین آن که راجع بوظائف حکومت اسلامی است با سایر اخبار صحیح‌ه سازش دارد.

در خاتمه این بحث باید یادآور شویم که در تفسیر و تعیین یتامی و مساکین و ابن‌سبیل، به یتامی و مساکین و ابن‌سبیل آل محمد ﷺ در کتب احادیث جمعاً بیش از پنج حدیث نیست که سه حدیث آن چنانکه گذشت از بنی‌الفضل لعنهم‌الله‌است. و یک حدیث آن برخلاف و عکس مطلوب متشبهین است زیرا در آن حدیث حضرت صادق می‌فرماید: «وَأَمَّا الْمَسَاكِينُ وَابْنُ السَّبِيلِ فَقَدْ عَرَفْتُ أَنَا لَا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ وَلَا نَحِلُّ لَنَا فَهِيَ لِلْمَسَاكِينِ وَأَبْنَاءِ السَّبِيلِ» که مقصود مساکین و ابن‌سبیل عموم مسلمینند چندانکه در فصل مخصوص آن قبلاً گذشت و حدیث دیگر آنرا محمد بن الحسن‌الصفار روایت کرده‌است که مجهول و منقطع است و ارزش استناد ندارد.

از تمام آنها بهتر و روشن‌تر تاریخ و سیره رسول خدا ﷺ گواه کذب این نسبت است زیرا صرفنظر از اینکه هرگز رسول خدا ﷺ استیثار و اختصاص و امتیازی برای خویشان خود قائل نبود و اینگونه نسبت بآن حضرت ظلم بزرگی است اساساً در آن

هنگام در بین خاندان رسول خدا یتیم و مسکین و ابن سبیلی وجود نداشت و رسول خدا برای خویشان خود چنین سهمی نگذاشت بلکه غنائم را بین ایتام و مساکین و ابن سبیل عموم مسلمین و حوائج لازمه مسلمین مصرف می فرمود: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ (یونس: ۱۷).

### بی اعتباری علتی که خمس را خاص بنی هاشم دانسته اند

در سبب اینکه خمس خاص بنی هاشم است: علتی که گفته اند آن است که چون اینان خویشاوندان رسول خدایند پروردگار عالم به آنان در این باره امتیاز خاص بخشیده و آنان را از دیگر مردمان گرامی تر داشته و از همین نظر صدقه را بر آنان حرام فرموده است و لذا زکات که آن صدقه هم می گویند برایشان حرام است از آن جهت که: چرک های دست مردم است و گرفتن آن نوعی ذلت است و خدا نخواسته است که این قوم شریف و ممتاز گرفتار چنین ذلتی باشند و از طرفی هم چون نیازمند به مال هستند لذا خمس را در مقابل زکات که بر آنان حرام است مقرر فرموده است در مقام اعلای کرامت و امتیاز خود باقی بمانند.

این ادعا بچند دلیل باطل است:

اول - اینکه عقلاً هیچ فردی بر فردی دیگر و هیچ قومی بر قومی از حیث نسب و نژاد و قبیله و عشیره و وطن و مسکن و امثال آن مزیت و رجحانی ندارد و فضیلت هر کس در چیزی است که آنرا خود کسب می نماید و چنین فضایی قابل جریان و سریان بدیگری نبوده و نمی تواند موروثی باشد. زیرا فضایل نفسانی یک فرد چون مال و اموال او نیست که آنرا بتوان بغير خود به ارث انتقال داد یا به او بخشید. و تنها طریق کسب فضایل سعی و کوشش خود شخص است نه فضایل آباء و امهات. این مطلب از حیث بداهت مسلم است و احتیاج به بیان و برهان ندارد.

دوم - از حیث نقل در این باره کتاب آسمانی اسلام است که از خصوصیات این دین مبین لغو امتیازات موهوم است و این خود یکی از مزایای اسلام است. اینک آیاتی چند از قران مجید در این موضوع.

الف - در اولین آیه شریفه سوره النساء پروردگار عالم جمیع بنی آدم را از یک پدر و مادر دانسته و با یادآوری این حقیقت تمام آنان را با یکدیگر برادر و برابر شمرده می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً﴾ (النساء / ۱)

«یعنی ای همه مردمان از پروردگار خودتان که همه شماها را از یک نفس آفریده و جفت او را نیز از وی آفریده و از آن دو نفر مردان و زنان بیشماری خلق کرده‌است بترسید و تقوی پیشه کنید...».

با این روشن و منطقی متفق و مبرهن و معلوم می‌دارد که هیچ فردی را بر فرد دیگر از جهت پدر و مادر مزیتی نیست.

ب - در آیه ۱۲ سوره الحجرات نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَظِمُكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (الحجرات / ۱۳)

«یعنی ای همه مردمان، همانا ما شما را از یکنفر نر و یکنفر ماده آفریدیم و شما را طائفه‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم تا بدینوسیله یکدیگر را بشناسید همانا گرامی‌ترین شما در نزد خدا با تقواترین شماهاست همانا که خدا بسیار دانای آگاه است.».

پس بنص صریح آیات الهی گرامی‌ترین کس در نزد خدا شخص با تقواتر است و چنین کسی هم شناختنش با خدا است و مزدش هم با خدا است و در دنیا هیچکس نمی‌تواند خود را با تقواتر و گرامی‌تر از نوع خود بداند، و مزد تقوا یا گرامی‌تر بودن خود را از دیگران بخواهد.

ج - در همین سوره مبارکه که گویی سوره‌ای است که خاص و مستقل برای لغو و قمع امتیازات موهومی که از آثار جاهلیت است در آیه ۱۰ آن می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ (الحجرات / ۱۰)، و با اعلام برادری اسلامی تمام امتیازات و افتخارات نژادی را که بنیادش بر موهومات و خرافات جاهلیت است از بین برداشته بعناوین مجعوله سید قرشی و عبد حبشی قلم نسخ می‌کشد.

د - در آیه ۱۱ همین سوره مبارکه می فرماید: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرَّ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ﴾ (الحجرات / ۱۱).

«یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از شما گروهی دیگر را مسخره کند که بسا باشد آن گروه (مسخره شده) از ایشان بهتر باشند».

و چون علم بهتر بودن با خداست از این جهت است که نباید کسی بر دیگری فخر کرده و او را مسخره کند چه نمی‌داند که مسخره کننده بهتر است و یا مسخره شده؟! پس در این دنیا داشته نمی‌شود که چه قوم و چه کسی از چه قوم و چه کسی دیگر بهتر است! شاید تصور شود که پیغمبر زادگی امتیازی است که خدا به پاره‌ای از بندگان خود داده‌است، چنانکه منصب پیغمبری چنین است و بهمین جهت باید به آنان خمس که یک امتیاز خاصی از اموال و مالیات است داده شود؟! این تصور از هر جهت غلط است زیرا:

اولاً: خمسی که در مذهب شیعه برای سادات تعیین کرده‌اند بجهت پیغمبر زادگی ای ایشان نیست بلکه به جهت انتساب آنان به‌اشم که جد پیغمبر است می‌باشد و حتی به برادرزادگان هاشم یعنی فرزندان مطلب (برادر هاشم) که بتصدیق تاریخ بت‌پرست بودند باید خمس داد و فقط از این جهت که خویشاوندان رسول‌الله می‌باشند این امتیاز را برای ایشان قائل شده‌اند!!!!

ثانیاً: هیچ نسبتی حتی پیغمبرزادگی در دین حق برای کسی مزیت و فضیلتی نخواهد بود، هرگاه خود او از تقوا بی‌بهره باشد! چنانکه خداوند در باره‌ی نوح در قرآن می‌فرماید: ﴿لَيْسَ مِنَّا هَالِكٌ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ (هود: ۴۶) یعنی این پسر از خانواده تو نیست زیرا عمل او صالح نیست بلکه می‌توان گفت: پسر نوح مشمول نفرین خود نوح است که در دعای خود بخدا عرض می‌کند. ﴿رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ (نوح: ۲۶) پروردگار من در روی زمین از کافران دیاری را باقی مگذار و تنها از نسل پیغمبر بودن و حتی در خانه او بزرگ شدن هر گاه مؤمن نباشد برای کسی امتیازی نمی‌آورد چنانکه حضرت نوح عليه السلام ضمن دعا و استغفار تصریح می‌کند: ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي

وَلَوْلَدَيْ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ﴿۲۸﴾ (نوح: ۲۸). یعنی خدایا مرا و والدین مرا و آنکسی که با حال ایمان در خانه من داخل شده است و مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بیاموز.

پس در دین اسلام پسر پیغمبر بودن و در خانه پیغمبر بزرگ شدن هیچگونه امتیازی برای کسی تحصیل نمی‌کند و فقط ایمان و عمل صالح ممیز افراد است.

خداوند منان در آیه ۶۸ سوره آل عمران می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران / ۶۸)، «محققاً دوستدارترین مردم به ابراهیم هر آینه کسانی هستند که پیروی می‌کنند او را و این پیغمبر و کسانی که ایمان آورده‌اند. و خدا دوست مؤمنین است».

در این آیه شریفه با کمال صراحت کسانی را که بفرزندزادگی ابراهیم مفاخرت می‌کنند ملامت کرده می‌فرماید: اولی به ابراهیم آن کسانی‌اند که او را متابعت می‌کنند و این پیغمبر و کسانی که ایمان آورده‌اند. یعنی کسان دیگر هر چند فرزندزادگان ابراهیم باشند به او اولی نیستند و این معنی ناظر به یهود و بنی اسرائیل است که خود را فرزندان ابراهیم می‌دانستند و بدان فخر می‌فروختند!

شاید کسانی تصور و یا تشبث کنند که آیه شریفه: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (۳۳) ذُرِّيَّةً بَعْضًا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۳۴﴾ (آل عمران: ۳۳-۳۴) یعنی: «خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر عالمیان برگزید ذریه‌ای که پاره‌ای پاره دیگرند و خدا شنوای داناست». امتیاز و اختصاص برای خاندان هاشم احراز می‌کند، در حالی که این برگزیدگی چنانکه صدر و سیاق آیه می‌رساند نظر به انتخاب پیغمبر از این خاندان‌هاست و هرگز امتیازی بر افراد دیگر آنها نیست، چنانکه آیه شریفه قبل آن را نفی کرد و گرنه لازم می‌آید که یهودان بنی اسرائیل و همچنین فرزندان عمران که عیسی مسیح از آن خاندان است هم‌ردیف سادات بنی هاشم و لااقل بعد از پذیرش اسلام بوده و با آنان شریک و هم‌شان باشند، و چنین نیست! بعلاوه آیات

شریفه قرآن ناقض این تصور است چنانکه آیات سوره‌ی الحجرات و آیه: ﴿إِنَّكَ أَوْلَى النَّاسِ بِإِذِّهِمْ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ﴾ (آل عمران: ۶۸) و آیه‌ی شریفه و آیات دیگر کاملاً بر ضد این تصور است.

### احادیث شریفه‌ای که مؤید این حقیقت است

اولاً: در احادیث بسیاری که بحد تواتر از پیغمبر اکرم در این باره رسیده مخصوصاً جملاتی از خطبات آن حضرت مانند: «كُلُّكُمْ لِأَدَمَ وَأَدَمُ مِنْ تُرَابٍ»: همه شماها از آدمید و آدم از خاک است، و «النَّاسُ سَوَاءٌ كَأَسْتَنَانِ الْمُشْطِ»: همه مردم مساوی، مانند دنده‌های یک شانه‌اند و «لا فضل لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی و لا لأحمر علی أسود و لا لآسود علی أحمر إلا بالتقوی»: هیچ عربی بر هیچ عجمی و هیچ سفیدی بر هیچ سیاهی فضیلت ندارد جز بتقوی.

و اساساً یکی از مزایای درخشان اسلام بر سایر ادیان و سنن اقوام و ملل دیگر جهان آن است که امتیازی در آن برای نژاد و رنگ و امثال آن نیست، و در صدر اول همین مزیت اسلام موجب پیشرفت محیرالعقول آن شد.

ثانیاً - احادیث شریفه دیگر از خود آن جناب و اهل بیت عصمت سلام الله علیهم بحد استفاضه و تواتر در این باب رسیده است. از آن جمله:

الف - در من لایحضره الفقیه (ص ۵۷۵، چاپ سالک، تهران): وصایا النبی لعلی علیه السلام: «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ أَذْهَبَ بِالْإِسْلَامِ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَتَفَاخَرَهَا بِأَبَائِهَا أَلَا إِنَّ النَّاسَ مِنْ أَدَمَ وَأَدَمُ مِنْ تُرَابٍ وَأَكْرَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ». یعنی ای علی همانا خداوند تبارک و تعالی نخوت جاهلیت و افتخار کردن پدران را در جاهلیت بوسیله اسلام از بین برد آگاه باش که همه مردم از نسل آدم می‌باشند و آدم خود از خاک آفریده شده است و گرامی‌ترین آدمیان در نزد خدا باتقواترین آنان است. این حدیث شریف در طبقات ابن سعد (ص ۲۵، ج ۱) بدینطریق است: عن ابی هریره قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «النَّاسُ وَلَدُ أَدَمَ وَأَدَمُ مِنْ تُرَابٍ».

ب - در کتاب اشعثیات (ص ۱۴۷) ... عن جعفر بن محمد علیه السلام عن ابیه عن جدّه علی



بن الحسین عن ابيه عن علي بن ابيطالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إن الله تبارك وتعالى رفع عنكم عبية [عنية] الجاهلية وفخرها بالآباء فالناس بنو آدم و آدم خُلِقَ من تراب و أكرمهم عند الله أتقاهم». مضمون همان حدیث من لا يحضره الفقیه است.

ج - در رجال کشی (ص ۹) و در امالی طوسی (۱۴۶)... عن حنان بن سدير عن عن ابی جعفر عليه السلام قال: «جلس جماعة من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله يتسبون ويفتخرون، وفيهم سلمان (رحمه الله)، فقال له عُمَرُ ما نسبك أنت يا سلمان و ما أصلك؟ فقال: أنا سلمان بن عبد الله، كنت ضالاً فهداني الله بمحمد صلى الله عليه وآله، و كنت عائلاً فأغنانني الله بمحمد صلى الله عليه وآله و كنت مملوكاً فأعتقني الله بمحمد صلى الله عليه وآله، فهذا حسبي و نسبي يا عُمَرُ. ثم خرج رسول الله صلى الله عليه وآله فذكر له سلمان ما قال عمر، و ما أجابه، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا معشر قريش! إن حسب المرء دينه، و مروءته خلقه، و أصله عقله، قال الله (تعالى): ﴿بَنِيَّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾ ثم أقبل على سلمان (رحمه الله) فقال له يا سلمان، إنه ليس لأحد من هؤلاء عليك فضل إلا بتقوى الله، فمن كنت أتقى منه فأنت أفضل منه.».

یعنی حنان بن سدير از پدرش از حضرت امام محمد باقر عليه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: عده ای از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله نشسته نسب های خود را می شمردند و بآن افتخار می نمودند و در میان آنها سلمان فارسی هم بود. عمر رو به او کرده گفت ای سلمان نسب و نژاد تو چیست؟ سلمان گفت من سلمان فرزند بنده ی خدایم، من گمراه بودم خدا مرا بوسیله محمد صلى الله عليه وآله هدایت فرمود و درویش و بینوا بودم خدا مرا بوسیله محمد صلى الله عليه وآله بی نیاز نمود و نیز برده بودم خدا مرا بوسیله محمد صلى الله عليه وآله آزاد ساخت اینها حسب و نسب من است. در این هنگام رسول خدا صلى الله عليه وآله از منزل بیرون آمد سلمان آنچه را عمر یا آنمردم به او گفته بودند و آنچه را او در جواب به ایشان گفته بود به حضرت عرض کرد. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: ای گروه قریش همانا نژاد مرد، دین اوست و مردانگی او، خلق او واصل و ریشه او، عقل اوست. خدای تعالی فرموده است ما شما را از یک انسان نر و یک انسان ماده آفریدیم و شما را طائفه طائفه و قبیله، قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید همانا گرامی ترین شما در نزد خدا با تقواترین شماست،

آنگاه رسول خدا متوجه سلمان شده و فرمود: ای سلمان هیچ یک از این مردم را بر تو فضیلتی نیست مگر به تقوای از خدا. پس اگر تقوای تو از ایشان بیشتر بود تو از آنها بهتری.

د - در کتاب صفات الشیعه صدوق (ص ۱۶): «... عن أبي عبيدة الحذاء قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: لما فتح رسول الله صلى الله عليه وآله مكة قام على الصفا فقال: يَا بَنِي هَاشِمٍ! يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ وَإِنِّي شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ. لَا تَقُولُوا إِنَّ مُحَمَّدًا مِنَّا، فَوَاللَّهِ مَا أَوْلِيَايَ مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ إِلَّا الْمُتَّقُونَ». یعنی از حضرت صادق عليه السلام شنیدم که هنگامی که رسول خدا صلى الله عليه وآله مکه را فتح نمود بر کوه صفا ایستاده فرمود: آهای بنی هاشم ای فرزندان عبدالمطلب من رسول خدا صلى الله عليه وآله به سوی شما هستم و بر شما بسی دلسوز و مهربانم، مگوئید که محمد از ماست (یعنی بدان مغرور و مفتخر نشوید) بخدا سوگند که دوستان من از میان شما و از غیر شما کسی نیست جز پرهیزکاران.

در آخر رسول خدا فرمود: «أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَعَدَرْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَفِيمَا بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَبَيْنَكُمْ وَإِنِّي لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلِكُمْ»، یعنی من آنچه را وظیفه‌ام بود بین من و شما و بین من و خدا (یعنی تبلیغ رسالت الهی، و شما را ترسانیدن) همان کردار من از آن من و کردار شما از آن شماست.

ه - در مناقب ابن شهر آشوب: «دَخَلَ زَيْدُ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام عَلَى الْمَأْمُونِ فَأَكْرَمَهُ وَعِنْدَهُ الرَّضَا عليه السلام فَسَلَّمَ زَيْدٌ عَلَيْهِ فَلَمْ يُجِبْهُ فَقَالَ أَنَا ابْنُ أَبِيكَ وَلَا تَرُدُّ عَلَيَّ سَلَامِي؟! فَقَالَ عليه السلام: أَنْتَ أَخِي مَا أَطَعْتَ اللَّهَ فَإِذَا عَصَيْتَ اللَّهَ لَا إِخَاءَ بَيْنِي وَبَيْنِكَ»، یعنی زید فرزند حضرت موسی بن جعفر عليه السلام بر مأمون وارد شد مأمون او را گرامی داشت در حالی که حضرت رضا عليه السلام هم در نزد مأمون بود پس زید به حضرت سلام داد لیکن حضرت جواب او را نداد! زید گفت من فرزند پدر تو هستم و تو جواب سلام مرا نمی دهی؟ حضرت فرمود تو برادر منی مادامی که خدا را اطاعت می کنی پس همین که خدا را معصیت کردی دیگر در میان من و تو برادری نیست!

و - در عیون اخبار الرضا عليه السلام و معانی الاخبار صدوق... «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى الْوَشَاءِ

الْبَغْدَادِيِّ قَالَ: كُنْتُ بِخُرَاسَانَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عليه السلام فِي مَجْلِسِهِ وَزَيْدُ بْنُ مُوسَى حَاضِرٌ وَقَدْ أَقْبَلَ عَلِيٌّ جَمَاعَةً فِي الْمَجْلِسِ يَفْتَخِرُ عَلَيْهِمْ وَيَقُولُ نَحْنُ وَنَحْنُ، وَأَبُو الْحَسَنِ عليه السلام مُقْبِلٌ عَلَى قَوْمٍ يُحَدِّثُهُمْ، فَسَمِعَ مَقَالَ زَيْدٍ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا زَيْدُ! أَعَرَكَ قَوْلُ بَقَالِي الْكُوفَةِ إِنَّ فَاطِمَةَ أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ؟ وَاللَّهِ مَا ذَلِكَ إِلَّا لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَوُلْدِ بَطْنِهَا خَاصَّةً فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام يُطِيعُ اللَّهَ وَيَصُومُ نَهَارَهُ وَيَقُومُ لَيْلَهُ وَنَعِصِيهِ أَنْتَ ثُمَّ تَحِيَّانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَوَاءً؟! لَأَنْتَ أَعَزُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُ، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام كَانَ يَقُولُ لِمُحْسِنِنَا كِفْلَانٍ مِنَ الْأَجْرِ وَلِمُسِيئِنَا ضِعْفَانٍ مِنَ الْعَذَابِ.

وَقَالَ الْحَسَنُ الْوَشَاءُ: ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ وَقَالَ: يَا حَسَنُ! كَيْفَ تَقْرَأُونَ هَذِهِ الْآيَةَ ﴿قَالَ يَنْبُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾؟ فَقُلْتُ: مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقْرَأُ ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقْرَأُ ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ نَفَاهُ عَنْ أَبِيهِ. فَقَالَ عليه السلام: كَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنُهُ وَلَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَفَاهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ، كَذَا مِنْ كَانَ مَنَّا لَمْ يُطِيعِ اللَّهَ فَلَيْسَ مِنَّا، وَأَنْتَ إِذَا أَطَعْتَ اللَّهَ فَأَنْتَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ...» . یعنی حسن بن موسی الوشا گفت: من در خراسان با حضرت علی بن موسی الرضا در مجلس او بودم و زید بن موسی نیز حاضر بود و در حالی که روی بجماعت نموده و برایشان افتخار کرده می گفت: ما چنینیم، ما چنانیم... حضرت رضا روبروی مردم بود و با ایشان در گفتگو بود که گفتار زید را شنید لذا به او متوجه شده و فرمود: ای زید آیا گفتار بقالان (یا نقالان) کوفه ترا مغرور کرده است که می گویند: چون فاطمه عفت خود را حفظ کرد خدا ذریه او را بر آتش حرام کرد؟! بخدا سوگند این موهبت جز برای حسن و حسین و فرزندان خاص او که از شکم او بیرون آمدند نیست و اما هر گاه که چنین باشد که موسی بن جعفر اطاعت خدا کند که روزه خود را روزه دارد و شب خود را به عبادت قیام کند و تو خدا را معصیت کنی آنگاه هر دو شما در روز قیامت یکسان باشید در آن صورت تو در نزد خدا عزیزتر از او خواهی بود؟!!!!

حسن الوشا می گوید: حضرت پس از این گفتار متوجه من گشته فرمود: ای حسن شما این آیه را چگونه قرائت می کنید که خدا می فرماید: ﴿قَالَ يَنْبُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ

عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ ﴿٤٦﴾ (هود: ۴۶). یعنی ای نوح این پسر از خاندان تو نیست او را عملی ناصالح است من گفتم: مردم آنرا چنان می خوانند که او عمل غیر صالح بود یعنی پسر نوح نبود حضرت فرمود: «كَأَلَّا لَقَدْ كَانَ ابْنَهُ وَلَكِنْ لَمَّا عَصَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَفَاهُ اللَّهُ عَنْ أَبِيهِ، كَذَا مَنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِيعِ اللَّهَ فَكَيْسَ مِنَّا، وَأَنْتَ إِذَا أَطَعْتَ اللَّهَ فَأَنْتَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ.» می فرماید نه چنین است، براستی او پسر نوح بود لکن چون خدای عز و جل را عصیان نمود خدا او را از پدرش نفی کرد همچنین است هر که از ما بوده باشد چون اطاعت خدا نکند از ما نیست تو هر گاه اطاعت خدا کنی پس تو از ما خانواده ای.

ز - ایضاً در کتاب عیون اخبار الرضا... «تَمِيمُ الْقُرَشِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الرُّضَا عليه السلام يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ إِسْمَاعِيلَ قَالَ لِلصَّادِقِ عليه السلام: يَا أَبَتَاهُ! مَا تَقُولُ فِي الْمَذْنِبِ مِنَّا وَمِنْ غَيْرِنَا؟ فَقَالَ عليه السلام: لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلُ سُوءًا يُجْزِ بِهِ»، یعنی حضرت رضا عليه السلام از پدر بزرگوارش روایت می کند که اسمعیل (پسر بزرگ حضرت صادق)، به حضرت صادق عليه السلام عرض کرد: پدر جان چه می گویی در باره گناهکار از ما و از غیر ما؟ حضرت این آیه شریفه را تلاوت فرمود (که خدا می فرماید): نه کار به آرزوهای شماست و نه به آرزوهای اهل کتاب، هر کس عمل بدی کند بدان کیفر می شود. یعنی چون اهل کتاب از یهود و نصاری که خود را پسران خدا و دوستان او می دانستند و معتقد بودند که در قیامت اهل نجاتند و همچنین مسلمانانی که خود را بدون عمل، اهل نجات می دانند چنین نیست هر که عملی کند بدان پاداش یابد.

ح - در امالی صدوق (ص ۱۱۰ مجلس ۳۴)... «عَنْ عَبَّادِ الْكَلْبِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ فَاطِمَةَ الصُّغْرَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَتْ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَاهِي بِكُمْ وَغَفَرَ لَكُمْ عَامَّةً وَلِعَلِّي خَاصَّةً وَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ غَيْرَ مُحَابٍ لِقَرَابَتِي»، یعنی حضرت صادق عليه السلام از پدران بزرگوارش از حضرت حسین بن علی سیدالشهداء عليه السلام و او از مادرش فاطمه دختر پیغمبر خدا روایت کرد که فرمود: پیغمبر خدا در شامگاه غر فیهی بر ما وارد شد تا

آنجا که فرمود: همانا من رسول خدايم بسوی شما بدون اینکه طرفدار خویشانم باشم<sup>(۱)</sup>.  
 ط - در «الحدائق الناضرة» (ص ۲۲۷، ج ۱۲، چاپ نجف): «روی الشيخ فی التهذيب بسنده عن حفص بن غياث قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقولُ وسئلَ عن قسَمِ بَيْتِ المَالِ فَقَالَ: أَهْلُ الإِسْلَامِ هُمُ أَبْنَاءُ الإِسْلَامِ أُسْوَى بَيْنَهُمْ فِي العَطَاءِ وَفَضَائِلُهُمْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اللهِ أَجْمَلُهُمْ كَبَنِي رَجُلٍ وَاحِدٍ لَا نُفْضِلُ أَحَدًا مِنْهُمْ لِفَضْلِهِ وَصَلَاحِهِ فِي المِيرَاثِ عَلَى آخَرَ ضَعِيفٍ مُنْقُوصٍ. وَقَالَ: هَذَا هُوَ فِعْلُ رَسُولِ اللهِ عليه السلام فِي بَدْوِ أَمْرِهِ..» حفص بن غياث می گوید: شنیدم که حضرت صادق عليه السلام می فرمود در حالی که از او سؤال کرده بودند از قسمت کردن بیت المال پس فرمود: تمام اهل اسلام فرزندان اسلامند و من در تقسیم عطا بین آنها بطور مساوی عمل می کنم و فضائل آنها بین خودشان و خداست من آنان را چون فرزندان یک نفر می دانم که هیچکدام بجهت فضل و صلاح او در میراث بر فرد دیگری که ضعیف و منقوص است فضیلتی ندارد و کردار رسول خدا نیز در ابتدای امر چنین بوده<sup>(۲)</sup>.

ی - در عیون اخبار الرضا عليه السلام از محمد بن موسی بن نصر از پدرش روایت است که مردی به حضرت رضا عليه السلام عرض کرد: «والله ما على وجه الأرض أشرف منك أبا! فقال: التَّقْوَى شَرَفَتْهُمْ وَطَاعَةُ اللهِ أَحْظَتْهُمْ. فَقَالَ لَهُ آخِرُ: أَنْتَ وَاللهِ خَيْرُ النَّاسِ! فَقَالَ لَهُ: لَا تَحْلِفْ يَا هَذَا! خَيْرٌ مِنِّي مَنْ كَانَ اتَّقَى لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَطَوَعَ لَهُ. وَاللهِ مَا نَسَخَتْ هَذِهِ الآيَةَ آيَةً: ﴿.. وَجَعَلْتُكُمْ شُرُوبًا وَفَبَإِلٍ لَتَعَارَفُوا إِنْ أَكْرَمَكُمُ عندَ اللهِ أَنْفَكُمُ..﴾ [الحجرات / ۱۳].» یعنی بخدا سوگند در روی زمین کسی از جهت نسبت پدران از تو شریفتر نیست حضرت فرمود: شرف آنها بواسطه تقوای آنها بود و فرمانبرداری از خدا سرمایه ایشان بود، شخص دیگری گفت:

(۱) اما حدیث معروف که از رسول الله عليه السلام روایت شده است که: «ألا إن كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي». به طوری که ابن جوزی در الموضوعات (ص ۲۸۲، ج ۱) آورده است از موضوعات است و کذب بر رسول خدا است.

(۲) در کتاب الاموال قاسم بن سلام (ص ۳۷۵) می نویسد: «ذهب أبو بكر في التسوية إلى أن المسلمين إنما هم بنو الإسلام، كاخوة ورثوا آباءهم، فهم شركاء في الميراث تساوي فيه سهامهم، وإن كان بعضهم أعلى من بعض في الفضائل ودرجات الدين والخير.»

بخدا قسم تو بهترین مردمی. حضرت فرمود، ای فلان سوگند مخور، بهتر از من آن کسی است که نسبت به خدا باتقواتر و فرمانبردارتر است. بخدا قسم این آیه شریفه نسخ نشده است که می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ﴾ (الحجرات: ۱۳). ترجمه آیه شریفه قبلاً گذشت.

احادیث شریفه که دلالت دارد بر اینکه هیچگونه امتیازی از حیث نژاد و نسب بین فرزندان اسلام نیست و در دین مبین اینگونه موهومات هیچ ارزشی ندارد و ملاک فضیلت تنها تقوا و خداپرستی است شماره آنها شاید از صد حدیث هم متجاوز باشد و چون چنین احادیثی مورد تأیید و تصدیق قرآن مجید است و همان میزان و دلیل صحت و اعتبار آن است، لکن متأسفانه ما در اینجا برای گریز از تطویل بیش از این نمی توانیم بیاوریم و برحسب عادت و سیره خود که در هر مورد معمولاً بعد از حجت اکتفا می نمایم که تلک عشره کامله لذا بدین بسنده کرده ایم.

اساساً اینگونه امتیازات و افتخارات که متأسفانه اخیراً بین ملت های حتی متمدن بسختی جان گرفته و بنام ناسیونالیسم (نژادپرستی) شیوع یافته حتی در بین امت اسلام خصوصاً عربها شایع شده است بکلی با دین اسلام مباین و مخالف و در تمام مذاهب و ادیان حقه مردود و منفور بوده است<sup>(۱)</sup>.

(۱) عدم امتیاز خویشاوندی و بی اساس بودن افتخار به آباء و اجداد مورد تأیید تمام کتب آسمانی و لغو این آثار جاهلی از مأموریت های مهم جمیع ابنای الهی بوده است. چنانکه در انجیل متی باب ۳ آیه ۹ از قول حضرت یحیی (ع) به یهودیان آمده است که به ایشان فرمود: و این سخن را بخاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است زیرا بشما می گویم. خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند و الحال تیشه به ریشه درختان نهاده است پس هر درختی که ثمره نیکو نیاورده بریده و در آتش افکنده می شود یعنی هر کس در گرو عمل خویش است پدر و جدش هر که هست.

در انجیل مرقس باب ۳ آیه ۳۵ حضرت عیسی می فرماید زیرا هر که اراده خدا را بجا آورد همان برادر و خواهر من می باشد.

شاید تصور شود که این امتیاز برای بنی هاشم یک امتیاز مالی است که در آن نظری بامتیاز نژادی نیست که در اسلام ملغی است خر چند بعید است که شخص عاقلی چنین تصویری کند زیرا این امتیاز برای این طائفه فقط بر اصل نژاد و نسب است و آن را فضیلتی بزرگ تصور می کنند که موجب این امتیاز مالی گشته است. معهداً برای رد چنین تصویری می گوئیم:

هم تاریخ و هم سیره ی رسول الله ﷺ حاکی است که در صدر اسلام بنی هاشم را هیچگونه مزیت از حیث امتیاز حقوق مالی بر دیگران نبوده است و اگر گاهی دیده می شود که رسول خدا بیک فردی که تصادفاً با رسول خدا قرابتی داشت از خمس غنائم چیزی می داد، آن بخشش هرگز بجهت قرابت با آن حضرت نبوده است چنانکه در صفحات قبل آوردیم که رسول خدا خمس خود را بین خویشاوندان و زنان خود و بین مردان و زنان مسلمین تقسیم می کرد مثلاً بفاطمه علیها السلام دو بیست وسق خرما می داد و به علی بن ابیطالب علیه السلام صد وسق آنگاه به اسامه بن زید نیز دو بیست وسق می داد در حالیکه زید نه تنها از بنی هاشم نمود بلکه اصلاً از قریش نبود همچنین بعسی بن ثقیف دو بیست وسق و به ابوبکر صدیق نیز دو بیست وسق و به بسیاری از زنان و مردان دیگر چنانکه در غنائم هوازن و حنین نیز از خمس آن بقریش و اهل مکه عطا فرمود که از آن جمله به ابوسفیان صد شتر داد و به یزید بن ابوسفیان صد شتر همچنین به معاویه بن ابی سفیان صد شتر و به عباس بن مرداس پنجاه شتر و همچنین بسایر مسلمین جدیدالاسلام. و بعد از رسول خدا نیز بنی هاشم در هیچ یک از حکومت های حق و باطل

در انجیل لوقا باب ۸ آیه ۲۱ در جواب کسانی که بعسی گفتند. مادر و برادرانت بیرون ایستاده می خواهند ترا ببینند در جواب ایشان گفت، مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده آنرا بجای آورند. چقدر شبیه است این فرمایش حضرت عیسی بفرمایش حضرت رضا (ع) که یزید می فرماید: تو برادر منی مادامی که خدا را اطاعت کنی و اگر معصیت خدا را کردی در آنحال بین من و تو برادری نیست. آری دین حق بهر نام باشد همان اسلام است که از منبع الوهیت سرچشمه گرفته است. ﴿لَا تُقَرَّبُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾ [البقره: ۲۸۵].

سهمی خاص بجهت انتساب به هاشم و قرابت برسول الله نداشتند. و اگر در زمان عمر که دیوان نهاد و پاره‌ای از ازواج و اقارب رسول الله و اصحاب و امثال آنان را بر پاره‌ای دیگر امتیاز داد برخلاف روح و قانون روشن اسلام بوده چنانکه گویند خود او بعداً پشیمان شده و در صدد تغییر این سنت غلط برآمد و بدان تصمیم داشت که آنرا از میان بردارد لکن اجل مهلتش نداد. و در حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام احدی از بنی هاشم کمترین امتیازی بر دیگری نداشت. زیرا علی تابع دین خدا و مطیع رسول الله بود و خود دیده بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به احدی از خویشان خود چنین امتیازی نداد و جنابش بهتر از هر کس بحقایق اسلام اطلاع و ایمان داشت، و اگر چنین امتیاز بود آنرا اجرا می فرمود.

در کتاب «المصنف» عبدالرزاق بن همام الصنعانی که قدیم‌ترین کتابی است که در فن فقه و حدیث بدست ما رسیده است زیرا مؤلف آن در سال ۱۲۶ متولد و در سال ۲۱۱ فوت نموده است و بتصریح علمای رجال، شیعی مذهب بوده است وی در کتاب خود (ص ۲۳۸، ج ۵) از قیس بن مسلم از حسن بن محمد الحنفیه آورده است که حسن گفته است در سهم خمس رسول الله و ذی القربی پس از وفات رسول خدا اختلاف افتاده است. پاره‌ای گفته اند سهم ذی القربی مال خویشاوندان رسول الله و پاره‌ای گفته اند سهم ذی القربی متعلق به خویشاوندان خلیفه است و رأی اصحاب رسول الله بر این اجتماع یافته است که این دو سهم را در راه ساز و برگ جهاد در راه خدا بگذارند و در خلافت ابوبکر و عمر نیز چنین بوده و امیرالمؤمنین علی نیز چنین می کرد زیرا کرامت داشت که ادعا شود که او مخالف ابوبکر و عمر است. و در حدیث ابن اسحاق از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام است که به آن حضرت گفته اند: چرا علی در این مورد برای خود عمل نکرد؟ حضرت فرمود: بخدا سوگند کراهت داشت از اینکه بر آن حضرت ادعا شود که او برخلاف ابوبکر و عمر است!!

طحاوی نیز این حدیث را در (ص ۱۳۶، ج ۲) کتاب خود آورده است اما ما هرگز این ادعا را نمی پذیریم. زیرا امیرالمؤمنین علی کسی نبود که دین خدا و حکم قرآن و تبعیت رسول الله صلی الله علیه و آله را بگذارد و تابع رأی ابوبکر و عمر گردد.



چنانکه در احادیث صحیحه و تواریخ معتبر، آمده است که هنگامی که طلحه و زبیر به آن حضرت اعتراض می کردند که چرا به سنت ابوبکر و عمر عمل نمی کند؟ به ایشان فرمود: «فَسُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَوْلَىٰ بِالِاتِّبَاعِ عِنْدَكُمْ أَمْ سُنَّةُ عُمَرَ؟ قَالَا: سُنَّةُ رَسُولِ اللَّهِ». و در جواب آنها صریحاً می فرمود: «وَأَمَّا الْقَسْمُ وَالْأَسْوَةُ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكَمْ فِيهِ بِأَدَىٰ بَدَأَ قَدْ وَجَدْتُ أَنَا وَأَنْتَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْكُمُ بِذَلِكَ وَكِتَابِ اللَّهِ نَاطِقٌ بِهِ وَهُوَ الْكِتَابُ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ».

مگر او نبود که در شورای سته همین که از او خواستند که بروش شیخین عمل کند قبول نکرد و فرمود بکتاب خدا و سنت رسول الله و اجتهاد خود عمل می کنم؟

مگر علی آن شخصیت بیمانند و آواز رسالت عدالت انسانی نیست که می فرماید: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلَاكِهَا عَلَىٰ أَنْ أَغْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبَهَا جِلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتَهُ» (خطبه ۲۱۹ نهج البلاغه) یعنی بخدا سوگند اگر اقالیم سبع را با آنچه در زیر آسمانهای آن است بمن بدهند که معصیت خدا را در باره موری که پوست جوی را از دهان آن مور بگیرم چنین کاری نخواهم کرد.

مگر علی آن امام بی نظیر نیست که هنگامی که طایفه ای از اصحاب آن حضرت بجنابش پیشنهاد کردند که از این اموال مقداری بمردم بدهد و اشراف عرب را بر دیگران و قریش را بر موالی و عجم برتری بخش و دل کسانی را که از مخالفتشان می ترسی بخود مایل کن فرمود: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ؟ لَا وَاللَّهِ مَا أَفْعَلُ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَمَا لَاحَ فِي السَّمَاءِ نَجْمٌ. وَاللَّهِ لَوْ كَانَ مَا لَهُمْ لِي لَوَاسِيَتْ بَيْنَهُمْ وَكَيْفَ وَإِنَّمَا هِيَ أَمْوَالُهُمْ؟!». یعنی آیا بمن دستور می دهید که من نصرت و پیروزی را بوسیله ظلم و جور طلب کنم؟ نه بخدا سوگند چنین کاری نخواهم کرد مادامی که آفتاب طلوع می کند و مادامی که ستاره ای در آسمان می درخشد بخدا سوگند اگر این مال، مال خود من بود با ایشان مواسات می کردم پس چگونه خواهد بود در حالی که آن مال مال خودشان است؟

آیا چنین کسی حاضر است که به تبعیت از ابوبکر و عمر حقوق ذوی القربی را هر گاه حقی داشته باشند از بین ببرد؟ معاذ الله و نستجیر بالله من هذا المقال.

سخن در این بود که پیغمبر خدا ﷺ در زمان حیات خود هیچگونه مزایای مالی برای بنی‌هاشم و خویشان خود قائل نشد. بلکه تا سر حد امکان از امتیازی که دیگران داشتند و اموری که برای عموم مردم مباح بود خویشان و نزدیکان خود را از آن مضایقه کرده و محروم می‌داشت از آن جمله:

۱- در سنن بیهقی (ص ۳۲، ج ۷) آمده است که هنگامی که ربیع و عباس (پسرعمو و عموی رسول خدا (ص)) می‌خواستند خدمت رسول خدا آمده از حضرتش تقاضا کنند که پسران ایشان را رسول خدا جزو مأمورین صدقات کند تا از آن حقوقی که از این بابت (عاملیت زکات) به دیگران داده می‌شود اینان نیز بهره‌مند گردند. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز وارد شد و دانست که ربیع و عباس چنین قصدی دارند و به ایشان فرمود: لا تفعلا فوالله ما هو بفاعل یعنی چنین نکنید بخدا سوگند که رسول خدا چنین کاری نخواهد کرد که فرزندان شما را بچنین مأموریت اختصاص دهد. لکن ربیع بن الحارث بن عبدالمطلب قبول نکرد و سخنانی بین او و علی علیه السلام رد و بدل شد. همینکه رسول خدا ﷺ برخاست که نمازگزاران فرزندان این دو نفر (ربیع و عباس) سبقت گرفتند بحجره آن حضرت و اتفاقاً آن روز حضرت در خانه یکی از زوجاتش بنام زینب بنت جحش بود چون ادای آن سخن کردند و مقصود خود را بعرض آنحضرت رسانیدند که ما بحد زناشوئی رسیده‌ایم و آمده‌ایم تا ما را مأمور اخذ صدقات فرمائی تا آنچه از این بابت بدیگران می‌دهی بما نیز بدهی تا بدینوسیله بمقصود خود نائل گردیم. حضرت مدتی طولانی سکوت کرد آنگاه فرمود: همانا این صدقه برای آل محمد علیهم السلام سزاوار نیست زیرا آن چرک‌های دست مردم است<sup>(۱)</sup>.

(۱) در کتاب الاموال قاسم بن سلام نیز این داستان بتفصیل بهمین سبب آمده است. بهترین دلیل اینکه حرمت صدقه بر آل محمد و بنی‌هاشم اختصاص بزمان رسول خدا ﷺ و حیات آنحضرت داشت همین قضیه است که آنحضرت در زمان خود باحدی از بنی‌هاشم عامیت زکات و ولایت بلاد نداد مگر مدتی اندک بحضرت علی (ع) که آنجناب را بولایت و حکومت یمن و اخذ زکوات و صدقات آن زمان مأمور کرد اما در زمان خلافت علی (ع) می‌بینیم که اکثر بنی‌هاشم از جانب آنحضرت بولایت بلاد واجبات زکوات مأمور شدند چنانکه فرزندان عباس هر کدام در بلاد

۲- در همین کتاب (ص ۳۱، ج ۷) از ابن عباس روایت است که گفت: «وَاللَّهِ مَا اخْتَصَّنا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِشَيْءٍ دُونَ النَّاسِ إِلَّا ثَلَاثًا: أَمَرَنَا أَنْ نُسَبِّحَ الْوُضُوءَ وَأَمَرَنَا أَنْ لَا نَأْكُلَ الصَّدَقَةَ وَلَا نُنْزِيَ الْحُمْرَ عَلَى الْخَيْلِ»<sup>(۱)</sup>. یعنی بخدا سوگند رسول خدا، ما بنی هاشم را بچیزی اختصاص نداد که با مردم دیگر فرق داشته باشیم مگر به سه چیز: امر فرمود ما را که وضوء را بطور کامل بگیریم و امر کرد ما را که صدقه را نخوریم و امر کرد ما را که خران را بر اسبان نرانیم<sup>(۲)</sup>.

در اینجا تذکار این نکته برای مطالب بعدی لازم است که خوردن صدقه که در این احادیث و حدیث‌های وارده از اهل بیت مذموم است در ردیف اعمالی است که

بولایت و اخذ زکات گماشته شدند: عبدالله بن عباس در بصره و عبدالله بن عباس در یمن و قثم بن العباس در مکه و معبد بن العباس را در مدینه و نیز آنها در سایر بلاد و جعه بن هبیره بن وهب پسر خواهر خود را بولایت خراسان و اخذ زکات و خراج آن گماشت.

(۱) در وسائل شیعیه (ص ۳۶، ج ۲) چاپ امیر بهادر نظیر این حدیث را از فضل بن الحسن الطبرسی از صحیفه رضا نقل کرده است بدین عبارت: «الْفَضْلُ بْنُ الْحَسَنِ الطَّبْرَسِيُّ فِي صَحِيفَةِ الرَّضَا (ع) بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا تَحِلُّ لَنَا الصَّدَقَةُ وَأَمَرْنَا بِإِسْبَاغِ الْوُضُوءِ وَأَنْ لَا نُنْزِيَ حِمَارًا عَلَى عَتِيقَةٍ، وَلَا نَمَسَّحَ عَلَى خُفٍّ».

(۲) مرحوم شهید اول در کتاب (الذکری) در خصوص امامت در نماز جماعت درباره مقدم بودن قرشی و هاشمی عبارتی آورده است بدین مضمون ابوالصلاح در امامت بعد از ائمه بودن، قرشی بودن را جعل کرده است! و ابن زهره، هاشمی بودن را! و همچنان سیدمرتضی و ابن الجنید و علی بن بابویه و پسرش (صدوق) و سلار و ابن ادریس و شیخ نحیب‌الدین یحیی بن سعید و پسر عمش (محقق) در معتبر و نیز آن را در شرایع ذکر کرده است همچنان فاضل (علامه) در مختلف که گفته است این یک مطلب مشهوری است، یعنی مقدم داشتن هاشمی! بعد خود مرحوم شهید می‌فرماید: چیزی را که در این معنی ذکر شده باشد من در اخبار نمی‌بینم مگر آنچه را که سلار بطریق مرسل، که سندش غیر مسلم است آورده است که پیغمبر خدا فرمود قدموا قریشاً و لا تقدموها یعنی قریش را به جلو اندازید و بر این طایفه پیشی نگیرید و بر فرض که تسلیم چنین حدیث غیر مسلمی شویم در این مدعا صراحت ندارد و آن فقط در نماز میت تقدمش مشهور است بدون آنکه روایتی بر آن دلالت داشته باشد. پایان فرمایش شهید اول.

مکروه است زیرا راندن خر بر اسب و عدم اسباغ وضو از اعمال مکروهه است و حرام نیست چنانکه خواهد آمد انشاء الله.

۳- با اینکه پیغمبر خدا ﷺ در آخر عمر خود و با دسترسی او به اموال بی حد و حصر چنانکه در غنائم خیبر و غزوه حنین و امثال آن وارد شد، بیش از یکدختر نداشت، معذک در بذل مال به آن حبیبیهی آنقدر راه احتیاط و احتراز می پیمود و از دادن اندک چیزی زائد مضایقه می فرمود که وقتی آن معصومه ﷺ از آن جناب خادمه ای برای کمک و معاونت کارهای خانه خود خواست از آن مضایقه داشت و در عوض تسبیح معروف به (تسبیح فاطمه زهرا (ع)) را به او آموخت چنانکه حدیث آن در کتب معتبره از آن جمله در من لا یحضره الفقیه (ص ۸۸- چاپ سالک تهران)، کتاب الصلوات آمده است: «وَرُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ لِرَجُلٍ مِنْ بَنِي سَعْدٍ أَلَا أُحَدِّثُكَ عَنِّي وَعَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أُمَّهَا كَأَنَّ عِنْدِي فَاسْتَقَّتْ بِالْقُرْبَةِ حَتَّى أَثَّرَ فِي صَدْرِهَا وَطَحَنَتْ بِالرَّحَى حَتَّى مَجَلَّتْ يَدَاهَا وَكَسَحَتْ الْبَيْتَ حَتَّى اغْبَرَّتْ ثِيَابُهَا وَأَوْقَدَتْ تَحْتَ الْقَدْرِ حَتَّى دَكِنَتْ ثِيَابُهَا فَأَصَابَهَا مِنْ ذَلِكَ ضَرْرٌ شَدِيدٌ فَقُلْتُ لَهَا لَوْ أَتَيْتِ أَبَاكَ فَسَأَلْتِهِ خَادِمًا يَكْفِيكَ حَرًّا مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ هَذَا الْعَمَلِ فَأَتَتْ النَّبِيَّ ﷺ فَوَجَدَتْ عِنْدَهُ حَدَانًا فَاسْتَحْيَتْ فَأَنْصَرَفَتْ فَعَلِمَ ﷺ أَنَّهَا قَدْ جَاءَتْ لِحَاجَةٍ فَعَدَا عَلَيْنَا وَنَحْنُ فِي لِحَافِنَا فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَسَكَنَّا وَاسْتَحْيَيْنَا لِمَا كَانْنَا نَمُّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَسَكَنْنَا ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ فَحَشِينَا إِنْ لَمْ نَرُدَّ عَلَيْهِ أَنْ يَنْصَرِفَ وَقَدْ كَانَ يَفْعَلُ ذَلِكَ فَيَسْلُمُ ثَلَاثًا فَإِنْ أُذِنَ لَهُ وَإِلَّا انْصَرَفَ فَقُلْنَا وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْخُلْ فَدَخَلَ وَجَلَسَ عِنْدَ رُءُوسِنَا ثُمَّ قَالَ يَا فَاطِمَةُ مَا كَانَتْ حَاجَتُكَ أَمْسِ عِنْدَ مُحَمَّدٍ فَحَشَيْتُ إِنْ لَمْ نُجِبْهُ أَنْ يَقُومَ فَأَخْرَجْتُ رَأْسِي فَقُلْتُ أَنَا وَاللَّهِ أُخْبِرُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهَا اسْتَقَّتْ بِالْقُرْبَةِ حَتَّى أَثَّرَ فِي صَدْرِهَا وَجَرَّتْ بِالرَّحَى حَتَّى مَجَلَّتْ يَدَاهَا وَكَسَحَتْ الْبَيْتَ حَتَّى اغْبَرَّتْ ثِيَابُهَا وَأَوْقَدَتْ تَحْتَ الْقَدْرِ حَتَّى دَكِنَتْ ثِيَابُهَا فَقُلْتُ لَهَا لَوْ أَتَيْتِ أَبَاكَ فَسَأَلْتِهِ خَادِمًا يَكْفِيكَ حَرًّا مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ هَذَا الْعَمَلِ قَالَ أَفَلَا أَعَلَّمْتُكُمْ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنَ الْخَادِمِ إِذَا أَخَذْتُمَا مَنَاكُمْ فَكَبَّرَا أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ تَكْبِيرَةً وَسَبَّحَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ تَسْبِيحَةً وَاحْمَدَا ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ تَحْمِيدَةً فَأَخْرَجَتْ فَاطِمَةُ ﷺ رَأْسَهَا وَقَالَتْ رَضِيْتُ عَنِ اللَّهِ وَعَنِ رَسُولِهِ رَضِيْتُ عَنِ اللَّهِ وَعَنِ رَسُولِهِ.»

خلاصه مضمون حدیث شریف آن است که حضرت علی ﷺ به مردی فرمود آیا

ترا حدیث نکنم از وضع خودم و فاطمه زهرا؟ همانا فاطمه در حنانه من آنقدر با مشک آب کشید که در سینه او اثر گذاشت و آنقدر دست آسیا کرد که دست‌های او پینه کرد و آنقدر خانه را رفت و رو کرد تا آنکه لباس‌های او غبارآلود شد و آنقدر در زیر دیگ آتش افروخت تا لباس‌های او چرکین شد و از این جهت به او صدمه شدیدی رسید پس من به او گفتم اگر خدمت پدرت رسول خدا بروی و خادمی از او بخواهی ترا از شدت این عمل کفایت خواهد کرد. لذا فاطمه خدمت رسول خدا مشرف شد و چون در نزد آن حضرت کسانی را در حال گفتگو یافت شرم نموده برگشت رسول خدا دانست که حاجتی فاطمه را بآنجا آورده‌است پس صبحگاهی بر ما وارد شد در حالی که ما در زیر لحاف خود بودیم سلام داد اما ما سکوت کردیم و شرم داشتیم آنگاه بار دیگر سلام داد باز ما سکوت کردیم و چون مرتبه سوم سلام داد ترسیدیم که اگر جواب نگوئیم باز گردد زیرا عادت آن حضرت چنین بود که مرتبه سوم سلام می‌گفت اگر جواب نمی‌شنید برمی‌گشت پس جواب سلام را دادیم و عرض کردیم داخل شو پس وارد شد و بالای سر ما نشست و گفت ای فاطمه دیروز چه حاجتی با من داشتی؟ من مطلب را تماماً گفتم که وضع فاطمه چنین و چنان است حضرت فرمود آیا بشما چیزی تعلیم نکنم که برای شما از خادم بهتر است؟ همین که در خوابگاه خود قرار گرفتید سی و چهار مرتبه الله اکبر بگوئید و سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله، در این هنگام فاطمه سر خود را از لحاف بیرون آورد و دو مرتبه عرض کرد از خدا و رسول او راضی شدم.

این داستان که مسلماً بعد از جنگ بدر و در زمانی بوده‌است که فاطمه زهرا سالها خانه‌داری کرده‌است. یعنی در زمان فتوحات رسول الله و دسترسی آنجناب بغنائم فراوان بوده‌است معه‌ها به یگانه دختر محبوبه‌اش حتی از بخشیدن یک کنیز مضایقه فرمود! و در راه احتیاط و احتراز از امتیاز حتی به این امتیاز ناچیز تن در نداد!!

۴- در کتاب ذخائرالعقبی (ص ۵۱) از حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده‌است که آن حضرت از اسماء بنت عمیس آورده‌است که او گفت: «كُنْتُ عِنْدَ

فَاطِمَةَ جَدَّتِكَ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ ﷺ وَفِي عُنُقِهَا قِلَادَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَتَى بِهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الرَّضِيِّ اشْتَرَاهَا لَهُ مِنْ سَهْمٍ صَارَ إِلَيْهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَا بُنَيَّةُ! لَا تَغْتَرِّي أَنْ يَقُولَ النَّاسُ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَعَلَيْكَ لِبَاسُ الْجَبَابِرَةِ! فَقَطَعَتْهَا لِسَاعَتِهَا وَبَاعَتْهَا لِيَوْمِهَا وَاشْتَرَتْ بِالثَّمَنِ رَقَبَةً مُؤَمَّنَةً فَأَعْتَقَتْهَا. فَبَلَغَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فُسْرًا. یعنی اسماء بنت عمیس نزد فاطمه بود که ناگاه رسول خدا ﷺ وارد شد در حالی که در گردن فاطمه حلقه‌ای از طلا بود که آنرا علی بن ابیطالب از سهم غنائم خود برای فاطمه آورده بود و رسول خدا فرمود ای دخترک من بگفته مردم مغرور مشو که فاطمه، دختر محمد است در حالیکه بر تو لباس جباران است! پس فاطمه در همان ساعت حلقه را برید همان روز فروخت و بقیمت آن یک برده خرید و آزد کرد و همین که این خبر به رسول خدا رسید خوشحال و مسرور شد.

۵- در همان کتاب از ثوبان روایت کرده‌است که رسول خدا ﷺ از غزوه‌ای مراجعت فرمود و به خانه فاطمه آمد (و این عادت رسول خدا بود که از هر سفر که برمی‌گشت اول به خانه فاطمه می‌آمد) در حالی که در خانه‌ی او پرده‌ای آویخته بود و در پای حسن و حسین خلخال‌هایی از نقره بود رسول خدا همین که چنین دید فوراً برگشت! فاطمه چون این وضع را مشاهده نمود تصور کرد که پیغمبر خدا را از آن جهت بروی وارد نشد که آن تجمل را بر او و بر کودکانش دید، پس پرده را گشود و خلخال‌ها را از پای حسن و حسین بیرون آورد در حالی که آن دو طفل گریه می‌کردند و به دست آن دو کودک داد و آنان را روانه خدمت رسول الله کرد پس رسول خدا ﷺ آنها را گرفت و فرمود ای ثوبان این اشیاء را به خانه‌ی بنی فلان ببر! یعنی آنها مستحق‌ترند. و در داستان نظیر این، همین که رسول خدا اشیاء تجملی (پرده و انگشتر و خلخال که در فاطمه دیده بود) که آنها را برای تصدق و انفاق بفقرا بخدمت رسول خدا فرستاده بود آنقدر خوشحال شد که سه مرتبه فرمود: **فعلت فداها أبوها**. این سیره‌ی رسول خدا بود با نزدیکان و خویشان خود که ما بمقدار مختصری از آن اکتفا کردیم.

با این بیان چگونه می‌توان باور کرد که رسول خدا خمس چنین برای فرزندزادگان هفتاد نسل بعد تعیین فرموده باشد؟! در حالی که کتاب و سنت آنرا تکذیب می‌کند.

اما سیره‌ی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام در دادن امتیاز به افرادی از هر خاندان در تقسیم اموال از آن روشن‌تر است که بشرح و بیان احتیاج داشته باشد. زیرا حضرتش همواره می‌فرمود: «إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَمْ أَجِدْ لَوْلِدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَى وُلْدِ إِسْحَاقَ فَضْلاً» یعنی من هر چه در کتاب خدا نظر کردم در آیات آن نیافتم که فرزندان اسمعیل (قریش و بنی‌هاشم) را بر فرزندان اسحاق (بنی اسرائیل و یهود) فضلی و برتری باشد.

با اینکه مهم‌ترین علت تقاعد مردم از آن حضرت امر مال بود از آن جهت که آنجناب هرگز شریفی را بر مشروف و عربی را بر عجم و سفیدی را بر سیاه و خواجه‌ای را بر برده فضیلت نمی‌نهاد و دیناری به احدی زیاده از دیگران نمی‌داد! و از این جهت بود که بصورت ظاهر متحمل آنهمه صدمات شد، زیرا در اولین روز بیعت خود بخلافت چنانکه در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید آمده است: «رَوَى عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي سَيْفِ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ فَضِيلِ بْنِ الْجَعْدِ قَالَ: أَكَّدَ الْأَسْبَابِ كَانَ فِي تَقَاعُدِ الْعَرَبِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرُ الْمَالِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُفَضَّلُ شَرِيفاً عَلَى مَشْرُوفٍ، وَلَا عَرَبِيّاً عَلَى عَجَمِيٍّ». یعنی: مهم‌ترین اسباب در تقاعد عرب از امیرالمؤمنین علی علیه السلام امر مال بود از آن جهت که آنجناب در بخشیدن مال هیچ شریفی را بر دنی و هیچ عربی را بر عجم فضیلت نمی‌نهاد<sup>(۱)</sup>.

(۱) بر طبق تواریخ متعبره ضمن شرح برنامه دولت حقه خود فرمود: «أَيُّمَا رَجُلٍ اسْتَجَابَ لِسَلَّةِ وَلِلرَّسُولِ فَصَدَّقَ مِلَّتَنَا وَدَخَلَ فِي دِينِنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا فَقَدْ اسْتَوْجَبَ حُقُوقَ الْإِسْلَامِ وَحُدُودَهُ فَأَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ وَالْمَالُ مَالُ اللَّهِ يُفَسِّمُ بَيْنَكُمْ بِالسُّوِيَّةِ لَا فَضْلَ فِيهِ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ وَلِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ اللَّهِ عِدَا أَحْسَنُ الْجَزَاءِ وَأَفْضَلُ الثَّوَابِ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ الدُّنْيَا لِلْمُتَّقِينَ أَجْراً [جَزَاءً] وَلَا ثَوَاباً وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ». یعنی آگاه باشید هر مردی که خدا و رسول او را اجابت کرده است (یعنی به خدا و رسول خدا ایمان آورده است) و تصدیق ملت ما را نموده و بقبله ما روی آورده است چنین کسانی مستوجب تمام حقوق اسلامی و حدود آن است. پس شما مردم بندگان خدائید این مال هم مال خداست بطور تساوی بین شما تقسیم می‌شود هیچکس را بر هیچکس فضلی و فزونی نیست، و برای پرهیزکاران فردای قیامت بهترین جزا و فاضلترین ثواب است خدا دنیا را برای پرهیزکاران اجر و ثواب قرار نداده بلکه آنچه در نزد خداست برای نیکوکاران بهتر است.

الف - هنگامی که در تسویه عطا مورد اعتراض طلحه و زبیر قرار گرفت که چرا ایشان را بر دیگران امتیاز نداده با کمال صراحت فرمود: «لا وَلَكِنَّمَا شَرِيكَايَ فِي الْفِيءِ وَاللَّهِ لَا أَسْتَأْثِرُ عَلَيْكُمَا وَلَا عَلَى عَبْدِ [حبشی] -] مجدع بدرهم فما دونه لا أنا وَلَا وَلَدَايَ هَذَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ». یعنی بخدا سوگند شما را امتیاز و اختصاص نمی‌دهم و نه خودم را و نه این دو فرزندم حسن و حسین را بر بنده گوش و دماغ بریده بیک درهم و کمتر از آن.

ب - چنانکه در خطبه ۱۲۵ نهج البلاغه آمده است: «وَمَنْ كَلَامَ لَهُ ﷺ لَمَّا عَوْتَبَ عَلَى التَّسْوِيَةِ فِي الْعَطَاءِ: أَنَا مُرُوِّي أَن أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فَيَمْنُ وَوَلِيْتُ عَلَيْهِ؟! وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَمَا أَمْ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا. لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ؟» یعنی هنگامی که آن حضرت را در مساواتی که در بین افراد در تقسیم بیت‌المال عده‌ای مورد عتاب قرار دادند فرمود آیا مرا امر می‌کنید که نصرت و پیروزی را بوسیله جور و ستم در حق کسانی که من برایشان والی و زمامدار شده‌ام خواستار شوم؟! نه بخدا سوگند هیچگاه بر پیرامون چنین عملی نخواهم بود مادامی که ستاره‌ای در آسمان دنبال ستاره دیگر می‌درخشد (یعنی هرگز چنین کاری نخواهم کرد)، اگر این مال خودم هم بود در بین افراد رعایت مساوات می‌کردم. پس چگونه می‌توان مساوات نکرد و حال اینکه مال، مال خداست؟.

ج - در روضه‌ی کافی (ص ۳۴، چاپ اسلامیة) و در وسایل الشیعه (ص ۴۳۱، ج ۲، چاپ امیربهدار): «... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَمَّا وُلِّيَ عَلِيٌّ ﷺ صَعِدَ الْمُنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَرَزُّوْكُمْ مِنْ فَيئِكُمْ هَذَا دَرَهْمًا مَا قَامَ لِي عِدْقٌ يَبْتَرِبُ، فَلْتَصَدَّقُوا أَنْفُسَكُمْ، أَفْتَرُونِي مَانِعًا نَفْسِي وَمُعْطِيَكُمْ؟ قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ عَقِيلٌ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ فَقَالَ:

و در خطبه روز چهارم فرمود: «فَأَمَّا هَذَا الْفَيْءُ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فِيهِ أَثَرَةٌ فَقَدْ فَرَعَ اللَّهُ مِنْ قِسْمَتِهِ فَهُوَ مَالُ اللَّهِ وَأَنْتُمْ عِبَادُ اللَّهِ الْمُسْلِمُونَ وَهَذَا كِتَابُ اللَّهِ بِهِ أَقْرَبْنَا وَلَهُ أَسْلَمْنَا).

و اما این فیه و غنیمت هیچکس را بر هیچکس امتیازی نیست خدا خود از تقسیم آن فارغ شده یعنی ذات احدیت خود متصدی تقسیم آن شده است و این هم کتاب خدا است که ما بدان اقرار داشته و تسلیم آن گشته‌ایم.



فَتَجْعَلْنِي وَأَسْوَدَ فِي الْمَدِينَةِ سِوَاءَ؟ فَقَالَ: اجْلِسْ مَا كَانَ هَاهُنَا أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ غَيْرَكَ وَمَا فَضْلُكَ عَلَيْهِ إِلَّا بِسَابِقَةٍ أَوْ تَقْوَى». یعنی محمد بن مسلم از حضرت صادق روایت می‌کند که آن حضرت فرمود همین که امیرالمؤمنین علی علیه السلام زمامدار شد بر منبر برآمد و حمد و ثنای الهی را بجای آورد آنگاه فرمود: بخدا قسم من از این فیء و غنائم شما، درهمی را کم و زیاد نمی‌کنم مادامی که نخلی برای من در مدینه برپا باشد باید خودتان این را باور کرده باشید که ممکن نیست که من خودم را مانع شوم ولی بشما بیخشم در این هنگام عقیل (برادر آن حضرت) برپای خاست و گفت بخدا سوگند (با این کیفیت) تو مرا با یک سیاه در مدینه یکسان خواهی گرفت. حضرت بر او فرمود: بنشین. آیا در اینجا کسی غیر از تو نبود که سخن گوید؟! ترا بر یک سیاه چه فضیلتی است؟ آیا در سابقه به اسلام یا در تقوی؟ (یعنی اگر فضیلتی برای کسی باشد در سبقت با اسلام یا در تقوی است که مزد هر دو با خدا است).

د - در جلد هشتم بحارالانوار (ص ۳۹۳) چاپ تبریز از کتاب شریف کافی آورده است... «... عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ الْعَقَبِيِّ رَفَعَهُ قَالَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ آدَمَ لَمْ يَلِدْ عَبْدًا وَلَا أُمَّةً وَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ أَحْرَارٌ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَوَّلَ بَعْضَكُمْ بَعْضًا فَمَنْ كَانَ لَهُ بَلَاءٌ فَصَبَرَ فِي الْخَيْرِ فَلَا يَمُنُّ بِهِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا وَقَدْ حَضَرَ شَيْءٌ وَنَحْنُ مُسَوُّونَ فِيهِ بَيْنَ الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ فَقَالَ مَرْوَانُ لَطَلْحَةَ وَالرُّبَيْرِ مَا أَرَادَ بِهَذَا غَيْرُكُمْ قَالَ فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ وَأَعْطَى رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ وَجَاءَ بَعْدُ غُلَامٌ أَسْوَدٌ فَأَعْطَاهُ ثَلَاثَةَ دَنَانِيرَ فَقَالَ الْأَنْصَارِيُّ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَذَا غُلَامٌ أَعْتَقْتَهُ بِالْأَمْسِ تَجْعَلْنِي وَإِيَّاهُ سِوَاءَ فَقَالَ: «إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَمْ أَجِدْ لَوْلِدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَى وُلْدِ إِسْحَاقَ فَضْلًا».

مضمون حدیث شریف آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای خواند پس حمد خدا را کرد و ثنا بر وی گفت آنگاه فرمود: ایها الناس همانا آدم فرزندی بحالت برده و کنیز نیاورده در حقیقت همه مردم آزادند ولیکن این یک سنت غلطی است که در میان شماها رایج شده و پاره‌ای پاره‌ای بزرگی می‌فروشد پس کسی را که آزمایشی پیش آید و در آن صبر کند نباید بر خدای جلیل و عزیز منت گذارد. آگاه باشید مقداری مال موجود

است ما آن را بنحو مساوی بر سفید و سیاه تقسیم می‌کنیم. مروان بطلحه و زبیر گفت: مقصودی غیر از شما ندارد، راوی گفت: آنگاه حضرت بهر کس سه دینار داد بمردی از انصار نیز سه دینار داد و پس از آن غلام سیاهی آمد حضرت به او هم سه دینار داد آن مرد انصاری بحضرت عرض کرد یا امیرالمؤمنین این غلامی است که من دیروز او را آزاد کردم آیا مرا و او را یکسان می‌گیری؟ حضرت فرمود: «من بکتاب خدا نظر کردم در آن رای فرزندان اسمعیل نسبت به فرزندان اسحق فضیلتی نیافتم».

این شعار علی است که از ایمان علی بکتاب خدا مایه و منشأ گرفته‌است که فرزندان اسماعیل که زبده‌ی آنها قریش و بنی‌هاشمند بر فرزندان اسحق که آن روز و امروز، پست‌ترین آنها یهودند فضیلتی از جهات مادی نیست و همه باید یکسان بخورند و یکسان بپوشند و یکسان زندگی کنند تا به پروردگار خود برگردند و هر کس به سزای اعمال نیک و بد خود برسد.

ه - علامه مجلسی در جلد هشتم بحارالانوار (ص ۳۶۷، چاپ تبریز) و ابن‌اثیر در «کامل التواریخ» داستان بیعت آن‌حضرت را بعد از قتل عثمان آورده‌است تا آنجا که می‌نویسد: «فَلَمَّا أَصْبَحُوا يَوْمَ الْبَيْعَةِ وَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ حَضَرَ النَّاسُ الْمَسْجِدَ وَجَاءَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ عَنْ مَالٍ وَإِذْنٍ إِنَّ هَذَا أَمْرُكُمْ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ حَقٌّ إِلَّا مَنْ أَمَرْتُمْ وَقَدْ افْتَرَقْنَا بِالْأَمْسِ عَلَى أَمْرٍ وَكُنْتُ كَارِهَاً لِأَمْرِكُمْ فَأَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ أَكُونَ عَلَيْكُمْ أَلَا وَإِنَّهُ لَيْسَ لِي دُونَكُمْ إِلَّا مَفَاتِيحُ مَا لَكُمْ مَعِيَ وَلَيْسَ لِي أَنْ أَخْذَ دِرْهَمًا دُونَكُمْ فَإِنْ شِئْتُمْ قَعَدْتُ لَكُمْ وَإِلَّا فَالَا أَخْذُ عَلِيٍّ أَحَدٍ فَقَالُوا نَحْنُ عَلَى مَا فَارَقْنَاكَ عَلَيْهِ بِالْأَمْسِ فَقَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ». یعنی: همین‌که مردم روز بیعت را صبح کردند و آن روز جمعه بود همه مردم حاضر شدند و امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بر بالای منبر برآمد پس فرمود: ایها الناس از نزدیک و دور، این امر حکومت شما را کسی حق ندارد مستبدانه صاحب شود جز آن کسی را که شما امارت و زمامداری دهید و مرا نمی‌رسد که بدون شما درهمی اخذ کنم. اگر می‌خواهید من از زمامداری صرف‌نظر کرده کناری می‌نشینم وگرنه هیچکس را بر هیچکس مزیتی نیست مردم گفتند ما بهمان قول و قراریم که دیروز با تو کردیم، پس حضرت عرض کرد خدایا تو گواه باش.

آنگاه داستان اعتراض طلحه و زبیر را بآن حضرت در خصوص تسویه عطاء آورده است که طلحه و زبیر بآن حضرت عرض کردند: «خِلَافَكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي الْقَسْمِ. إِنَّكَ جَعَلْتَ حَقَّنَا فِي الْقَسْمِ كَحَقِّ غَيْرِنَا وَسَوَّيْتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مَنْ لَا يُهَاتِلُنَا فِيمَا أَفَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِأَسْيَافِنَا وَرِمَاحِنَا وَأَوْجَفْنَا عَلَيْهِ بِخَيْلِنَا وَرَجَلِنَا وَظَهَرَتْ عَلَيْهِ دَعْوَتُنَا وَأَخَذْنَا قَسْرًا وَقَهْرًا مِمَّنْ لَا يَرَى الْإِسْلَامَ إِلَّا كَرْهًا». یعنی از جمله اعتراضات ما بر تو اینست که تو بر خلاف عمر بن الخطاب در تقسیم اموال، حق ما را چون حق دیگران قرار داده و بین ما و کسانی که هم‌شان ما نیستند و اسلام را جز از روی کراهت نپذیرفتند در آنچه از اموال که خداوند تعالی بوسیله شمشیرها و سر نیزه‌های ما غنیمت داد و ما بر آن غنایم با اسبان و نیروی خود تاختیم و دعوت ما بر آن ظهور یافت و آنها را جبراً و قهراً بزور شمشیر گرفتیم یکسان و مساوی گرفتی.

بعد از آنکه حضرت جواب اعتراضات آنها را مفصلاً داد آنگاه در خصوص تقسیم بالسویه فرمود: «وَأَمَّا الْقَسْمُ وَالْأُسُوءَةُ فَإِنَّ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أَحْكُمُ فِيهِ بِأَدَى بَدءٍ قَدْ وَجَدْتُ أَنَا وَأَتَتْهُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَحْكُمُ بِذَلِكَ وَكِتَابُ اللَّهِ نَاطِقٌ بِهِ وَهُوَ الْكِتَابُ الَّذِي لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ وَأَمَّا قَوْلُكُمْ جَعَلْتَ فَيْنَا وَمَا أَفَاءَتْهُ سِوْفُنَا وَرِمَاحُنَا سِوَاءَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ غَيْرِنَا فَقَدِيداً سَبَقَ إِلَى الْإِسْلَامِ قَوْمٌ وَنَصَرُوهُ بِسِوْفِهِمْ وَرِمَاحِهِمْ فَلَمْ يُفَضِّلْهُمْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْقَسْمِ وَلَا أَتْرَهُمْ بِالسَّبْقِ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ مُوفِّ السَّابِقِ وَالْمُجَاهِدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَاهُمْ وَلَيْسَ لَكُمْ وَاللَّهِ عِنْدِي وَلَا لِعَيْرِكُمْ إِلَّا هَذَا». یعنی: اینکه مرا به تقسیم بالسویه و یکسان گرفتن همه مردم معترضید، این امری نیست که من آن را اختراع کرده و اولین مرتبه بآن حکم کرده باشم خود من و شما (طلحه و زبیر) رسول خدا را یافتیم که بهمین رویه و طریق حکم می‌فرمود و کتاب خدا نیز بدان ناطق است و آن کتابی است که باطل کننده‌ای بر او نه در زمان نزول آن و نه بعد از آن نیامده است و از جانب خدای حکیم و حمید نازل شده است، و اما اینکه می‌گوئید فیء و غنایم ما را و آنچه بوسیله شمشیرها و نیزه‌های ما بدست آمده است ما را با غیر مادر آن یکسان گرفتی؟ پیش از این هم گروهی بودند که اسلام را بوسیله شمشیرها و نیزه‌های خود نصرت و یاری کردند، لکن رسول خدا در

تقسیم بر ایشان مزیتی و فضیلتی قائل نشد و امتیازی بعلت سبق در اسلام به ایشان نداد. البته خود خدای سبحان آنکس را که سبقت در اسلام دارد و مجاهد بوده‌است در روز قیامت به اعمال ایشان جزای کامل خواهد داد، پس برای شما و غیر شما در نزد من جز همین مقدار چیزی نیست.

و - در مناقب ابن شهر آشوب (ص ۱۱۱، ج ۲) چاپ قم: «وفي رواية عن أبي الهيثم بن التيهان و عبد الله بن أبي رافع أن طلحة و الزبير جاءا إلى أمير المؤمنين و قالوا: لَيْسَ كَذَلِكَ كَانَ يُعْطِينَا عُمَرُ! قَالَ: فَمَا كَانَ يُعْطِيكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَسَكَتَا. قَالَ: أَلَيْسَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْسِمُ بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ؟ قَالَا: نَعَمْ. قَالَ: فَسِنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوْلَى بِالِاتِّبَاعِ عِنْدَكُمْ أَمْ سِنَّهُ عُمَرُ؟ قَالَا: سِنَّهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. لَنَا سَابِقَةٌ وَعَنَاؤٌ وَقَرَابَةٌ. قَالَ: سَابِقَتُكُمْ أَسْبَقُ أَمْ سَابِقَتِي؟ قَالَا: سَابِقَتُكَ. قَالَ: فَقَرَابَتُكُمْ أَمْ قَرَابَتِي؟ قَالَا: قَرَابَتُكَ. قَالَ فَعَنَاؤُكُمْ أَعْظَمُ مِنْ عَنَاؤِي؟ قَالَا: عَنَاؤُكَ. قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا أَنَا وَأَجِيرِي هَذَا إِلَّا بِمَنْزِلَةِ وَاحِدَةٍ وَأَمَّا بِيَدِهِ إِلَى الْأَجِيرِ». ابولهيثم بن التيهان و عبدالله بن ابی رافع که هر دو از اصحاب و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بودند روایت کرده‌اند طلحه و زبیر خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و عرض کردند تقسیم می‌کردی آن چنان نیست که عمر از بیت‌المال بما میداد حضرت فرمود: رسول خدا بشما چگونه و چه مقدار می‌داد؟ طلحه و زبیر سکوت کردند حضرت فرمود: مگر نه این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مسلمانان بطور تساوی قسمت می‌فرمود؟ گفتند: آری. فرمود: پس سنت رسول الله در نزد شما سزاوارتر و اولی به پیروی است یا سنت عمر؟ گفتند سنت رسول الله لیکن یا امیرالمؤمنین ما دارای سابقه و زحمت و رنج در اسلام بوده بعلاوه با رسول خدا قرابت و خویشاوندی داریم. حضرت فرمود: سابقه شما اقرب است یا سابقه من؟ گفتند: سابقه تو. فرمود: پس زحمت و رنج شما (بعقیده‌ی شما) بیش از زحمت و رنج من است؟ گفتند: زحمت و رنج تو بیشتر است. فرمود: پس بخدا سوگند که من و این اجیر و کارگر من در بیت‌المال جز بیک منزلت نیستیم و به اجیری که در آنجا بود اشارت فرمود.

این سلوک آن حضرت با رجال قریش و خویشاوندان نسبتاً دور بود با اینکه زبیر

پسر عمه آن حضرت یعنی پسر صفیه دختر عبدالمطلب بود.

اینک ببینیم با اقربای نزدیک و فرزندان هاشم و عبدالمطلب و ابیطالب چگونه سلوک می فرمود و چه امتیازی برای آنان قائل بود؟

۱- در کتب معتبره مخصوصاً نهج البلاغه خطبه ۲۱۹ که بدین جمله شریف آغاز می شود: «وَاللَّهِ لَأَنَّ أَيْتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً أَوْ أُجْرَ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّداً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ وَعَاصِياً لِشَيْءٍ مِنَ الْحَطَامِ...» تا آنجا که می فرماید: «وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلاً وَقَدْ أَمَلَقَ حَتَّى اسْتَأْخَنِي مِنْ بُرْكُمُ صَاعاً وَرَأَيْتُ صَبِيَانَهُ شُعْثَ الشُّعُورِ غُبْرَ الْأَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَأَنَّهَا سُودَتْ وَجُوهُهُمْ بِالْعِظْمِ وَعَاوَدَنِي مُؤَكِّداً وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّداً فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي وَاتَّبَعُ قِيَادَهُ مُفَارِقاً طَرِيقَتِي فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا فَضَجَّ ضَجِيحَ ذِي دَنْفٍ مِنْ أَلْمَا وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسْمِهَا فَقُلْتُ لَهُ: ثَكِلَتْكَ الشُّوَاكِلُ يَا عَقِيلُ! أَتَيْتُنُ مِنْ حَدِيدَةٍ أَمْهَاهَا إِنْ سَأَمَهَا لِلْعَبِيهِ وَتَجَرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَارُهَا لِعَفْصِهِ؟ أَتَيْتُنُ مِنَ الْأَذَى وَلَا أَتُنُّ مِنْ لَطْفِي؟!». یعنی بخدا سوگند عقیل را دیدم در حال شدت فقر تا آنکه از من صاعی (یکم تبریز) از گندم شما تقاضا نمود در حالی که کودکان او را پریشان مو و چرک و غبارآلود دیدم چنانکه گوئی صورتهایشان از فقر نیل اندود و قیرآلود است او چند مرتبه با تأکید تمام بمن مراجعه نمود و گفتار خود را بر من مردد و تکرار کرد. چون بجانب او گوش فرا داشتم گمان کرد که من دین خود را باو می فروشم و دلبخواه او را، در حالی که طریقه‌ی خود را مفارقت کرده‌ام پیروی می‌نمایم، پس آهن پاره‌ای را داغ نموده آنگاه آنرا ببدن او نزدیک کردم تا بدان عبرت گیرد. او همچون دردمندی از الم آن بضجه درآمد و نزدیک بود از داغ آن بسوزد به او گفتم زنان فرزند مرده بر تو گریه کنند، ای عقیل آیا ناله می‌کنی از پاره آهنی که انسانی آنرا ببازیچه خود گرم و داغ نموده‌است؟ و مرا بسوی آتشی می‌کشی که آفریدگار جبار آنرا از روی غضبش برافروخته‌است؟ آیا تو آزاری اندک مینالی و من از جهنم سوزان نالم؟

و چنانکه می‌دانیم عقیل نتوانست بر حقوق خویش در حکومت عدل علی علیه السلام قانع

شود و بطرف معاویه رفت.

۲- در تاریخ الخلفاء سیوطی (ص ۲۰۴، چاپ سال ۱۹۶۴): - ابن عساکر از حمید بن حلال روایت کرده است که او گفت عقیل بن ایطالب از امیرالمؤمنین علی علیه السلام درخواست نمود که من محتاج و فقیرم چیزی بمن عطا فرما. حضرت فرمود صبر کن تا موقع پرداخت ما به مسلمانان برسد. حق ترا نیز با ایشان پرداخت می‌نمایم. عقیل اصرار کرد، حضرت بمردی فرمود دست عقیل را گرفته (زیرا عقیل کور بود و باید کسی دست او را بگیرد) او را به دکان‌های بازار ببر و بگو این قفل‌ها را بشکن. عقیل گفت: می‌خواهی مرا بعنوان دزدی بگیرند حضرت فرمود: تو هم می‌خواهی من نیز به تهمت دزدی مأخوذ شوم به این طریق که اموال مسلمانان را بگیرم و بتو تنها بدهم؟ عقیل گفت: میروم بطرف معاویه حضرت فرمود: خود دان! پس عقیل بطرف معاویه رفت و او وی را صد هزار دینار داد.

۳- ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه (ص ۲۰۰، ج ۲) و مجلسی در بحارالانوار جلد هشتم از هرون بن مسعده (سعد خ ل) روایت کرده‌اند: عبدالله بن جعفر بن ایطالب گفت: به عمویم امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم اگر امر کنی بمن کمکی شود یا نفقه‌ام را زیاد کنند بسی بجاست، بخدا سوگند که من نفقه خود را ندارم مگر اینکه اسب خود را بفروشم، حضرت در جواب فرمود: «لَا وَاللَّهِ، مَا أَجِدُ لَكَ شَيْئاً إِلَّا أَنْ تَأْمَرَ عَمَّكَ يَسْرِقُ فَيُعْطِيكَ!». یعنی نه بخدا سوگند من چیزی را برای تو سراغ ندارم مگر اینکه دستور دهی که عمویت دزدی کند و بتو ببخشد.

۴- در مجموعه‌ی ورام بن ابی‌فراس (ص ۳، ج ۲) و در کتاب شریف تهذیب الأحکام شیخ طوسی (ص ۱۵۱، ج ۱۰، چاپ نجف) و سایر کتب معتبره، داستان عاریه مضمونه گرفتن عقد مروارید دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام از علی بن ابی‌رافع خزانه‌دار بیت‌المال مفصل و مشهور است که امیرالمؤمنین پس از آنکه خزانه‌دار را مذمت کرد که چرا به اموال بیت‌المال مسلمین خیانت کرده است و معلوم شد که آن عقد مروارید را دختر امیرالمؤمنین علیه السلام بعاریه مضمونه گرفته است دستور داد که آن را فوراً به بیت‌المال

برگردانند آنگاه فرمود: اگر نه این بود که آنرا بعاریه مضمونه برده‌است، اولین دستی که از بنی‌هاشم به سرقت می‌بریدم دست دخترم بود.

ه - داستان غسل برداشتن حضرت حسین علیه السلام از خیک‌های غسل بیت‌المال است که با اینکه اندک غسلی بعنوان قرض برداشته بود تا از میهمان خود پذیرائی کند و در هنگام پخش و تقسیم غسل آن مقدار از سهم آن حضرت کم کنند همین‌که امیرالمؤمنین علیه السلام بخزانه بیت‌المال آمد و سر خیک غسل را باز دید و از آن پرسید خزانه‌دار مآقع را بعرض آن حضرت رسانید چنان خشمناک شد که بلافاصله باحضار حضرت حسین دستور داد و همین که حسین ترسان و لرزان بحضور آن حضرت رسید و حالت متغیر و غضب‌آلود آن جناب را دید آن چنان بر خود ترسید که با عذرخواهی و قسم دادن آن جناب را از قهر و ضرب آن حضرت مأمون شد، اما خود آن حضرت در گوشه‌ای از خزانه نشست و با گریه غضب خود را فرونشاند. اینها و دهها داستان از این قبیل نمونه‌ی رفتار آن حضرت با اقربا و فرزندان و خویشان او بود. حال باید دید کسانی که ادعای پیروی و تشیع علی علیه السلام را می‌نمایند چگونه می‌توانند رفتار خود را با کردار آن حضرت تطبیق نمایند و مذهبی را که بعنوان مذهب شیعه قلمداد می‌کنند بتبعیت و پیروی از آن حضرت نسبت دهند.

آیا امکان دارد خمسی را که اینان مدعیند علی علیه السلام از آن بی‌خبر بوده یا باخبر بودن از آن حق بنی‌هاشم و اقربای خود را تزییع کرده و یا این رفتار خود قلم‌نسخ بر حقوق آنان کشیده‌است و کسی که راضی نیست اقالیم سبعة را و آنچه آسمان بر آن سایه می‌افکند دریافت دارد و در عوض دانه‌ای را از دهان موری بظلم بیرون آورد، یا اینکه چنانکه خود می‌گوید بخدا سوگند اگر بر روی خار مگیلان بخوابم و یا با غل و زنجیر در روی زمین کشیده شوم برای من آسان‌تر است از اینکه به پاره‌ای از بندگان خدا ستم کرده باشم آن وقت چنین بزرگواری چگونه حق خمس چنین افرادی را ندیده گرفت و امتیازی را که بنی‌هاشم نسبت بدیگران داشتند به هیچ انگاشت و آنان را با دیگران مساوی دانسته و فرمود: «إِنِّي نَظَرْتُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلَمْ أَجِدْ لَوْلِدِ إِسْمَاعِيلَ عَلَى وُلْدِ إِسْحَاقَ فَضَلًّا»،

و یا چنانکه در کتاب (الغارات) از ابی اسحق همدانی روایت شده است آن جناب در تقسیم فیء و غنایم می فرمود: «وَاللَّهِ لَا أَجِدُ لِنَبِيِّ إِسْمَاعِيلَ فِي هَذَا الْفِيءِ فَضْلًا عَلَى بَنِي إِسْحَاقَ»<sup>(۱)</sup>.

اما اینکه گفته اند صدقه بر بنی هاشم که منسوبین پیغمبرند حرام است و بهمین جهت خمس برای آنان وضع شده است.

این ادعا را نیز نه تنها کتاب خدا تصدیق نکرده و در آن ساکت نیست بلکه صریحاً ناطق است که صدقه بر منسوبین پیغمبر حرام نیست بلکه حتی بر کسانی که فرزند بلافصل پیغمبر و بدون واسطه از نسل آن سرورند حلال است پروردگار عالم در کتاب محکم خود در سوره یوسف آیه ۸۸ می فرماید: ﴿فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلَنَا الْفُرُوجَ وَجِئْنَا بِضَعْفٍ مُنْجَلَةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾ (یوسف / ۸۸) «یعنی هنگامی که برادران یوسف بر یوسف وارد شدند (در حالی که او را نمی شناختند) گفتند ای عزیز مصر (لقبی که حاکی از منصب بزرگی در مصر بود) بما خاوندان ما سختی و بینوائی مستولی شده و سرمایه ای اندک و ناچیز آورده ایم در پیمایش بر ما رسا و پر پیمان باش و بر ما صدقه بخش که خدا صدقه دهندگان را پاداش خواهد داد».

می بینید که پیغمبرزادگان بلافصل از عزیز مصر که بنظر آنان شخصی بیگانه و شاید بت پرست و لااقل خارج از دین آنان می نمود تقاضای صدقه کرده و آن را دون شأن خود و مخالف کرامت و پیغمبرزادگی خود نمی شمارند. در فهم تفسیر این آیه شریفه باید چند نکته را در نظر داشت.

۱- اینکه این تقاضا در وقتی است که برادر آنان (بن یامین) به تهمت سرقت گرفتار شده و جای هیچ تردیدی نیست که دولت مصر که مخالف طریقه و رویه بنی اسرائیل

(۱) مرحوم شیخ طوسی در کتاب (الخلافا) (ص ۳۲۲، ج ۱) مسئله ۱۵۱ می نویسد: (مصرف الخمس من الرکاز والمعادن مصرف الفیء) که معلوم می دارد مصرف خمس و فیء یکی است و بنا بفرمایش مولای متقیان (ع) فرقی بین بنی اسمعیل (قریش و بنی هاشم) و غیر آن نیست.



است به اینان بچشم عداوت و نفرت می‌نگرد.

۲- در این آیه کلمه ﴿يَتَأَيُّهَا الْعَزِيزُ﴾ قید شده است تا متشبهین بهانه جوی نگویند که برادران یوسف، از یوسف تقاضای صدقه کردند و بنابراین صدقه پیغمبرزاده بر پیغمبرزاده حرام نیست و چون کلمه عزیز قبلاً در آیه ۲۰ همین سوره آمده است: ﴿وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ﴾ (یوسف: ۳۰) بروشنی مسلم است که لقب عزیز، مخصوص صدراعظم مصر است و به یوسف ارتباطی ندارد.

۳- در آیه شریفه قید: ﴿مَسَنَا وَاهْلَنَا الضَّرُّ﴾ (یوسف: ۸۸) است و این قید و شرط در تمام صدقه گیرندگان جاری است و انحصار به پیغمبرزادگان ندارد پس هر کس که در حال اضطرار بود حق دارد که تقاضای صدقه کند یا از صدقه استفاده ارتزاق کند خود و خانواده‌اش.

۴- در آیه‌ی شریفه جمله: ﴿وَجِئْنَا بِضَعَاعَةٍ مُّزْجَلَةٍ فَأَوْفٍ لَّنَا الْكَيْلَ﴾ (یوسف: ۸۸) آمده است تا دلالت کند بر اینکه هر گاه پیغمبرزاده‌ای چیزی اندک به کسی داد مثل اینکه در گدایان سادات معمول است که حبه‌ای نبات یا نقل و یا خرمائی بکسی می‌دهند و در مقابل آن انتظار احسانی دارند هر چند زیاده از داده خود می‌گیرند صدقه است که اگر در حال اضطرار و بینوایی باشند بر ایشان جایز است و الا فلا.

۵- شرافت و برتری محسن از روح آیه شریفه برمی‌آید هر چند آن محسن (احسان‌کننده) در مذهب باطل و مخالف مذهب حق صدقه‌گیر باشد زیرا مقام احسان‌کننده مقام شامخی است هر چند کافر باشد.

۶- ادب و تواضع گیرنده صدقه را در مقابل دهنده‌ی صدقه تعلیم می‌دهد که در پیشگاه او چگونه رعایت احترام شود حال باید دید چه شد که بر فرزندان یعقوب و زادگان بلا فصل ابراهیم ابوالموحدین که ابا عن جد پیغمبرزاده بودند بنص صریح قرآن صدقه حلال است و اما بر فرزندان حارث و ابولهب (عبدالعزی) که پدرانشان بت پرست بودند از جهت شرافت نسب، صدقه بر آنها حرام و خمس کذائی دادن به آنها واجب شده است؟! این امتیاز از جانب هر کسی باشد برخلاف عقل و وجدان و شریعت حقه

قرآن است و ارتباطی به پیغمبر و امامان ندارد.

اساساً قضیه حرام بودن صدقه بر آل محمد علیهم السلام که به استناد پاره‌ای از احادیث ضعیفه شهرت یافته است با دقت در کتب اخبار و سیر معلوم می‌شود که مطلب غیر از آنست که مشهور است. حقیقت قضیه آن است که در ابتدای تشریح فریضه زکات چون پرداخت آن بر مسلمانان گران می‌آمده است (چنانکه شرح این کراهت با دلایل آن در کتاب زکات گذشت و عده‌ای از مسلمانان در صدد خیانت برآمده و اموال خود را که در آن زمان معمولاً همان شتر و گاو و گوسفند و احیاناً پولهای طلا و نقره بود پنهان نموده و به مأمورین اخذ صدقات که از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گسیل می‌شدند نمی‌پرداختند لذا رسول خدا بر طبق فرمان خدا دستور می‌فرمود که علاوه بر اخذ زکات از خائنین شطر اموال ایشان نیز بعنوان غرامت مأخوذ شود آنگاه آنچه را که بعنوان غرامت اخذ شده بود آنرا بر آل محمد حرام کرده و به ایشان نمی‌داد. ولی بعداً این حکم اخذ غرامت منسوخ شد. چنانکه در سنن بیهقی (ص ۱۰۵، ج ۴)... «عَنْ بَهْرِ بْنِ حَكِيمٍ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - ﷺ - يَقُولُ: «فِي كُلِّ أَرْبَعِينَ مِنَ الْإِبِلِ سَائِمَةٌ ابْنَةٌ لِبَوْنٍ مَنْ أَعْطَاهَا مُؤَجَّراً (أي راضياً ومحتسباً أجره عند الله) فَلَهُ أَجْرُهَا، وَمَنْ كَتَمَهَا فَإِنَّا آخِذُوهَا وَشَطْرَ إِبِلِهِ عَزِيمَةٌ مِنْ عَزَمَاتِ رَبِّكَ لَا يَحِلُّ لِحَمْدٍ وَلَا لَأَلِ مُحَمَّدٍ». كَذَلِكَ رَوَاهُ جَمَاعَةٌ عَنْ بَهْرِ بْنِ حَكِيمٍ وَقَالَ أَكْثَرُهُمْ: عَزْمَةٌ مِنْ عَزَمَاتِ رَبِّنَا.».

مضمون حدیث یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از تعیین نصاب زکات حیوانات فرمود: هر که زکات اموال خود را بدهد در حالی که خواهان اجر آن است (یعنی برای رضای خدا بدون کراهت می‌دهد) البته به اجر آن خواهد رسید اما کسی که آنرا پنهان کند بهر صورت ما زکات آنرا اخذ می‌کنیم بعلاوه نیمی از شترانش این غرامتی است از غرامات پروردگار یعنی از جانب اوست ولی بر محمد و خاندان محمد حلال نیست. سپس بیهقی می‌نویسد: «وَقَدْ كَانَ تَضْعِيفُ الْغَرَامَةِ عَلَى مَنْ سَرَقَ فِي ابْتِدَاءِ الْإِسْلَامِ، ثُمَّ صَارَ مَنْسُوخًا» یعنی چند برابر کردن غرامت بر کسی که دزدی کند (اموال مشمول زکات را پنهان کند) در ابتدای اسلام معمول بود سپس منسوخ شد.

این حدیث در سنن نسائی (ص ۱۲، ج ۵) آمده است و محشی سنن نسائی نیز می نویسد: این حدیث منسوخ است یعنی هم غرامت گرفتن و هم حرام بودن صدقه منسوخ است. شواهدی که بعداً می آید نیز این ادعا را تصدیق می کند پس چنانکه معلوم می شود چون امر زکات در ابتدای تشریح زکات بر مسلمانان دشوار و ناگوار بود رسول خدا ﷺ نیز آنرا بشدت اخذ می فرمود حتی بوسیله جنگ ضربت شمشیر چنانکه شرح آنرا در کتاب زکات آوردیم لذا برای احتراز از هر گونه اندیشه ناروا و تهمتی که ممکن بود از طرف منافقین و اشخاص ضعیف الایمان زده شود آنرا بر خود و خاندان موجود خود حرام فرمود تا این شبهه و تصور نابجا و خیال اینکه او اموال مردم را بشدت اخذ می کند تا خود و خانواده اش از آن ارتزاق نمایند در خاطره ای خطور نکند و بهمین جهت است که می بینیم در آن زمان وسائل معیشت خود و زنان و فرزندان خود را از طریق غنائم خیبر و اموال بنی النظیر و امثال آن فراهم می کند<sup>(۱)</sup>. زیرا آن اموال کفار بود و

(۱) در تواریخ معتبره چون سیره ی ابن هشام (ص ۱۴۰، ج ۲) و (ص ۴۱۲، ج ۳) والاحکام السلطانیه ماوردی (ص ۱۶۱) و فتوح البلدان بلاذری (ص ۲۶) والخراج یحیی بن آدم (ص ۳۶) چنین آورده اند:

اولین سرزمینی که رسول خدا ﷺ فتح کرد سرزمین یهود بنی النضیر بود که چون با رسول خدا پیمان شکنی کردند و کعب بن اشرف و رئیس آن طایفه با چهل سوار به مکه آمده با قریش هم قسم و هم پیمان شد و آنان را بقتال رسول خدا تحریض کرد و زمانی که رسول خدا از یهود در دیه و مقتول کمک خواست در صدد برآمدند که ناگهان آن حضرت را بکشند. رسول خدا نیز ایشان را امر به جلائی وطن کرد، آنان اعلان جنگ بر رسول خدا دادند و همینکه حضرت پانزده شبانه روز آنانرا محاصره کرد ناچار با آن حضرت مصالحه کردند که از آن بلد اخراج شوند و هر چه باریک شتر باشد از اموال خود با خود ببرند لذا عده ای به خیبر مهاجرت کردند که از جمله ایشان آل ابی التحقیق و آل حیی بن اخطب بود و پاره ای از ایشان بشام مهاجرت کردند و سرزمین آنها خالص برای رسول خدا شد جز دو نفر از آنان که یکی از ایشان یا مین بن عمیر و دیگری ابی سعد بن وهب بود که اسلام آوردند و جمیع اموالشان را اسلامشان محرز داشت. و این قضیه شش ماه پس از جنگ احد یعنی در ربیع الاول سال چهارم هجرت واقع شد.

پس رسول خدا اموال منقول ایشان را جز اراضی بر مهاجرین اولین تقسیم فرمود و به انصار چیزی نداد جز بدو نفر یکی سهل بن حنیف و دیگری ابودجاله سماک بن خرشه که فقرشان محرز بود. و سرزمین زراعی بنی‌النضیر را خود رسول خدا بر نفس مبارک حبس فرمود که از صدقات آن حضرت بود. رسول خدا ﷺ از این سرزمین هزینه سالیانه خود و عائله خود را از آن برداشت می‌نمود و بقیه را در تهیه اسلحه و آلات جنگ در راه خدا قرار می‌داد. قبل از قضیه بنی‌النضیر آنحضرت اراضی و حوائط مخیریق را حیازت فرموده بود مخیریق یکی از دانشمندان و احبار بزرگ یهود بود و نیز از علمای همین طائفه بنی‌النضیر بود که از مطالعه کتب آسمانی رسول خدا را شناخته بود و به او ایمان آورده بود و در جنگ احد نیز یهود را بیاری رسول خدا دعوت و تحریض می‌کرد و به آنان می‌گفت شما بدانید که محمد برحق است و نصرت او بر ما واجب است. لکن یهود عذر آوردند که امروز روز شنبه است و اما جنگ نمی‌کنیم لذا خود او شمشیر برداشت و بیاری رسول خدا شتافت و به کسان خود گفت: اگر من کشته شوم اموال من از آن محمد است که در آن هر چه خواهد می‌کند پس با کفار قتال کرد تا کشته شد و اموال او عبارت از هفت باغ بزرگ بود که رسول خداص آنها را جزو صدقات خود قرار داد و در فتح خیبر نیز قلعه کتیبه یکی از قلاع هفتگانه را بعنوان خمس غنائم برداشته بقیه را بمسلمین واگذاشت، و فدک نیز مصالحه برسول خدا واگذاشته شده بود که نصف محصول آن از آن حضرت بود.

پس چنانکه در متن آوردیم رسول خدا بی‌نیاز بود از اینکه از صدقات و زکوات استفاده و ارتزاق نماید لذا از آن احتراز داشت.

رسول خدا ﷺ از زکوات و صدقات ارتزاق نمی‌نمود و کلمه حرمت که درباره‌ای از احادیث آمده است ظاهراً نابعاست یا از باب کراهت است. در بسیاری از کتب احادیث چون صحیح بخاری اصلاً کلمه حرام در این مورد استعمال نشده است بلکه آنچه آمده است کلمه لا یأکل است چنانکه در حدیث ترمذی که از احادیث مشهوره است که رسول خدا تمر را از دهان حضرت حسن یا حضرت حسین بیرون آورده فرمود: «أما علمت أن آل محمد ﷺ لا یأکلون الصدقة؟» (یعنی مگر نمی‌دانی که خانواده محمد صدقه نمی‌خورند) و در حدیث دیگری بحضرت حسن می‌فرماید: «أما شعرت أن لا تأکل الصدقة» (آیا نمی‌دانی که ما صدقه نمی‌خوریم).

پس کلمه حرام که در احادیث دیگر هست به احتمال قوی کار کاسه‌های داغتر از آش است که بجای کلمه لا تأکل آورده‌اند و اگر چنین کاری را حرام گویند برای رسول‌خدا از اینگونه حرام‌ها بسیار بود که آنرا باید از شئون و خصوصیات شخصی نبیص شمرد و بدیگران سرایت نمی‌کند چنانکه

ارتزاق رسول خدا و خانواده‌اش از آن اموال بر مسلمین تحمیل و ناگوار نبود و از شدت احتراز از این لحاظ است که حتی بخویشانش مأموریت و عاملی صدقات را هم

آورده‌اند که رسول خدا چند چیز را برای خود جایز نمی‌شمرد اول زکات را به شرحی که در متن آوردیم که هیچ دلیلی از آیات الهی بر آن نیست.  
دوم- خوردن سیر و پیاز و گندنا و چیزهایی که دارای بوی بد بود که باید گفت مکروه است نه حرام بمعنی مصطلح.

سوم- اکل غذا در حالی که تکیه داده باشد چنانکه می‌فرمود (أَنَا فَلَا أَكُلُ مَتَكِيًّا).  
چهارم خط نوشتن چنانکه آیه شریفه نیز بدان دلالت دارد ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخِطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَزْتَابَ الْمُبْطُوتُ﴾ {العنکبوت: ۴۸}.

پنجم- شعر گفتن بمدلول آیه شریفه: ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾ {یس: ۶۹}  
ششم - بیرون کردن جامه جنگ بعد از پوشیدن آن چنانکه در قضیه جنگ احد پس از مشورت با اصحاب و بعد از آنکه اسلحه جنگ پوشید هنگامی که اصحاب رأی آن حضرت را در جنگ در داخل شهر پسندیدند و بحضرتش رجوع کرده خواستند بر طبق رأی مبارک عمل کند و برگردد به شهر فرمود: «لَا يَنْبَغِي لِنَبِيِّ إِذَا أَخَذَ لِأُمَّةٍ الْحَرْبِ وَأَذَّنَ فِي النَّاسِ بِالْخُرُوجِ إِلَى الْعَدُوِّ أَنْ يَرْجِعَ حَتَّى يُفَاتِلَ».  
هفتم - التفات بزخارف دنیا بمدلول آیه شریفه ﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ {طه: ۱۳۱}

هشتم - خائنه‌اعین و اشارت بسر و چشم چنانکه در قضیه فتح مکه و امان دادن بعبدالله بن مسعود فرمود: لاینبغی للنبی ان یكون له خائنه‌الاعین نهم - کسی را عطا کردن و هدیه دادن بقصد آنکه افزون‌تر از آنچه داده است بگیرد بمدلول آیه شریفه: ﴿وَلَا تَمُنُّنَّ سَتَكِرُ﴾ {المدثر: ۶}.  
دهم - داشتن زنی را که آن زن نکاح او را مکروه دارد چنانکه دختر نعمان را که پس از ازدواج گفت: اعوذ بالله منک. رسول خدا او را رها کرد.

یازدهم - نکاح حره کتابیه.

دوازدهم - نکاح کنیزک مسلمه زیرا نکاح کنیز بدو شرط جایز است اول خوف عفت دوم فقد قدرت و این دو شرط در رسول خدا منتفی است.

سیزدهم - حرمت ازدواج با زنان دیگر: ﴿لَا يَجِلُّ لَكَ الْإِسَاءُ﴾ {الأحزاب: ۵۲} من بعد تا آخر آیه پس اینها اختصاصات آن جناب است که بر فرض حرمت سرایت آن بدیگران بعید است.

نمی‌داد چنانکه شرح آن گذشت.

لکن بعد از آن حضرت چون دیگر خوف چنین اندیشه و تهمتی در بین نبود می‌بینیم که مسئله حرمت صدقه اثر خود را از دست داد و اهل بیت و اقربا و زنان پیغمبر و کسانی که در زمان آن حضرت جزو خاندان و عائله او بودند عموماً از بیت‌المال که رقم مهم آنرا زکوات و صدقات تشکیل می‌داد استفاده و ارتزاق می‌نمودند و هم منسوبین رسول‌الله مأمور اخذ صدقات و زکوات می‌گردیدند چنانکه کتب تواریخ و سیر و احادیث صحیح و معتبر بدان گواه و صراحت دارند و ما برخی از آنها را در این اوراق می‌آوریم انشاءالله و از احادیثی هم که در کتب معتبره شیعه است معلوم می‌شود که این صدقه یا زکوه فقط بر شخص پیغمبر حرام بوده و بر کسانی که مستقیماً و بلافصل در تحت کفالت و نفقه آن حضرت بوده و عیال و نانخور آن بزرگوار محسوب می‌شدند این حرمت سرایت داشته است چنانکه در کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی (ص ۵۸، ج ۴، چاپ نجف) و در کتاب کافی آمده است.

۱- از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت است که فرمودند: «قال رسول الله: إِنَّ الصَّدَقَةَ أَوْسَاخُ أَيْدِي النَّاسِ وَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَيَّ مِنْهَا وَمِنْ غَيْرِهَا مَا قَدْ حَرَّمَهُ»، یعنی رسول خدا فرمود صدقه (زکات) چرک‌های دستهای مردم است و خدا از آن و غیر آن بر من حرام کرده است آنچه باید حرام کند، که معلوم می‌دارد صدقه از آن جهت که چرک‌های دست مردم است یعنی نتیجه زحمت و رنج‌دست مردم است بر رسول خدا حرام بوده است زیرا ممکن است آن اجرای در مقابل رسالت فرض شود پس چنانکه اجر رسالت بر آن حضرت حرام است زکوه که رنج‌دست مردم است خصوصاً که رسول خدا با وجود غنائم از کفار از آن بی‌نیاز بوده است حرام است، ضمن چیزهای دیگری که بر آن حضرت حرام بوده است زیرا می‌فرماید: «مِنْهَا وَمِنْ غَيْرِهَا».

اینک تفصیل اشیائی که بر آن حضرت حرام بوده است. (در پاورقی صفحات قبل آورده شد):

\*\*\*

## اختصاصات رسول الله ﷺ

علامه حلی در کتاب «تذکره الفقهاء»، اختصاصاتی برای رسول خدا ذکر کرده است بدین شرح:

۱- اول نماز وتر که بر حضرتش واجب است. ۲- مسواک زدن، ۳- قربانی کردن: قال رسول الله ﷺ: «ثَلَاثٌ كُتِبَ عَلَيَّ وَلَمْ يُكْتَبْ عَلَيْكُمْ السَّوَاكُ وَالْوُتْرُ وَالْأُضْحِيَّةُ»، ۴- قیام الیل ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ﴾ (الإسراء: ۷۹)، ۵- حرمت ازدواج او بر دیگران ﴿وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبْدًا﴾ (الأحزاب: ۵۳)، ۶- جواز دخول در مسجد در حال جنابت، ۷- جواز ازدواج با بیش از چهار زن چنانکه عدد ازواج آن حضرت حاکی است، ۸- جواز نکاح بلفظ هبة: ﴿إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا﴾ (الأحزاب: ۵۰) ۹- وجوب صلوات بر آن حضرت: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (الأحزاب: ۵۶)

اما آنچه از قلم علامه ساقط شده است با اینکه آیات الهی بدان صراحت دارد که رعایت آنها خاصه رسول الله است:

الف - حرمت بلند کردن صدا بالای صدای آن حضرت ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ...﴾ (الحجرات: ۲)

ب - عدم جواز ندا کردن مردم آن حضرت را از پشت حجره‌های مبارک ان‌الذین ﴿إِنَّ الَّذِينَ ينادونك من وراء الحجرات أكثرهم لا يعقلون﴾ (الحجرات: ۴)

ج - امتیازات زنان آن حضرت با زنان دیگر: ﴿يُنسأء النبي لسنن كاحد من النساء إن اتقيتن فلا تخضعن بالقول فيطمع الذي في قلبه مرض وقلن قولا معروفا﴾ (الأحزاب: ۳۲) تا آخر آیه ۱۳۴ سوره احزاب.

اینها امتیازات و اختصاصاتی است که خاصی رسول خدا است و در زمان حیات

آن حضرت آنچه مربوط بخود آن حضرت است و در زمان حیات زوجات آن حضرت آنچه مربوط به آنها است لازم الرعایه و واجب العنایه است.

اما پس از رسول خدا دیگر موضوع آن متفی است مگر همان صلوات بر آن حضرت که آن نیز مانند استغفار بسایر اموات اجزاء آن ممدوح و مطلوب است. اگر فرضاً رسول خدا را در خمس غنائم بهره‌ای بوده است و یا در صرف زکوه حرمت یا کراهتی وجود داشته مربوط بزمان حیات آن حضرت است و پس از آن بزرگوار موضوع و مصداقی ندارد نه سهم خمس آن حضرت بکسی می‌رسد و نه حرمت اکل صدقه آن جناب بدیگری سرایت می‌کند. زیرا اینها از خصوصیات حیات است و آن حضرت:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ (الزُّمَرُ: ۳۰).

دومین حدیثی که ناقض احادیث حرمت صدقه بر بنی‌هاشم است حدیثی است که هم در کافی و هم در من لا یحضره الفقیه و هم در تهذیب شیخ طوسی آمده است پس از حذف سند باین عبارت<sup>(۱)</sup> «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَعْطُوا الزَّكَاةَ بَنِي هَاشِمٍ مَنْ أَرَادَهَا مِنْهُمْ فَإِنَّهَا تَحِلُّ لَهُمْ، وَإِنَّمَا تَحْرُمُ عَلَى النَّبِيِّ وَالرَّبِيبِ وَعَلَى الْإِمَامِ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَهُ وَعَلَى الْأُئِمَّةِ...». یعنی حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود هر کسی از بنی‌هاشم که زکات خواست به او بدهید زیرا زکات برایشان حلال است و فقط به پیغمبر وَالرَّبِيبِ و بر پیشوای بعد از او و بطور کلی بر تمام پیشوایان حرام است.

سومین حدیث - در کتاب (المحاسن) احمد بن محمد بن خالد البرقی که از کتب معتبره شیعه است در (ص ۱۴۵، ج ۱) چاپ تهران در حدیثی از عبدالله بن عجلان قال:

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾ [الشورى/ ۲۳]؟ فَقَالَ: نَعَمْ هُمْ الْأُئِمَّةُ الَّذِينَ لَا يَأْكُلُونَ الصَّدَقَةَ وَلَا تَحِلُّ لَهُمْ» که مضمون حدیث

(۱) ما برحسب طریقه خود احادیثی که کتاب خدا آنرا تصدیق کند یا لااقل مخالف آن نباشد، آنرا صحیح دانسته و بسند آن از هر که باشد اعتنائی نداشته آنرا حق شمرده و قبول داریم و احادیثی که مضمون آن برخلاف کتاب خداست یا دلیلی از آن در کتاب نیست از هر که باشد آنرا صحیح نمی‌شماریم و بدان اعتباری نمی‌دهیم.



می‌رساند: کسانی که صدقه بر آنها حلال نیست فقط پیشوایان و ائمه می‌باشند لا غیرهم<sup>(۱)</sup>.

چهارمین حدیثی که خود مخالف و مناقض احادیث حرمت صدقه بر بنی‌هاشم است حدیثی است که در تهذیب شیخ طوسی (ص ۶۱، ج ۴) چاپ نجف است «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَوْ حُرِّمَتْ عَلَيْنَا الصَّدَقَةُ لَمْ يَحِلَّ لَنَا أَنْ نَخْرُجَ إِلَى مَكَّةَ لِأَنَّ كُلَّ مَاءٍ بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ فَهُوَ صَدَقَةٌ.» یعنی حضرت صادق عليه السلام فرمود اگر صدقه بر ما حرام بود هرگز برای ما حلال و جایز نبود که بسوی مکه خارج شویم زیرا همه آنچه ما بین مکه و مدینه است همه آنها صدقه است.

براستی اگر زکات بر بنی‌هاشم حرام بود تاکنون هیچکس از آنان بر روی زمین باقی نمانده بود زیرا اکثر مؤسسات اجتماعی مخصوصاً در خاک حجاز از طریق مالیات زکات تأسیس شده، هر چاهی که کنده شده و هر آبی که جاری شده و هر مُضیف و مهمانسرائی ساخته شده و هر چه بدان فی سبیل الله توان گفت از زکات تأمین و تأسیس شده است.

آیا پیغمبر رحمت برای خویشاوندان و اقربای خود چنین مشقت و زحمت و شدت را آورده است؟! و اگر قبول کنیم که خمس را در مقابل این همه محرومیت برای آنان وضع کرده است چون بدون هیچ شک و تردید جز خمس غنائم نیست در زمانی که جنگی و غنیمتی نیست، تکلیف این گروه بیچاره چیست!؟

(۱) از احادیثی که در کتب عامه و خاصه است معلوم می‌شود که کراهت اکل که تا حد حرمت رفته است از صدقه منحصر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده بلکه بر تمام پیشوایان اسلام این عمل مکروه یا حرام است چنانکه بنابر نقل فقه الزکات (ص ۷۳۵، ج ۲) و کتاب البحر الزخار (ص ۱۸۴، ج ۲) صدقه بر امام همچون رسول خدا حلال نیست چنانکه عمر هنگامی که از شیر گوسفندان زکات خورد، همین‌که فهمید از زکات است آن را قی کرد.

و عبادۀ ابن الصامت از اصحاب کبار رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از عاملیت صدقات اباء داشت نه تنها اقربای رسول الله و اصحاب کبار آن حضرت از اکل صدقات کراهت داشتند بلکه اکثر مسلمانان حاضر نبودند که از مالی که از طریق زکات گرفته می‌شود دریافت دارند.

پنجمین حدیث را شیخ طوسی باسناد خود از محمد بن یعقوب کلینی آورده است و شیخ مفید نیز آنرا در المقنعه از جعفر بن ابراهیم الهاشمی روایت کرده است و شیخ حر عاملی آنرا در وسائل الشیعه (ص ۳۷، ج ۲، چاپ امیربهدار) از کافی نقل کرده است که مضمون و نتیجه آن، مضمون و نتیجه حدیث فوق است که تمام آبهای جاری در راه مکه از طریق صدقات و زکوات است و در صورت حرمت روزگار بنی هاشم تباہ می شود.

اینها احادیثی است که مناقض احادیث حرمت است علاوه بر آنکه سیره ائمه معصومین علیهم السلام نیز در اخذ و اکل زکات مخالف و مناقض حرمت است.

اساساً محروم داشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنی هاشم را از زکات متکی بدلیلی از آیات کتاب خدا نیست. و هرگز جنبه تشریعی نداشته بلکه این عمل مبتنی بر اختیار خود پیغمبر مختار صلی الله علیه و آله و سلم بوده که اکل آن را در زمان حیات شریف خود بر خود و خانواده اش جایز نمی شمرد و حکمت آن آنچه به نظر می رسد این بوده است که نیندیشند که حضرتش دعوی مقام رسالت را چون طالبان دنیا برای نان و آب و تهیه وسائل عیش و نوش برای خود و خاندانش می نماید لذا اخذ زکات را که بار سنگینی بر مسلمانان جدیدالاسلام بوده چنانکه پاره ای از آنان بهمین جهت راه ارتداد را پیش گرفتند و از دادن زکات تن زدند تا جایی که خود آنچنان (چنانکه در کتاب زکات آوردیم) برای اخذ زکات اقدام بجنگ با ایشان نمود. مردان آنها را کشت و زمانشان را اسیر کرد. و کسانی که بصورت ظاهر اظهار اطاعت می کردند و در باطن خیانت کرده اموال خود را پنهان می نمودند بر آنها غرامتی مقرر کرد که تا نیمی از اموال ایشان از این بابت اخذ می فرمود لذا برای احتراز از هر گونه اندیشه و خیال ناروایی از طرف آنان اکل صدقه را که شاید همان زکات باشد بر خود و خاندانش جایز نمی شمرد تا مردم خیال نکنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اخذ مال برای نفقه اهل و عیال می نماید. بلکه برای تأمین حوائج فقراء و مصارف فی سبیل الله زکات اخذ می کند.

رسول مختار صلی الله علیه و آله و سلم از این قبیل تحریم و تحلیل ها گاهی بر نفس شریف خویش انجام

می داده است چنانکه برخی از آن گذشت و چون جنبه تشریحی نداشت و مورد تبعیت دیگران قرار نمی گرفت لذا در کتاب خدا به آنها اشارتی نیست اما پاره‌ای از آنها که ممکن بود روزی مورد تبعیت امت قرار گیرد قرآن کریم را در نهی از آن صراحتی روشن است چنانکه در قضیه تحریم عسل و یا تحریم مقاربت با ماریه قبطیه یکی از زوجات است که رسول خدا مرتکب تحریم شد و عسل یا مقاربت ماریه را بر خود حرام کرد چون هیچگونه مصلحتی در اینکار نبود لذا مورد عتاب حضرت رب‌الارباب قرار گرفت که: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ بِنِعْمَةِ مَرْصَاتٍ أُزْوَجَكَ﴾ (التحریم: ۱).

اما در سایر تحریم‌ها: چون اکل پیاز و سیر و استعمال رواج بد بو و اکل صدقه چون فی الجمله مصلحتی برای نفس رسول بود ممنوع نشد. این قبیل حوادث در زندگی انبیای گذشته نیز شبیه و نظیر دارد که برای مصلحتی خیلی کوچکتتر، پیغمبری بر خود چیزی را حرام می کرده است که متأسفانه بعداً جنبه تشریح به خود و برای پیروان آن پیغمبر فریضه‌ی دینی شده است در حالی که هرگز منظور آن پیغمبر این معنی نبوده است.

چنانکه حضرت اسرئیل (یعقوب پیغمبر) نیز گوشت شتر را بر خویشتن حرام کرد از آن جهت که اکل آنرا بر سلامتی نفوس خویش مضر می یافت و خدای متعال از این تحریم او خبر می دهد که می فرماید: ﴿كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّنَبِيِّ إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ﴾ (آل عمران: ۹۳). اما بدبختانه یهود به آن جنبه تشریح داده و آن را حکم خدا فرض کرده و گوشت را بر خود حرام نمودند!!! این تجاوز و تعدی از حدود الهی است که متأسفانه در تمام امم و ملل موجود است و در این مسأله در مذهب شیعه فعلی آنقدر تجاوز شده است که بنابر آنچه در پاره‌ای از احادیث آمده است زکات دادن حتی به شیعه حرام است زیرا او برادر شماست و نباید او را چرکین کرد. «أَجِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَغْسِلَ وَسَخَ بَدَنِهِ ثُمَّ يَصُبَّهُ عَلَى أَخِيهِ؟». تفسیر امام.

## تمام یا اکثر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله از بیت المال که همان زکات بود اخذ و ارتزاق می نمودند

در این فصل دو نوع اخذ زکات را بوسیله ائمه (ائمه اثنی عشر) مورد بحث قرار می دهیم:

اول: اینکه خود حضرات ائمه علیهم السلام مستقیماً زکات از دهندگان آن اخذ می فرمودند.

دوم: آنچه بعنوان جوایز و عطایا از خلفاء و سلاطین خود دریافت می نمودند.

اما اخبار قسمت اول: چنانکه در من لا یحضره الفقیه و تهذیب از محمدبن اسماعیل بن بزیح روایت است که گفت: «بَعَثْتُ إِلَى الرَّضَا علیه السلام بِدَنَانِيرٍ مِنْ قَبْلِ بَعْضِ أَهْلِي وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أُخْبِرُهُ أَنَّ فِيهَا زَكَاةَ خَمْسَةٍ وَسَبْعُونَ وَالْبَاقِي صَلَّةٌ فَكَتَبَ علیه السلام بِحَطِّهِ قَبْضْتُ وَبَعَثْتُ إِلَيْهِ بِدَنَانِيرٍ لِي وَلِغَيْرِي وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَنَّهَا مِنْ فِطْرَةِ الْعِيَالِ فَكَتَبَ علیه السلام بِحَطِّهِ قَبْضْتُ». یعنی محمدبن اسماعیل بن بزیح که از اصحاب خاص حضرت رضا علیه السلام است گفته است: دینارهایی از جانب پاره‌ای از خویشانم بخدمت حضرت رضا علیه السلام فرستادم و به آن حضرت نوشتم و خبر دادم که در این دینارها زکات هفتاد و پنج نفر است و بقیه آن صله است، حضرت به خط مبارک نوشت که دریافت داشتم و نیز به آن حضرت دینارهایی که از خودم بود فرستادم و نوشتم که آنها از فطره عیال من است حضرت نوشت که دریافت داشتم. در کافی این حدیث از همان محمدبن اسماعیل روایت شده. سید کلینی بعلاوه کلمه قبلت بعد از قبضت که معلوم می شود حق خاص خود آن جناب بوده زیرا کلمه قبلت حاکی از قبول حق است.

اخبار دوم: و نیز در کافی از عبدالله بن جعفر از ایوب بن نوح روایت شده است که او گفت: «كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام: أَنْ قَوْمًا يَسْأَلُونِي عَنِ الْفِطْرَةِ وَيَسْأَلُونِي أَنْ يَحْمِلُوا قِيمَتَهَا إِلَيْكَ وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ هَذَا الرَّجُلُ عَامَ أَوَّلِ وَسْأَلَنِي أَنْ أَسْأَلَكَ فَتَسِيْتُ ذَلِكَ وَقَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ الْعَامَ عَنْ كُلِّ رَأْسٍ مِنْ عِيَالِهِ بِدِرْهَمٍ عَنْ قِيمَةِ تِسْعَةِ أَرْطَالٍ تَمْرٍ بِدِرْهَمٍ فَرَأَيْكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فِي ذَلِكَ؟؟ فَكَتَبَ علیه السلام: الْفِطْرَةُ قَدْ كَثُرَ السُّؤَالُ عَنْهَا وَأَنَا أَكْرَهُ كُلَّ مَا أَدَى إِلَى الشُّهْرَةِ فَاقْطَعُوا ذِكْرَ ذَلِكَ فَاقْبِضْ مِنْ دَفْعِهَا وَأَمْسِكْ عَمَّنْ لَمْ يَدْفَعْ». یعنی من نوشتم بحضرت ابوالحسن (ایضاً) که گروهی از من از

فطره سؤال می‌کنند و درخواست می‌کنند که قیمت آنرا بحضرت تقدیم کنند و من همین مرد را (که حامل نامه است) سائل اول بسوی تو فرستادم و از من خواسته بود که از شما این مسئله را سوال نمایم لکن من فراموش کردم اینک من از هر نفر از عیال خودم یکدرهم که قیمت نه رطل به یک درهم است برای شما فرستادم و رأی حضرتت را (خدا مرا قربانت کند) در این مسئله خواستارم حضرت نوشت از مسئله فطره سؤال زیادی شده است و من از اینکه این قضیه منجر به شهرت بشود کراهت دارم دیگر دنباله این مطلب را بپرید هر کس بتو چیزی می‌دهد بگیر و اگر نمی‌دهد از او خودداری کن. احادیث دیگری نیز در این باب است که فعلاً مجال بیش از این نیست و چون زکوه فطره و زکوه مال را امام یعنی پیشوای سیاسی و دینی اسلام می‌گیرد چنانکه در کافی از فضیل از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «الْإِمَامُ أَعْلَمُ بِضَعْمِهَا حَيْثُ يَشَاءُ وَيَضَعُ فِيهَا مَا يَرَى». چنان حمل می‌کنیم که امام علیه السلام آنرا برای مستحقینی که خود می‌شناخته است می‌گرفته است تا تقسیم کند هر چند برای تقسیم آن بمستحقین بوسیله امام دلیلی از اخبار نداریم.

### اما آنچه معصومین علیهم السلام بعنوان سهم از بیت‌المال و جوایز و عطایا از خلفا می‌گرفتند

۱- بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در قضیه تصرف فدک از جانب خلیفه اول می‌بینیم هنگامی که دختر پیغمبر خدا فاطمه زهرا علیها السلام از غصب فدک شکایت می‌کند که تکلیف او و فرزندانش در امر معیشت با غصب فدک چگونه خواهد بود؟ طبق روایات مندرجه در جلد هشتم بحارالانوار (ص ۱۰۳، چاپ تبریز) در جواب از این مشکل چنین آمده است: «فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً، إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ». یعنی ابوبکر گفت: من از رسول خدا شنیدم که فرمود: ما ارث نمی‌گذاریم هر چه از ما ماند صدقه است و آل محمد هم از همین مال که صدقه است می‌خورند. پس چنانکه گفتیم اکل از صدقه و از بیت‌المال خدا بر تمام مستحقین از مردم از هر طبقه حلال است.

و در روایات بسیاری از طرف عامه و خاصه که لفظاً و معناً تقریباً متفق است ابوبکر گفته است: «وَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَكَفَى بِهِ شَهِيداً أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ» تا آنجا که می گوید: «... وَمَا كَانَ لَنَا مِنْ طُعْمَةٍ فَلَوْلِي الْأَمْرُ بَعْدَنَا أَنْ يَحْكُمَ فِيهِ بِحُكْمِهِ». یعنی رسول خدا فرمود: آنچه برای خوراک ما لازم است بر زمامدار و ولی امر بعد از ماست که در آن بنظر خود حکم دهد (یعنی تکلیف اعاشه ما را معلوم کند).

پس معلوم می‌دار که پس از رسول خدا اعاشه خاندان او از همان بیت‌المال خواهد بود با اینکه فاطمه زهرا عليها السلام بقسمت اول این حدیث که ابوبکر روایت کرد که رسول خدا فرموده است: (لا نورث) احتجاج فرمود و ببطلان آن از کتاب خدا آیاتی آورد. اما به قسمت دیگرش که (انما ياكل آل محمد من هذا المال) و اینکه اعاشه خاندان رسول الله ﷺ بعد از او برعهده‌ی زمامدار وقت است که از همان بیت‌المال تأمین نماید اعتراض نداشت و احتجاجی نکرد! و چون این واقعه در حضور اصحاب رسول الله ﷺ که ممدوح قرآن هستند واقع شد هیچکدام باین مطلب ایراد و اعتراضی نکردند یقین است که ابوبکر دروغ نگفته است بخصوص که می‌بینیم عموم اهل بیت پیغمبر ﷺ عملاً قول ابوبکر را تصدیق کرده و از همان بیت‌المال که بطور مسلم و یقین رقم مهم آن از زکوات و صدقات بوده اخذ و مصرف نمودند و بعد از آنکه عمر دیوان نهاد خاندان رسول ﷺ سهم خود را از آن دریافت می‌داشتند.

۲- چنانکه در تمام کتب تواریخ و سیر مخصوصاً جلد هشتم بحار الانوار (ص ۱۰۹) می‌نویسد: «وكان (عمر بن الخطاب) فرض للعباس خمسة وعشرين ألفاً، وقيل: اثني عشر ألفاً، وأعطى نساء النبي ﷺ عشرة آلاف عشرة آلاف، إلا من جرى عليها الملك. فقال نساء رسول الله ﷺ: ما كان رسول الله ﷺ يفضلنا عليهن في القسمة، فسو بيننا؛ ففعل». یعنی عمر برای عباس عموی پیغمبر از بیت‌المال بیست و پنج هزار و بقولی دوازده هزار درهم یا دینار مقرر داشت و برای زنان پیغمبر ﷺ بهر کدام ده هزار جز آنانی که کنیز بودند و چون زنان پیغمبر بعمر گفتند که رسول خدا ما را بر کنیزان در قسمت فضیلت نمی‌نهاد لذا در بین ما بمساوات عمل کن عمر نیز چنین کرد. و در حدیثی که در کافی از حماد بن

عیسی از پاره‌ای از اصحاب از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده است در تقسیم ارزاق و اخماس هرچند مجهول و مرسل است. این اختیار بزمادار مسلمین داده شده است که هر طبقه‌ای را از بیت‌المال سهمی دهد.

۳- در تاریخ یعقوبی (ص ۱۰۶، ج ۲) در موضوع دیوان عمر می‌نویسد: «دَوْنُ عُمَرُ الدَّوَاوِينَ وَفَرَضَ الْعَطَاءَ سَنَةَ عَشْرِينَ، وَقَالَ: قَدْ كَثُرَتِ الْأَمْوَالُ. فَأَشِيرَ عَلَيْهِ أَنْ يَجْعَلَ دِيْوَانًا، فَدَعَا عَقِيلَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَمُخْرَمَةَ بْنَ نُوْفَلٍ، وَجَبْرِ بْنَ مَطْعَمِ بْنِ نُوْفَلِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ، وَقَالَ: اكْتُبُوا لِلنَّاسِ عَلَيَّ مَنَازِلَهُمْ. وَابْدِءُوا بِبَنِي عَبْدِ مَنَافٍ. فَكُتِبَ أَوَّلُ النَّاسِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي خَمْسَةِ آلَافٍ، وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي ثَلَاثَةِ آلَافٍ، وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي ثَلَاثَةِ آلَافٍ، وَقِيلَ بَدَأَ بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِي ثَلَاثَةِ آلَافٍ، وَكُلٌّ مِنْ شَهِدٍ بَدْرًا مِنْ قَرِيْشٍ فِي ثَلَاثَةِ آلَافٍ...» تا آخر خبر، معلوم می‌دارد از اموال بیت‌المال مسلمین بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم برحسب منزلت ایشان داده می‌شد و آنان نیز اخذ کرده و مصرف می‌نمودند و احدی بآن اعتراضی نداشت و اصلاً سخنی از حلیت و حرمت صدقه بر بنی‌هاشم و غیر آن در میان نبوده است.

۴- در کتاب (الخراج) ابویوسف (ص ۴۳) و در الاموال قاسم بن سلّام (ص ۳۱۹) (۳۲۲) در این باره می‌نویسد: «فَفَرَضَ [أَيَّ عُمَرَ] لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا خَمْسَةَ آلَافٍ خَمْسَةَ آلَافٍ، وَفَرَضَ لِمَنْ كَانَ إِسْلَامَهُ كِإِسْلَامِ أَهْلِ بَدْرِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ أَرْبَعَةَ آلَافٍ، وَفَرَضَ لِأَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ اثْنِي عَشَرَ أَلْفًا اثْنِي عَشَرَ أَلْفًا... تا آنجا که می‌نویسد:... و فَرَضَ لِلْعَبَّاسِ عَمِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اثْنِي عَشَرَ أَلْفًا وَفَرَضَ لِأَسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ أَرْبَعَةَ آلَافٍ... وَفَرَضَ لِلْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ خَمْسَةَ آلَافٍ أَحَقَّهَا بِأَبِيهَا لِمَكَانِهِمَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. وَفَرَضَ لِأَبْنَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ أَلْفِينَ أَلْفِينَ...» تا آخر.

در اینجا باید این نکته را یادآور شویم که تفاضل و تمایزی که عمر در دیوان خود معمول داشت برخلاف روح اسلام بوده و مقبول نیست چنانکه گویند خود او از این عمل پشیمان شد و در صدد تغییر آن بود لکن اجل مهلتش نداد سخن ما در این است که از بیت‌المال که قسمت اعظم آنرا زکوات و صدقات تشکیل می‌داد همه بنی‌هاشم اخذ و مصرف می‌نمودند و هرگز سخنی از حرمت و حلیت آن در میان نبود.

۵- در کتاب تهذیب شیخ طوسی (ص ۳۲۷، ج ۶، چاپ نجف) و در کتاب منتهی المطلب علامه حلی (ص ۱۰۲۵، ج ۲) و در کتاب قرب الاسناد حمیری (ص ۳۵) و در کتاب وسائل الشیعه: «عَنْ أَبَانَ بْنِ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَا يَقْبَلَانِ جَوَائِزَ مُعَاوِيَةَ». یعنی هم حسن و هم حسین علیهما السلام جوایز معاویه را می پذیرفتند.

۶- احمد بن ابیطالب الطبرسی در احتجاج آورده است از حضرت امام حسین علیه السلام که: «أَنَّ كَتَبَ كِتَابًا إِلَى مُعَاوِيَةَ، وَذَكَرَ الْكِتَابَ، وَفِيهِ تَقْرِيعٌ عَظِيمٌ وَتَوْبِيخٌ بَلِيغٌ». و در آن نامه حضرت تقریع و سرزنش بسیاری به معاویه نوشته است سرانجام می نویسد: «قَالَ: فَمَا كَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ بِشَيْءٍ يَسُوؤُهُ، وَكَانَ يَبْعَثُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ سَنَةٍ أَلْفَ أَلْفِ دِرْهَمٍ سَوَى عُرُوضٍ وَهَدَايَا مِنْ كُلِّ ضَرْبٍ». یعنی معاویه در جواب نامه توبیخ آمیز حضرت امام حسین چیزی بانحضرت ننوشت و معاویه در هر سالی یک میلیون درهم برای آن حضرت چول می فرستاد سواى اجناس و هدایای دیگر از هر نوع (تا جائی که گفته اند عطرها و بوهای خوش با بار شتر می فرستاد و آن حضرت نیز می پذیرفت).

شاید گفته شود این اموالی که ائمه و دیگران از خلفا دریافت می داشتند از خراج و غنائم و جزیه بوده است در حالی که مسلم است که در آن ایام بلکه هیچ روزی برای هیچکس از خلفاء دو خزانه و بیت المال نبوده که در آنها زکوه و خراج جدا از یکدیگر باشند و تمام اموال در یک بیت المال بوده است.

۷- عبد الله بن جعفر الحمیری در کتاب «قرب الإسناد»: «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ كَانَا يُغَمِّزَانِ مُعَاوِيَةَ وَيَقَعَانِ فِيهِ وَيَقْبَلَانِ جَوَائِزَهُ» یعنی: حضرت صادق علیه السلام از پدرش حضرت باقر علیه السلام روایت می کند که حضرتین حسنین علیهما السلام بر معاویه طعنه ها می زدند و زشتی های او را برمی شمردند و معهدا جوایز او را قبول می کردند.

۸- در احیاء العلوم غزالی (ص ۱۰۲، ج ۲) چاپ قدیم مصر: «ولما قدم الحسن بن علي رضي الله عنهما على معاوية فقال لأجيزك بجائزة لم أجزها أحداً قبلك من العرب ولا أجزها أحداً



بعذك من العرب، قال فأعطاه أربعمائة ألف درهم فأخذها».

یعنی هنگامی که حضرت امام حسن علیه السلام بر معاویه وارد شد معاویه گفت هر آینه ترا جایزه ای دهم که قبل از تو به احدی از عرب چنین جایزه ای نداده ام و بعد از تو هم بعرب چنین جایزه ای نخواهم داد آنگاه چهارصد هزار درهم به آنحضرت داد و آن جناب هم آنرا گرفت.

۹- در اغانی ابوالفرج اصفهانی (ص ۱۵۰، ج ۱۶) در داستان ازدواج مصعب بن زبیر با سکینه دختر حضرت سیدالشهداء علیه السلام می نویسد: «زوجه ایها أخواها علي بن الحسين، ومهرها مصعب ألف ألف درهم. قال مصعب: وحدثني مصعب بن عثمان: أن علي بن الحسين أخاها حملها إليه، فأعطاه أربعمائة ألف دينار». یعنی حضرت امام زین العابدین علیه السلام برادر حضرت سکینه بعد از ازدواج با مصعب. آن مکرمه را بسوی مصعب حمل داد مصعب هم به آن حضرت چهل هزار دینار بخشید.

۱۰- در طبقات ابن سعد (ص ۲۱۳، ج ۲) «قال: أخبرنا علي بن محمد عن سعيد بن خالد عن المقبري قال: بعث المختار إلى علي بن حسين علیه السلام بمائة ألف، فكره أن يقبلها وخاف أن يردّها فأخذها فاحتبسها عنده، فلما قُتِل المختار كتب علي بن حسين علیه السلام إلى عبد الملك بن مروان: إن المختار بعث إليّ بمائة ألف درهم فكرهت أن أردّها وكرهت أن آخذها فهي عندي فابعث من يقبضها. فكتب إليه عبد الملك: يا بن عم! خذها فقد طيبتها لك، فقبلها». یعنی مختار صد هزار درهم برای حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرستاد اما امام از قبول آن کراهت داشت و ترسید که آنرا رد کند لذا آنرا گرفت و در نزد خود نگاه داشت چون مختار کشته شد حضرت نامه ای به عبدالملک مروان که خلیفه ی زمان بود نوشت که مختار صد هزار درهم برای من فرستاده لکن من از قبول و رد آن کراهت داشتم و آن در نزد من است کسی را بفرست تا آنرا قبض کند عبدالملک بحضرت نوشت که ای پسر عم آنرا مأخوذ دار که من آنرا بتو بخشیده حلال کردم حضرت آنرا قبول کرد.

۱۱- در کتاب خرائج و جرایح قطب راوندی (ص ۱۹۴) و در جلد ۱۱ بحار بنقل از کشف الیقین ضمن معجزات حضرت امام زین العابدین علیه السلام می نویسد: «وَبَعَثَ [عبد الملك

بن مروان] بِهِ مَعَ غُلامٍ لَهُ بِتَارِيخِ السَّاعَةِ الَّتِي أَنْفَذَ فِيهَا عَبْدُ الْمَلِكِ كِتَابَهُ إِلَى الْحَجَّاجِ فَلَمَّا قَدِمَ الْغُلامُ أَوْصَلَ الْكِتَابَ إِلَيْهِ فَنَظَرَ عَبْدُ الْمَلِكِ فِي تَارِيخِ الْكِتَابِ فَوَجَدَهُ مُوَافِقًا لِتَارِيخِ كِتَابِهِ فَلَمْ يَشُكَّ فِي صِدْقِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ فَفَرِحَ بِذَلِكَ وَبَعَثَ إِلَيْهِ بِوَقْرِ دَنائِرٍ وَسَأَلَهُ أَنْ يَبْسُطَ إِلَيْهِ بِجَمِيعِ حَوَائِجِهِ وَحَوَائِجِ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ». یعنی عبدالملک مروان یک خروار دینار برای حضرت سجاد فرستاد و از آن جناب خواهش کرد که آنرا در احتیاجات خود و خانواده‌اش مصرف کند.

۱۲- در «مستدرک الوسائل» (ص ۱۷۸، ج ۱۳) به نقل از کتاب «فتح الأبواب» سید علی بن طاووس آورده است که: همین که عبدالملک اثر سجده را در میان دو چشمان علی بن الحسین علیهما السلام دید آنرا بزرگ شمرد و حضرتش را بمال مدد کرد.

۱۳- (در جلد ۱۱ بحار ص ۲۰، چاپ تبریز) از محاسن برقی آورده است که: عبدالملک مروان شنید که شمشیر رسول خدا ﷺ در نزد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام است آنرا از آن حضرت خواست و چون آن جناب از دادن آن خودداری کرد عبدالملک آن حضرت را تهدید نمود که اگر شمشیر را ندهد رزق او را از بیت‌المال قطع خواهد کرد. این روایت می‌رساند که رزق آن حضرت در آن زمان از بیت‌المال بوده است.

۱۴- در طبقات الکبری ابن سعد (ص ۱۱۱-۱۱۲، ج ۵) عبدالملک مروان بر طبق تقاضای محمد بن علی الحنفیه دین او را پرداخت و برای او و فرزندان و شیعیانش وظیفه‌ای از بیت‌المال مقرر کرد.

۱۵- سید علی بن طاووس در «أمان الأخطار» [به نقل از کتاب دلائل الإمامه، نوشته‌ی محمد بن جریر طبری امامی]<sup>(۱)</sup> از حضرت امام محمد باقر علیهما السلام روایت کرده است که آن حضرت خبری طولانی در امر کردن هشام بن عبدالملک به اعزام آن حضرت و پدرش بشام و آنچه بین ایشان جریان یافت ذکر کرده است.

تا آنجا که فرمود: «فَبَعَثَ إِلَيْنَا بِالْجَائِزَةِ وَأَمَرَنَا أَنْ نُنْصِرِفَ إِلَى الْمَدِينَةِ.. الخَبَرِ». یعنی هشام جائزه برای ما فرستاد و دستور داد که ما بمدینه برگردیم.

۱۶- در مستدرک الوسائل (ص ۴۵۰، ج ۲) عن بسطام فی طب الأئمة: «عَنِ الْأَشْعَثِ بْنِ

(۱) نگاه کنید: نوری طبرسی، مستدرک الوسائل، ص ۱۷۸، ج ۱۳، ح (۱۵۰۳۱).

عَبْدُ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ لَمَّا طَلَبَ أَبُو الدَّوَانِيقِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَهَمَّ بِقَتْلِهِ فَأَخَذَهُ صَاحِبُ الْمَدِينَةِ وَوَجَّهَ بِهِ إِلَيْهِ إِلَى أَنْ ذَكَرَ دُخُولَهُ عليه السلام عَلَيْهِ قَالَ ثُمَّ أَمَرَهُ بِالْإِنْصِرَافِ وَحَبَاهُ وَأَعْطَاهُ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ شَيْئاً وَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا فِي غَنَاءٍ وَكِفَايَةٍ وَخَيْرٍ كَثِيرٍ فَإِذَا هَمَمْتَ بِرَبِّي فَعَلَيْكَ بِالْمُتَخَلِّفِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَارْفَعْ عَنْهُمْ الْقَتْلَ . قَالَ: قَدْ قَبِلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَكَأَنَّكَ قَدْ أَمَرْتَ بِبِئَاتِهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَفَرَّقُوا بَيْنَهُمْ فَقَالَ وَصَلَّتِ الرَّحْمَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ... الخَبْرَ».

خلاصه خبر و مضمون حدیث شریف آن است که همین که منصور دوانقی حضرت صادق را که قصد قتل او را داشت بیگداد احضار نمود پس از گفتگو امر به انصراف کرد و گفت دستور دادم که صد هزار درهم بشما داده شود آنرا در بین خویشان و خانواده خود پخش کن حضرت فرمود: صله رحم بجای آوردی ای امیرالمؤمنین.

۱۷- در اختصاص شیخ مفید در باره احضار هرون حضرت موسی بن جعفر را: می نویسد که حضرت فرمود: «لَمَّا أَمَرَ هَارُونُ الرَّشِيدُ بِحَمْطِي دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَسَلَّمْتُ فَلَمْ يَرُدَّ السَّلَامَ... (تا آنجا که فرمود) فَقَالَ يَعْنِي هَارُونُ: أَحْسَنْتَ وَهُوَ كَلَامٌ مُوجِزٌ جَامِعٌ فَارْفَعْ حَوَائِجَكَ يَا مُوسَى. فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَوَّلُ حَاجَتِي إِلَيْكَ أَنْ تَأْذَنَ لِي فِي الْإِنْصِرَافِ إِلَى أَهْلِي... فَقَالَ: ارْزُدْ! فَقُلْتُ: عَلَيَّ عِيَالٌ كَثِيرٌ وَأَعْيُنُنَا بَعْدَ اللَّهِ مَمْدُودَةٌ إِلَى فَضْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَادَتِهِ. فَأَمَرَ لِي بِبِئَاتِهِ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَكِسْوَةٍ وَحَمْلَنِي وَرَدَّنِي إِلَى أَهْلِي مُكْرَمًا». یعنی هرون دستور داد که صد هزار درهم با خلعت و اسب سواری بمن داده شود و مرا با احترام بخانواده ام برگردانید.

۱۸- در مرآت الجنان یافعی (ص ۳۹۴، ج ۱): «قال الربيع وأرسل إلي المهدي [أي المهدي العباسي والد هارون الرشيد] ليلاً، فراعني ذلك، فجتته فإذا هو يقرأ هذه الآية، وكان أحسن الناس صوتاً، وقال عليّ بموسى بن جعفر، فجتته به فعانقه وأجلسه إلى جانبه وقال: يا أبا الحسن إني رأيت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضي الله عنه في النوم يقرأ عليّ كذا، فتؤمنني أن تخرج علي أو على أحد من أولادي؟؟ فقال: والله لا فعلت ذلك، وما هو من شأني، قال: صدقت أعطوه ثلاثة آلاف دينار، ورده إلى أهله إلى المدينة.» یعنی مهدی عباسی گفت سه هزار دینار بحضرت کاظم بدهید و او را بمدینه و بخانواده اش برگردانید.

۱۹- در صفحه ۳۹۵ همین کتاب روایت است که هارون الرشید گفت در خواب

حضرت حسین علیه السلام دیدم که بجانب من آمد در حالیکه حربه‌ای با آن حضرت بود و فرمود: یا موسی بن جعفر را در همین ساعت آزاد می‌کنی و اگر نه با این حربه نحررت می‌کنم، برو او را آزاد کرده سی هزار درهم باو بده. و هارون آنرا انجام داد!

۲۰- در جلد دوم مرآت الجنان (ص ۱۳) مأمون روزی بحضرت موسی الرضا علیه السلام گفت فرزندان پدرت (یعنی فرزندان علی علیه السلام) در باره جد ما عباس بن عبدالمطلب چه می‌گویند؟ حضرت فرمود: «ما یقولون؟ رجل فرض الله طاعة بنیه علی خلقه! فأمر له بألف ألف درهم!!». همین که حضرت جواب او را نیکو داد امر کرد که یک میلیون درهم به آن حضرت بدهند!!

۲۱- در «مُهَجِّ الدَّعَوَاتِ» ابن طاوس: «... قَالَ الْمَأْمُونُ لِيَأْسِرَ سِرًّا إِلَى ابْنِ الرَّضَا علیه السلام وَأَبْلِغُهُ عَنِّي السَّلَامَ وَاحْمِلْ إِلَيْهِ عِشْرِينَ أَلْفَ دِينَارٍ...». یعنی مأمون به یاسر خادم خود گفت: برو به خدمت ابن الرضا (امام محمد تقی) و از جانب من به او سلام برسان و بیست هزار دینار برای او بار کرده ببر.

۲۲- و همچنین در مرآت الجنان یافعی (ص ۸۰، ج ۲): «... وَكَانَ الْمَأْمُونُ يَنْفِذُ إِلَيْهِ فِي السَّنَةِ أَلْفَ أَلْفِ دَرَاهِمٍ». یعنی مأمون در هر سال یک میلیون درهم برای حضرت امام محمد تقی انفاذ می‌داشت!

و در تاریخ یعقوبی (ص ۱۵۰، ج ۲) [چاپ بیروت، سال ۱۳۷۵هـ] می‌نویسد: «وَزَوْجُ (المأمون العباسي) مُحَمَّدَ بْنَ الرَّضَا علیه السلام ابْنَتَهُ أُمَّ الْفَضْلِ وَأَمَرَ لَهُ بِالْفِي أَلْفِ دَرَاهِمٍ، وَقَالَ: إِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ أَكُونَ جَدًّا لِمَرْءٍ وَلَدَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَلَمْ تَلِدْ مِنْهُ...». که معلوم می‌شود در همان حین ازدواج دو میلیون درهم بان حضرت تقدیم شده‌است بعلاوه مقررات سنواتی.

۲۳- شیخ مفید در ارشاد آورده‌است که متوکل مریض شد آنگاه کیفیت شفا یافتن او را بمعالجه حضرت امام علی علیه السلام ذکر کرده‌است و اینکه مادر متوکل ده هزار دینار برای آن حضرت فرستاد. و در مناقب ابن شهر آشوب نیز داستان نذر متوکل و شفا یافتن او را آورده‌است، و در مسئله‌ای که حضرت از آن جواب داده‌است آنگاه متوکل ده هزار

درهم بآن حضرت عطا کرده است!

۲۴- در مروج الذهب مسعودی ضمن قضیه‌ای می‌نویسد: متوکل چهار هزار دینار بحضرت امام علی‌النقیی داده و او را محترمانه بمنزلش برگردانید این قضیه را مرأت‌الجنان در (ص ۱۶۰، ج ۲) در ضمن استفتائی آورده‌است که متوکل بحضرت چهار هزار درهم داد و شاید قضیه دیگری باشد.

۲۵- در داستان احضار متوکل حضرت هادی علیه السلام را و خواندن آن حضرت اشعار معروف: باتو اعلی قلل الجبال تحرسهم... در کتب حدیث و تاریخ نوشته‌اند که متوکل سخت گریه کرد و گفت: «یا ابا الحسن علیک دین؟» قَالَ: نَعَمْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ دِينَارٍ، فَأَمَرَ بِدَفْعِهَا إِلَيْهِ وَرَدَّهُ إِلَى مَنْزِلِهِ مُكْرَمًا. یعنی متوکل از حضرت پرسید که مقروضی؟ حضرت فرمود آری چهار هزار دینار، متوکل امر کرد که آن مبلغ را بحضرت بردازند و او را محترمانه بمنزلش برگردانید.

ما در این رساله فقط اموالی را که ائمه (اثنی عشری) دریافت می‌داشتند و سخنی از حلیت و حرمت زکات بیت‌المال نبود چند نمونه آوردیم در حالی که هر گاه استقصا شود خیلی بیش از آن است که ذکر شد و گرنه اموالی که سایر بنی‌هاشم از خلفا و غیر آن دریافت می‌کردند حد و حصرش مشکل است مثلاً: عبدالله جعفر هنگامی که دختر خود ام‌کلثوم را به حجاج بن یوسف به ازدواج داد، طبق نوشته مرحوم سید علی خان در الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه (ص ۱۷۵) بنابر تصریح تواریخ دو میلیون درهم در پنهانی و پانصد هزار درهم آشکارا از حجاج گرفت که تمام آنرا حجاج پرداخت و عبدالله دختر خود را بعراق برای حجاج گسیل داشت تمام این اموال که بحضرات ائمه معصومین و غیر ایشان از بنی‌هاشم پرداخته می‌شد از بیت‌المال بود، و اموال بیت‌المال در آن روز در درجه اول از زکوات تشکیل می‌شد هر چند خراج اراضی و جزیه اهل ذمه و گاهی غنائم جنگ نیز در آن بود اما بهر صورت قیمت مهم آن از زکات بود، و پرواضح است که آن روز برای زکات بیت‌المال جداگانه و برای اموال دیگر بیت‌المال دیگری نبود که گفته شود آنچه داده می‌شد به ایشان از بیت‌المال دیگر بود!

پس با این کیفیت چگونه صدقات و زکوات بر بنی هاشم بعد از رسول خدا احرام بوده است و چرا باید حرام باشد؟ مگر دین اسلام جز دین خدایی است که پیغمبران سلف نیز بدان دعوت می کردند در حقیقت اسلام دین آدم تا خاتم است. مگر پیغمبر اسلام جز پیغمبر خاتم است که بهمان دین خدائی دعوت می کند؟ ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مَنْ أُرْسِلُ...﴾ (الاحقاف / ۷): «بگو (ای پیغمبر) من تازه آور و بیعت گزاری از پیغمبران نیستم».

مگر احکام ابدی این دین جز همان است که خدا به پیغمبران گذشته دستور داده است؟ چنین دستوری نبوده است که اموال بیت المال و زکوات و صدقات بر فرزندان و خویشان آنان حرام باشد؟ و بنص صریح قرآن فرزندان یعقوب پیغمبر از عزیز مصر مطالبه صدقه کردند اما بر منسوبین دور و خویشاوندان حتی متروک و مهجور پیغمبر اسلام صدقات و زکوات حرام باشد و این محرومیت را برای آنان نوعی امتیاز و افتخار قرار دهد؟! (باز اگر خمس کذائی که یک پنجم ثروت دنیاست برای آنان جعل نکرده بودند شاید می شد یک نوع امتیازی محسوب داشت!!) قانون حرمت صدقه بر بنی هاشم هرگز عملی نشده است مگر چند روزی که خود رسول خدا از باب احتیاط و احتراز بیکی دو نفر از خاندان خود اکل آنرا روا ندانسته است و بلافاصله بعد از او تمام خاندان و ازواج و خویشاوندان نزدیک و دور او بکیفیتی که در تمام تواریخ مصرح است اخذ و اکل کرده اند!

تمام اتکاء و استناد محرمین صدقه بر بنی هاشم چند حدیث ضعیف و متناقض است که در کتب شیعه و احیاناً در کتب حدیث اهل سنت آمده است که هر گاه دقت شود اکثر راویان و رجال احادیث حرمت، علی بن فضال است که ما هویت و دلائل ضعف و فساد او را در کتاب زکات آوردیم و در همین کتاب هم مختصری از آن آورده شده است.

وی در حدیثی که شیخ طوسی در تهذیب از او روایت می کند چنانکه در وسائل الشیعه (ص ۳۷، ج ۲) چاپ امیربهدار نقل کرده است: «بإِسْنَادِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ

فَضَالٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ هَلْ تَحِلُّ لِي بَنِي هَاشِمٍ الصَّدَقَةُ؟ قَالَ: لَا!! قُلْتُ: تَحِلُّ لِمَوَالِيهِمْ؟ قَالَ: تَحِلُّ لِمَوَالِيهِمْ وَلَا تَحِلُّ لَهُمْ إِلَّا صَدَقَاتُ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ».

همین علی بن فضال که از حضرت صادق روایت می کند که صدقه بر بنی هاشم حلال نیست، همین شخص باز هم بنابر آنچه شیخ طوسی در تهذیب آورده است، وسائل الشیعه آنرا در (ص ۳۶، ج ۲) نقل کرده است: «وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ... عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَعْطُوا الزَّكَاةَ مَنْ أَرَادَهَا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَإِنَّهَا تَحِلُّ لَهُمْ! وَإِنَّمَا تَحْرُمُ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله وَعَلَى الْإِمَامِ الَّذِي مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى الْأَئِمَّةِ (ع)» در این حدیث زکات بر بنی هاشم حلال شده است! کسی نمی داند خود این راویان چه دین و مذهبی داشتند؟ و اگر مسلمان بودند به این احکام چگونه عمل می کردند؟! گاهی از قول امامی چیزی را حلال می کنند و باز همان چیز را از قول همان امام حرام می کنند!!

نعوذ بالله من همزات الشیاطین، و اگر در احادیثی که در این موضوع عامه و خاصه در آن متفق دقت شود. قضیه حرمت چنانکه غلاه تفسیر می کنند نیست بلکه فقط از آن جنبه کراهت حاصل است:

۱- چنانکه طبق نقل وسائل الشیعه از طبرسی از صحیفه الرضا: «إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا تَحِلُّ لَنَا الصَّدَقَةُ وَأَمْرُنَا بِإِسْبَاحِ الْوُضُوءِ وَأَنْ لَا تُنْزِيَ جِمَارًا عَلَى عَتِيقَةٍ». یعنی رسول خدا فرمود: صدقه بر ما حلال نیست و مأمور شده ایم که وضو را کامل بگیریم و خری را بر اسبی نرانیم.

۲- و در سنن بیهقی (ص ۳۰، ج ۷) از ابن عباس روایت است که گفت: «وَاللَّهِ مَا اخْتَصَّنا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِشَيْءٍ دُونَ النَّاسِ إِلَّا ثَلَاثًا: أَمْرَنَا أَنْ نُسَبِّحَ الْوُضُوءَ وَأَمْرَنَا أَنْ لَا نَأْكُلَ الصَّدَقَةَ وَلَا نُنْزِيَ الْحُمْرَ عَلَى الْحَيْلِ». یعنی بخدا سوگند که رسول خدا ما بنی هاشم را به چیزی اختصاص نداد که با مردم فرق داشته باشد مگر به سه چیز امر فرمود ما را که وضو را بطور کامل بگیریم و امر کرد ما را که صدقه را نخوریم و امر کرد ما را که خرانرا بر اسبان نرانیم.

پس چنانکه ملاحظه می شود موضوع اکل صدقه در بنی هاشم در ردیف خر را بر

اسب راندن است! و این قبیل اعمال هرگز به حد حرمت که موجب عقاب باشد نمی‌رسد بکله عمل مکروهی است که هر شخص شرافتمندی از آن اجتناب می‌کند. عذر دیگری که در این باره گفته شده است آن است که رسول خدا فرموده است: زکات اوساخ ایدی الناس است (یعنی زکات چرک‌های دست‌های مردم است) یعنی بکد یمین و عرق جبین مردم. و بعبارت ساده: رنج‌دست مردم است و خوردن آن برای بنی‌هاشم جایز نیست. چنانکه در کتاب کافی از علی بن ابراهیم از پدرش از حماد از حریر از محمد بن مسلم و ابوبصیر و زراره آورده است که همه آنها از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود: «إِنَّ الصَّدَقَةَ أَوْسَاخُ أَيْدِي النَّاسِ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَيَّ مِنْهَا وَمَنْ غَيْرَهَا مَا قَدْ حَرَّمَهُ وَإِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ». شرح این حدیث قبلاً گذشت.

و در سنن بیهقی (ص ۳۱، ج ۷) نیز در داستان آمدن ربیع و عباس برای عاملی فرزندان خود خدمت رسول خدا ﷺ آمده است که رسول خدا فرمود: «إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَنْبَغِي لِأَلِ مُحَمَّدٍ إِنَّمَا هِيَ أَوْسَاخُ النَّاسِ». یعنی این صدقه برای آل محمد سزاوار نیست زیرا آن اوساخ ایدی الناس است.

این احادیث که اگر حرمت یا کراهت از آن استنباط شود مخصوص بزمان رسول‌الله است و در حالی که هیچ دلیلی از کتاب خدا بر آن نیست و در صورتی که اجراء شود هر گاه غنیمت جنگی نباشد فقراء بنی‌هاشم سخت بزحمت می‌یافتند! زیرا اگر این احادیث صحیح باشند ناظر بزمان صدور آن بوده است که غنائم جنگی فراوانی در اختیار دولت اسلامی بوده است که بنی‌هاشم می‌توانستند با استفاده از خمس آن غنائم جبران این محرومیت حرمت صدقه را بنمایند اما در زمانی که از خمس غنائم خبری نیست این گونه محرومیت بسی ظالمانه است که هرگز در دین حق نیست. اما تلافی کردن آن از خمس ارباح مکاسب (سودهای کسبها) که در زمان ما معمول و علت آن شمرده شده است بسی عجیب است.

اولاً در هیچ یک از احادیثی که حرمت صدقه آمده است عوض در مقابل آن وضع



نشده است مگر خمس غنائم باشد آن هم در حدیثی مرسل؟  
**ثانیاً** وضع خمس ارباح مکاسب بجای آن محرومیت از عجیب‌ترین جعلیات و بدعت‌های شایعه است. زیرا نه خمس ارباح مکاسب دارای برهان و حجتی از کتاب و سنت است و نه بر فرض وجود، مخصوص بنی‌هاشم است بلکه خاص امام مسلمین است.

**ثالثاً** هر گاه زکات که یک مالیات فوق‌العاده عادلانه است و با قید و شرط‌هایی که بر آن بسته شده جز اغنیاء درجه اول نمی‌پردازند که در هر سی یا چهل گاو غیر معلوفه و غیرعامله و چهل گوسفند چین و چنان و طلا و نقره مسکوک و منقوش کذایی و حتی زکات تجارت که فقها آنها را با کرامت خود! تا درجه استحباب بالا برده‌اند یک چهلم درآمد ثروتمندان است اوساخ ایدی الناس باشد، و روا نباشد که مثلاً بنی‌هاشم از آن استفاده و ارتزاق کنند، چگونه رواست از خمس ارباح است؟! که فقهاء زمان ما می‌گویند هر حمال و بقال و هیزم‌کن و کناس باید از کمترین درآمد خود حق اگر پنج ریال درآمد زائد در سال داشته باشند بپردازند و راه فرار هم ندارند؟!

اما آنکه صد گوسفند یا بیشتر دارد و می‌تواند از صد گوسفند بلکه از هزار آنها به عذرها و بهانه‌ها از زکات دادن آن فرار کند (این خمس کذایی اوساخ ایدی‌الناس یا چرک دست مردم یا کد یمین و عرق جبین نیست و حلال است!!!) بعذرها و بهانه‌هایی که فقهاء در دسترس آن قرار داده‌اند به این شرح:

الف - صد رأس آن گوسفندان مخصوص شیر مصرف خانوادگی و عائله اوست که از زکات دادن معاف هستند.

ب - صد رأس آن نر است که مخصوص راندن گوسفندان ماده و یا باروری است که آن نیز معاف است.

ج - سیصد رأس آن در ۱۰ ده مجاور تقسیم شده تا آنها را افراد مختلف که اجاره کرده‌اند بدو دهند و هیچکدام از آنها که در هر دهی هستند بچهل عدد نمی‌رسد که در تمام سال در یک محل بماند و مشمول زکات شود لذا از زکات معاف است.

د - چهار صد رأس بواسطه اینکه صحرا علف کافی ندارد برای روزانه یا در هر هفته و یا هر ماه مقداری علف دستی یونجه و شبدر و جو و امثال آن داده شود یا اینکه در فصل زمستان در آغول نگاهداری شود که معلوفه از زکات معاف است هر چند مدت کمی باشد.

ه - بصراحت می توان یک هزار گوسفند از این هزار گوسفند را از قید و بند این شرطها یا بگو عذرها و بهانهها بیرون آورد و مشمول زکات شمرد و با شرط غیر معلوفانه بودن خیلی مشکل است که یکصد عدد آن مشمول زکات شود در آن صورت فقط یک گوسفند از این صد گوسفند را می توان بعنوان زکات اخذ نمود! که در حقیقت از هزار گوسفند یک گوسفند داده شده است. اما همین یک گوسفند هم بر بنی هاشم حرام است زیرا آن اوساخ ایدی الناس است: چرک دست مردم است!! از کد یمین و عرق جبین این صاحب هزار گوسفند بدست آمده است و روا نیست که بنی هاشم از آن ارتزاق نمایند!

یا فلان مرد غنی، هزار مثقال یا بیشتر طلا دارد، مقداری از آن شمش است و مقداری از آن ظرف است و مقداری از آن زینت است، که هرگز مشمول زکات نیست. اگر گاهی اتفاق بیفتد که یک مرد غنی بیست اشرفی طلا داشته باشد که در تمام سال در گوشه ای از صندوق یا کنار رف اطاق او مانده باشد و نتواند آنرا مشمول یکی از عذرهایی که آنرا از زکات معاف می کند نماید در آن صورت یک چهلم آنرا می توان بعنوان زکات از او گرفت! اما همین یک چهلم که می توان گرفت یک هزارم ثروت طلای این مرد غنی است چون اوساخ ایدی الناس است! چرک دست مردم و نتیجه زحمت و رنج دست و کد یمین و عرق جبین است پس بر بنی هاشم حرام است!؟

همچنین صاحبان شتران و گاوان و دارندگان پولهای نقره که ما در زمان خود احدی از چنین اشخاص که اموال آنها مشمول زکات باشد نمی شناسیم! و صاحبان الاف الوف اسکناسها و اوراق بهادار و چکها و سفتهها که بفتوای فقهای این عصر اموال این قبیل اشخاص هرگز مشمول زکات شد در آن صورت هم بر بنی هاشم حرام است زیرا آن چرک دست مردم و نتیجه زحمت و رنج دست است و نباید منسوبین برسول الله از

آن ارتزاق نمایند!!!

اما از رنج دست و کد یمین و عرق جبین هر پیر حمال و زن پیری چرخ ریس هر چند پنج ریال درآمد فزونی در سال داشته باشند بر بنی هاشم ارتزاقش حلال است. اینک نظری به رساله های فتوا و به اصطلاح رساله علمیه آقایان فقها در زمان ما، تا ببینید این آیات الهی و حجت های بالغه چگونه بنی هاشم را از اوساخ ایدی الناس (چرکهای دست مردم، رنج دست و عرق جبین مردم) نجات داده اند!

در رساله های خود عموماً منافع تجارت و زراعت و صنعت و جمیع انواع اکتساب را مشمول خمس دانسته اند که بنی هاشم (و به اصطلاح سادات) باید از آن ارتزاق کنند بعلاوه خود آنان که سهم بیشتری دارند مثلاً یکی از آنان در صفحه ۱۶۳ رساله خود در ضمن بر شمردن اموالی که مشمول خمس می شود چنین می نویسد:

«پنج منافع تجارت و زراعت و صنعت و جمیع انواع اکتساب و زیادی آنچه تهیه می شود از برای سال از خوراکی و غیر آن اگر از منافع باشد و زیادتی منافع زراعت و کسب هر چند کم باشد مثل صید کردن و هیمه و پوشش کردن یا آوردن و فروختن و سقائی کردن و اجیر شدن حتی به عبادت و تعلیم اطفال و علف صحرا چیدن و گزانه گین و غسل کوهی جمع نمودن و عملگی و قاصدی نمودن و جعله در عملگی گرفتن و نحو اینها».

آیت الله دیگر در (ص ۹۵) رساله خود عیناً همین جملات را تکرار کرده است! آیت الله مرحوم دیگر در (ص ۵۵) رساله خود عین همان عبارت آورده است: باضافه بنائی کردن و دلالی و خیاطی و چرخ ریزی و و جولائی و آرد کردن و رختشویی و حمالی و کفشدوزی و کفش فروشی حتی بند زیر جامه فروختن و..

آیت الله دیگر زمان ما که مرجعیت عام و تام داشت در (ص ۱۴۸) رساله خود عبارات فوق را تکرار کرده است و مرجع اعظم زمان ما در (ص ۳۸۵) رساله خود همین عبارات را با اندکی پس و پیش آورده و همچنین سایر این آیات عظام الهی!! چنان این عبارت را تکرار کرده اند و گویی آیه محکمی از قرآن مجید است که باید بدون تصرف و تحریف تکرار شود!!

پس چنانکه ملاحظه می‌کنید آن عمله بدبختی که کناسی و حمالی می‌کند یا آن زن بیچاره اینکه چرخ‌ریسی و رختشویی می‌کند یا آن عمله‌ای که از صبح تا شام جان می‌کند و عرق می‌ریزد اگر پنج ریالی بدست آورد مشمول خمس است و باید یک پنجم آنرا به بنی‌هاشم به‌منسوبین رسول‌الله بپردازد تا از آن ارتزاق کنند. این چرک دست مردم نیست؟! اوساخ ایدی‌الناس نیست؟! از کدیمین و عرق جبین تهیه نشده است؟! از و بر بنی‌هاشم چون شیر مادر حلال است!!!

اما یک چهلم از یکهزام یا یکهزام از صد هزارم ثروت آن مرد غنی بر بنی‌هاشم حرام است!! زیرا آن اوساخ ایدی‌الناس است؟! چرک دست مردم است! نتیجه زحمت و رنج‌دست آن مرد غنی است!

اینست آن اعجاب‌الاعاجیبی که از شنیدن آن انسان شاخ در می‌آورد!! و اگر کسی از اینان بپرسد:

**اولاً:** به چه دلیل آن زکات کذائی اوساخ ایدی‌الناس است: اما این خمس کذائی اوساخ ایدی‌الناس نیست؟ و حال اینکه انسان هر چقدر هم سخّار باشد باز هم نمی‌تواند عقل و فهم مردم را تا این حد مسخّر کند که زکات آن‌چنانی را اوساخ ایدی‌الناس بداند! اما خمس این چنینی را از هر حمال و عمله و چرخ‌ریس و کناس و رختشوی اوساخ ایدی‌الناس نداند!؟

**ثانیاً:** به چه دلیل این خمس کذائی جانشین آن زکات کذائی شد. در حالی که در حدیث مرسلی که این عبارت اوساخ ایدی‌الناس آمده‌است که همان حدیث کافی از علی‌بن‌ابراهیم است از پدرش از حمادبن‌عیسی از پاره‌ای از اصحاب که معلوم نیست چه کس بوده‌است آری در همین حدیث بعد از آنکه می‌گوید: «الخمس من خمسة أشياء: من المغانم والغوص و من الکنور و من المعادن و من الملاحه...» در همین حدیث هر چند عبارت ناقص و مشوش است باز صراحت دارد که: «و يقسم الأربعة الأخماس بين من قاتل عليه و ولي ذلك و تقسم بينهم الخمس علي ستة أسهم...» و پس از آنکه خمس غنایم جنگ را شش قسمت می‌کند و سه قسمت آنرا بمساکین و یتامی و ابن‌سبیل بنی‌هاشم اختصاص

می دهد می نویسد: «عَوْضاً لَهُمْ مِنْ صَدَقَاتِ النَّاسِ تَنْزِيهاً مِنْ اللَّهِ لَهُمْ لِقَرَابَتِهِمْ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَرَامَةً مِنْ اللَّهِ لَهُمْ عَنْ أَوْسَاخِ النَّاسِ فَجَعَلَ لَهُمْ خَاصَّةً مِنْ عِنْدِهِ مَا يُغْنِيهِمْ بِهِ عَنْ أَنْ يُصَيِّرَهُمْ فِي مَوْضِعِ الدُّلِّ وَالْمُسْكِنَةِ.».

پس اگر این حدیث صحیح بود و قرآن مجید آنرا تصدیق می کرد (که فاقد این شرط است) باز هم از آن هرگز چنین استفاده و استنباط نمی شد که مزد هر عمله و کناس و حمال و چرخ ریس و رختشوی را باید به بنی هاشم داد بلکه آنچه متن حدیث و عبارت آن بدان گواهی می دهد این خمس غنایم جنگ است (بین من قاتل علیه) این چه ربطی دارد به خمس رنج دست حمال و کناس و بناء و خیاط و چرخ ریس و رختشوی؟!

خمس ارباب مکاسب اگر هم حقیقتی داشته باشد مخصوص امام است که پیشوای جامعه است و اگر مراد از آن امام معصوم از ائمه اثنی عشر باشد که به استناد بیش از سی حدیث آن بزرگواران سهم خویش را از خمس به شیعیان بخشیده اند که ما انشاء الله در فصل مخصوص به آن بحث خواهیم کرد و اگر نه سالبه بانتفاع موضوع است؟!  
بالقطع والیقین پاسخی ندارند و اگر حجت روشنی دارند بیاورند: که هرگز نخواهند توانست ولن تفعلوا فاتقوا.

واقعاً عجیب است که اگر یک مرد غنی صاحب آلف الوف اسکناس و چکهای تضمینی و اوراق بهادار دیگر بود از درآمد کارخانه ها و شرکتها و کارتل های تجارتي بفتوای فقهاء زمان ما این اموال مشمول زکات نیست و اگر همین مرد غنی اتفاقاً بیست دینار طلا با ان قید و بندها که اولاً مسکوک بسکه سلطان وقت و رایج در بازار روز و یکسال تمام در کنار طاقچه و یا گوشه گاو صندوق بود یک چهلم آن مشمول زکات بوده و آن هم چون اوساخ ایدی الناس است بر بنی هاشم روا و حلال نیست. اما اگر از همین اسکناس ها و چکها و سفته ها پنج تومان یا کمتر یا زیادتراً آنرا یکنفر عمله چرخ ریس رختشوی داشت مشمول خمس است و برای بنی هاشم از شیر مادر حلال تر است! واقعاً عجیب است!!

باز اگر در مسئله خمس بهمان غنائم جنگی اکتفا می‌شد (که حقیقت هم همان است) به آسانی می‌شد این مطلب را پذیرفت که چون زکات نتیجه زحمات و دسترنج مسلمانهاست و پیغمبر خدا نخواسته است بر طبق دستور خدا که: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا، خاندان او از آن استفاده و اکل نمایند لذا آنرا حرام یا مکروه شمرده است! اما چون غنائم جنگی مال کفار بوده و فعلاً مال بی‌صاحبی است که مسلمانی در باره آن زحمت نکشیده و رنج دست او نیست و به اصطلاح معروف مال بآوردده است خوردن آن را برای خانواده خود جایز دانسته اما خمس کذایی را چه عرض کنم؟!

\*\*\*

## حساب غلط

خمسی که فقهای شیعه برای منسوبین یا منتسبین به یغمبر اسلام قرار داده‌اند بطور کلی یک پنجم کلیه ثروت‌های روی زمین است و اگر روزی انشاءالله همه مردم روی زمین مسلمان شدند در آن صورت به هر یک از کسانی که ادعای سیادت می‌نمایند و شماره تمام آنها از راست و دروغ امروز در روی زمین به سه میلیون نفر نمی‌رسد بهر کدام روزانه پیش از چند صد هزار تومان خواهد رسید! اگر تنها درآمد کشور ایران را که از حیث درآمد از کشورهای متوسط اسلامی است و از حیث وجود سادات بنی‌هاشم بیش از تمام کشورها است بحساب آورده از معادن و کنوز و ارباب مکاسب که فقها آنهم را مشمول خمس آل رسول می‌دانند منهای غنایم جنگی که امروز وجود ندارد باز هم بهر یک از سادات ایران روزانه بیش از هزار تومان خواهد رسید! بعلاوه اینکه آنان می‌توانند از زکات سادات هم‌نژاد خویش بهره‌ور شوند و عند الزوم از زکات غیر بنی‌هاشم نیز استفاده کنند!!

بعلاوه اینکه از زکات سایر مردم احتیاجات اجتماعی آنان از آلات و جنگ و اسلحه و مهمات و تأمین و تعمیر طرق و شوارع و مدارس و بیمارستان و مساجد و مشاهد تأمین شده است زیرا این قبیل احتیاجات و مؤسسات اجتماعی باید از طریق زکات (سهم فی سبیل‌الله) تأمین شود اما از طیق خمس جایز نیست. راستی این چه میراثی بوده است که پیغمبر اسلام، پیغمبر رحمت، پیغمبر اجر نخواه، برای خویشاوندان خود قرار داده است او که به نص آیات شریفه قرآن نباید اجر و مزد از کسی بخواهد و نخواست، پس اجر و مزد او چه بوده است که نخواست است؟ و اینکه خواسته است (اگر او خواسته باشد) پس چه چیز است؟!... کدام پادشاه جبار و چنگیز خونخواری برای خویشاوندان خود چنین ماترک میراث گذاشته است؟! صرفنظر از پیغمبران و حتی پادشاهان! آیا فرعون و نمرود و شداد که ادعای خدائی می‌کردند چنین میراثی برای

نوادگان خود توانسته است تأمین کند؟ **نَعُوذُ بِاللَّهِ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ**! این چه تهمت بزرگ و بهتان عظیمی است که به پیغمبر بزرگوار اسلام زده‌اند که او را جبارترین مرد روی زمین معرفی کرده‌اند؟ مگر این پیغمبر اسلام نیست که در بیش از هشت آیه قرآن صراحتاً فریاد: ﴿فُلَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا..﴾ برآورده است و بر تبلیغ رسالت خود اجر و مزدی از مردم نخواسته است؟!

اساساً این از خصوصیات جمیع انبیای الهی بلکه هر داعی و مبلغ حق است که از مردم مال و منالی نخواهند و باید هم‌چنین باشد زیرا مال دنیا مطلوب و محبوب اهل دنیا است و هر کس در هر کجای دنیا هر گونه جنبش و کوششی می‌کند معمولاً برای بدست آوردن مال دنیاست پس اگر پیغمبران خدا در تبلیغ رسالت خود اندک توجهی به اموال مردم نمایند فوراً متهم خواهند شد که مقصودشان گردآوری مال است و هدفشان هدف همگانی ارباب طمع است که می‌خواهند بدون زحمت جهت ثروت کند اینست که آیات شریفه قرآن شعار تمام انبیاء را لا أسألكم علیه أجراً معرفی می‌کند.

### آیاتی که شعار انبیاء را «لا أسألكم علیه أجراً» معرفی می‌کند

۱- در سوره یونس آیه ۷۲ از زبان حضرت نوح اولین پیغمبر اولوالعزم خدای متعال از زبان او می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ (یونس / ۷۲)

۲- در سوره هود آیه ۲۹ نیز از زبان آن حضرت می‌فرماید: ﴿وَيَقُولُوا لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَا لَنَا مِنْ أَجْرٍ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾ (هود / ۲۹)

۳- و در سوره الشعراء آیه ۱۰۹ نیز همان حضرت می‌فرماید: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الشعراء / ۱۰۹)

۴- در سوره هود حضرت رب ودود از زبان حضرت هود می‌فرماید: ﴿يَقُولُوا لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (هود / ۵۱)



۵- و در سوره‌ی الشعراء آیه ۱۲۷ باز همان حضرت می‌فرماید: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الشعراء / ۱۲۷)

۶- در همین سوره آیه ۴۵ از زبان حضرت صالح می‌فرماید: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الشعراء / ۱۴۵)

۷- در همین سوره آیه ۱۶۴ از زبان حضرت لوط در قوم خود می‌فرماید: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الشعراء / ۱۶۴)

۸- در همین سوره آیه ۱۸۰ از زبان حضرت شعیب پیغمبر فریاد می‌زند: ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (الشعراء / ۱۸۰)

اینکه می‌بینید تمام انبیاء یک صدا و با یک عبارت هر کدام در قرون متفاصل در میان مردم مختلف دنیا فریاد می‌زنند من از شما مردم برای تبلیغ رسالت خود و زحماتی که برای هدایت شما متحمل می‌شوم اجز و مزدی نمی‌خواهم و اجر من جز برعهده پروردگار عالم نیست معلوم می‌دارد که سیره و روش و دستور همگی آنها یکی است بدون اندک تفاوتی زیرا پیغمبرند و پیغمبران در حکم شخصی همه یکسانند. ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِنَ الرُّسُلِ﴾ (الأحقاف: ۹) ﴿لَا نُفِرُّ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ﴾ (البقره: ۱۳۶).

نه تنها شعار پیغمبران در تبلیغ رسالت: (لا اسألکم علیه اجراً) است بلکه هر داعی الی‌الله و مبلغ حق و مبین آیات و هادی براه صواب چنین است. تا جائی که پروردگار جهان بهترین نشانه‌ها دیان حق و داعیان صدق را نخواستن اجر و مزد معرفی کرده است چنانکه در سوره یس آیه ۲۱ از زبان مؤمن آل‌یاسین می‌فرماید: ﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (یس / ۲۱).

اولین نشانه‌ی هر پیغمبری نخواستن اجر و مزد است: ﴿قَالَ يَنْقُومِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾

﴿اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ ﴿۱۱﴾ (یس / ۲۰-۲۱)

پس امتیاز مالی پیغمبر و خانواده و خویشان او جز به‌منظور رسالت آنها نیست و

چنین امتیازی برای هیچ پیغمبری نبوده و پیغمبر اسلام نیز پیغمبر است. ﴿هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ  
النُّذُرِ الْأُولَىٰ﴾ (النجم: ۵۶) پس اگر هیچ صراحت و اشاره و کنایه‌ای در قرآن راجع  
بعدم امتیاز پیغمبر آخرالزمان و خانواده او نبود همان حکم سایر پیغمبران در عدم امتیاز  
مالی و اجر رسالت در حق او جاری بوده و حال اینکه هشت آیه قرآن مخصوص همین  
معنی درباره اوست.

### آیاتی خاص در باره عدم اختصاص و امتیاز پیغمبر اسلام در بهره‌وری از امر رساله به اجر مالی و غیره

در فصل گذشته پروردگار جهان در هشت آیه شریفه قرآن نخواستن و نطلبیدن اجر  
رسالت پیغمبران را یادآور است. اما در خصوص پیغمبر آخرالزمان ﷺ بنصوص  
صریح هشت آیه دیگر قرآن که خاص در خصوص عدم امتیاز آن حضرت در اجر  
رسالت با روشن‌ترین صورت مبین این حقیقت می‌باشد بدین شرح:

۱- در سوره الانعام آیه ۹۰ رسول اعظم بفرمان پروردگار عالم مأمور است که ابلاغ  
کند: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾ (الانعام / ۹۰) «یعنی بگو ای  
محمد که من در امر رسالت از ما اجر و مزد و پاداشی نمی‌خواهم و این قرآن و رسالت  
من جز ذکر و پندی برای جهانیان نیست».

۲- در سوره سبا آیه ۴۷ می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ  
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ (سبا / ۴۸) «یعنی بگو ای محمد آن اجری که من از شما خواستم آن  
بای خود شماست (موده فی القربی - دوستی در راه تقرب بخدا) اجر من جز بر خدا  
نیست و او است که بر هر چیزی شاهد و ناظر است».

۳- در سوره ص آیه ۸۶ باز خدا چنین دستور می‌دهد: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا  
مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ (ص / ۸۶) «یعنی ای محمد بگو من بر تبلیغ رسالت از شما اجر و مزدی  
نمی‌خواهم و من از متکلفین (زحمت‌افکنان) نیستم».

۴- در سوره المؤمنون آیه ۷۲ می‌فرماید: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رِبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرٌ

الرَّزَقِينَ ﴿المؤمنون / ۷۲﴾ که در تفسیر آن گفته‌اند مگر تو اجر و مالی خواستی که آنان بتو بدهند و این موجب تهمت در وضع و حال تو شود بجهت آن قبول قول تو بر ایشان گران آید؟

۵- در سوره الطور آیه ۴۰ در سرزنش کسانی که از قبول رسالت رسول الله تن می‌زنند باز همین معنی را تکرار کرده می‌فرماید: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ؟﴾ (الطور / ۴۰) «یعنی مگر تو از اینان اجر و مزدی خواستی که آنان از این تاوان دادند و گرانبار شده‌اند؟».

۶- در سوره الفرقان آیه ۵۷ نیز می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ (الفرقان / ۵۷) «یعنی بگو ای محمد من از شما اجر و مزدی نمی‌خواهم جز اینکه هر کس بخواهد بسوی پروردگار خود راهی فرا گیرد».

۷- در سوره الشوری آیه ۲۳ می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ (الشوری / ۲۳) «یعنی بگو بر من امر رسالت اجر و مزدی نمی‌خواهم جز مودت و دوستی شما با یکدیگر در راه تقرب بخدا».

این هفت سوره و آیات آن عموماً مکی است و در ابتدای رسالت رسول خدا تا هجرت ادامه داشته است.

۸- در سوره یوسف که مدنی است در آیه ۱۰۴ می‌فرماید: ﴿وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾ (یوسف / ۱۰۴) «یعنی تو از ایشان اجر و مزدی نمی‌خواهی و نخواهی خواست زیرا قرآن و رسالت تو پندی برای تمام جهانیان است و امری که مربوط به تمام جهانیان است از آن مزدی نمی‌توان گرفت جز از پروردگار جهانیان».

پس بحکم سیره و رویه عموم پیغمبران و خاصه آیات شریفه راجع به اجر و مزد نخواستن بر تبلیغ رسالت پیغمبر آخرالزمان که بطور مسلم بر آن حضرت حرام بوده است نمی‌توان هیچگونه امتیازات مالی برای آن جناب و خاندان او قائل شد. حال باید دید بچه دلیل و چرا خمس ثروت تمام دنیا و لااقل ثروت تمام مسلمین را اختصاص

بطایفه‌ای داده‌اند که از راست و دروغ یک سیصدم جمعیت مسلمین و یک میلیونیم جمعیت دنیا را تشکیل نمی‌دهند. زیرا بنابر فتاوی فقهاء گذشته و کنون در بیست و پنج چیز و زیادتر یعنی در تمام انواع ثروت‌های دنیا که در دست مسلمانان است خمس آن مخصوص فرزندان هاشم است که امروز جز بنی فاطمه و احیاناً بنی عباس و بنی عقیل در دنیا اثری از دیگران نیست صرفنظر از آیات شریفه قرآن و سیره و رویه عموم پیغمبران.

هر کس بتاریخ زندگی پیغمبر اسلام ﷺ رجوع نماید آیا ممکن است باو کند که پیغمبری با چنان سیره اعجاب‌انگیز، افتخارآمیز، حیرت بخش که در زمان حیاتش ماهها می‌گذشت که از خانه او دودی برای طبخ به آسمان بلند نمی‌شد و بسا روزها که از گرسنگی سنگ بر شکم نازنین خود می‌بست و روزی که از دنیا می‌رفت، پدر و مادرم فدایش باد برای چند درهم که قرض کرده بود زرهش در خانه یهودی به گرو بود و برای یگانه دخترش که با آن مشقت زندگی می‌کرد راضی نشد که خانه‌ای از آن همه ثروت و کنیزانی که در اختیار داشت به آن حبیبی خدا و رسول بدهد و در عوض آن تسبیح معروف به تسبیح فاطمه زهرا را به او تعلیم کرد. و حتی نمی‌خواست اندک توجهی از دخترش را به زر و زیور دنیا ببیند و بهمین جهت همینکه دید دخترش پرده‌ای آویخته و گلوبندی در گردن و خلخالی در پای فرزندانش دارد از آن مطهره مظلومه اعراض کرد تا آن معصومه مظلومه کرد آنچه کرد. چنانکه شرح ان قبلاً گذشت.

آیا چنین پیغمبری خمس در ارباح مکاسب و معادن و غوص و غنایم و کنوز و بقول فقهاء سلف در بیست و پنج چیز یعنی تمام ثروت دنیا را برای خویشاوندان خود که آن روز فرزندان و فرزند زادگان حارث و ابولهب که کافر و بت پرست بودند یا برای دختر زادگان خود بعد از خود واگذارده که اگر واقعا جمع شود در کشوری مانند ایران که سادات در آن بیش از تمام کشورهای جهان است به هر کدام روزانه بیش از هزار تومان برسد؟! بعلاوه نصف آن در اصطلاح سهم امام است و طبق فتاوی فقهاء گذشته باید در بیابانها دفن بشود تا روزی که امام زمان ظهور کند آن گنج‌ها فریاد برآورده امام را بجانب خود دعوت کنند!! تا آنها را بردارد! یا اینکه هر بدهکاری سهم

امام خود را بکناری بگذارد تا اگر درک ظهور آن حضرت را کرد به او تسلیم کند و اگر نه آن را بشخص امینی بسپارد تا روز قیام قائم یا قیامت و یا اینکه بدریا افکند تا بدست امام زمان برسد!!!

و بفتوای فقهای امروز آنرا نیز باید بسادات داد یا به مصارفی که هیچ دلیلی ندارد و بقول مرحوم کاشف الغطاء مال امام چون مال کافر حربی است که هر کس تصرف خود را در آن جایز می داند!!

از آنجائی که خداوند متعال حفظ و صیانت رسول ذوالجلال را بعهدہ گرفته است ﴿ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ﴾ (المائدہ: ۶۷) علاوه بر اینکه آیات شریفه قرآن و سیره مقدسه رسول الله ﷺ مکذب این نسبت و دافع این تهمت است حتی یک حدیث ضعیف هم (با اینکه هزاران حدیث دروغ بر آن حضرت بسته اند) در میان تمام احادیث فریقین بر وجوب یا استحباب یا جواز خمس کذائی از قول رسول خدا وجود ندارد تا حجت بر تمام جهانیان تمام شود:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (الأنفال: ۴۲).

**بحثی در پیرامون آیهی شریفهی** ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقَرِّفْ حَسَنَةً نَّزَدْنَا لَهُ فِيهَا حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾ (الشوری: ۲۳)

در آیات شریفه ای که در خصوص اجر و مزد نخواستن بر امر رسالت گذشت یکی از آن آیه شریفه ای (فوق است) یعنی: بگو این محمد ﷺ من بر امر رسالت مزدی نمی خواهم جز مودت در قریب را. فضیلت تراشان یا غالیان در این آیه نیز دچار اشتباه سختی شده اند و آیه شریفه را از معنی و هدف خود منحرف ساخته و با استدلال به این آیه که با مقصود ایشان سازگار نیست خسارات بلکه جنایات بزرگی را مرتکب شده اند و آن را چنین معنی کرده اند!!

بگو من بر امر رسالت مزدی نمی خواهم جز دوستی خویشانم را!!!

و بعد اضافه کرده اند که مراد از خویشان آن حضرت فقط علی و فاطمه و حسنین

علیهم السلام می‌باشند و روی این قاعده موهوماتی بافته و جعلیاتی ساخته‌اند که اگر آنها را قبول کنیم باید قرآن را محرفه دانسته عقل و فهم را به یکسو بنهیم! اینک اشکالاتی که بر این تفسیر وارد است:

۱- آیهی شریفه مؤید و مکرر آیات دیگر است که پیغمبر اجر رسالت نمی‌خواهد چنانکه هشت آیه از آیات مذکور قبلاً آوردیم و اساساً شعار تمام انبیاء این بود که بر ابلاغ رسالت و عمل هدایت اجر و مزدی از مردم نمی‌خواهند و مزد آنان در این خصوص با پروردگار عالمیان است و هرگز ممکن نیست که کسی حتی غیر پیغمبر در امری ادعا کند که من مزدی نمی‌خواهم آنگاه مزدی بعنوان دوستی خویشاوندان خود از مردم مطالبه کند!! یعنی تناقض بگوید!

۲- امر دوستی امر قلبی است و به سفارش و توصیه و خواهش و تمنا نمی‌توان آن را مطالبه نمود و تنها خویشاوندی با کسی سبب دوستی نمی‌تواند شد، پس این خواهش نامناسب و توقع بیجایی است که شما بیائید خویشاوندان مرا دوست داشته باشید؟ یا خود مرا دوست داشته باشید!

۳- کلمه قربی در اینجا مصدر است چون کلمه‌ی زلفی چنانکه گویی قربی در قربه و زلفی در زلفه و بدون مضاف معنی خویشاوندی را نمی‌رساند.

۴- اگر کلمه‌ی قربی را در اینجا بمعنای خویشاوندی بگیریم و از سایر اشکالات آن صرفنظر کنیم در آن صورت عام خواهد بود و خویشاوندان رسول خدا همگی دوست داشتنی نبودند زیرا بسیاری از آنان دشمن خدا و رسول بودند و بتصریح آیات بسیاری که در قرآن مجید است از دوستی با دشمنان خدا نهی شده است و اساساً یکی از ارکان دین اسلام دوست داشتن دوستان خدا و دشمنی با دشمنان اوست و این آیه مناقض و مخالف آن خواهد شد و در قرآن خلاف و تناقض نیست ﴿وَلَوْ كَانُ مِنْ عِنْدِ عَدُوِّ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ أَخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (النساء: ۸۲).

۵- اگر کلمه‌ی قربی را تعبیر بخویشاوندی کنیم و آن را به علی و فاطمه حسنین علیهم السلام انحصار دهیم آیه شریفه در سور مکی است، و در مکه قبل از هجرت نازل

شده است. لذا اختصاص آن به کسانی که هنوز متولد نشده‌اند امری برخلاف عقل است و قرآن از آن ببری است هر چند مدعیان آن آیه را مدتی گرفته‌اند. و لابد منظورشان آن است که مخالفین و محرفین کتاب خدا آن را بدین صورت درآورده‌اند که قبول این ادعا موجب صدها اشکال و فساد است علاوه بر آنکه حفظ قرآن از جانب خدای منان تضمین شده است که: ﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴾ (الحجر: ۹). و شخص مسلمان نمی‌تواند چنین ادعائی را بپذیرد زیرا در آن صورت این آخرین کتاب آسمانی نیز بصورت کتب تحریف شده دیگر آسمانی را درخواهد آمد و چون دین اسلام آخرین دین و پیغمبر اسلام خاتم پیغمبران و قرآن آخرین کتاب آسمانی است. با قبول اینگونه تصرفات در کتاب خدا لازمه‌اش آن است که خدا پیغمبر دیگر و کتاب دیگری برای هدایت بشر بفرستد تا از تصرفات شیاطین انس و جن محفوظ بوده باشد! و چنین عقیده‌ای در دین اسلام مساوی کفر است.

۶- پس چنانکه ثابت است آیه‌ی شریفه در مکه نازل شده و چنانکه از سایر اشکالات آن صرف نظر کنیم و قائل شویم که رسول خدا ﷺ در اجر رسالت دوستی خویشاوندان خو را خواسته است در آن صورت هم چون می‌دانیم اکثر خویشان رسول الله در حین نزول این آیه مشرک و بت پرست و دشمن خدا و رسول بودند مانند ابولهب و عباس و عقیل و دامادهای رسول خدا عتبه و عتبه فرزندان ابولهب و فرزندان حارث و عباس و دیگران چنانکه گفتیم: هرگز ممکن نیست که رسول خدا دوستی دشمنان خدا را از مؤمنان بخواهد.

۷- در آیه‌ی شریفه کلمه‌ی مودت است و کلمه‌ی مودت دوستی خالصانه نیست بلکه یک نوع دوستی آمیخته بعداوت قبلی است که بنابر مصلحت باید آن دوستی را رعایت کرد چنانکه در آیاتی که کلمه مودت است این معنی استنباط می‌شود مانند.

در سوره‌ی آل عمران آیه ۳۰: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا﴾ (آل عمران / ۳۰)

در سوره‌ی الانفال آیه ۷: ﴿وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ

الشُّوْكَهَ تَكُوْنُ لَكُمْ ﴿ (الانفال / ۷)

در سوره‌ی النساء آیه ۴۲: ﴿يَوْمَ يَدْعُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾ (النساء / ۴۲) و ﴿وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً﴾ (النساء / ۱۰۲)

در سوره‌ی الحجر آیه ۲: ﴿زُبَيَّمَا يَدْعُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ﴾ (الحجر / ۲)

در سوره‌ی آل عمران آیه ۶۹: ﴿وَدَّتْ طَّائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ﴾ (آل عمران / ۶۹)

در سوره‌ی المعارج آیه ۱۱: ﴿يُبْصِرُوكُمْ يُدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِنَبِيِّهِ﴾ (المعارج / ۱۱)

در سوره‌ی الاحزاب آیه ۲۰: ﴿يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَك فِي الْأَعْرَابِ يَسْتَلُوتُ عَنْ أَنْبِيَائِكُمْ﴾ (الاحزاب / ۲۰)

در سوره‌ی المائده آیه ۸۲: ﴿وَلْتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرُكَ﴾ (المائده / ۸۲)

در سوره‌ی الممتحنه آیه ۷: ﴿عَسَى اللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ ءَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَّوَدَّةً﴾ (الممتحنه / ۷)

و در آیاتی که نهی از دوستی با کفار شده نهی حتی از ضعیف‌ترین درجه دوستی که مودت است چنانکه در سوره الممتحنه آیه یک: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ...﴾ (الممتحنه / ۱)

در سوره المجادله آیه ۲۲: ﴿لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ...﴾ (المجادله / ۲۲)

که در تمام این آیات کلمه مودت بمعنای دوستی آمیخته بعداوت قبلی و مقرون به



مصلحت است نه دوستی خالص و صمیمانه که خدای تعالی آن دوستی عاشقانه است و هرگز رسول خدا برای علی و فاطمه و حسنین تقاضای چنین دوستی را نخواهد کرد. دوستی علی و فاطمه و حسنین دوستی ایمان بخدا و حب بخدا و عاشقانه است که احتیاج به سفارش و توصیه ندارد زیرا در هر کس آن صفاتی که در علی و خاندان علی بود بوده باشد قهراً و خودبخود دوست داشتنی است و نیازی به خواهش و تمنا نیست چنانکه کارلایل (Kar Layle) انگلیسی در کتاب الابطال می گوید: «و أما عليٌّ فلا يسعنا أن لا نحبه و نعشقه».

پس دوستی چنین کسی خودبخود حاصل است و قرابت و نزدیکی خویشاوندی به پیغمبر موجب هیچ مزیتی نیست هر گاه ایمان و تقوی نباشد. چنانکه قرابت پسر نوح نه موجب مزیت و نه علت دوستی او می توان باشد بلکه دشمنی او واجب است و مردم با ایمان و تقوی از هر نژادی باشند دوستی ایشان نیز واجب است.

آیه ی شریفه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ (الشُّورَى: ۲۳) که معنای آن چنانکه گفتیم یعنی من در امر رسالت اجر و مزدی نمی خواهم جز اینکه از شما دوستی و مودت یکدیگر را در تقرب الی الله می خواهم. و این آیه در ردیف صدها آیاتی است که پروردگار عالم دوستی مومنان بیکدیگر را در آیات شریفه قرآن خواسته است. و ما این بحث را در کتابی که بنام (راه نجات از شر غلاه) تألیف کرده ایم در بحث ولایت بنحو آوفی آورده ایم.

و کلمه (إِلَّا) نیز در آیه شریفه استثنای منقطع است همچنان که در آیه ی شریفه ۵۷ سوره الفرقان می فرماید: ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رِيبًا سَبِيلًا﴾ (الفرقان / ۵۷).

که معنای آن چنین است: ای محمد بگو من بر امر رسالت اجری از شما نمی خواهم جز اینکه هر کسی که بخواهد بجانب پروردگار خود راهی پیدا کند، و همین معنی است که در سوره سبا آیه ۴۸ می فرماید: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ...﴾ (سبا / ۴۷).

«بگو ای محمد آن اجری که من در امر رسالت از شما می‌خواهم (یعنی دوستی در راه خدا و یا فرا گرفتن راه خدا) آن نیز برای خود شما است».

این تفسیر موافق عقل سلیم و فعل حکیم و مطابق با لغت و سیاق عبارت و هدف عالی قرآن کریم است. و خوشبختانه بزرگان علمای شیعه و اسلام در این معنی با ما موافق و هم‌آهنگند.

۱- مرحوم شیخ مفید: محمد بن محمد بن النعمان الحارثی که از اعظم علمای شیعه و اسلام است در کتاب تصحیح الاعتقاد (ص ۶۷) چاپ تبریز که در تصحیح اعتقادات شیخ صدوق علی‌الرحمه نوشته است در تفسیر این آیه شریفه که صدوق از آن موت اهل بیت را در اجر رسالت خواسته است بدین عبارت شروع می‌کند: «لا یصح القول بأن الله تعالی جعل أجر نبیه مودة أهل بیته (ع)» که مضمون فرمایش شیخ مفید بفارسی چنین است: صحیح نیست که قائل شویم به اینکه خدای تعالی اجر پیغمبرش را مودت اهل بیت او قرار داده است و نه جایز است که بگوئیم این مودت را قسمتی از اجر او علیه‌السلام گرداند برای اینکه اجر پیغمبر صلی الله علیه و آله در تقرب بسوی خداست و آن عبارتست از ثواب دائم و پیغمبر در عدل و جود و کرم الهی مستحق بر خداست نه اینکه از جهت اعمالی که متعلق به بندگان خداست پیغمبر مستحق آن باشد برای اینکه باید عمل خالص و برای خدای تعالی بوده باشد و آن عمل که برای خداست مزد آن هم بر خود خداست نه بر غیر او. این به جهت آن است که خود خدایتعالی از زبان پیغمبر می‌فرماید: ﴿يَقْوَمُ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي..﴾ (هود / ۵۱)

«یعنی ای قوم من از شما مزدی نمی‌خواهم برای رسالت خود مزد من جز برعهده آفریننده من نیست».

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَيَقْوَمُ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾ (هود/۲۹)

پس اگر اجر رسالت در این آیه چنان باشد که ابوجعفر (صدوق) گمان برده است در این صورت در قرآن تناقض پیدا می‌شود. و در چنین صورت تقدیر آیه آن می‌شود که:

من از شما اجری نمی‌خواهم بلکه از شما اجر می‌خواهم! و نیز چنین می‌شود که: اجر من جز بر خدا نیست بلکه اجر من بر خدا و غیر خداست!!

و این مُحالی است که نباید قرآن را بر آن حمل نمود پس اگر کسی بگوید که: پس معنی این فرمایش خدای تعالی که می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ (الشوری / ۲۳)

چیست؟ مگر چنین نیست که از آن استفاده می‌شود که پیغمبر از مردم مودت قربی را برای ادای اجر خود خواسته است؟! به او گفته می‌شود مطلب اینطور نیست که تو گمان کرده‌ای!! زیرا ما پیش از این در حجت بودن عقل و قرآن جوانب آنرا بیان کرده‌ایم.

استثناء در اینجا از جمله نیست بلکه استثناء منقطع است و معنای آن اینست که من از شما مزدی نمی‌خواهم بلکه من الزام می‌کنم در نزدیکی به مودت را و آن را از شما خواهانم. پس این گفته او که از شما اجری نمی‌خواهم کلام تامی می‌شود که معنای کامل خود را می‌دهد. و گفته او مودت در قربی خود کلام مبتدائی است و چنین افاده می‌کند که: بلکه مودت در قرب الهی را از شما می‌خواهم و این استثناء مانند آن است که می‌فرماید: ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿۷۳﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ ﴿ص / ۷۴﴾

و یا آنجا که می‌فرماید: ﴿فَاتَّخَذُوا عِدُوِّيَ إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾

و این خود روشن است و بر کسی که بر مقداری از زبان عربی آشنا باشد معنی کلام مخفی نیست و در نزد اهل لغت مشهورتر از آن است که نیازی به استشهاد داشته باشد (پایان کلام شیخ مفید علیه الرحمه).

۲- مرحوم شیخ طبرسی و سایر مفسرین که آن معنا را پسندیده و آورده‌اند. و عبارت شیخ طبرسی در تفسیر آیه شریفه چنین است:

«لا أسألكم على تبليغ الرسالة و تعليم الشريعة أجراً إلا التواؤ و التحاب فيما يقرب إلى الله تعالى من العمل الصالح». یعنی من در تبليغ رسالت اجری از شما نمی‌خواهم جز اینکه با یکدیگر دوستی و محبت کنید در چیزی که انسان را بخدا نزدیک می‌کند.

### قضاوتی عادلانه در قانونی ظالمانه

ما در صفحات گذشته ادعا کردیم که اگر خمس اموال مشمول خمس را که فقهاء در کشور ایران بسادات مقیم ایران بپردازیم به هر سیدی روزانه در حدود یکهزار تومان یا بیشتر می‌رسد! این ادعا گزاف نیست هر چند با تمام سعی و کوششی که در بدست آوردن آماری از اموال مشمول خمس از منابع و مدارک مسلم نمودیم متأسفانه تاکنون بدان دست نیافته‌ایم.

لکن بر طبق فتوای فقهای شیعه که خمس را مُجملاً بر هفت چیز و مفصلاً بر بیست و پنج چیز و بیشتر واجب شمرده اند! چنانکه شیخ ابوالفتوح رازی در جلد پنجم تفسیر خود (ص ۱۰) می‌نویسد و به نزدیک ما خمس واجب باشد به بیرون کردن از بیست و پنج چیز: غنیمت که در سرای حرب باشد و در ارباح تجارت و زراعات و مکاسب و پس از آنکه مئونه او و عیال او از آنجا شود و هر چه بیرون آورند از جمله معادن از زر و سیم و آهن و روی و مس و برنج و ارزیز و نمک و نفت و کبریت و هر چه نام معدن بر او آید و از زرنیخ و مومیا و کنز و از زر و درم و دُر و عنبر و انواع آنچه بغوض از دریا برآرند از مروارید و یاقوت و زمرد و بدخش و فیروزه و هر مالی که حرام با حلال آمیخته باشد و ممیز کردن نتوان نیز در این قسمت شود مالی که بمیراث باشد از کسی که گرد کرده باشد از حلال و حرام...

ابن ادریس صاحب (السرائر) این محدودیت را قبول ندارد و خمس را به اشیاء دیگر نیز تعمیم می‌دهد! حتی به درآمد اراضی مفتوح‌العنونه که شامل تمام املاکی است که امروزه در دست مسلمانان است از هند و چین و آفریقا و قفقاز و تمام کشورهای اسلامی جز مدینه و یمن و بحرین که خمس درآمد تمام اراضی کشت و باغ و صحرا و هر محصولی که از این اراضی بدست آید به اشیاء فوق اضافه شود!! در آن صورت خیلی بیش از آنکه ادعا کردیم خواهد شد مثلاً یکی از اشیائی که مشمول خمس است معادن است و یکی از معادن معدن نفت است و یکی از معدن نفت ایران معدن نفت آبادان است: این معدن که تاکنون در زیر اشکال و نقشه‌های پرپیچ و خم طلسم انگلیس و اخیراً کنسرسیوم است با تمام حیف و میل‌هایی که می‌کند و بهانه‌هایی که برای پرداخت

حق ایران می‌تراشند معهذا طبق خبر مندرجه در روزنامه کیهان شماره‌ی ۷۳۷۹ (۶/۱۲/۱۲) بقرار محاسبه‌ای که کارشناسان اقتصادی و مالی ارائه کرده‌اند اگر اشتباه نباشد سهم عایدات نفت در طول اجرای برنامه چهارم با احتساب بیست درصد افزایش سالیانه در حدود پنج میلیارد و نهصد و هفت میلیون دلار برآورده شده‌است که اگر هر دلاری هفتاد و پنج ریال محسوب داریم خمس همین درآمد که مسلماً کمتر از یکدهم کل درآمد آن است باز در حدود چهل و چهار میلیارد و دویست و پنجاه میلیون و پانصد هزار تومان می‌شود که اگر بسادات ایران که تنها یادگار خاندان بنی‌هاشمند و بیش از یک میلیون الی یک میلیون و نیم جمعیت ایران را تشکیل نمی‌دهند تقسیم شود باز هم به هر سیدی از همین یک معدن، روزانه بیش از پانصد تومان می‌رسد و اگر به فتوای پاره‌ای از فقهای سهم امام را هم اختصاص به اینان دهیم در این صورت از همین یک معدن روزانه سهم هر سیدی هزار تومان خواهد شد؟!!

و اگر سایر معادن ایران از معادن طلا و نقره و آهن و مس و روی و برنج و سرب و قلع و نمک و کبریت و زرنیخ و امثال آنرا بیفزائیم چه مبلغ سرسام‌آوری را تشکیل می‌دهد؟!!

مثلاً یکی از معادن مکتشفه در سال تألیف این کتاب (۱۳۴۷ش) معدن مواد نسوزی است که طبق خبر مندرجه در کیهان شماره ۷۴۶۱ (۳/۲۲/۴۷) سازمان زمین‌شناسی با همکاری کارشناسان خارجی اخیراً موفق به کشف معادن تازه‌ای از مواد نسوز فسفات و مس شده‌است در نقطه سیمیرم فارس - آمل و جاپان و دماوند.

ذخائر این معادن حدود چند میلیون تن برآورد شده‌است که در بازار تهران کیلوئی ۷ تا ۱۰ ریال ارزش دارد ضمناً زمین‌شناسان در اطراف یزد و شمال، بهبهان شیراز - کوههای بختیاری رگه‌های بوکسیت آلومینیوم (Boxite - Aluminium) کشف کرده‌اند که می‌تواند قسمتی از نیاز آینده کارخانه پنجاه هزار تنی آلومینیوم ایران را تأمین کند!!

و همچنین سایر معادن و ذخایر تحت‌الارض بی حد و حصر این مملکت که از آن جمله معدن مس سرچشمه‌است که کل ذخیره آن در حدود چهار صد میلیون تن است

که ارزش هر تن آن ۱۲۰۰۰ تومان است (کیهان ۸۲۳۷) حال به این درآمدها ارباح مکاسب تجارات و زراعات و صنایع را باید افزود تا آن عمله‌ای که روزی پنج ریال از درآمد خود را برای روز مبادا اگر بتواند کنار می‌گذارد! که اگر دقیقاً رسیدگی شود ارقامی را تشکیل می‌دهد - که چندین برابر بودجه کشور است! بعلاوه خمس جواهر و اشیائی که از دریا بغوص بیرون می‌آورند - و گنجها و دفینه‌هایی که از زمین و امکنه بدست می‌آید و آنچه از خمس اموال حلال مخلوط به حرام می‌توان بدست آورد و معاملاتی در اراضی که ذمیان با مسلمانان دارند و هکذا...

فقهاء شیعه می‌گویند: این درآمد عجیب و گیج‌کننده فقط متعلق به خاندان بنی‌هاشم است که در ایران تنها سیدها را می‌توان نشان داد و چگونه گفتیم بطور قطع و یقین اگر خمس اموال مشمول خمس ایران را بسیده‌هایی که در ایرانند و بیش از تمام کشورها در ایران موطنند تقسیم شود بهر سیدی روزانه بیش از هزار بلکه چند هزار تومان خواهد رسید!

و در یتامی و ابن‌السبیل بنی‌هاشم بفتوای فقهای بزرگ شیعه برای گرفتن خمس فقر هم شرط نیست چنانکه شیخ در المبسوط و ابن شهر آشوب در متشابهات القرآن (ص ۱۷۵) و علامه حلی در منتهی‌المطلب (ص ۵۵۲) گفته‌اند شیخ می‌نویسد: «إذا ثبت هذا فهل يشترط منه الفقر أم لا؟ قال الشيخ [الطوسي] في المبسوط لا يشترط الفقر!! وهو أحد قولي الشافعي وفي الآخر شرطٌ. احتج الشيخ [الطوسي] بعموم الآية، ولأنه يستحق بالسهم فيستوي فيه الغنى والفقر!! كذبي القربى!» درباره‌ی یتامی که فقیر بودن شرط نیست.

باز اگر گفته می‌شد که در صورتی که یتامی و مساکین و ابن‌السبیل بنی‌هاشم همینکه غنی شدند، پیشوا و زمامدار مسلمین می‌تواند آنرا در مصالح مسلمین صرف نماید، شاید ممکن می‌شد برای مصرف این بودجه هنگفت محملی پیدا کرد و آن را در احتیاجات مسلمانان مصروف داشت، اما مطلب چنین نیست و محمدبن ادریس در سرایر می‌گوید: «فإن فضل من ذلك شيءٌ كان هو الحافظ له والمتولي لحفظه عليهم ولا يجوز أن يملك شيئاً» یعنی اگر چیزی از اموال خمس زیاد آمد پیشوای مسلمین فقط حافظ و نگهبان آن است و

متولی حفظ آن می‌باشد و حق ندارد چیزی از آن را مالک شده مصرف نماید!  
و شیخ طوسی در النهایه گفته است: «و لیس لغیرهم (أی بنی هاشم) شیء من الأخصاس». یعنی بغیر بنی‌هاشم کسی حق ندارد از خمس‌ها (خمس‌های اشیاء بیست و پنجگانه) اخذ و تصرف کند. نصف این خمس‌ها از بنی‌هاشم است که در ایران فقط سادات بنی‌فاطمه را می‌توان نشان داد و از دیگران اثری نیست و نصف آن که در اصطلاح سهم امام می‌گویند طبق فتوای فقهای بزرگ قدیم شیعه باید در زمین دفن شود یا امانت نگاهدارند تا امام زمان بیاید و دریافت کنند!!! و یا بقول مرحوم شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء در اختیار کسانی بگذارند که آنرا چون مال کافر حربی دانسته و به هر کیفیتی که بتوانند بدست آورده و به هر چه دلخواهشان باشد مصرف کنند و گرنه مصرف دیگری ندارد!! مگر اینکه بفتوای فقهای صاحب‌نظر که مجلسی اول در لویح صاحبقرانی گفته‌است به دریا بریزند!

این خمسی است که فقها می‌گویند پیغمبر خدا که در اجر رسالت از مردم نمی‌خواست برای خاندان و خویشان خود مقرر داشته‌است!!

در مقابل آن زکاتی را برای فقراء غیر بنی‌هاشم و حتی بنی‌هاشم مقرر داشته‌است که بقول اینان فقط بر اشیاء تسعه‌است (شتر و گاو و گوسفند غیرمعلوفه، و طلا و نقره‌ی مسکوک و غیرمتحرک و گندم و جو و مویز و خرما با نصاب و شرائط معلوم) که اولاً این اشیاء با آن شرایط در اکثر نقاط دنیا بلکه در هیچ کجا یافت نمی‌شود و آنچه هم یافت می‌شود بحد نصاب نمی‌رسد و آنچه هم بحد نصاب می‌رسد چیزی نیست که بحساب درآید! اگر اموالی که در ایران مشمول زکات می‌شود آنرا عادلانه بین فقرای ایران تقسیم نمایند روزانه حداکثر به هر کدام نیم ریال خواهد رسید.

شرح و دلائل این مدعا را در کتاب زکات آورده‌ایم طالبین حقیقت به آن کتاب مراجعه نمایند. آری در این زمان فقهای اسلام دین اسلام و پیغمبر اسلام را چنین معرفی می‌کنند که برای فقراء غیر بنی‌هاشم اینگونه حق قائل شده‌است و برای خاندان و خویشاوندان خود آن گونه. و بخدا سوگند که این تهمتی بزرگ و گناهی عظیم است

بنابر آنچه گذشت می‌بینید که ادعای ما که گفتیم چنین میراثی هیچکس از سلاطین جبار و گردنکشان روزگار بلکه حتی آنان که ادعای الوهیت کردند چون نمرود و فرعون و شداد برای خاندان خود نگذاشتند درست است آیا حقیقتاً دور از انصاف و وجدان بلکه بمنزله کفر و استهزاء بدین اسلام و پیغمبر آخرالزمان ﷺ نیست که ما چنین نسبتی را بدون هیچ مدرک و سند از کتاب خدا و سنت و سیره رسول‌الله به آن حضرت بدهیم!! ما در این کتاب بیاری خدا متمسکات و اهیه قائلین بخمس کذائی را در اختیار خوانندگان می‌گذاریم تا خود با عقل و وجدان خود قضاوت نمایند.

علتی که برای تأسیس خمس کذائی برای بنی‌هاشم آورده‌اند چنانکه قبلاً هم گفته شد آن است که چون زکات که صدقه است بر این طایفه جلیله حرام شده است لذا بجای آن، این خمس وضع شده است! و اگر این خمس هم نباشد در آن صورت محلی برای اعاشه فقرای این طایفه نیست! این ادعا چنانکه قبلاً با دلائل کافی رد شد صحیح نیست زیرا چنانکه آوردیم هیچ دلیلی از کتاب خدا بدان نمی‌توان یافت و سیره مسلمین و خود بنی‌هاشم و اخبار صادره از اهل بیت چون خبر ابی‌خدیجه برخلاف آن است حال چنان فرض گیریم که صدقه و زکات غیر بنی‌هاشم بر بنی‌هاشم حرام باشد. اما زکات و صدقه خودهایشان بر ایشان حلال است و طبق اخبار صادره و فتاوی‌ای عموم فقها زکات بنی‌هاشم بر بنی‌هاشم حلال است و همیشه و حتی امروز هم اغنیای سادات به نسبت بیش از اغنیای سایرین است و اگر زکات آنچنان که خدا مقرر داشته است در تمام اموال (نه منحصرأ در نه چیز) داده شود زکات بنی‌هاشم فقرای بنی‌هاشم را کفایت می‌کند/ پس دیگر احتیاج به خمس کذائی نیست.

این باز خود یک ظلم دیگری است که این طائفه هم خمس بگیرند و هم از زکات قبيله و طائفه خود بهره‌ور شوند و هم در صورت احتیاج از زکات دیگران استفاده کنند. اما فقراء و مردم دیگر فقط از زکاتی که منحصرأ در ۹ چیز که در حقیقت در این زمان مصدوم و موهوم است و آن هم بنص صریح قرآن باید هشت صنف از آن استفاده کنند، بهره‌ور شوند که با حساب دقیقی که ما در کتاب زکات آورده‌ایم اگر زکات کذائی را امروز فقط بر صنف هفتگانه دیگر در این مورد که برای بنی‌هاشم آنگونه تأمین اعاشه



شده است و برای فقرای سایر مردم اینگونه (بفتوای فقها باید مثل مصروف را بکار برد که در میراث دو برادر ظالم و مظلوم گفته اند).

آن گربه معو کن بابا از آن تو      و آن قاطر چموش لگدزن از آن من

هرچند این مثل هم آن معنی را نمی‌رساند.

این ادعا را که خمس کذائی بجای زکات برای فقرای بنی هاشم وضع شده است هم عقل هم وجدان و هم سنت و هم قرآن و هم تاریخ و هم سیره پیغمبر آخرالزمان آنرا تکذیب می‌کند. زیرا کسی که از تاریخ اسلام اطلاعی داشته باشد می‌داند که وجوب خمس بر غنائم در سال دوم هجرت مقرر شده است حال یا قبل از جنگ بدر و یا بعد از این جنگ.

اما دستور اخذ زکات بتصریح تمام تواریخ معتبره چون سیره ابن هاشم (ص ۲۷۱، ج ۴) و تاریخ طبری (ص ۴۰۰، ج ۲) و تاریخ کامل ابن اثیر (ص ۱۹۹، ج ۲) چاپ لبنان و تاریخ یعقوبی (ص ۴۸، ج ۲) چاپ بیروت، و ناسخ التواریخ جلد هجرت (ص ۳۹۶) چاپ محمد اسمعیل، در سال نهم یا دهم هجرت داده شده و رسول خدا در این سال عاملین صدقات را برای اخذ زکات باطراف و بلاد فرستاد و هر کس ادنی شعور و اندک وجدانی داشته باشد نمی‌تواند قبول کند که پیغمبر خدا ﷺ هفت یا هشت سال قبل از آنکه زکات را برای فقرای غیر بنی هاشم فرض کند بیاید اول برای خاندان خود پایه خمسی چنین بر تمام اشیاء و اموال بریزد یا فقط بر غنائم جنگ محل اعاشه‌ای برای بنی هاشم باصطلاح دست و پا کند و بگوید چون هفت سال دیگر برای غیر بنی هاشم و حتی بنی هاشم زکاتی چنین و چنین مقرر خواهد شد و در آن صورت ما انشاءالله آنرا حرام بر بنی هاشم می‌کنیم پس فعلاً اول فقرا و یتامی و ابن سبیل خاندان هاشم تکلیفشان معلوم و خیالشان راحت باشد تا بعد از هشت سال دیگر آن وقت انشاءالله می‌رویم بسراغ غیر بنی هاشم و زکات آن‌چنانی برای ایشان فرض می‌کنیم!!

آیا واقعاً حرفی از این چرندتر و سخنی از این بیهوده و ظالمانه‌تر تاکنون هیچ قانون‌گذاری گفته است؟! من نمی‌دانم آنانی که این نسبت را بر رسول خدا عقل کل و

رحمه للعالمين می دهند با چه جرأت و با کدام دلیل اینگونه جسارت می کنند این بزرگ ترین ظلم و بالاترین افتراء و عظیم ترین تهمت بآن حضرت و دین خداست:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا﴾ (الأنعام: ۲۱).

آنچه بنظر من می رسد مسئله ی حرمت صدقه و زکات بر بنی هاشم نیز یکی از نیرنگ های سیاسی است که برای بیچاره کردن این سلسله جلیله توطئه شده است و مانند حدیث: «نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً» که مقصود واضعین آن این بود که خاندان پیغمبر را مضطر و فقیر و محتاج دربار خلفای جور نمایند در حرمت صدقه بر بنی هاشم نیز این نیرنگ بکار رفته است زیرا این عقیده منحصر بشیعه نیست که در برابر آن، خمس کذائی را گذاشته است بلکه حتی مخالفین هم در حرمت صدقه بر بنی هاشم با شیعه همداستانند.

چنانکه در کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة» (ص ۶۲۳، ج ۱) از قول مالک آورده است که در مصارف زکات می نویسد: «ويشترط في الفقير والمسكين ثلاثة شروط: الحرية والإسلام وأن لا يكون كل منهما من نسل هاشم بن عبد مناف إذا أعطوا ما يكفيهم من بيت المال وإلا صح إعطاؤهم حتى لا يضر بهم». اما در (ص ۶۲۶) در مذهب شافعیه نوشته است «ويشترط في أخذ الزكاة من هذه الأصناف الثمانية زيادة على الشروط الخاصة لكل صنف شروط خمسة: الأول: الإسلام الثاني: كمال الحرية إلا إذا كان مكاتباً الثالث: أن لا يكون من بني هاشم ولا بني المطلب ولا عتيقاً لواحد منهم ولو منع حقه من بيت المال!». یعنی شرط سوم برای گرفتن زکات آن است که از فرزندان هاشم و از فرزندان مطلب برابر هاشم نباشد و حتی برده آزاد شده ایشان هم نباشد حتی اگر حق او هم از بیت المال داده نشود باز هم حق گرفتن زکات ندارد!! معلوم است که هر گاه بر بنی هاشم دائره اقتصاد و معیشت را آنقدر تنگ کنند که اگر حقوقی هم در بیت المال دارند و از آن ممنوعند باز هم حق ندارند از زکات چیزی اخذ کنند، وضع معیشت آنها چه خواهد شد و در چه تنگنایی می افتند و این خود یکی از هدفهای مطلوب و محبوب بنی امیه و بنی عباس بوده است که فقهای آن زمان را وادار به چنین فتوایی کرده اند! و متأسفانه این فتوا برخلاف ما انزل الله

در شیعه از نظر حب و غلو بصورت دیگر جای خود را باز کرده است!!!  
تاریخ نیز این تصور را تصدیق می‌کند زیرا دستورات و فرمان‌هایی که از کاخ خلیفه به استان مصر صادر می‌شده‌است نیز مبین این حقیقت است: چنانکه در کتاب (الولایة والقضاة للکندی) (ص ۱۹۸) ضمن دستورات خلیفه این جملات دیده می‌شود:

«لا یقبل علوی ضیعة ولا یرکب فرساً ولا یسافر من فسطاط إلی طرف من أطرافها وأن یمنعوا من اتخاذ السبیل إلا العبد الواحد وإن کانت بین علوی و بین أحد من الناس خصومة فلا یقبل قول العلوی ویقبل قول خصمه بدون بیّنة!» (الامام الصادق ص ۱۴۴، ج ۱).

یعنی یکنفر علوی حق ندارد مزرعه‌ای داشته باشد و حق ندارد بر اسبی سوار شود و حق ندارد که از شهر فسطاط مصر به هیچ طرفی از اطراف آن مسافرت نماید و باید این طائفه از فرا گرفتن غلامان و کنیزان متعدد ممنوع باشند مگر یک غلام و یا یک کنیز. و اگر بین یکنفر علوی و یکنفر دیگر از مردم خصومتی بود نباید ادعا و گفته علوی پذیرفته شود اما گفته‌ی خصم او بدون بینه و گواه پذیرفته است!؟

هرگاه تضییق و فشار تا این حد بر یک طائفه روی خصومت و عداوت خلفا با این سلسله جلیله باشد که در این فرمان دیده می‌شود عجیب نیست که حرمت صدقه برایشان از همین سیاست آب خورد تا یکسره مضطر و بیچاره و درمانده شوند و چون فتاوی مشهور و معمول در آنزمان بوده‌است و در مقابل آن فتاوی، خمس کذائی را که در شیعه جعل شده‌است وجود نداشت و اگر برای بنی‌هاشم از خمس حقی قائل بوده‌اند از همان خمس غنائم جنگ بوده‌است و آن هم در اختیار خلیفه زمان بوده‌است که به آسانی می‌توانسته‌است از دادن آن مانع شود چنانکه در تاریخ اسلام هرگز دیده نشده‌است که خمس غنائم به بنی‌هاشم داده شود. لذا این گونه فتواها و اجرای آن برای مضطر و بیچاره ساختن بنی‌هاشم وسیله‌ای بس مؤثر بوده‌است و متأسفانه چنانکه می‌بینیم این سیاست و نیرنگ در اثر فشار و تضییق عکس‌العمل خود را از طریق دیگر پیموده‌است!! و دین اسلام و مذهب شیعه را بچه‌صورتی درآورده‌است. که در این موضوع با حقیقت فرسنگها فاصله دارد و پذیرفتن چنین امری بنام یک حکم مسلم

دینی مستمسکی قوی برای اعداء دین خواهد بود که پیغمبرش برای خویشاوندان خود میراثی چنین عجیب دست و پا کرده است. و انگیزه‌ها نیز در نوشتن این کتاب علاوه بر بیان حقایق اسلام رد چنین تهمت بزرگ از بنیانگزار دین مبین است که ما وجود چنین تهمتی را از هر ضربتی بر حقیقت اسلام مهلک‌تر و مؤثرتر می‌دانیم.

### خمس چیست؟ و به چه چیزها تعلق می‌گیرد؟

اصولاً احادیث و اخباری که در موضع خمس در کتب احادیث ضبط است بچند قسم است: یک قسم آن مربوط به این است که خمس بچه اشیائی تعلق می‌گیرد. مانند:

۱- حدیث عبدالله بن سنان در من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار که از عبدالله بن سنان روایت شده است که او گفته است: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: لَيْسَ الْخُمْسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ خَاصَّةً»<sup>(۱)</sup>.

(۱) این حدیث را که شیخ باسناد خود از محمد بن محبوب و او از عبدالله بن سنان روایت نموده است: شیخ صدوق نیز به همین طریق آورده است. در کتاب منتقى الجمان شیخ حسن ابن زین الدین (الشهيد الثاني) / در جلد دوم (ص ۱۳۸) چاپ جدید می‌نویسد: «وللأصحاب في تأويله وجهان، أحدهما: الحمل على إرادة الخمس المستفاد من ظاهر الكتاب، فإن ما سوى الغنائم مما يجب فيه الخمس إنما استفيد حكمه من السنة ذكر ذلك الشيخ - رحمه الله - . والثاني: دعوى صدق اسم الغنيمة على كل ما يجب فيه الخمس، ذكره جماعة منهم العلامة والشهيد، وتوجه المنع إلى هذه الدعوى بَيِّنٌ، لاتفاق العرف وكلام أهل اللغة على خلافها. نعم، يمكن الحمل على إرادة هذا المعنى بطريق التجوُّز، فإن استعمال لفظ الغنيمة وما يتصرف منه في غير معانيها الأصلية من المجازات الشائعة الراجحة المساوي احتماؤها من اللفظ لاحتتمال الحقيقة منه في المرجح الخارجي. وغير خفي أن ذلك لا ينافي استفادة المعنى الحقيقي منه في أمثال موضع النزاع من حيث تناول المعنى المجازي للحقيقي فيقطع بإرادته من اللفظ على كل حال ويرجح الشك إلى ما سواه، وله نظائر من الألفاظ المجملة في معان يكون بعضها متناولا لبعض فإن أثر الإجمال إنما يظهر في المتناول - اسم فاعل - كصيغة الأمر عند من يقول باشتراكها بين الوجوب والندب، والمخصص المتعقب للجمل المتعددة المتعاطفة على القول بجواز تعلقه بالأخيرة وبالجميع حقيقة، فإن وقوع الإجمال في الأول لا يمنع من استفادة الندب من الأمر. وفي الثاني يجامع القطع بتخصيص الأخيرة فيختص أثر الإجمال في الأمر بالوجوب وفي التخصيص بها سوى الأخيرة،

- در تفسیر عیاشی (ص ۶۲، ج ۲) «...عَنْ سَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَأَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُ أَحَدَهُمَا عَنِ الْخُمْسِ فَقَالَ: لَيْسَ الْخُمْسُ إِلَّا فِي الْغَنَائِمِ».

که مضمون این هر دو حدیث می‌رساند که خمس فقط در غنائم جنگی است که آیه شریفه واعلموا انما غنمتم در باره آن در سال دوم هجرت یعنی در همان هنگام جنگ

والحال ههنا كذلك فإن لفظ الغنائم وإن احتمل العموم المجازي والحقيقة الأصلية لكن الحقيقة متحققة الإرادة لدخولها في عموم المجاز ويقع الشك في إرادة ما سواها فيتمسك في نفيها بالأصل إلى أن يقوم على خلافه دليل». خلاصه فرمایش صاحب منتفی‌الجمان آن است که لفظ غنائم شامل همان غنائم جنگی است و بغیر آن دلالت ندارد.

۲- مرحوم محقق سبزواری در کتاب ذخیره‌المعاد (باب‌الخمس) در بیان اینکه خمس در غنیمت است و غنیمت شامل چه چیز است؟ و اینکه آیا فوائد مکاسب نیز جزو غنائم است یا نه بعد از آنکه قول طبرسی را نقل می‌نماید که او گفته است:

«ويمكن أن يستدل على ذلك بهذه الآية: [أي آية: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ مِنْهَا خُمْسَهُ﴾ [الأنفال/ ۴۱] فإن في عرف اللغة يطلق على جميع ذلك اسم الغنم والغنيمة انتهى».

آنگاه خود مرحوم محقق می‌نویسد:

«وأنكر بعض أصحابنا صحة هذه الدعوى مدعياً اتفاق العرف وكلام أهل اللغة على خلافها ولعله متجهم» که همان معنی و مقصود مرحوم صاحب منتفی‌الجمان را بعبارت دیگر آورده است که غنیمت جز بر غنائم جنگ اطلاق نمی‌شود.

۳- مرحوم فاضل جواد در کتاب مسالک الافهام (جلد دوم، ص ۸۱) در این مورد می‌نویسد: «والحق أن استفادة ذلك [أي كون الخمس من جميع المكاسب والمنافع] من ظاهر الآية بعيدة بل الظاهر منها كون الغنيمة غنيمة دار الحرب» (غنیمت در آیه شریفه همان غنائم جنگ است که مشمول خمس است).

۴- شیخ طوسی در تفسیر تبیان فرموده‌است: «والذي نذهب إليه أن مال الفيء غير مال الغنيمة، فالغنيمة كل ما أخذ من دار الحرب بالسيف عنوةً مما يمكن نقله إلى دار الإسلام، وما لا يمكن نقله إلى دار الإسلام، فهو لجميع المسلمين ينظر فيه الإمام ويصرف انتفاعه إلى بيت المال لمصالح المسلمين».

پس نتیجه تحقیق تمام این بزرگواران آن است که غنائم مشمول خمس همان غنائم جنگی است و در این شریفه در خصوص خمس سایر اشیاء هیچگونه اشاره و کنایه‌ای نیست و استناد و استفاده از آیه شریفه در خمس غیر غنائم جنگی استنادی ناروا و استفاده‌های نابجا است!!!

بدر نازل شده است چنانکه شرح آن گذشت. و همین خمس است که با اینکه تاریخ و سیره رسول الله ﷺ گواهی نمی‌دهد که آن حضرت خویشان خود را به آن اختصاص خویشان خود را به آن اختصاص و امتیاز داده باشد، تا چه رسد به یتامی و مساکین و ابن سبیل که مراد از آن یتامی شهدای جنگ و غیر آن و مساکین و ابن سبیل آل محمد ﷺ شمرده‌اند که در حین نزول آیه شریفه اصلاً وجود خارجی نداشتند و برای این اشخاص از آل محمد مصداقی در خارج تصور نمی‌شد چنانکه بیان این مطلب بشرح اوفی گذشت.

احادیث دیگری که از آنها بر خمس کذائی استدلال می‌کنند. احادیث است که در آنها کلمه (خمس) بمعنای ما یخرج منه (کسور متعارفی عدد) یعنی مقداری که برای زکات اخذ می‌شود چنانکه کلمه عشر یا نصف العشر یا ربع العشر در آنچه برای زکات اخذ می‌شود آمده است، و چون در اینگونه احادیث کلمه (خمس) یعنی یک پنجم آمده است که از آن مال مشمول زکات اخذ می‌شود، متشبهین بکل حشیش آن را شامل خمسی که از طبقه خاصی که در هنگام نزول آیه شاید استفاده می‌کرده‌اند دانسته‌اند. مانند این احادیث:

الف - حدیث مروی در تهذیب و من لایحضره الفقیه: «عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ فِي حَدِيثٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْكَنْزِ كَمْ فِيهِ؟<sup>(۱)</sup> قَالَ: الْخُمْسُ. وَعَنِ الْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا؟ قَالَ: الْخُمْسُ. وَعَنِ الرَّصَاصِ وَالصُّفْرِ وَالْحَدِيدِ وَمَا كَانَ بِالْمَعَادِنِ كَمْ فِيهَا؟ قَالَ: يُؤْخَذُ مِنْهَا كَمَا يُؤْخَذُ مِنَ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ». مانند این حدیث در کافی از ابن ابی عمر آمده است.

ترجمه: از حماد حلبی روایت است که گفت: از حضرت صادق عليه السلام پرسیدم از آنچه از گنج باشد چه مقدار باید داد؟ فرمود: یک پنجم و از معادن پرسیدم که چه مقدار

(۱) در حدیث مروی از خصال صدوق: «باب الخمسة، فقرة ۸۳- خمس سنن أجزاها الله عز وجل في الإسلام، عن النبي عليه السلام قال لعلي: «يا علي! إنَّ عَبْدَ الْمُطَلِّبِ (ع) سَنَّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خُمْسَ سُنَنِ أَجْرَاهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْإِسْلَامِ: حَرَّمَ نِسَاءَ الْأَبَاءِ عَلَى الْأَبْنَاءِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾.. (تا آنجا که می‌فرماید): وَوَجَدَ كُنْزاً فَأَخْرَجَ مِنْهُ الْخُمْسَ وَتَصَدَّقَ بِهِ».

در آن واجب است؟ فرمود: یک پنجم، و از قلع و مس و آهن و آنچه از معدنیات است (از فلزات و غیره) چه مقدار در آن واجب است؟ حضرت فرمود: از تمام اینها همان مقدار گرفته می‌شود که از معادن طلا و نقره گرفته می‌شود (یعنی یک پنجم).

می‌بینید که نحوه‌ی سؤال و سیاق عبارت خود حاکی است که سائل از مقداری که پرداخت آن از این اشیاء واجب است می‌پرسد و جوابی هم که حضرت می‌دهد بر طبق سؤال سائل از مقداری که باید از این اشیاء خارج شود جواب می‌دهد و چون در این اشیاء زکات واجب است بشرحی که در کتاب زکات آوردیم و در اشیائی که زکات واجب است مقداری که از هر چیز خارج می‌شود متفاوت است چنانکه از پاره‌ای اشیاء چون غلات و محصولی که از نهر یا آسمان آب می‌خورد یکدرهم و زراعتی که از چاه و دلو و ماشین آب می‌خورد یک بیستم و شتر یک بیست و پنجم و گاو یک سی‌ام یا یک چهلیم و گوسفند یک چهلیم و پول یک چهلیم و پاره‌ای اشیاء کمتر یا زیادتر است از این جهت بوده که سائل احتیاج بسؤال داشته‌است که از امام بپرسد که از این اشیاء چه مقدار باید داد؟ حضرت در جواب فرموده است: یک پنجم.

اگر خمس کذائی در بین مسلمین معمول و مشهور بوده و به اصطلاح اصولیین یک حقیقت شرعیه مانند نماز و زکات و حج بود که احتیاج به اینگونه سؤال نداشت و جوابش چنین بود، زیرا اسمش حاکی از مقدار ما یخرج منه است و باید سائل می‌پرسد «هل فی الكنز خمس یا فی المعادن خمس؟» و امام در جواب آن بفرماید نعم. اما چیزی که بر سائل مجهول بوده مقدار ما یخرج منه است و امام هم جواب بر طبق سؤال می‌دهد و هیچ ربطی به مطلب اینان ندارد.

نکته‌ی دیگری از نظر متشبهین دور مانده و یا عمداً بدان اعتنایی نکرده‌اند کلمه (یؤخذ) است یعنی گرفته می‌شود و خمس که دلیل آن آیه شریفه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ مِنْهُمُ حُمُسُهُمْ، وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾ (الأنفال: ۴۱) است چنانکه گذشت از کسی گرفته نمی‌شود تا کلمه‌ی اخذ بمیان آید زیرا غنائم جنگی در اختیار رئیس مسلمین است و در هنگام تقسیم سهم مقاتلین را می‌دهد و سهم یتامی و مساکین و ابن سبیل را هم باید او

بدهد و در نزد اوست بنابراین نه به مسلمین دستور دادن داده شده چون کلمه (آتوا - انفقوا -) و امثال آن و نه به رئیس مسلمین دستور اخذ آن مسلمانان داده شده زیرا چیزی از غنائم در اختیار مسلمین نیست که مأمور بدادن آن باشند. بلکه این زکات است که هم مسلمانان دستور دادن و آن داده شده است مانند کلمات: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ﴾ (البقره: ۲۶۷) و امثال آن و هم بر پیشوای مسلمین دستور گرفتن آن داده شده است که: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ (التوبه: ۱۰۳). پس کلمه‌ی «یؤخذ» که در این حدیث شریف است بنحو آشکار می‌رساند که این زکات است که باید از کنز و معادن و غیر آن یک پنجم اخذ شود. (قبلاً آیاتی را که دلالت دارد بر آنکه غنیمت گرفتنی است نه دادنی ذکر نمودیم).

ب - حدیث مروی در تهذیب از زراره از حضرت باقر علیه السلام: «قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَعَادِنِ مَا فِيهَا فَقَالَ عليه السلام: كُلُّ مَا كَانَ رِكَازًا فِيهِ الْخُمْسُ وَقَالَ مَا عَالَجْتَهُ بِإِلَّاكَ فَبِهِ مِمَّا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهُ مِنْ حِجَارَتِهِ مُصَفَّى الْخُمْسِ». یعنی از حضرت سؤال کردم از معادن که در آن چقدر واجب است حضرت فرمود: هر چه که بعنوان دفينه باشد در آن یک پنجم است.

در این حدیث نیز مانند حدیث سابق سائل از آنچه بر معدن واجب است می‌پرسد نه از آنچه خمس کذائی بر آن واجب است خصوصاً در آخر حدیث می‌فرماید: آنچه را که بوسیله مال خودت مایه‌گزاری کرده‌ای پس هر چه خدا از سنگهای آن معدن برای تو بیرون آورد در خالص آن یک پنجم است<sup>(۱)</sup>.

ج - در حدیث مروی در تهذیب و من لا یحضره الفقیه و المقنع صدوق از محمدبن مسلم روایت است که گفت: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنِ الْمَلَّاحَةِ؟ فَقَالَ: وَمَا الْمَلَّاحَةُ؟ فَقَالَ: أَرْضٌ سَبِيحَةٌ مَالِحَةٌ يَجْتَمِعُ فِيهَا الْمَاءُ فَيَصِيرُ مِلْحًا. فَقَالَ: هَذَا الْمَعْدِنُ فِيهِ الْخُمْسُ. فَقُلْتُ: وَالْكَرْبِيتُ وَالنَّفْطُ يُخْرَجُ مِنَ الْأَرْضِ؟ قَالَ: فَقَالَ هَذَا وَأَشْبَاهُهُ فِيهِ الْخُمْسُ».

یعنی از محمدبن مسلم روایت است که گفت از حضرت محمد باقر علیه السلام سؤال

(۱) یعنی سود ویژه آن پس از منهای سرمایه.



کردم از نمکزار حضرت فرمود: ملاحظه چیست؟ محمد بن مسلم گفت: زمین شوره‌زار نمکخیز که در آن آب جمع می‌شود و نمک می‌گردد. حضرت فرمود: این معدن است و در آن یک پنجم است. عرض کردم کبریت (گوگرد) و نفت که از زمین خارج می‌شود حضرت فرمود در این و مانند این یک پنجم است. در این حدیث نیز محمد بن مسلم از حضرت باقر از حق واجبی که در نمکزار و معدن است می‌پرسد. حضرت در جواب فرموده است در آن یک پنجم است و سخنی از خمس آل محمد نیست!

د - حدیث مروی در کافی و تهذیب از محمد بن مسلم و از ابن ابی عمیر «عَنْ جَمِيلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالصُّفْرِ وَالْحَدِيدِ وَالرَّصَاصِ فَقَالَ عَلَيْهَا الْخُمْسُ جَمِيعاً». مضمون حدیث در جواب حضرت مانند احادیث سابق است!

ه - حدیث مروی در کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَمَّا يُخْرَجُ مِنَ الْبَحْرِ مِنَ اللَّؤْلُؤِ وَالْيَاقُوتِ وَالزَّبْرَجِدِ وَعَنْ مَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ مَا فِيهِ؟ قَالَ إِذَا بَلَغَ ثَمَنُهُ دِينَاراً فَفِيهِ الْخُمْسُ».

این حدیث را شیخ مفید نیز در «المقنعة» مرسل از حضرت صادق آورده است یعنی راوی می‌گوید از حضرت امام موسی کاظم عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم از آنچه از دریا خرج بشود چون مروارید و یاقوت و زبرجد و از معادن طلا و نقره آیا در آن زکات است؟ حضرت فرمود: همین که قیمت خارج شده بیک دینار رسید در آن یک پنجم است در این حدیث به صراحت و روشنی معلوم است که سؤال سائل از زکات است و جوابی هم که امام می‌فرماید. مقدار ما یخرج منه است. پرواضح است که در آن زمان خمس کذائی بعنوان یکی از حقایق شرعیه وجود نداشته است که در مقابل زکات مشکک و مردد باشد باز برای توضیح می‌گوئیم:

اولاً - کلمه‌ی خمس که در این احادیث است حقیقت شرعیه ندارد یعنی در احکام و به اصطلاح در فروع دین و احکام و به اصطلاح در فروع دین و احکام شاخصه اسلام در صدر اسلام چیزی معنون و مشخص بنام خمس وجود نداشته که مانند نماز و زکات

و حج و روزه و جهاد شاخص باشد تا بمجرد اظهار آن کلمه اذهان بدان مبادرت نماید و کلمه خمس گاهی در زکات معادن و کنوز که نماینده همان مقدار ما یخرج منه است دیده می‌شود مانند این حدیث مروی در کافی: «وَسُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَأْخُذُ مِنْهُ هَوْلًا زَكَاةَ مَالِهِ أَوْ خُمْسَ غَنِيمَتِهِ أَوْ خُمْسَ مَا يَخْرُجُ لَهُ مِنَ الْمَعَادِنِ أَيُّسَبُّ ذَلِكَ لَهُ فِي زَكَاتِهِ وَخُمْسِهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ». یعنی از حضرت رضا عليه السلام پرسیده شد از حکم مردی که اینان (عمل خلفای جور) از او زکات مالش را و یک پنجم آنچه را که از معادن برای او خارج می‌شود می‌گیرند آیا اینها در حساب زکات و خمس او محسوب می‌شود؟! حضرت فرمود: اری! در اینجا کلمه‌ی خمس بدان جهت مشخص است که زکات معادن برخلاف زکات سایر اشیاء یک پنجم است و سایر شروط زکات بر آن جاری نیست چون مضمی حول و نصاب مقدر بوزن.

و کلمه‌ی خمس در این احادیث فقط نام یک کسر متعارفی عدد است مانند کسور عشر و ثمن و ربع و امثال آن.

چنانکه در احادیثی که سؤال در خصوص زکات و مقدار ما یخرج منه شده است در جواب آن فرموده‌اند: «فَفيهَا الْعُشْرُ إِنْ كَانَ يُسْقَى سَيْحًا وَإِنْ كَانَ يُسْقَى بِالذَّوَالِي فَفِيهَا نِصْفُ الْعُشْرِ».

مثلاً در کتاب تحف العقول از حضرت رضا عليه السلام: «كُلُّ مَا يَخْرُجُ مِنَ الْأَرْضِ مِنَ الْحُبُوبِ إِذَا بَلَغَتْ خُمْسَةً أَوْ سَقِيَ فِيهَا الْعُشْرُ».

یا در نامه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله برؤسای قبایل چنانکه در نامه آن حضرت به شرحیل بن عبد کلال و نعیم این عبارت دیده می‌شود: «مَا سَقَتِ السَّاءُ أَوْ كَانَ [يُسْقَى] فَفِيهِ الْعُشْرُ... وَمَا سَقِيَ بِالرِّسَا فَفِيهِ نِصْفُ الْعُشْرِ» و امثال آن.

پس کلمه‌ی خمس (فیه الخمس) در جواب سؤال سائلان همچون کلمه فیه العشر یا فیه نصف العشر است که نماینده‌ی مرتبه در کسور عددی است و یک حقیقت شرعیه نیست، چون صلوه و زکوة که بمجرد تفوه به آن، معنای خاصی در ذهن شنوده درآید، تا مثل حدیث مشهور و متواتر «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خُمْسٍ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصَّوْمِ وَالْحَجِّ

وَالْوَلَايَةِ»، که نماینده حقایق شرعیه‌اند باشد از آن جهت که خمس غنائم یا خمس معادن یک امر قلیل‌الاتفاق بوده که هنگام جنگ گاهی و بندرت در پاره‌ای از اراضی بدست می‌آمد لذا آن را یکی از فروع و احکام مستمره قرار ندادند تا مورد تکلیف عموم مکلفین شود.

ثانیاً - در معادن و کنز و امثال آن زکات است بشرحی که در کتاب زکات گذشت و مقداری که از آن خارج می‌شود یک پنجم است و سؤال سائلان هم برای همین منظور است.

ثالثاً - در زمانی که این احادیث از طرف ائمه معصومین علیهم‌السلام نقل شده‌است فتوای فقهای زمان نیز بر این بوده‌است که در معادن زکات است با این تفاوت که در مقدار ما یخرج منه - ما یؤذی منه اختلاف بوده‌است و همین کیفیت باعث شده‌است که اصحاب ائمه از آن حضرات از اینگونه سؤالات می‌کرده‌اند. مثلاً - مالک که یکی از فقهای مشهور آنزمان بوده و در سال ۹۵ هجری متولد شده و معاصر حضرت صادق و کاظم بوده‌است و در مدینه یکی از فقهای بزرگ و معروف و از مفتیان مشهور اسلام است در موطن خود که از کتب مشهور و اقدم از تمام کتب فقه‌است در باره زکات معادن می‌نویسد:

«قَالَ مَالِكٌ: أَرَى وَاللَّهِ أَعْلَمُ، أَنْ لَا يُؤْخَذَ مِنَ الْمَعَادِنِ، بِمَا يُخْرَجُ مِنْهَا شَيْءٌ، حَتَّى يَبْلُغَ مَا يُخْرَجُ مِنْهَا قَدْرَ عَشْرِينَ دِينَاراً عَيْنًا، أَوْ مِئَتِي دِرْهَمٍ، فَإِذَا بَلَغَ ذَلِكَ فِيهِ الزَّكَاةُ».

یعنی نظر و فتوای من این است و البته خدا بهتر می‌داند اینکه از آنچه از معادن خارج می‌شود چیزی نباید گرفته شود تا اینکه مقدار آنچه از آن خارج شده به بیست دینار طلا برسد یا دویست درهم پس همین‌که باین مبلغ رسید در آن زکات است.

این گفته‌ی مالک درست مضمون آن حدیثی است که شیخ طوسی آن را در تهذیب آورده‌است: «... عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه‌السلام عَمَّا أَخْرَجَ الْمَعْدِنُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ؟ قَالَ: لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ الزَّكَاةُ عَشْرِينَ دِينَاراً».

یعنی احمد بن محمد بن ابی نصر گفت که از حضرت کاظم یا حضرت رضا سؤال

کردم از آنچه از معدن خارج می‌شود کم و زیاد آیا در آن چیزی واجب است؟ حضرت فرمود: در آن چیزی واجب نیست تا برسد به آنچه مانند آن زکات است یعنی به بیست دینار.

یا حدیثی که شیخ مفید آن را در «المقنعة» آورده است به این عبارت: «قَالَ سُئِلَ الرَّضَا عليه السلام عَنْ مِقْدَارِ الْكَنْزِ الَّذِي يَجِبُ فِيهِ الْخُمْسُ؟ فَقَالَ: مَا يَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ مِنْ ذَلِكَ بَعِيْنِهِ فَفِيهِ الْخُمْسُ وَمَا لَمْ يَبْلُغْ حَدَّ مَا نَجِبُ فِيهِ الزَّكَاةُ فَلَا خُمْسَ فِيهِ»

در حدیث اول حدّ ما یحب فیہ الزکات، و در این حدیث صریح و روشن است که یک پنجم زکات معادن است با این تفاوت که مالک از زکات معادن عشر (یکدهم) قائل است و ائمه‌ی معصومین علیهم السلام خمس (یک پنجم).

شافعی که خود نیز یکی از مفتیان بزرگ و فقهای بزرگ مشهور اربعه و معاصر با ائمه است در کتاب خود (الأم) به عنوان (باب زکات المعادن) دارد که در آن چند حدیث در این خصوص می‌آورد و نصاب زکات معادن و رکاز را همان بیست مثقال طلا یا بیست دینار می‌داند. چنانکه در صفحه ۳۸ می‌نویسد: «لا أشك إذا وجد الرجل الركاز ذهباً أو ورقاً وبلغ ما يجد منه ما تجب فيه الزكاة أن زكاته الخمس». یعنی همینکه شخص دینه‌ای یافت از طلا و پول که مبلغ آن بقدری شد که در آن زکات واجب می‌شود (یعنی بیست دینار) همانا زکات آن یک پنجم است.

ابو یوسف نیز که از فقهای بزرگ آنزمان و شاگرد ابو حنیفه و معاصر حضرت صادق و کاظم و رضا علیهم السلام است در کتاب «الخراج» می‌نویسد: «وكذلك كل ما أصيب في المعادن من الذهب والفضة والنحاس والحديد والرصاص، فإن في ذلك الخمس - في أرض العرب كان أو في أرض العجم - وخمسه الذي يوضع فيه مواضع الصدقات». یعنی: و همچنین است هر آنچه از معادن طلا و نقره و مس و آهن و برنج که دست بدان یابند در آن یک پنجم است در سرزمین عرب بوده باشد یا در سرزمین عجم و یک پنجم آن در مواردی مصرف می‌شود که صدقات (زکوات) مصرف بشود پس به فتوای این فقیه مشهور و قاضی معروف آن عصر زکات در معادن طلا و نقره و مس و آهن و برنج یک پنجم

است.

در المصنف تألیف عبدالرزاق بن همام الصنعانی (که اقدم کتب فقهی است که در دست است زیرا وی متولد ۱۲۶ و متوفای سال ۲۱۱ هجری و بتصریح علمای رجال شیعی بوده است) نیز در زکات معادن و غیر آن، یک پنجم است<sup>(۱)</sup>.  
با این وصف جوابی که امامان علیهم السلام که در چنین زمانی بسائلان خود در این مسائل می داده اند منطبق با فتوای مشهور زمان بوده است که زکات معادن خمس (یک پنجم) است و مصرف آن هم معلوم بوده که مصرف زکات بوده است. و باعث بر این سؤال هم همان اختلافی بوده است که بین فقها بوده لذا شیعیان و اصحاب ائمه به آنها رجوع

(۱) در المصنف عبدالرزاق بن همام الصنعانی که در نیمه اول قرن دوم هجری تألیف شده است در زکات معادن این اخبار دیده می شود (ص ۱۱۶، ج ۴):

۱- در حدیث شماره ۷۱۷۷۷: عبد الرزاق عن معمر عن رجل ممن كان يعمل في المعادن زمان عمر بن عبد العزيز عن عمر قال: كانوا يأخذون منا فيما نعالج ونعتمل بأيدينا، من كل مائتي درهم خمسة دراهم، فإذا وجدنا في المعادن الركازة أخذ منا الخمس. یعنی هر گاه خود کاری را انجام داده و با دست خود کار می کردیم زکاتی از ما می گرفتند از هر دویست درهم پنج درهم می گرفتند اما همین که در معادن دینه ای یا ماده ای قیمتی می یافتیم از ما یک پنجم می گرفتند.

۲- در حدیث ۷۱۷۸ - عبد الرزاق عن ابن جریج قال: أخبرني أبو الزبير أنه سمع جابر بن عبد الله يقول: ما وجد من غنيمة فقيها الخمس.

۳- در حدیث ۷۱۷۹ - عبد الرزاق عن ابن جریج قال: أخبرني جعفر بن محمد أن النبي ﷺ بعث علي بن أبي طالب إلى ركاز باليمن فخمّسها.

و در صفحه ۶۴ همین جلد: باب العنبر «عبد الرزاق عن ابن جریج قال: ... فزعم عروة: أنه قد كتب إلى عمر بن عبد العزيز يسأله عن صدقة العنبر، فزعم عروة أنه كتب إليه اكتب إلي كيف كان أوائل الناس يأخذونه أم كيف كان يؤخذ منهم؟ ثم اكتب إلي قال: إنه قد ثبت عندي إنه كان ينزل بمنزلة الغنيمة فيؤخذ منه الخمس، فزعم عروة أنه كتب إليه: أن خذ الخمس، وادفع ما فضل بعد الخمس إلى من وجده».

پس مسلم است که در زمانی که ائمه معصومین مسئول این سؤالات می شدند همان حکمی که بین تمام مسلمین شایع بوده می فرموده اند و خمسی را که در معادن و غیر آن گفته اند همان زکاتی است که از معادن و امثال آن گرفته می شود نه خمس کذائی.

کرده‌اند. و امامان علیهم السلام همان حکم یک پنجم را در زکات معادن و امثال آن در جواب سائلان می‌فرمودند!

موضوع زکات در معادن مطلب تازه‌ای نبوده و در همان ابتداء وضع زکات وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله خود بنفس شریف متصدی اخذ آن شده‌است. چنانکه شرح زکات معادن بلال بن حارث در کتاب زکات گذشت و کتب فقهای اقدم اسلام که بقلم خود ایشان نوشته شده‌است هم اکنون موجود است و حاکی این حقیقت است. چون کتاب (الموطا) مالک کتاب (الام) شافعی<sup>(۱)</sup> که صراحت دارند بزکات معادن که آن خمس یعنی یک پنجم بوده‌است و سیره رسول الله صلی الله علیه و آله نیز در این موضوع روشن

(۱) علاوه بر آنچه در متن از شافعی نقل شد وی در کتاب (الامام) (ص ۳۸، ج ۲) می‌نویسد: «قال الشافعی وإذا وجد الرکاز فوجب فيه الخمس فإنما يجب حين یجده كما تجب زکاة المعادن حين یجدها لأنها موجودة من الأرض وهو مخالف لما استفيد من غیر ما يوجد في الأرض». یعنی همین که دفینه یافته شد در آن یک پنجم واجب می‌شود چنانکه زکات و معادن نیز چنین است که همین که یافته شد زکاتش واجب است بجهت اینکه این دو چیز (دفینه و معدن) خودبخود در زمین موجودند و آن مخالف چیزهای دیگری است که در زمین به وجود می‌آید.

پس شافعی زکات دفینه و معادن را بدین دلیل مشمول یک پنجم می‌داند که زحمتی درباره آن کشیده نمی‌شود و خود بخود در زمین موجودند بخلاف سایر اشیاء مشمول زکات که چون با زحمت تهیه می‌شود از یکدهم یک چهلم است لذا باید از آنها کمتر داده شود شافعی در صفحه ۷۱ همین کتاب ضمن شمارش اشیائی که مشمول زکات می‌شوند آورده است:

«فما أخذ من مسلم من صدقة ماله ناضاً کان أو ماشیةً أو زرعاً أو زکاة فطر أو خمس رکاز أو صدقة معدن أو غیره مما وجب علیه في ماله في کتاب أو سنة أو أمر أجمع علیه عوام المسلمین فمعناه واحد». یعنی آنچه از شخص مسلمان گرفته می‌شود از زکات اموالش پول باشد یا حیوان یا زراعت یا زکات فطر یا یک پنجم دفینه یا زکات معدن یا غیر آن پس آنچه در مال او باستناد کتاب یا سنت یا امری که عموم که صراحت دارند بزکات معادن که آن خمس یعنی یک پنجم بوده است هم بخود تو برمی‌گردد (یعنی تو نیز یکی از مصارف هشتگانه زکاتی).

پس با این بیان هیچ شکی نیست که یک پنجم که از معادن و کنوز گرفته می‌شود زکات است و مصرف آنها مصارف زکات است.

است که آنحضرت از معادن و حتی از مراتع زکات می‌گرفت و آن یک پنجم بوده است<sup>(۱)</sup>.

پس ممکن است آنچه فقهاء شیعه را به اشتباه انداخته یا معترضین و متعصبین را دستاویز شده کلمه خمس است که در این احادیث است و آنرا با خمس غنائم که مصرف مخصوص دارد یکی دانسته‌اند.

شاید هم احادیث دیگری که در این باب جمع‌آوری شده این اشتباه را تقویت کرده‌است زیرا اشیائی که یک پنجم از آنها گرفته می‌شود در پاره‌ای از احادیث در دنبال هم ردیف شده‌است مانند:

۱- حدیث مروی در خصال صدوق که ابن‌ابی عمیر از چند نفر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌است: «عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: الْخُمْسُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْكُنُوزِ وَالْمَعَادِنِ وَالْغَوْصِ وَالْغَنَائِمِ وَنَسِيِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ الْخَامِسُ».

۲- حدیث مرسل مروی در کافی از حماد بن عیسی از بعضی اصحاب از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که فرموده‌است: «الْخُمْسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْيَاءَ مِنَ الْغَنَائِمِ وَالْغَوْصِ وَمِنَ الْكُنُوزِ وَمِنَ الْمَعَادِنِ وَالْمَلَّاحَةِ»<sup>(۱)</sup>. که شیخ طوسی این حدیث را بسند خود از علی بن فضال ضال از حماد بن عیسی روایت کرده‌است باضافه در الغوص والمعادن صرفنظر از اینکه انی دو حدیث مرسل بوده و دارای چندان اعتباری نیستند خصوصاً که راوی حدیث دوم از طریق شیخ طوسی: علی بن فضال ضال است که ما هویت او را روشن کرده ایم و

(۱) در جمع الجوامع سیوطی آمده است در نامه‌ای که رسول خدا به جهینه نوشته است این عبارت شریفه در آن است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابُ أَمَانٍ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ عَلَى لِسَانِ رَسُولِهِ بِحَقِّ صَادِقٍ وَكِتَابٍ نَاطِقٍ مَعَ عَمْرٍو بْنِ مَرَّةٍ لَجَهِينَةَ بْنِ زَيْدٍ إِنْ لَكُمْ بَطُونُ الْأَرْضِ وَسَهُولُهَا وَتَلَاغِ الْأَوْدِيَةِ وَظَهْرُهَا عَلَى أَنْ تَرَعُوا نَبَاتَهَا وَتَشْرَبُوا مَاءَهَا عَلَى أَنْ تَوَدُّوا الْخُمْسَ».

یعنی شما حق دارید از آنچه در درون زمین و آنچه در بیرون آن است و از پستی و بلندی بیابانها و رودخانه‌ها استفاده نمائید و گیاهان آنرا بچرانید باین شرط که خمس (یک پنجم) آن را بپردازید.

مختصری از آن در این کتاب آمده است.

اصولاً این گونه احادیث در مقام شمارش اشیاء مشمول خمس معروف نیستند بکه اشیاء و نظائری را معرفی می کنند که در اخبار مانند آنها بسیار است. و گرنه چگونه ممکن بود شخصی مانند محمد بن ابی عمیر که از مؤمنین خالص و خود یکی از فقیهان بزرگ و از صحابه خاص ائمه علیهم السلام بوده است خمس را که باید به آل محمد داد فراموش نماید و از پنج چیز (نه از بیست و پنج چیز!!) باز یکی را فراموش کند چنین کسی که اگر خود دارای این اشیاء نبوده است لابد باید مسائل و احکام آنها را بداند چنان بدان بی اعتنا بوده از پنج چیز یکی از آنها را فراموش کرده است.

چنانکه مرحوم صدوق در کتاب خصال ضمن شمارش اشیاء و نظائر حدیثی از عمار بن مروان روایت کرده است که او گفت: «عَنْ عَمَّارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: فِيهَا يُخْرَجُ مِنَ الْمَعَادِنِ وَالْبَحْرِ وَالْغَنِيمَةِ وَالْحَلَالِ الْمُخْتَلِطِ بِالْحَرَامِ إِذَا لَمْ يُعْرِفْ صَاحِبَهُ وَالْكُنُوزِ الْخُمْسُ».

و شاید این شمارش برای آن بوده که چون در آن زمان علاوه بر زکات اموال زکات معادن و کنوز و خمس غنایم را نیز خلفای جور مأخوذ می داشتند اینگونه شمارش معمول بوده و بی اعتنایی به آن تا این حد که شخصی مانند ابن ابی عمیر پنجمی آنرا فراموش نماید این حد من را تأیید می کند.

دسته سوم از اخبار خمس اخبار و احادیثی است که حاکی از آن است که خمس از آن ائمه معصومین علیهم السلام یا آل محمد است مانند:

۱- حدیث مروی در تهذیب شیخ طوسی از حضرت باقر علیه السلام که می فرماید: «... يَا نَجِيَّةُ إِنَّ لَنَا الْخُمْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَنَا الْأَنْفَالَ وَلَنَا صَفْوَةَ الْأَمْوَالِ...».

۲-... عن زكريا بن مالك الجعفي عن ابي عبد الله عليه السلام: «أَنَّهُ سَأَلَ [أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام] عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ﴾ فَقَالَ: أَمَّا خُمُسُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلِلرَّسُولِ يَضَعُهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَمَّا خُمُسُ الرَّسُولِ فَلِأَقْرَبِيهِ وَخُمُسُ ذَوِي الْقُرْبَىٰ فَهُمْ أَقْرَبَاؤُهُ وَالْيَتَامَىٰ يَتَامَىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ». که این حدیث را



صدوق نیز در کتابهای حدیث خود آورده است.

۳- ایضاً شیخ طوسی از علی بن فضال از ابن بکیر از پاره‌ای از اصحاب از یکی از صادقین علیه السلام در فرمایش خدای تعالی ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ (الأنفال: ۴۱): «قَالَ خُمُسُ اللَّهِ وَخُمُسُ الرَّسُولِ لِلْإِمَامِ وَخُمُسُ ذِي الْقُرْبَىٰ لِقَرَابَةِ الرَّسُولِ وَالْإِمَامِ وَالْيَتَامَىٰ يَتَامَىٰ آلِ الرَّسُولِ وَالْمَسَاكِينَ مِنْهُمْ وَأَبْنَاءَ السَّبِيلِ مِنْهُمْ فَلَا يُخْرَجُ مِنْهُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِمْ».

۴- ایضاً شیخ در تهذیب... عن حماد بن عیسی عن ربیع بن عبد الله بن الجارود عن ابی عبد الله علیه السلام: «قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا أَنَا الْمَغْنَمُ أَخَذَ صَفْوَهُ وَكَانَ ذَلِكَ لَهُ ثُمَّ يُقَسِّمُ مَا بَقِيَ خَمْسَةَ أَحْخَاسٍ وَيَأْخُذُ خُمُسَهُ ثُمَّ يُقَسِّمُ أَرْبَعَةَ أَحْخَاسٍ بَيْنَ النَّاسِ الَّذِينَ قَاتَلُوا عَلَيْهِ ثُمَّ قَسَمَ الْخُمُسَ الَّذِي أَخَذَهُ خَمْسَةَ أَحْخَاسٍ...» تا آخر حدیث.

۵- عن ابان عن محمد بن مسلم عن ابی جعفری: «فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ قَالَ هُمْ قَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ...»

۶- عن ابان عن سلیم بن قیس قال سمعت امیر المؤمنین علیه السلام: «عَنْ أَبَانَ بْنِ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ نَحْنُ وَاللَّهِ الَّذِينَ عَنِ اللَّهِ بِذِي الْقُرْبَى الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَنَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ ﴿مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَىٰ فَلِلَّهِ وَاللرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ﴾ مِمَّا خَاصَّةٌ وَلَمْ يَجْعَلْ لَنَا سَهْمًا فِي الصَّدَقَةِ أَكْرَمَ اللَّهُ نَبِيَّهُ وَأَكْرَمَنَا أَنْ يُطْعِمَنَا أَوْ سَاحَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ».

۷- عن محمد بن ابی نصر عن الرضا علیه السلام: «سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...﴾ فَقِيلَ لَهُ فَمَا كَانَ لِلَّهِ فَلِمَنْ هُوَ فَقَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَمَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِلْإِمَامِ...» الحدیث.

۸- حدیث مرسل حماد بن عیسی از حضرت کاظم که در تقسیم خمس می فرماید: «وَيُقَسِّمُ الْأَرْبَعَةَ الْأَحْخَاسِ بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهِ» تا آخر حدیث.

۹- صدوق در مجالس و عیون اخبار الرضا... عن الريان بن الصلت عن الرضا علیه السلام: «وَأَمَّا الثَّامِنَةُ فَقَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾»

.. ﴿[الأنفال/ ۴۱] فَقَرَنَ سَهْمَ ذِي الْقُرْبَىٰ مَعَ سَهْمِهِ وَسَهْمَ رَسُولِ اللَّهِ..... فُكُلٌ مَا كَانَ مِنَ الْفَيْءِ وَالْغَنِيمَةِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا رَضِيَ لِنَفْسِهِ لِنَفْسِهِ لَهُمْ».

۱۰- در بصائر الدرجات، «عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَرَأْتُ عَلَيْهِ آيَةَ الْخُمْسِ فَقَالَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِرَسُولِهِ وَمَا كَانَ لِرَسُولِهِ فَهُوَ لَنَا...».

تمام این احادیث که حتی یک حدیث صحیح هم در میان آنها نیست و احادیث ضعیفه دیگر که صاحب وسائل الشیعه در کتاب خود در (ص ۶۲-۶۳، ج ۲، چاپ امیر بهادر) کلوخ چین کرده است، مشمول همه آنها، چنانکه از عبارات صریحه آنها آشکار است دلالت دارد بر اینکه حق قربای رسول الله: حال امام باشد یا غیر امام فقط از خمس غنائم جنگ است نه اشیاء دیگر!!! و ابدأ در آنها ذکری از خمس معادن و کنوز و غوص و مال حلال مخلوط به حرام و چیزهای دیگر نیست. در حالی که این احادیث از کسانی روایت شده است که در حال احادیث هیچگونه اعتباری ندارند، مانند علی بن فضال و عبدالله بن بُکَیر و امثال او و پاره‌ای از این احادیث مرسل و مقطوع و مجهول است و کتاب خدا نیز بصراحت آنها را نمی‌پذیرد. و به هر صورت خمس مضامین این احادیث جز خمس غنائم جنگ نیست. چنانکه مضمون و مفهوم و سیاق عبارات بدان گواهی می‌دهد.

### اما خمس ارباح مکاسب بر فرض صحت اخبار مخصوص امام است

با بیانی که گذشت معلوم و مسلم شد که کلمه خمس در معادن و گنج و غوص و مال مخلوط به حرام و امثال آن نماینده‌ی مقداری است. که از بابت زکات از این اشیاء خارج می‌شود و مصارف آنها هم مصرف زکات است و در آن بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم یکسانند.

و خمسی که در اخبار برای ذوی القربای رسول الله تعیین شده همان خمس غنائم دارالحرب است که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به هیچ کس از خویشاوندان آن حضرت داده نشده است و تاریخ و سیره مسلمین از آن بی‌خبر است!

اما خمس ارباح مکاسب که در زمان ما معمول است و فقهای شیعه از آن بشدت

تبلیغ و دفاع می‌کند و آنرا بسادات که از فرزندان هاشمند اختصاص می‌دهند و سهم امام را هم از آن جدا می‌کنند! نه کتاب خدا و نه سنت و سیره رسول‌الله و نه عمل مسلمین صدر اول و حتی نه احادیث با صرفنظر از ضعف آنها، آنرا تصدیق نمی‌کنند. از کلمه (غنمتم) هم که پاره‌ای از فقها خواسته‌اند بدین منظور استفاده و استدلال کننده خود پیدا است که راه تجوز و تعدی پیموده‌اند و ما در گذشته بیانات عده‌ای از دانشمندان شیعه را آوردیم که گفته‌اند: اینگونه استدلال غلط و خطاست!

و در تاریخ خلفای حق و باطل هم کوچکترین اثری نیست که از ارباح مکاسب و درآمد مردم مسلمان دیناری بنام خمس گرفته باشند! و به فرمایش مرحوم مقدس اردبیلی در زبده البیان (ص ۲۰۹) وجوب اینگونه خمس خود تکلیف شاق و سختی است که انسان را وادارد که از هر چه مالک است خمس اخراج نماید!!! هم اصل برائت و هم روح شریعت: شریعتی که سمحه سهله است چنین تکلیفی را نفی می‌کند.

اخباری که در خصوص وجوب خمس در کتب معتبره شیعه چون کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار و کتب دیگر صدوق چون مجالس و المقنعه و عیون الرضا و غیره آمده است و تمام آنها را شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه جمع کرده است تماماً از حیث سند مخدوش و ضعیف و مجهول و مرسل است و حتی یک حدیث صحیح در تمام آن احادیث یافت نمی‌شود!!<sup>(۱)</sup>

(۱) حقیقتاً قابل دقت است که از این اخبار و احادیثی که حاکی از آن است که خمس شامل ارباح مکاسب و غیر آن است اثری از آن کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق دیده نمی‌شود، معلوم می‌شود اینگونه احادیث هرگز مورد اعتنای آن مرحوم نبوده و خمس ارباح مکاسب را صحیح نمی‌دانسته است و گرنه در کتاب فقهی خود که آنرا حجت بین خود و خدای خود می‌داند می‌آورد! در کتاب شریف کافی در باب (الفیء والانفال و تفسیر الخمس و حدوده) بیست و هشت حدیث در این موضوعات آورده است که بنابر تحقیق علامه حلی (ره) در کتاب مرآة العقول جلد اول از (ص ۴۴۱ تا ۴۴۹) ارزش این احادیث از این قرار است!

۱۳ حدیث آن ضعیف است که حدیث‌های ۱-۴-۶-۱۰-۱۴-۱۵-۱۸-۲۰-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶- می‌باشد و ۹ حدیث آن حسن است که حدیث‌های ۳-۸-۹-۱۱-۱۶-۱۷-۲۷-۲۸- است که د

احادیثی که در باب وجوب خمس ارباح مکاسب و تجارات و زراعات و صناعات که در کتب مختلف شیعه کافی و تهذیب و سرائر آمده است جمعاً ده حدیث است که شیخ حر عاملی آنها را در وسائل الشیعه (ص ۶۱، ج ۲) جمع آوری کرده است. از این ده حدیث که تماماً از حیث سند ضعیف است پنج حدیث آن بصراحت حاکی است که خمس ارباح مکاسب و غیر آن خاص امام است و کس دیگر را در آن حقی نیست. و پنج حدیث دیگر نیز حقی را برای غیر امام ثابت نمی کند اینک ما آن احادیث را یک یک آورده و از حیث سند و متن مورد دقت و رسیدگی قرار می دهیم تا ارزش آنها معلوم می شود.

این پنج حدیث که مضمون آنها این است که خمس خاص امام است لا غیر، حدیث دوم و سوم و چهارم و پنجم و هشتم است بدین شرح:

حدیث اول: از علی بن محمد یا به اختلاف شیخ. از محمد بن علی بن شجاع نیشابوری است که علی بن مهزیار از او روایت می کند: «أَنَّ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ أَصَابَ مِنْ ضَيْعَتِهِ مِنَ الْخِنْطَةِ مِائَةً كُرًّا مَا يُرَكِّي فَأُخِذَ مِنْهُ الْعَشْرُ عَشْرَةَ أَكْرَارٍ وَدَهَبَ مِنْهُ بِسَبَبِ عِمَارَةَ الضَّيْعَةِ ثَلَاثُونَ كُرًّا وَبَقِيَ فِي يَدِهِ سِتُونَ كُرًّا مَا الَّذِي يَجِبُ لَكَ مِنْ ذَلِكَ وَهَلْ يَجِبُ لِأَصْحَابِهِ مِنْ ذَلِكَ عَلَيْهِ شَيْءٌ؟» عليه السلام: لِي مِنْهُ الْخُمْسُ مِمَّا يَفْضَلُ مِنْ مَثُونَتِهِ».

این حدیث را صاحب وسائل از شیخ طوسی روایت می کند لیکن در تهذیب شیخ (ص ۱۶، ج ۴) چاپ نجف سند این حدیث چنین است: «سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ شُجَاعٍ النَّيْسَابُورِيُّ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ عليه السلام

هیچ کدام دستور پرداخت خمس نیست بلکه شرح اشیائی است که خمس از آن بوسیله ولی امر خارج می شود مانند انفال و معادن و صفوالمال و تولیت وقف و ۳ حدیث آن مجهول است و آن حدیث های ۵-۱۲-۲۱- می باشد، حدیث چهارم مرسل است که در آن شرح تقسیم غنائم است و فقط دو حدیث صحیح در میان این بیست و هشت حدیث است که حدیث هفتم است که در آن معلوم می دارد که تقسیم خمس بدست پیغمبر و امام است و حدیث ۱۳ که مفاد آن اینست که خمس بعد از وضع مئونه است چون خمس معادن که پس از وضع هزینه استخراج آن است.

عَنْ رَجُلٍ أَصَابَ مِنْ ضَيْعَتِهِ... الْحَدِيثُ»

و اختلاف تهذيب با وسائل در راوی متصل به امام است که علی بن محمد است یا محمد بن علی و در هر صورت چه علی بن محمد باشد و یا محمد بن علی بن شجاع باشد از هیچکدام نامی در کتب رجال نیست. او مجهول الهویه بلکه مجهول مطلق است. و راوی اول آن سعد بن عبدالله اشعری است که ابن داود او را در کتاب خود (ص ۴۵۷) در قسم ضعفا و مجروحین و مجهولین آورده است اما از حیث متن محمد بن علی بن شجاع مجهول از حضرت ابوالحسن ثالث (امام علی النقی) (ع) سؤال کرده است از حکم فردی که از مزرعه خود صد کر گندمی که مشمول زکات می شده است دو کر آنرا بعنوان زکات (یکدهم) از او گرفته اند پس سی کر از این صد کر بسبب عمارت و آبادانی مزرعه صرف شده و از بین رفته است و فقط شصت کر دیگر در دست آن باقی مانده است بفرمائید چه مقدار از آن برای توسل و آیا برای رفقای هم مسلک او هم از این باقیمانده چیزی واجب است یا نه؟

حضرت در جواب توضیح فرمود: که هر چه از هزینه آن زیاد آمد یک پنجم آن از من است.

معلوم نیست سؤال از چگونه مزرعه ای است که امام از سود خالص آن یک پنجم طلبکار است زیرا در زمان حضرت هادی چنین رسمی در میان شیعه نبوده است که از مزرعه ای که زکات آن داده شود از محصول آن یک پنجم از امام باشد آنچه احتمال داده می شود این است که این زمین یا وقف آل محمد بوده است (زیرا در آن زمان چنین موقوفاتی وجود داشته) که یک پنجم پس از رفع مؤنه به آن حضرت می رسیده است، یا از اراضی مفتوح العنوه است که بنابر آنکه در چنین اراضی خمس باشد. لذا پس از وضع مؤنه یک خمس از باقیمانده داده می شود.

بهر صورت مجهول بودن مضمون آن پیش از مجهول سند آن است و باستناد چنین حدیثی نمی توان مال مسلمای را از دست او گرفت. و بر فرض آنکه جایز باشد باز هم مال امام حاضر است و در چنین زمانی مصداقی ندارد: بعلاوه احادیث تحلیل که خواهد

آمد انشاءالله.

حدیث دوم: ایضاً شیخ طوسی باسناد خود باز هم از علی بن مهزیار چنین روایت می‌کند: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَلِيٍّ بْنُ رَاشِدٍ: قُلْتُ لَهُ: أَمَرْتَنِي بِالْقِيَامِ بِأَمْرِكَ وَأَخَذَ حَقَّكَ فَأَعْلَمْتُ مَوَالِيكَ بِذَلِكَ فَقَالَ لِي بَعْضُهُمْ: وَأَيُّ شَيْءٍ حَقُّهُ؟ فَلَمْ أَذِرْ مَا أُجِيبُهُ؟! فَقَالَ: يَجِبُ عَلَيْهِمُ الْخُمْسُ. فَقُلْتُ: فَفِي أَيِّ شَيْءٍ؟ فَقَالَ: فِي أَمْتِعَتِهِمْ وَصَنَائِعِهِمْ (در تهذیب: وَضِيَاعِهِمْ). قُلْتُ: وَالتَّاجِرُ عَلَيْهِ وَالصَّانِعُ بِيَدِهِ؟ فَقَالَ: إِذَا أَمْكَنَهُمْ بَعْدَ مَوْتِهِمْ.»

در این حدیث علی بن مهزیار (قهرمان خمس) می‌گوید که علی بن راشد گفت به او گفتم (مسئول مجهول است و حدیث مضمهر است و احتمال آن هست که مسئول معصوم نباشد) که مرا مأمور قیام به امر خود و گرفتن حق خویش کرده‌ای و من این مأموریت را بدوستان تو اعلام کردم پاره‌ای ایشان به من گفتند: او چه حقی دارد؟ و من نتوانستم جواب او را بدهم. گفت: خمس (یک پنجم) برایشان واجب می‌شود گفتم در چه چیز؟ گفت در کالا و صنایع ایشان و مزارع ایشان. گفتم تاجر و آنکه کاردستی هم دارد؟ گفت همین که بتواند بعد از مؤنه‌شان.

می‌بینید که این احادیث از حیث متن بقدری مجهول بوده‌است که نه شخص مأمور می‌دانسته‌است چه کاره‌است و نه مأمور علیه! این حدیث که راوی متصل بمعصوم آن ابوعلی بن راشد است اگر معصومی در آن بوده باشد، نام این شخص طبق تصریح کتب رجال حسن بن راشد است وی که در رجال برقی و ابن داود از اصحاب حضرت جواد علیه السلام بوده و اخیراً از جانب حضرت هادی علیه السلام بجای حسین بن عبد ربه وکیل آن حضرت بوده‌است چنین شخصی نوعاً باید به احکام شرع عالم و دانا باشد مع هذا به مسئول خود که شاید امام باشد می‌گوید: مرا به قیام به امر خود و گرفتن حق خویش مأمور داشتی و من هم آنرا به دوستان تو اعلام کردم. اما آنها می‌گویند او چه حقی. از ما می‌خواهد؟ و من نتوانستم جواب آنها را بدهم. واقعاً عجیب است که این چه حقی بوده‌است که تا زمان حضرت هادی که بیش از دویست و پنجاه سال از عمر اسلام گذشته بوده‌است هنوز شیعیان و موالی ائمه که علی القاعده باید از همه مردم و باحکام

دین آشناتر باشند نمی دانستند چه حقی از ایشان مطالبه می شود.

متن حدیث می رساند که این حق بقدری مجهول و نامعمول بوده است که نه ابوعلی بن راشد می دانسته است و نه شیعیان و مسلمانان دیگر!! بهر صورت اگر این حدیث حدیث صحیحی هم بود و از آن برای کسی حقی مسلم میشد باز هم حقی بود که فقط متعلق به امام حی و حاضر است و دیگران را از آن بهره ای نیست. تا چه رسد به اینکه هم سند حدیث مخدوش است و هم متن حدیث مشوش است و هم صاحب حق در خارج مصداقی ندارد<sup>(۱)</sup>.

حدیث سوم: حدیثی است که در کتاب کافی کلینی و تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۲۳) علی بن مهزیار همان قهرمان خمس ارباح مکاسب از ابراهیم بن محمد الهمدانی روایت کرده است به این طریق که: علی بن مهزیار گفته است: ابراهیم بن محمد الهمدانی برای او نوشته است ولی ظاهراً شیخ باز در این حدیث هم اشتباه کرده است و صحیح آن باشد که در کافی آورده است: که ابراهیم بن محمد می گوید: بحضرت هادی (اما علی النقی ع) نوشتم: «سَهْلٌ عَنْ اِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ كَتَبْتُ اِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام (يعني امام هادي ع):

(۱) مرحوم محقق سبزواری در کتاب ذخیره المعاد ذیل این حدیث نوشته است «وَرُدُّ بَأَنَّهُ يَقْتَضِي- اختصاص الخمس بالأئمة وهو خلاف المعروف من مذهب الأصحاب وفيه تأمل وبأن راویها لم يوثق في كتب الرجال صريحاً» یعنی این حدیث مردود است زیرا باقتضای آن خمس فقط مخصوص ائمه علیهم السلام است و آن برخلاف معروف مذهب اصحاب (شیعیان) است. و باید در آن تأمل داشت و دیگر اینکه راوی آن در کتب رجال صریحاً توثیق نشده است. فرمایش محقق صحیح است زیرا در رجال ابن داود (ص ۴۳۹) نام حسن بن راشد را در قسم دوم که خاص مجهولین و مجروحین است آورده است و از قول غضائری نوشته است که او در باره حسن راشد فرموده است (ضعیف جداً) هرچند خود ابن داود از این قول دفاع کرده و گفته است حسن بن راشد با حسین بن راشد اشتباه شده و لذا نام او را در قسم اول که خاص موثقین است نیز آورده است؟!». نیز آورده است؟!». صاحب مدارک هم در ذیل این حدیث می نویسد: «راویها أبو علي بن راشد لم يوثق صريحاً» پس حدیث

ضعیف است و ارزشی ندارد!

أَقْرَأَنِي عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ كِتَابَ أَبِيكَ عليه السلام فِيمَا أَوْجَبَهُ عَلَى أَصْحَابِ الضِّيَاعِ نِصْفَ السُّدُسِ بَعْدَ الْمُتُونَةِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى مَنْ لَمْ تَقُمْ ضَبْعَتُهُ بِمُتُونَتِهِ نِصْفَ السُّدُسِ وَلَا غَيْرُ ذَلِكَ (في التهذيب: أَنَّهُ أَوْجَبَ عَلَيْهِمْ نِصْفَ السُّدُسِ بَعْدَ الْمُتُونَةِ وَلَا غَيْرُ ذَلِكَ) فَاخْتَلَفَ مَنْ قَبَلْنَا فِي ذَلِكَ فَقَالُوا يَجِبُ عَلَى الضِّيَاعِ الْخُمْسُ بَعْدَ الْمُتُونَةِ مُتُونَةَ الضَّبْعَةِ وَ خَرَجَهَا لَا مُتُونَةَ الرَّجُلِ وَ عِيَالِهِ فَكَتَبَ عليه السلام (در تهذيب: فَكَتَبَ وَ قَرَأَهُ عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارٍ) بَعْدَ مُتُونَتِهِ وَ مُتُونَةَ عِيَالِهِ وَ بَعْدَ خَرَجِ السُّلْطَانِ. (در تهذيب: عَلَيْهِ الْخُمْسُ بَعْدَ مُتُونَتِهِ وَ مُتُونَةَ عِيَالِهِ وَ بَعْدَ خَرَجِ السُّلْطَانِ).»

بنا بروایت کافی: ابراهیم بن محمد الهمدانی می گوید بحضرت امام علی النقی عليه السلام نوشتم که نامه پدرت را در باره آنچه او بر دارندگان مزارع واجب کرده است علی بن مهزیار بر من خواند که پدرت بر اصحاب ضیاع نصف یکششم را بعد از مؤنه واجب کرده است و اینکه کسی که درآمد مزرعه اش بمؤنه اش وفا نکند نه نصف یکششم است و نه غیر آن! اما از جانب ما در این باره اختلاف است. رفقای ما می گویند در مزارع خمس (یک پنجم) پس از هزینه مزرعه و خراج (مالیات) آن است که هزینه خود شخص و عیالش! امام در جواب نوشت: بعد از منهای مخارج خود و هزینه عیالش و بعد از خراج سلطان (خمس بر او واجب است).

بهرصورت اگر سند این حدیث را از طریق شیخ کلینی در کافی بررسی کنیم حدیث بسیار رسوائی است زیرا کافی آنرا از علی بن محمد از سهل بن زیاد از ابراهیم بن محمد روایت می کند، و ما اگر تنها وضع «سهل بن زیاد» را در نظر بگیریم برای بطلان آنچه در این حدیث است کافی است چه رسد به ابراهیم بن محمد که او نیز مجهول الحال و مجهول العده است.

«سهل بن زیاد» را که در کتب رجال ائمه رجال چنین معرفی کرده اند:

در الفهرست شیخ طوسی (ص ۱۰۶) چاپ نجف می نویسد: «سهل بن زیاد الآدمی الرازی، أبو سعید ضعیف». و در الاستبصار: «فَرَاوِيهِ أَبُو سَعِيدِ الْأَدَمِيِّ وَ هُوَ ضَعِيفٌ جِدًّا عِنْدَ نَقَادِ الْأَخْبَارِ». و نجاشی در (ص ۱۴۰) چاپ تهران می نویسد: «سَهْلُ بْنُ زِيَادِ بْنِ أَبِي سَعِيدِ الْأَدَمِيِّ الرَّازِيِّ: كَانَ ضَعِيفًا فِي الْحَدِيثِ، غَيْرَ مُعْتَمَدٍ فِيهِ. وَ كَانَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِالْغُلُوِّ



والكذب وأخرجه من قم إلى الريّ وكان يسكنها».

این بدبخت غالی کذاب آنچنان مطرود بوده که احمد بن محمد بن محمد بن عیسی که از بزرگان علمای قم و در زمان خود ریاست علمی قم را داشته او را از قم بیرون می‌کند. مرحوم ابن الغضائری در باره‌ی او می‌نویسد: «سهل بن زیاد أبو سعید الآدمي الرازي: كان ضعيفاً جداً فاسد الرواية والمذهب وكان أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري أخرجه من قم وأظهر البراءة منه ونهى الناس عن السماع منه والرواية ويروي المراسيل ويعتمد المجاهيل».

یعنی «سهل بن زیاد ابوسعید الآدمی الرازی» خیلی ضعیف و فاسد الروایه و دین او هم فاسد است (زیرا غالی بوده است) و احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرده و اظهار برائت و بیزاری از وی نموده و مردم را از گوش دادن بحديث‌های او و روایت کردن از او نهی فرمود: وی مراسیل را روایت کرده و به مجهولات اکتفا و اعتماد دارد.

در تحریر طاوسی از فضل بن شاذان از طریق علی بن محمد می‌گوید: که «سهل» مرد احمقی است و کشی (ص ۴۷۳) از قول او احمقی او را تصدیق می‌کند در نقد الرجال تفرشی (ص ۱۶۵) نیز مراتب مذکوره را تصدیق کرده است. در جامع الرواه (ص ۳۹۲، ج ۱) و در رجال طه (ص ۲۹۸) نیز وصف او چنین است<sup>(۱)</sup>.

در قاموس الرجال علامه شوشتری مد ظله (ص ۳۸، ج ۵) نیز مراتب فوق را مورد قبول قرار داده، و از اباطیلی که مامقانی در دفاع از او بافته مراتبی عالمانه نوشته است.

اما «ابراهیم بن محمد» را شهید ثانی در تعلیمات خلاصه مطعون و مجهول‌العداله والحال نوشته و مرحوم مقدس اردبیلی و محقق سبزواری نیز او را ضعیف و مجهول

(۱) مرحوم شهید ثانی در عدالت ابراهیم که از وکلای امام علی‌التقی بوده تردید نموده و فرموده است: فی طریق‌ها من هو مطعون فيه و مجهول‌العداله و مجهول‌الحال و مرحوم مقدس اردبیلی در شرح ارشاد فرموده است ان ابراهیم هذا مجهول. و مرحوم محقق سبزواری در ذخیره در ذیل این حدیث می‌نویسد: و روی الكلینی باسناد فيه ضعف عن ابراهیم بن محمد الهمدانی. و عجب این است که سهل بن زیاد را فراموش کرده است!!

دانسته‌اند با ضعیف سند و مطعون و مجهول بودن راوی مضمون حدیث نیز مغشوش و مخدوش و نامفهوم است.

معلوم نیست این چه حقی است که این راویان غالی و فاسدالمذهب والروایه به ائمه معصومین علیهم‌السلام مانند حضرت جواد و حضرت هادی و عسکری نسبت داده‌اند؟ در حالیکه در امامان قبل از ایشان چنین ادعاهائی دیده نمی‌شود که از شیعیان خود چنین حقی را مطالبه کنند.

این نامه بنا به تصریح علامه مجلسی در مرآت العقول (ص ۴۴۸، ج ۱) همان نامه‌ای است که علی بن مهزیار در راه مکه بر دیگران خوانده‌است و ما در ضمن بررسی حدیث چهارم در این باب بطلان و فساد او را آشکار می‌کنیم انشاءالله.

آیا واقعاً امام چنین چیزی را از مردم می‌گرفته‌است یا وکلایمانند ابوعلی بن راشد و ابراهیم بن محمد و امثال ایشان که عدالتشان نامحرز بلکه فسقشان ظاهر بوده‌است بنام امام معصوم مظلوم از مردم می‌گرفته‌اند؟ بهر صورت فرضاً از این حدیث خیلی ضعیف<sup>(۱)</sup> حقی برای کسی مسلم شود جز حق برای خود امام نیست و بدیگران (از بنی هاشم و غیر) رسد.

چهارمین حدیثی: که دلالت دارد بر خمس در پاره اشیاء و آن هم مخصوص امام است حدیثی است که فقط شیخ طوسی آن را در تهذیب (ص ۱۴۱، ج ۱) چاپ نجف و در الاستبصار (ص ۶۰، ج ۲) از محمد بن الحسن الصفار از احمد بن محمد و عبدالله بن محمد و آن هر دو آنرا از علی بن مهزیار (قهرمان خمس بر ارباب مکاسب) روایت کرده‌اند بدین عبارت:

«قَالَ كَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام وَقَرَأْتُ أَنَا كِتَابَهُ إِلَيْهِ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ قَالَ: الَّذِي أَوْجَبْتُ فِي سَنَتِي هَذِهِ وَهَذِهِ سَنَةٌ عَشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ فَقَطْ لِمَعْنَى مِنَ الْمَعَانِي أَكْرَهُ تَفْسِيرَ الْمَعْنَى كُلِّهِ خَوْفًا مِنَ الْإِنْتِشَارِ وَسَأَسِّرُ لَكَ بَعْضَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ مَوَالِيَ أَسْأَلُ اللَّهَ صَلَاحَهُمْ أَوْ بَعْضَهُمْ قَصَّرُوا فِيمَا يَجِبُ عَلَيْهِمْ

(۱) علامه مجلسی (ره) در مرآت العقول (ص ۴۴۸، ج ۱) ذیل حدیث ۲۴ کتاب کافی از باب الفیء والانفال این حدیث را ضعیف شمرده است.

فَعَلِمْتُ ذَلِكَ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُطَهِّرَهُمْ وَأُزَكِّيَهُمْ بِمَا فَعَلْتُ فِي عَامِي هَذَا مِنْ أَمْرِ الْخُمْسِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

﴿حُدِّثْنَا مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۳﴾﴾

يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۰۴﴾﴾ وَقُلْ أَعْمَلُوا

فَسِرِّي اللَّهُ عَمَلِكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلِّيِّ الْعَالِيَةِ وَالشَّهَادَةُ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۰۵﴾﴾

[التوبة/ ۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵]. وَلَمْ أُوجِبْ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ عَامٍ وَلَا أُوجِبُ عَلَيْهِمْ إِلَّا الزَّكَاةَ الَّتِي

فَرَضَهَا اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَإِنَّمَا أُوجِبْتُ عَلَيْهِمُ الْخُمْسَ فِي سَنَتِي هَذِهِ فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ الَّتِي قَدْ حَالَ عَلَيْهَا

الْحَوْلُ وَلَمْ أُوجِبْ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فِي مَتَاعٍ وَلَا آتِيَّةٍ وَلَا دَوَابٍّ وَلَا خَدَمٍ وَلَا رِبْحٍ رِبْحِهِ فِي تِجَارَةٍ وَلَا ضَيْعَةٍ

إِلَّا ضَيْعَةً سَأْفَسَرُ لَكَ أَمْرَهَا تَخْفِيفًا مِنِّي عَنْ مَوَالِيٍّ وَمِنَّا مِنِّي عَلَيْهِمْ لِمَا يَغْتَالُ السُّلْطَانُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَلِمَا

يُنُوبُهُمْ فِي ذَاتِهِمْ فَأَمَّا الْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ فَهِيَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ عَامٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿﴿﴾ وَعَلِمُوا أَنَّمَا

عَنَّمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ، وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ

ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْفَتْحِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿﴾

[الأنفال/ ۴۱]. وَالْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَهِيَ الْغَنِيمَةُ يَغْنُمُهَا الْمَرْءُ وَالْفَائِدَةُ يُفِيدُهَا وَالْجَائِزَةُ مِنَ

الْإِنْسَانِ لِلْإِنْسَانِ الَّتِي لَهَا خَطَرٌ عَظِيمٌ وَالْمِيرَاثُ الَّذِي لَا يُحْتَسَبُ مِنْ غَيْرِ أَبِي وَلَا ابْنٍ وَمِثْلُ عَدُوٍّ

يُضْطَلَمُ فَيُؤْخَذُ مَالُهُ وَمِثْلُ مَالٍ يُؤْخَذُ لَا يُعْرَفُ لَهُ صَاحِبُهُ وَمِنْ صَرَبٍ مَا صَارَ إِلَى قَوْمٍ مِنْ مَوَالِيٍّ مِنْ

أَمْوَالِ الْخُرْمِيَّةِ الْفَسَقَةِ فَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَمْوَالًا عَظِيمًا صَارَتْ إِلَى قَوْمٍ مِنْ مَوَالِيٍّ فَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنْ

ذَلِكَ فَلْيُوصِلْ إِلَى وَكَيْلٍ وَمَنْ كَانَ نَائِبًا بَعِيدَ الشُّقَّةِ فَلْيَتَعَمَّدْ لِإِصَالِهِ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ فَإِنَّ نَبِيَّ الْمُؤْمِنِينَ خَيْرٌ

مِنْ عَمَلِهِ فَأَمَّا الَّذِي أُوجِبُ مِنَ الْعَلَّاتِ وَالضِّيَاعِ فِي كُلِّ عَامٍ فَهُوَ نِصْفُ السُّدُسِ بِمَنْ كَانَتْ ضَيْعَتُهُ

تَقُومُ بِمَثُونَتِهِ وَمَنْ كَانَتْ ضَيْعَتُهُ لَا تَقُومُ بِمَثُونَتِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ نِصْفُ سُدُسٍ وَلَا غَيْرُ ذَلِكَ.﴾

ترجمه و مضمون این حدیث آن است که «علی بن مهزیار» گفته است که حضرت ابوجعفر (امام محمدتقی(ع) به او نوشته است و راوی که معلوم نیست چه شخصی است (زیرا این حدیث را احمد بن محمد و عبدالله بن محمد هر دو از علی بن مهزیار روایت کرده اند و معلوم نیست کدام یک) گفته است: که من این نامه بعلی بن مهزیار را در راه مکه خواندم گفت (در حالی که باید بگویند «نوشته بود») اینکه در این سال که سال

دویست و بیست است فقط واجب کردم برای یک معنی از آن معانی که از خوب انتشار کراهت دارم که تمام آن معنی را توضیح دهم و تفسیر کنم و انشاءالله تعالی پاره‌ای از آنرا بزودی برای تو تفسیر خواهم کرد. همانا موالی و دوستان من که من از خدا صلاح و توفیق آنان را خواستارم یا بعضی از ایشان، در آنچه برایشان واجب می‌شود تقصیر کردند و چون من اینرا دانستم دوست داشتم که آنان را پاک و تزکیه نمایم بوسیله آنچه در امر خمس در این سال کردم. خدای تعالی می‌فرماید از اموال ایشان صدقه بگیر تا ایشان را پاک و تزکیه نمائی و برایشان درود فرست زیرا درود و دعای تو برای ایشان آرامش است و خدا شنوایی بسیار داناست. مگر ندانستند که خدا از بندگان خود توبه را می‌پذیرد و صدقات را می‌گیرد و اینکه او توبه‌پذیر مهربان است. بگو (ای محمد) عمل کنید که بزودی خدا اعمال شما را می‌بیند و رسول او و مؤمنان نیز بزودی برگردانیده می‌شوید بسوی دانای نهان و آشکارا آنگاه شماها را خبر می‌دهد بآنچه که انجام می‌دادید.

ترجمه سه آیه از سوره توبه آیات ۱۰۴-۱۰۶- این را در هر سال برایشان واجب نمی‌کنم و نیز غیر زکات را که خدا برایشان فرض کرده است واجب نمی‌کنم و فقط خمس را در این سال آن هم در طلا و نقره‌ای که سال بر آنها گذشته است واجب می‌کنم اما آن را در کالاهایشان و ظرفها و چهارپایان و خدمتگزاران و سودی که از تجارت برده‌اند و در مزارع واجب نمی‌کنم مگر در مزرعه‌ای که بزودی آنرا برای تو تفسیر خواهم کرد.

اینها تخفیفی است از جانب من و متی است از من برایشان زیرا سلطان از ایشان مالیات می‌گیرد و بجان و هستی‌شان نیابت می‌کند (بدون اجازه ایشان در مال و جانشان حکم می‌راند) اما غنائم و فواید پس آن در هر سال برایشان واجب است خدای تعالی می‌فرماید: (و بدانید که آنچه را از چیزهایی که غنیمت گرفتید پس خدای راست یک پنجم آن و برای رسول و دارای قرابت و یتیمان و مسکینان و مسافر در راه مانده است اگر شما کسانی هستید که ایمان آورده‌اید بخدا و به آنچه در روز فرقان (جدا شدن حق و باطل از یکدیگر) روزی که دو جمعیت بهم برخوردند (روز جنگ بدر) بر بنده‌ی خود

نازل کردیم و خدا بر هر چیزی تواناست) (ترجمه آیه شریفه ۴۰ از سوره انفال که در موضوع غنائم جنگ است).

پس خدا ترا رحمت کند که غنائم و فوائدهای همان غنیمتی است که شخص آنرا غنیمت می‌کند و فائده آن فائده‌ای که می‌برد و جایزه‌ای که دارای ارزش بزرگی است از انسانی به انسان می‌رسد و میراث از کسی که نمی‌پندارد (که ارث او به وی می‌رسد) بدون اینکه ارث پدر یا پسر باشد و مثل دشمنی که تسلیم شود و مال او اخذ شود و مانند مالی که اخذ شود ولی صاحبی برای او شناخته نشود و آنچه بر موالی و دوستان من از اموال خرمیان فاسق (تابعین بابک خرم‌دین) عائد شده من بخوبی دانستم که اموال بسیار مهمی عائد گروهی از موالیان من شده‌است، پس کسی که در نزد او چیزی از این قبیل باشد باید آنرا به وکیل و نماینده من برساند و کسی که دور باشد و در زحمت افتد بجهت دوری، باید تصمیم بگیرد که آنرا برساند هر چند بعد از مدتی باشد، برای این نیست مؤمن بهتر از عمل اوست.

و اما آنچه از ضیاع (مزارع) و غلات در هر سال واجب می‌کنم آن یک نیمه‌ی یک ششم است آن هم از کسی که درآمد زراعتش به مؤنه و مخارجش کافی است ولی کسی که درآمد مزرعه‌اش به هزینه‌اش کفایت نمی‌کند پس بر او نه یک نیمه‌ی یک ششم واجب است و نه غیر آن. (یادآور است که کلمه ضیعه و ضیاع که در این حدیث و احادیث دیگر است بمزرعه و هر چه که درآمدی داشته باشد اطلاق می‌شود). پایان ترجمه‌ی حدیث.

\*\*\*



## اشکالاتی که بر این حدیث عجیب «علی بن مهزیار» وارد است

### اشکال اول: از جهت سند

۱- دو روای آن که احمد بن محمد و عبدالله بن محمدند هر دو مجهولند و در کتب رجال معروف نیستند.

۲- راوی متصل بمعصوم آن «علی بن مهزیار» است که قهرمان خمس ارباح مکاسب کذائی است که حق امام است زیرا تمام روایاتی که مربوط باین موضوع است از این شخص است.

طبق تعریف کتب رجال علی بن مهزیار قبلاً مردی نصرانی و از اهل اهواز و نصارای آنجا بوده است و بعداً مسلمان شده و خدا کند که آثاری از دین نصرانیت و جریمه گرفتن کشیش و پاپ در وی باقی نمانده باشد.

در کتب رجال از وی تکاتبی نقل شده است که او به بعضی ائمه علیهم السلام نامه‌هایی نوشته و آنان علیهم السلام به او نوشته‌اند وی در آن نامه‌ها خود را وکیل و نماینده امام برای گرفتن اخماس و زکوات معرفی نموده است و سرانجام نامه‌هایی بحضرت امام محمد تقی علیه السلام نوشته و طبق ادعای خود او، از آن حضرت تقاضای تحلیل از آنچه در دست او بوده است از این اموال نموده است و حضرت هم تقاضای او را اجابت فرموده و همه آنها را بوی تحلیل فرموده است! چنانکه در تنقیح المقال (ص ۳۱۱، ج ۲): «ومنها ما نقله من قوله: وکتبتُ إليه أسأله التوسُّعَ والتحليلَ لما في يدي، فكتب عليه السلام: وَسَعَ اللهُ عَلَيْكَ و لمن سألت التوسعة من أهلك.»

که معلوم می‌دارد آنچه امام در این قبیل نامه‌ها از مردم و شیعیان خود خواسته سرانجام تمام آنها را باین وکیل و نماینده عزیز! بخشیده است!! با تمام توثیق و تمجیدی که از او در کتب رجال شده باز هم انسان هر چه قدر خوش‌باور باشد نمی‌تواند نسبت به اعمال و گفتار این قبیل اشخاص بدگمان نشود زیرا بسیاری از کسانی که ادعای

وکالت از طرف ائمه علیهم السلام نموده‌اند سرانجام عاقبت خوبی نداشتند و اکثر به اصطلاح، حقه‌باز و شارلاتان بودند. همچون علی بن ابی حمزه بطائنی و عثمان بن عیسی و زیاد قندی و شلمغانی‌ها و امثال ایشان چنانکه خود فرموده‌اند: «خُدَّائِمَنَا وَفُقَوَّائِمَنَا شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ»، یعنی بدترین مردم خادمان ما و وکیلان ما هستند (از توضیح صاحب الامر)

### اشکال دوم: از حیث تاریخ

در ابتدای این حدیث این عبارت دیده می‌شود: «أَوْجِبْتُ فِي سِتِّي هَذِهِ وَهَذِهِ سَنَةُ عَشْرِينَ وَمِائَتَيْنِ»، یعنی من گرفتن خمس یا این حقی که در این نامه‌است فقط در این سال که سال دویست و بیست هجری است واجب کردم! این تاریخ تعیین شده در این حدیث و حوادثی را که متضمن است با حقایق و وقایع تاریخی سازگار نیست و قابل مناقشه‌است، زیرا بر طبق تواریخ معتبره وفات حضرت امام محمدتقی در سال دویست و نوزده یا دویست و بیست بوده‌است و در اول همان سال وفات او، معتصم عباسی حضرتش را به بغداد دعوت کرد و با احترام و تجلیل تمام، او را در عمارت‌های خاص خلیفه منزل داد و تا روز وفاتش در همانجا بود. پس صدور چنین نامه‌ای از آن حضرت در این سال بسیار بعید است:

۱- مسعودی در مروج الذهب (ص ۳۴۸، ج ۲، چاپ سال ۱۳۴۶ قمری مصر) می‌نویسد: «وفي هذه السنة - وهي سنة تسع عشرة ومائتين - قبض محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب علیه السلام، وذلك لخمس خلون من ذي الحجة، ودفن ببغداد في الجانب الغربي بمقابر قریش مع جده موسى بن جعفر.» پس مسعودی مورخ بزرگ شیعی سال وفات او را در پنجم ذی‌الحجه سال دویست و نوزده هجری دانسته‌است.

۲- ابن خلکان نیز در وفات الاعیان (ص ۲۳، ج ۲، چاپ تهران) وفات آن حضرت را در پنجم ذی‌الحجه ۲۱۹ یا ۲۲۰ دانسته‌است.

۳- مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب منتهی الامال و تتمه المنتهی وفات آن حضرت را در سال ۲۱۹ یا ۲۲۰ نگاشته‌است.

۴- خبری که در کتاب «عیون اخبارالرضا علیه السلام» مرحوم صدوق است نیز وفات



حضرت جواد را در سال ۲۱۹ تأیید می‌کند زیرا در آن خبر داستان حرکت حضرت رضا علیه السلام از مدینه به طوس و بیمار شدن آن حضرت هفت روز قبل از رسیدن به طوس و عیادت مأمون از آن حضرت است. در آن حدیث حضرت رضا علیه السلام بمأمون می‌فرماید: «أَحْسِنُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مُعَاشِرَةَ أَبِي جَعْفَرٍ، فَإِنَّ عُمْرَكَ وَعُمْرَهُ هَكَذَا، وَجَمَعَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ» یعنی ای امیرمؤمنان (مأمون) با ابوجعفر (امام محمدتقی) بخوبی معاشرت کن زیرا عمر تو و عمر او مانند این دو انگشت سبابه من است حضرت دو سبابه خود را پهلوی هم گذاشت. یعنی یکی پس از دیگری.

و چون مأمون در سال ۲۱۸ فوت نموده است پس از یکسال بعد از او حضرت جواد فوت نموده است که همان سال ۲۱۹ باشد.

۵- در کتاب «اثبات الوصیه» منسوب بمسعودی تولد حضرت جواد را در شب ۱۹ ماه رمضان سال ۱۹۵ هجری نوشته و عمر آن حضرت را بیست و چهار سال و چند ماه دانسته است هر چند وفات آن حضرت را در پنجم ذی‌الحجه سال ۲۲۰ نوشته است لکن اشتباه است! زیرا ماه ذی‌الحجه ماه عربی است و اگر آن حضرت در پنجم ذی‌الحجه سال ۲۲۰ وفات نموده باشد سن مبارکش بیست و پنج سال و چند ماه می‌شود و چون در تاریخ تولد آن جناب اختلافی نیست پس تاریخ وفات او همان سال ۲۱۹ خواهد بود. بنابراین حضرتش یکسال قبل از نگارش این نامه فوت نموده بود، چگونه علی بن مهزیار آن نامه را در سال ۲۲۰ در راه مکه ارائه داده است و مطالبه خمس و حقوق فلان و بهمان برای آن حضرت می‌کرده است، در حالی که بر فرض آنکه در سال ۲۲۰ هم آن حضرت وفات نموده باشد چون مهمان خلیفه و در تحت نظر او بوده است چگونه چنین نامه‌ای نوشته است و این مال و خمس را برای چه کسی می‌خواسته است؟! شاید برای همان علی بن مهزیار که یکباره همه را بسوی تحلیل نماید!!! و چون معمولاً راه مکه در ماه ذی‌القعدة و ذی‌الحجه برای حج آماده است مطالبه این حقوق بعد از وفات حضرت بوده و همان برای علی بن مهزیار خوب است.

اشکال دیگری که در این نامه وارد است آن است که از جمله عبارات آن این است

که حضرت عليه السلام نوشته است: «وَمِنْ ضَرْبِ مَا صَارَ إِلَى قَوْمٍ مِنْ مَوَالِيٍّ مِنْ أَمْوَالِ الْخُرَمِيِّهِ الْفَسَقَةِ فَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَمْوَالًا عِظَامًا صَارَتْ إِلَى قَوْمٍ مِنْ مَوَالِيٍّ فَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَلْيُوصِلْ إِلَى وَكَيْلِي». در این عبارت سخن از اموال خرمیان رفته است که حضرت فرموده باشد «من دانستم که اموال مهمی از خرمیان فاسق، عائد شیعیان من شده پس هر که در نزد او چیزی از این بابت هست آن را بوکیل من تحویل دهد! اینک باید دید این عبارت چگونه با تاریخ خرمیان موافق است:

بنابر تواریخ معتبره بابک خرمی در سال ۲۲۱ (یعنی دو سال بعد از وفات حضرت جواد(ع) کارش سخت بالا گرفت، و عساکر او بطرف شهرستانها روی آوردند اینک عین عبارت مسعودی در مروج الذهب (ص ۳۵۱، ج ۲):

«وكان بدء ما وصفنا فيما فعله المعتصم سنة إحدى وعشرين ومائتين. خروج بابك الخرمي: واشتد أمر بابك الخرمي ببلاد الران والبيلقان، وكثرت عترته في تلك البلاد وسار عساكره نحو تلك الأمصار، ففرق الجيوش، وهزم العساكر، وقتل الولاة، وأفنى الناس، فسير إليه المعتصم الجيوش وعليها الأفشين، وكثرت حروبه واتصلت، وضاق بابك في بلاده حتى انفض جمع، وقتل رجاله...».

پس شکستی که نصیب بابک شده از سال ۲۲۱ بعد بوده و اگر اموال نصیب کسانی شده که شاید از شیعیان هم در میان آنان بوده اند از این سال بعد است. پس چگونه در سال ۲۲۰ و پیش از آن اموالی عائد شیعیان شده که حضرت از ایشان مطالبه خمس می نماید؟

قتل بابک هم بنا بتصریح مسعودی در مروج الذهب در پنجشنبه دوم صفر ۲۲۳ بوده است. هرچند مورخین دیگر در سال قتل او اختلاف دارند ولی هیچ کدام قتل او را پیش از سال ۲۲۳ ندانسته اند.

مثلاً تاریخ گزیده سال قتل بابک را در رجب سال ۲۲۸ دانسته و در جوامع الحکایات عوفی سال ۲۲۶ می باشد. مرحوم محدث قمی در تتمه المنتهی (ص ۲۲۳) نیز سال خروج بابک را در سال ۲۲۱ می نگارد در لغت نامه دهخدا شرح فرستادن افشین را بجنگ بابک در سال ۲۲۰ نوشته است ولی در آنسال همه فتح و فیروزی با بابک بوده و شکستی

نصيب او نشده است که اموال عظامی عاتد شیعیان حضرت جواد شده باشد. پس قضیه سالبه بانتفاء موضوع است.

فقط در تاریخ طبری (ص ۲۲۴، ج ۷، چاپ قاهره ۱۳۵۸ قمری) ضمن حوادث سال ۲۱۹ می نویسد: «وفي هذه السنة قدم إسحاق بن إبراهيم بغداداً من الجبل يوم الأحد لإحدى عشرة ليلة خلت من جمادى الأولى ومعه الأسرى من الخرمية والمستأمنة، وقيل إن إسحاق بن إبراهيم قتل منهم في محاربتهم إياهم نحواً من مائة ألف سوى النساء والصبيان». گرچه در این حادثه سخنی از غنائم نیست اما کثرت اسراء دلیل است که در آن سال غنائمی از خرمیان عاتد مجاهدین شده است و شاید همین قضیه نویسنده نامه را تحریک کرده است که مطالبه خمس آنرا بنماید!

و چنانکه گفته شد حضرت جواد علیه السلام در سال ۲۱۹ یا ۲۲۰ از همان اول سال بدعوت المعتصم در بغداد و تحت نظر خلیفه بوده است چنانکه در اصول کافی در ذیل احوال آن حضرت می نویسد:

«و قد كان المعتصم اشخصه الى بغداد مع زوجته ام الفضل بنت المأمون لليلتين بقيا من المحرم سنة عشرين و مائتين و توفي بها في آخر ذيقعدة الحرام من السنة المذكورة».

و علامه مجلسی در مرآت العقول (ص ۴۱۲، ج ۱) نوشته است: «فورد بغداد لليلتين من المحرم سنة عشرين و مائتين، وأقام بها حتى توفي في هذه السنة».

و این قول را از ابن شهر آشوب نقل کرده است بنابراین حضرت جواد علیه السلام در دوم محرم همان سال وفاتش یعنی از اول سال در بغداد در قصر خلیفه تحت نظر بوده است پس چگونه ممکن است چنین نامه ای بنویسد و برای که و چه بنویسد؟! زیرا نه خود به آن وجه احتیاج داشته و نه دسترسی بخویشان و شیعیانش داشته است. و چنانکه قبلاً هم آوردیم جنابش در هر سال در زمان مأمون یک میلیون درهم از بیت المال مأخوذ می داشت و معلوم است که حضرتش خدم و حشم و لشکر و سپاهی نداشت و حتی دارای عائله سنگینی نبود که بنفقه فوق العاده نیازمند باشد تا محتاج گرفتن اینگونه چیزها شود. و اشخاص که بنام آن حضرت از مردم اخاذی می کردند جز ربودن و جمع

اموال چه منظوری داشتند؟!

اینها اشکالاتی است که از لحاظ تاریخ بر این نامه وارد است و چه خوب فرموده است شهید ثانی در کتاب الدرایه (ص ۵۱، چاپ نجف): «وقد افْتُضِحَ قَوْمٌ ادَّعُوا الروایةَ عن شیوخِ ظَهَرَ بالتاریخِ کذبَ دعواهم»: یعنی کسانی که روایت را با تاریخ از بزرگان و شیوخ ادعا کردند درست رسوا شدند زیرا تاریخ دعوی آنها را دروغ کرد. سپس شهید می نویسد: «و کم فتح الله علينا بواسطة معرفة ذلك العلم (أي علم التاريخ) بکذب أخبار شائعة بين أهل العلم فضلاً عن غیرهم حتی کانت تبلغ قرینة الاستفاضة و لو ذکرنا لطلال الخطب». یعنی چه بسیار اخباری که بین اهل علم و دانش شایع بود تا جایی که در نزد آنها بحد استفاضة رسیده بود (تا چه رسد بغیر ایشان)، بواسطه معرفت و شناختن علم تاریخ خدا بر ما فتح بابی کرد که بدروغ بودن این اخبار که بحد شیاع بود پی بردیم که اگر آنرا شرح دهیم سخن بدرازا می کشد (مثنوی هفتاد من کاغذ شود)!

آری اگر این روای خمس گیر، این نامه را مستند بتاریخ معینی نکرده بود خیلی بنفع او بود ولی چه توان کرد که دروغگو کم حافظه می شود.

اگر هم فرض شود که حضرت امام محمد تقی علیه السلام در سال دویست و بیست فوت نموده است چون از اول سال یعنی دهه‌ی اول محرم روز پنجم یا هشتم بر معتصم وارد شده است باز هم بسیار بعید است که چنین نامه‌ای از آن حضرت صادر شود و خمسی چنین بر شیعیان خود فرض و از آنان مطالبه فرماید زیرا حضرتش مهمان خلیفه وقت و تحت نظر او بوده است پس چنین اموالی را برای چه کسی می خواسته است؟ خصوصاً که در ذیقعه همان سال فوت نموده است.

### اشکال سوم: از حیث متن و مضمون

۱- در ابتدای نامه می گوید: «الَّذِي أُوجِبَتْ فِي سَنَتِي هَذِهِ». یعنی من امسال آنچه را که واجب می کنم. و چنین عبارتی از امام هدایت بسیار بعید است! زیرا امر واجب کردن و حرام نمودن آنها سال بسال جز در شأن خدای متعال نیست در حالی که هرگز در کتب آسمانی هم عبارتی چنین، باین مضمون نیامده است!!! و اگر فرضاً امری قابل نسخ و

فسخ باشد باز هم موکول به ماه و سال نمی‌شود چنانکه در مسئله زنانی که مرتکب زنا می‌شوند برحسب آیه شریفه ۱۵ سوره النساء که خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّتِي يَأْتِيكِ الْفَحْشَاءَ مِنْ نِسَائِكَ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾ (النساء / ۱۵)

«یعنی از زنان شما آن زن‌هائی که مرتکب زنا شوند چهار نفر از خود شما (مسلمانان) بر ایشان شاهد بگیرید پس اگر شهود، بزناى آن زنان شهادت دادند آن زنها را در خانه‌ها بازداشت کنید تا ایشان را مرگ در رسد یا خدا برای ایشان راهی دیگر مقرر دارد».

از مضمون آیه شریفه برمی‌آید که بازداشت اینگونه زنان موقتی بوده و خدا را در باره ایشان حکم دیگری است که بعداً مقرر می‌شود. پس از این آیه، آیه شریفه‌ی ۲ سوره النور است که در این باره می‌فرماید: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...﴾ (نور/۲)

که برای زناکار صد تازیانه مقرر می‌شود یا حد رجم که بنا بر احادیث و اقوال بعد از این آیه مقرر شد.

اما در اینجا نویسنده نامه هرکس باشد خیلی آمرانه‌تر از خدا می‌گوید: در این سال این‌را واجب کردم. علتش را هم تعیین نمی‌کند بلکه می‌گوید برای یک معنی و منظوری از معانی و منظوره‌های بسیاری که کراهت دارم تمام آن معانی را توضیح دهم از خوف انتشار (کاش یکی از آن معانی را تفسیر فرموده بود) و با اینکه وعده می‌دهد که پاره‌ای از آنرا تفسیر کند معهدا در نامه هیچگونه تفسیری در این باب نشده است!!! و عجب اینست که با این طنطنه از انتشار می‌ترسد!! و در دنبال آن می‌گوید که همه‌ساله این را واجب نمی‌کنم بلکه همان زکاتی را که خدا بر ایشان فرض کرده‌است من هم همان را واجب می‌کنم.

این عبارت از امام معصوم که حافظ شریعت و مبین احکام الهی است بسیار بعید است زیرا خود را در ردیف خدا دانسته و می‌گوید: من این خمس را واجب می‌کنم و

خدا آن زکات را واجب کرده است که من هم برای سالهای دیگر آن زکات را واجب می‌دانم. چنین کلامی از دهان و قلم امام نه حتی یکمرد مسلمان صادر نمی‌شود، چه هیچکس را حق وضع حکم و تعیین قانون پس از انقطاع وحی نیست و هرگز امام چنین کاری نمی‌کند.

اینگونه نسبت‌ها را آن غالیانی به ائمه می‌دهند که می‌گویند: علی علیه السلام در مسجد بصره می‌فرمود: «أنا مورك الأشجار.... أنا فاطر السموات والأرض.... أنا الأول، وأنا الآخر، وأنا الظاهر، وأنا الباطن... وأنا بكل شيء عليم» و همچون محمدبن سنان که او خود می‌گوید که بحضرت امام محمد تقی عرض کرده است: «إنك تفعل بعبادك ما تشاء، إنك على كل شيء قدير!!».

از غالیان بدتر از ناصبی بعید نیست چنین نسبت‌هایی به آن بندگان برگزیده خدا بدهند (لعنت الله عليهم أبد الأبدین) در دنبال آن می‌نویسد: «وَأَيُّهَا أَوْجِبْتُ عَلَيْهِمُ الْخُمْسَ فِي سَنَتِي هَذِهِ فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ الَّتِي قَدْ حَالَ عَلَيْهَا الْحَوْلُ» یعنی من فقط خمس را در این سال، آنهم فقط در طلا و نقره‌ای که سال بر آنها گذشته باشد واجب می‌کنم در این عبارت غیز از اشکال اینکه امام چه حقی دارد که واجب کند و حرام کند یا مباح.

### اشکالات دیگری بر متن و مضمون این روایت است

۱- اینکه خمس را فقط در طلا و نقره واجب کرده است و از اشیاء بیست و پنجگانه‌ای که فقهای گذشته و اشیاء هفتگانه‌ای که فقهای زمان ما خمس را در آنها واجب می‌دانند نامی نبرده است.

۲- در طلا و نقره‌ای خمس را واجب کرده است که سال در آنها گذشته باشد در حالیکه در خمس شرط گذشتن سال نیست چنانکه در اشیائی که مشمول زکات است مضمی حول را شرط می‌دانند. در خمس فقط شرط مونه است بدون قید عام. و این شرط در طلا و نقره که یکسال بر آن گذشته باشد عجیب است!! زیرا ممکن است که خمس این طلا و نقره را در سال گذشته داده باشند و حال یکسال دیگر بر آن گذشته باشد در چنین صورت این طلا و نقره مشمول خمس نمی‌شود هرچند مشمول حکم زکات

است.

۳- عجیب‌تر اینکه در دنبال عبارت می‌نویسد: «وَلَمْ أُوجِبْ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ فِي مَتَاعٍ وَلَا آيَةٍ وَلَا دَوَابٍّ وَلَا خَدَمٍ وَلَا رِبْحٍ رِبْحَهُ فِي تِجَارَةٍ وَلَا صَيْعَةٍ». در حالی که در ظروف و چهارپایان و خدمتگزاران کسی نگفته‌است خمس واجب است حتی آنانی که خمس را در بیست و پنج چیز و بیشتر واجب دانسته‌اند! پس این چگونه خمس است که در این نامه آمده است؟! و اگر در ربح تجارت و زراعت خمس نباشد پس خمس در ارباح مکاسب چرا؟!!

۴- نویسنده این نامه چنان خود را ذیحق و مالک مطلق این اشیاء (ظروف و چهارپایان و خدمتگزاران) می‌داند که از اینکه از این اشیاء خمس نمی‌گیرد منت می‌گذارد و می‌نویسد: «تَخْفِيفًا مِنِّي عَنْ مَوَالِيٍّ وَمَتَا مِنِّي عَلَيْهِمْ». این تخفیف و منت را هم مرهون بعلتی می‌کند که چون سلطان از اموال آنها مالیات گرفته‌است لذا امام بر ایشان تخفیف می‌دهد و منت هم می‌گذارد. در حالی که این عبارت از هر که باشد صحیح نیست:

الف - چنانکه گفتیم در این اشیاء خمس نیست که او بگیرد یا نگیرد.

ب - منت و تخفیف در جایی است که کسی حقی را از کسی که قادر پرداخت آن است صرف نظر کند بر او منت گذارد نه بر بیچاره‌ای که سلطان با سنگ چرب چیزی را از او گرفته‌است دیگر تخفیف و منت معنائی ندارد.

ج - در تاریخ سلاطین بنی‌عباس دیده نشده‌است که آنها از ظروف و چهارپایان و خدمتگزاران مالیات یا خمسی گرفته باشند. که این جناب نامه‌نویس! چنین چیز را به شیعیان تخفیف بدهد و بر آنان منت گذارد.

۵ - دسترنج تجارت که در آن خمس است صرف نظر می‌کند و فقط از طلا و نقره‌ای که معلوم نیست بچه کیفیتی است که سال بر آن گذشته‌است خمس مطالبته می‌نماید. زیرا اگر این طلا و نقره از ربح تجارت باشد یا از متاعی عاید شده باشد در آنها خمس را واجب نکرده‌است فقط طلا و نقره‌ای که یکسال مانده باشد حال شمش

است یا قراضه است یا پول است یا زینت است یا ظرف است معلوم نیست، هرچه هست همین که یکسال بر آن گذشته است مشمول خمس است که در این سال واجب کرده است، عجیب تر از همه اینها آن است که با اینکه نویسنده نامه در ابتدای نامه خود خمس را در این سال (سال ۲۲۰) واجب کرده است آنها فقط بطلا و نقره ای که سال بر آن گذشته است، مثل اینکه چون از سایر اشیاء صرف نظر کرده است پشیمان شده است زیرا در دنبال آن می نویسد: «فَأَمَّا الْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ فَهِيَ وَاجِبَةٌ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ عَامٍ»، و بعداً استشهاد بآیهی شریفه می کند که چندان به مطلب او مربوط نیست و چنانکه قبلاً هم آوردیم عموم مفسرین و ارباب لغت غنیمت را جز در اشیاء دارالحرب نمی دانند و فوائد را بموجب این آیه مشمول خمس نمی دانند بلکه متشبث به اخبار و احادیث کذائی می شوند. پس نویسنده این نامه غیر از طلا و نقره که سال بر آن گذشته از غنائم و فوائد هم خمس می خواهد و بعد غنائم و فوائد را چنین تعریف می کند: «وَالْغَنَائِمُ وَالْفَوَائِدُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فِيهَا الْغَنِيمَةُ يَغْنَمُهَا الْمَرْءُ وَالْفَائِدَةُ يُفِيدُهَا» تا آخر عبارت. که هم از غنیمت که معلوم نیست مقصودش چیست؟ خمس می خواهد زیرا اگر مقصودش غنائم جنگ است که آن در هر سال مشمول خمس نیست و اگر مقصودش معادن و کنوز و غوص است در آنها هم سال شرط نیست و همینکه مؤنه استخراج آنها از درآمد کسر شد بقیه مشمول خمس است در هر وقت و آن فقط در پاره ای از آنها نصاب زکات شرط است. از غنیمت جز این تعریف نشده است که «الْغَنِيمَةُ يَغْنَمُهَا» هال چه چیز است؟ معلوم نیست؟ در دنبال آن کلمه: فائده است، آنها جز اینکه می نویسد: یفیدها که معلوم نیست چه می خواهد؟ معنائی به نظر نمی رسد.

آنگاه تعریف جایزه می کند که ارزش زیادی داشته باشد و میراثی که بکسی (لا یحتسب) عائد شده باشد و مالی که از ظالمی گرفته شود و مال مصاحبی که صاحبش شناخته نشود و از اموالی که از خرمیان عائد شده است تمام اینها را مطالبه می کند!!! او که در ابتدا جز از طلا و نقره یکسال مانده خمس نمی خواست. اکنون از غنائم و فوائد هر نوع و هر چه باشد مؤنه را می خواهد و از جائزه ای که شخصی به شخصی



داده باشد که ارزش زیاد داشته باشد و از میراث ممن لا یحتسب و مالی که از ظالمی گرفته شده باشد و مالی که صاحبش شناخته نشود و از اموال خرمیان همه را می‌خواهد!!! و اکتفا بخمس نمی‌کند زیرا در آخر می‌نویسد: «فَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَلْيُوصِلْ إِلَى وَكَيْلٍ». یعنی هر کس از اینها که فوقاً بر شمردم چیزی در نزد او باشد باید آنرا بوکیل و نماینده من برساند و کسی که بواسطه دوری راه و مشقت دسترسی ندارد تصمیم بگیرد که آنها را برساند هر چند بعد از مدتی باشد! نویسنده نامه در آخر از مدخل و مزرعه‌ای که درآمدش بیش از خرج آن است نصف یک ششم (یک دوازدهم) واجب کرده‌است حال معلوم نیست که این یک دوازدهم را برای خود می‌خواهد یا همان زکاتی است که قبلاً گفته است: «وَلَا أُوجِبُ عَلَيْهِمْ إِلَّا الزَّكَاةَ الَّتِي فَرَضَهَا اللَّهُ عَلَيْهِمْ». احتمالاً همان باشد جز اینکه از آنهم یک دوازدهم مطابته می‌کند، زیرا خمس یک پنجم است نه یک دوازدهم و شاید هم خواسته‌است امسال در امر خمس چنین عمل کند در حالی که عبارت این معنی را نمی‌رساند. هرچند در این نامه می‌گوید: «فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُطَهِّرَهُمْ وَأُزَكِّيَهُمْ بِمَا فَعَلْتُ فِي عَامِي هَذَا مِنْ أَمْرِ الْخُمْسِ» که موهم این معنی است که امسال در امر خمس چنین می‌کند! اما بعداً می‌گوید: «وَأِنَّمَا أُوجِبْتُ عَلَيْهِمُ الْخُمْسَ فِي سَنَتِي هَذِهِ». و عبارات بعدی معطوف به این جمله است.

پس این حدیث چنانکه پیداست از تمام احادیث در این باب بی‌اعتبارتر است و اشکالاتی که بر آن وارد است بحدی است که هیچ حدیثی چنین نیست.

مرحوم شیخ حسن بن زین‌الدین پسر شهید ثانی در کتاب «منتقى الجمان» (ص ۴۱، ج ۲) پاره‌ای از این اشکالات را از قبیل اینکه امام چرا گفته‌است (اوجبْتُ) و یا اینکه چرا نیم یک سدس را پذیرفته‌است آورده‌است و سپس جواب‌هائی برای آن تهیه نموده‌است که کافی نیست. همچنین مرحوم محقق سبزواری اشکالاتی نظیر اشکالات فوق بر این حدیث آورده آنگاه به توجیهاتی پرداخته است!! اما صاحب مدارک گفته است: روایت علی بن مهزیار هر چند از حیث سند معتبر است لکن متروکه الظاهر است. لیکن بنظر ما چنانکه شرح کردیم در این حدیث اشکالاتی بیش از آنچه این بزرگواران آورده‌اند وارد

است و توجیهاات آنان در رفع اشکال تمام نیست.

کاش این همه سعی و کوشش که برای توجیه اینگونه احادیث ظاهرالکذب والبطلان می شود در تطبیق آن با آیات خدا و سنت مسلمه متواتره رسول الله ﷺ شود. در کجای کتاب خدا و سنت عملی رسول الله چنین حقی برای کسی از امام و غیر امام تعیین شده که گاهی خمس طلا و نقره یکسال بر آن گذشته را مطالبه نماید و گاهی غنائم و فواید و جایزه و میراث ممن لایحتسب و مالی که از دشمنی گرفته شود و مالی که بی صاحب باشد و اموالی که از خرمیان عائد شیعیان شده همه را مطالبه کند و از عایدات مزارع و مداخل یک دوزادهم بخواهد؟

بخصوص در این حدیث: امامی که یکسال قبل از این نوشته، از دنیا رفته است. یا بر فرض تسلیم در همان سال دویست و بیست فوت نموده است چگونه به شیعیان خود دستور می دهد که تصمیم بگیرند که این اموال را به وکیل من برسانند و هر چند بعد از مدتی باشد مثلاً هرگاه بعد از دو سال و ده سال هم باشد!

خوب اگر این امام کشته شد و یا فوت کرد در آن صورت تکلیف شیعیان و این وکیل چیست؟ چنانکه در همین سال یا یک سال جلوتر فوت نمود: آیا وکیل معزول است یا نه؟ و در صورت عزل اموال را به چه کسی بدهد؟ یا خود بخورد؟ مگر اینکه همانطور که خود این وکیل (علی بن مهزیار) گفته است: امام هم آنچه در دست او بوده است به وی تحلیل فرموده است.

هر چه از این حدیث برآید نتیجه اش آن است که خمس ارباح مکاسب (سود کسبها) و آنچه را که در کالا و اجناس و چهارپایان و خدمتگزاران و ربح تجارت و غلات مزارع و غنائم و فواید و جایزه ای که کسی به کسی ببخشد که ارزش زیاد داشته باشد (معلوم نیست تا چه مقدار؟) و میراث از کسی که شخص انتظار چنین میراثی ندارد (غیر میراث پدر و پسر) و مال دشمنی که مأخوذ شود و مال بی صاحبی که صاحبش شناخته نشود و مال پیروان بابک خرم دین و امثال آن مال امام است!!! چرا؟ و بچه جهت؟ معلوم نیست!!! و بر فرض آنکه مال او بود! به دیگران چه مربوط؟!!

حدیث پنجم - که دلالت دارد بر اینکه خمس بر ارباح مکاسب است و آنها را اختصاص به امام دارد، حدیث هشتم و سائل الشیعه در این باب است. این حدیث را هم فقط شیخ طوسی در تهذیب (ص ۱۲۲، ج ۴) آورده است و در سایر کتب احادیث و فقه از آن خبری نیست:

«... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: عَلَى كُلِّ امْرِيٍّ غَنِمٌ أَوْ اكْتَسَبَ، الْخُمْسُ بِمَا أَصَابَ لِفَاطِمَةَ عليها السلام وَلَمِنْ يَلِيَّ أَمْرَهَا مِنْ بَعْدِهَا مِنْ ذُرِّيَّتِهَا الْحُجَجِ عَلَى النَّاسِ فَذَلِكَ لَهُمْ خَاصَّةٌ يَضْعُونَهُ حَيْثُ شَاءُوا إِذْ حُرِّمَ عَلَيْهِمُ الصَّدَقَةُ حَتَّى الْحَيْطُ لَا يَخِيطُ قَمِيصاً بِخَمْسَةِ دَوَائِقَ فَلَنَا مِنْهَا دَائِقٌ إِلَّا مَنْ أَحَلَّلَنَا مِنْ شِيعَتِنَا لِتَطْيِبِ لَهُمْ بِهِ الْوِلَادَةَ. إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْظَمَ مِنَ الزَّانَا. إِنَّهُ لَيَقُومُ صَاحِبُ الْخُمْسِ فَيَقُولُ: يَا رَبِّ! سَلْ هَؤُلَاءِ بِمَا أُيْحُوا.»

مضمون حدیث آنکه: حضرت صادق عليه السلام فرمود: هر کس غنیمت آرد یا کسب کند خمس را از آنچه که بفاطمه می رسد و به کسی که متصدی امر فاطمه یا امر مال فاطمه بعد از فاطمه است از ذریه ی او که حجت های خدایند بر خلق این خمس خاص ایشان است که آنرا در هر کجا که خواستند مصرف می کنند زیرا صدقه برایشان حرام شده است: حتی اگر نخعی باشد که با آن بتوان پیراهنی دوخت و پنجدانگ هم ارزش داشته باشد یکدانگ آن از آن ماست. جز کسانی که از شیعیان ما که ما برایشان حلال کرده ایم تا حلال زاده باشند. همانا که هیچ چیز در نزد خدا در روز قیامت بزرگتر از زنا نیست هنگامی که صاحب خمس برمی خیزد و می گوید: پروردگارا از اینان بپرس: بچه علت و جهت آن را مباح کردند؟

### بررسی سند حدیث پنجم

این حدیث را اولاً از حیث سند بررسی می کنیم تا ارزش آن معلوم شود آنگاه از حیث متن، تا ببینیم مقصود چیست؟

در خصوص روایات این حدیث از تحقیق درباره سایر روایات آن صرف نظر می کنیم زیرا با دقت و تحقیق در باره احوال یکنفر آن که عبدالله بن القاسم الحضرمی است از

تتبع در احوال سایرین بی نیازیم از آنکه حدیث تابع اخسّ رجال است! چنانکه نتیجه تابع اخسّ مقدمات است.

۱- ابن الغضائری علیه الرحمه بعد از آنکه او را واقفی شمرده است فرموده است: «عبد الله بن القاسم الحضرمي: كوفي ضعيف أيضاً غال متهافت لا ارتفاع به». یعنی عبدالله بن القاسم الحضرمی علاوه بر اینکه واقفی است و بعد از حضرت کاظم علیه السلام به بقیه ائمه اثنی عشر اعتقاد ندارد، از روایانی است که از حیث روایت ضعیف است، علاوه بر آن غالی است و چرندگوئی است که بدان اعتنا و اعتباری نیست!!

۲- نجاشی پس از آنکه عبارت غضائری را آورده است خود فرموده است: «عبد الله بن القاسم الحضرمي المعروف بالبطل، كذاب، غال، يروي عن الغلاة، لا خير فيه و لا يُعْتَدُّ بروايته». یعنی عبدالله بن القاسم الحضرمی که معروف به بطل است هم دروغگو است و هم غالی است و هم روایت از غلات می کند، در او خیری نیست و نباید به روایت او اعتنا و اعتماد کرد.

۳- علامه حلی در قسمت دوم خلاصه فرموده است: «عبد الله بن القاسم الحضرمي من أصحاب الكاظم عليه السلام واقفي وهو يُعرف بالبطل وكان كذاباً روى عن الغلاة لا خير فيه ولا يُعْتَدُّ بروايته و ليس بشيء، ولا يُرتفع به». «عبد الله بن القاسم الحضرمی از اصحاب کاظم علیه السلام واقفی و معروف به بطل و کذاب بود و روایت از غلات را روایت کرده و خیری در او نیست و روایت او را نباید به اعتبار برد.»

### بررسی متن حدیث پنجم

۱- در این صورت که این خمس حق حجج بر مردم است از آن جهت که صدقه بر ایشان حرام است پس صدقه بر غیر ایشان از بنی هاشم حلال است چنانکه هم کتاب خدا و هم سیره و هم احادیث اهل بیت علیهم السلام آنرا تأیید می کند. پس شهرت اینکه صدقه بر بنی هاشم حرام است و باطل است.

۲- در این حدیث گفته است که حتی ریسمانی که با آن پیراهنی دوخته شود که پنج دانگ ارزش داشته باشد یکدانگ آن مال ماست مگر اینکه آنرا به کسانی که از شیعیان ما هستند حلال کرده باشیم تا طیب الولاده شود. در این جمله دو حکم بنظر می رسد و برخلاف نظر و فتاوی فقهای خمس آور هست:

اول- اینکه آنان می‌گویند که خمس بخشوده ائمه مربوط به غنائم جنگ است که شیعیان را گاهی از آن بهره‌ای بوده است پس این که قیمت نخعی را که پنج دانگ است و یک‌دانه آن مال امام است بخشیده است از خمس غنائم جنگ است و ظاهر حدیث این است که خمسی را که حق فاطمه است و به ذریه او می‌رسد همان خمس غنائم جنگ است.

دوم- فقهای خمس‌آور می‌گویند اینکه آنچه ائمه به شیعیان خود حلال کرده‌اند تا ولدالزنا نباشند کنیزانی است که از غنائم خمس نداده بدست شیعیان می‌رسد. در این حدیث و احادیث دیگر خلاف این مدعی است زیرا در اینجا گفتگو از ریسمانی است که پنج دانگ ارزش داشته باشد یعنی کوچکترین چیز غیر قابل اعتنا تا بزرگترین آن. پس سخن از کنیز و امثال آن نیست بلکه هر چیزی که مشمول خمس است به شیعیان حلال شده است چنانکه احادیث تحلیل با کثرتش مؤید این معنی و مصدق این مدعی است.

۳- در این حدیث ادعا شده است که بزرگترین گناهان زناست و در روز قیامت گناهی از آن بزرگتر نیست. آیا شرک بخدا و ریختن خون ناحق و عاق والدین بتصریح کتاب خدا و احادیث بسیار بی‌شمار گناهش بزرگتر از زنا نیست؟!

۴- در کتاب خدا از این حق باین عظمت که مال فاطمه است اثری نیست و در سنت رسول هم چنین چیزی نبوده است پس مطالبه حق باین بزرگی را که مستند بکتاب و سنت نبوده است بچه مدرک خواسته است؟ و چرا از آن در کتاب و سنت اثری نیست؟.

۵- چنین حقی را که صاحب آن در روز قیامت برمی‌خیزد و عرض می‌کند: پروردگارا از اینان پرس که بچه علت و دلیل آنرا مباح کردند؟ از ایشان پرسیده می‌شود شما بفرمائید بچه دلیل آنرا مطالبه می‌کنید؟!

۶- چون فردای قیامت محضر خدا محضر عدل مطلق و کامل است. یقیناً از چیزی که هیچ دلیل ندارد کسی مؤاخذه نخواهد شد و اگر چیزی قابل مؤاخذه باشد باید دلیل

آن روشن و مسلم باشد و عقاب بلا بیان قبیح است. پس باید کسانی که چنین حقی را بدون دلیل روشن از مردم می‌گیرند و چون مال کافر حربی مصرف می‌کنند اگر اعتقاد بقیامت و محضر عدل الهی دارند خود را آماده جواب آن روز عظیم بنمایند.

پس آنچه از این حدیث - صرفنظر از ضعف و سند بی‌اعتباری آن و مضمون ناموزون و نامعقول آن - بدست آمد برخلاف نظر صاحب وسائل‌الشیعه که آنرا در ردیف احادیث وجوب خمس بر ارباح مکاسب آورده است، و روح حدیث ناظر بخمس غنائم جنگ است که در آن ممکن است حقی برای فاطمه علیها السلام قائل شد نه در ارباح مکاسب و آن هم بنص همین حدیث و احادیث دیگر که بر شیعیان بخشیده شده است حقی است که بر ایشان حلال است! و اگر با تمام این ضعف و نقص حقی ثابت شود مال امام است که از ذریه فاطمه و حجج علی‌الناس است نه کسان دیگر.

### نتیجه‌گیری

این احادیث پنجگانه از احادیث ده‌گانه که در موضوع خمس در ارباح مکاسب است چنانکه متناً و سنداً تحقیق شد عموماً ضعیف و غیرقابل اعتنا و از کسانی نقل شده که در کتب رجال کذاب و غالی و ضعیف و احمق و غیرمعمد شمرده‌اند و قهرمان و شخص شاخص اینان «علی بن مهزیار» است که این احادیث به او منسوب و مربوط است و او از کسانی است که در وضع و جعل این احادیث بهره‌ای وافی داشته است زیرا پس از جمع‌آوری این اموال بگفته خود او از امام تقاضای تحلیل از آنچه در دست اوست می‌نماید و امام هم به او حلال می‌کند!!

پس بر فرض آنکه تسلیم این موضوعات شویم خمس ارباح مکاسب خاص امام است و سایر بنی‌هاشم را چنانکه فقهاء می‌گویند و به سهمی بودن ایشان در این خمس قائلند، بهره‌ای نیست و آنچه در زمان ما معمول و جاری است هیچ مدرک و سندی از کتاب و سنت ندارد. و انسان متحیر است که اینان با چه جرأت آنرا اخذ و اکل می‌کنند؟ زیرا بر فرض آنکه امام را در ارباح مکاسب سهمی باشد با عدم حضور او و تحلیل به شیعیان، پس چگونه اینان چون شیر مادر آنرا اخذ کرده و بمصارف غالباً مصرفانه

می‌رسانند و بکسانی می‌خورانند که متصدی نشر این گونه اکاذیب بوده و دین خدا را بصورتی در آورده‌اند که اگر رسول آن ﷺ که آورنده آن دین است، آنرا ببیند هرگز نخواهد شناخت. تو گوئی خطاب آلوده بعتاب حضرت احدیت درباره ما مسلمانان مصداق اتم و اکمل یافته آنجا که می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَجْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (التوبه: ۳۴).

نگاهی عمیق بوضع موجود روحانیت در شیعه مصادیق بر آیه شریفه را روشن‌ترین صورت در جامعه‌ی گمراه ما می‌نمایاند.

\*\*\*





## احادیث پنجگانه‌ی دیگر خمس بر ارباح مکاسب

چنانکه سابقاً گفتیم در کتاب وسائل الشیعه محمد بن الحسن الحر العاملی، که جمع احادیث فقه‌است، ده حدیث در باب خمس بر ارباح تجارات و زراعات و صناعات آورده‌است. از آن ده حدیث پنج حدیث آن که همه‌ی آنها از حیث درجه صحت و اعتبار برطبق کتب درایه و رجال کمترین ارزش را ندارد خمس ارباح را پس از اثبات وجوب به امام اختصاص می‌دهد.

پنج حدیث دیگر که باز از حیث سند و متن همچون احادیث سابق‌الذکر است فقط از این احادیث خمس بر ارباح معلوم می‌شود و چون خمس بر ارباح اختصاص به امام دارد پس در واقع این احادیث پنجگانه‌ی دیگر متمم و مکمل آن احادیثند که در صورت ثبوت مدعای آنها، خمس ارباح متعلق به امام است و دیگری را در آن حقی نیست. اینک آن پنج حدیث دیگر:

### حدیث اول

۱- حدیثی است که باز آن را فقط شیخ طوسی در تهذیب (ص ۱۰۲ ج ۴) والاستبصار (ص ۵۵، ج ۲) از «عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ» (قهرمان خمس بر ارباح) آورده‌است و از نظر سایر فقهاء و محدثین قبل از شیخ دارای ارزش و اعتباری نبوده‌است که در کتب و مسانید خود نیاورده‌است: «سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: كَتَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عليه السلام أَخْبَرَنِي عَنِ الْخُمْسِ أَعْلَى جَمِيعِ مَا يَسْتَفِيدُ الرَّجُلُ مِنْ قَلِيلٍ وَكَثِيرٍ مِنْ جَمِيعِ الضَّرُوبِ وَعَلَى الصَّنَاعِ؟ وَكَيْفَ ذَلِكَ؟ فَكَتَبَ بِحَطِّهِ: الْخُمْسُ بَعْدَ الْمَثُونَةِ».

علی بن مهزیار از محمد بن الحسن الاشعری روایت می‌کند که او گفته‌است: بعضی از یاران ما بحضرت امام محمدتقی عليه السلام نوشت که مرا خبر ده، آیا بر جمیع آنچه شخص استفاده می‌کند از کم و زیاد از هر نوع که باشد و بر صنعت‌گران، خمس است و آن

چگونه است؟!

امام بخط خود نوشت که خمس بعد از مؤنه است!  
این حدیث نیز از چند جهت مردود و غیرقابل اعتناست.

### از حیث سند

اول راوی آن سعد بن عبدالله الأشعری است که در ضمن بررسی روات احادیث گذشته، گذشت که وی مورد توثیق ائمه رجال نیست از علی بن مهزیار (قهرمان خمس ارباح مکاسب) چیزی نمی‌گوییم زیرا با همه‌ی قسم‌هائی که در توثیق او خورده شده است دم خروس از جیب او پیدا است. علی آن را از محمد بن الحسن الأشعری روایت می‌کند. متأسفانه یا خوشبختانه این شخص نیز حالش معلوم نیست و مجهول است. آنچه درباره او گفته‌اند:

اول - مرحوم مقدس اردبیلی در شرح ارشاد بر این حدیث اشکال نموده و فرموده است: در صحت آن تأمل است. بجهت اینکه معلوم نیست محمد بن الحسن الأشعری کیست؟! زیرا بسیار بعید است که او محمد بن الحسن الصفار باشد از آن جهت که علی بن مهزیار چون خود مقدم بر اوست نمی‌تواند که از او روایت کند. بعلاوه صفار بدین لقب (الأشعری) معروف نبوده است. بلکه در لقب او اکتفا به (ابن الحسن) یا (صفار) می‌شود و لذا در مختلف نمی‌گوید: صحیح‌هی محمد. بلکه می‌گوید: روایت محمد. سپس مرحوم مقدس می‌فرماید از آن گذشته دلالت روایت نیز صریح نیست (معلوم نیست چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟)

دوم - صاحب مدارک هم در ذیل این روایت می‌نویسد: «وأما الرواية الثالثة، فلأن راویها وهو محمد بن الحسن الأشعري مجهول، فلا يمكن التعويل على روايته» (چون راوی آن مجهول است بدان اعتمادی نیست)

سوم - مرحوم محقق سبزواری هم در «ذخیره» محمد بن الحسن را مجهول دانسته و نوشته است این روایت بعلت جهالت راوی مردود است.

محمد بن الحسن الأشعری که خود مجهول است آن حدیث را از مجهولانی روایت

کرده است که گفته است: کتب بعض اصحابنا... که اگر این حدیث از مجهول بودن این راوی هم نجات می‌یافت باز مرسل بود و چندان قابل استناد نبود.

### اما از حیث متن

این حدیث از حیث متن نیز نارساست. زیرا با آنکه سائل پرسیده است که آیا بر جمیع آنچه شخص استفاده می‌کند از هر نوع و صنایع، خمس آن چگونه است؟ در جواب اکتفا شده است به اینکه خمس بعد از مؤنه است! در حالی که سؤال از مؤنه و کیفیت آن نبوده است و اصلاً به سؤال سائل توجهی نشده است!

استفاده از جمیع ضروب یعنی چه؟ و جواب خمس بعد از مؤنه یعنی چه؟ کدام مؤنه؟ مؤنه خود و عائله شخص در تمام سال؟ یا مؤنه آنچه مورد استفاده است از کسب و تجارت و معدن؟! معلوم نیست؟! مگر اینکه گفته شود بین سائل و مسؤل روزی بوده است؟ پس بدیگران چه مربوط است و از آن چه سند و مدرکی می‌توان بدست آورد؟

### حدیث دوم

۲- حدیث دوم که حدیث ششم و سائل الشیعه در این باب است: حدیثی است که در کافی از سماعه روایت شده است که او گفته است: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ [إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ] عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَنِ الْخُمْسِ؟ فَقَالَ: فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ». سماعه می‌گوید: از حضرت ابوالحسن (موسی ابن جعفر) عليه السلام پرسیدم از خمس فرمود: در آنچه مردم فائده می‌برند کم باشد یا زیاد؟ این حدیث نیز از حیث سند و متن دارای اشکالاتی است:

### از لحاظ سند

صرفنظر از ابراهیم بن هاشم که از راویان این روایت است و مورد توثیق عموم ائمه رجال نیست، راوی متصل بمعصوم آن «سماعه بن مهران» است که در نظر ائمه رجال دارای این احوال است:

الف - شیخ طوسی او را واقفی می‌شمارد، و چون امامی نیست روایتش صحیح نیست.

ب - مرحوم شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه در باب «ما یجب علی من أفطر أو جامع فی شهر رمضان» فرموده است: «وَلَا أُفْتِي بِالْخَيْرِ الَّذِي أَوْجَبَ عَلَيْهِ الْقَضَاءَ لِأَنَّهُ رَوَايَةٌ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ وَكَانَ وَاقِفِيًّا». یعنی من باین خبری که موجب قضاء روزه می‌شود کسی که در ماه رمضان افطار یا جماع کند فتوی نمی‌دهم زیرا آن روایت از سماعه بن مهران است در حالی که او واقفی بوده (یعنی حضرت کاظم را آخرین امام می‌دانست و بقیه ائمه را قبول نداشت).

ج - ابن الغضائری علیه‌الرحمه و احمد بن الحسین وفات او را در سال ۱۴۵ دانسته‌اند پس روایت او از حضرت موسی بن جعفر صحیح نیست زیرا در این موقع حضرت صادق علیه‌السلام زنده بود و امام متبع و مرجع انام از خاص و عام بوده‌است و معهود نبوده‌است که کسی با وجود حضرت صادق علیه‌السلام رجوع بحضرت کاظم علیه‌السلام نماید. چنانکه لقب ابوالحسن حضرت کاظم در این هنگام معروف و مشهور نبوده‌است. پس در اصل روایت که تاریخ مکذب آن است تردید است.

د - در رجال ابن داوود (ص ۴۶۰) او را واقفی و در (ص ۵۳۰) او را در عداد مجروحین و مجهولین آورده‌است.

ه - صاحب مدارک هم در بی‌اعتباری روایت سماعه با صدوق موافق است.

و - در «مقباس الهدایه» علامه مامقانی (ص ۸۳) ضمن آنکه سماعه را از واقفیه می‌شمارد از قول مرحوم وحید بهبهانی که در تطهیر رجال بدنام استاد مامقانی بوده می‌نویسد: «و غیر معلوم کفر هذا الشخص»، که معلوم می‌شود ائمه رجال او را تا حد کفر تنزیل داده‌اند و اینان در مقام دفاع از کافر بودن اظهار عدم علم می‌کنند و چون علت مهم واقفی بودن همان بردن و خوردن زکوات و اموالی بوده که بنام امام از مردم می‌گرفته‌اند لذا چنین حدیثی در مظان جعل و کذب است.

ز - این حدیث در هیچیک از کتب اربعه فقه (فروع کافی تهذیب والاستبصار و من

لا يحضره الفقيه نيامده است) و اگر در اصول كافي آمده است براي آن است كه صاحب كافي بخمس كذائي قائل نيست و خمس را خاص امام مي دانند. لذا در كتاب الحججه ضمن ساير صفات و مزايای ائمه آورده است.

### اما از حيث متن

سائل از امام از خمس پرسیده است. معلوم نيست مقصود او چه خمسی بوده است؟ آیا از غنائم است كه هر چه عائد مردم مي شود بايد خمس آنرا از آن خارج نمود، يا خمس معادن و كنوز و غوص و امثال آن يا خمس ارباح مكاسب و تجارات و زراعات؟ آنچه مسلم است خمس معادن و كنوز نيست زيرا آن داراي نصابي است كه هر گاه بنصاب معلوم خود رسيد مشمول پرداخت زكات مي شود كه شرح آن قبلاً گذشت. و خمس ارباح مكاسب نيز نيست زيرا چنين خمسی در آن زمان معمول نبوده است و بيشتر اخبار اينگونه خمس از علي بن مهزيار ببعده است!!! ظاهر آن است كه سؤال از خمس مربوط بهمان خمس غنائم باشد زيرا فرد بارز و ظاهر آن كه بلافاصله بذهن متبادر مي شود همان خمس غنائم جنگ است در اين صورت معنی حديث صحيح بنظر مي رسد هرچند از حيث سند مجروح و مخدوش است.

### حديث سوم

۳- حديث سوم - كه حديث هشتم وسائل الشيعه است: ايضاً از اصول كافي است و در كتب اربعه فقه از آن اثری نيست:

«وَعَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ يَزِيدَ قَالَ كَتَبْتُ جُعِلْتُ لَكَ الْفِدَاءُ تُعَلِّمُنِي مَا الْفَائِدَةُ وَمَا حَدُّهَا رَأَيْكَ أَبَقَاكَ اللَّهُ أَنْ تَمَنَّ عَلَيَّ بِيَانِ ذَلِكَ لِكَيْ لَا أَكُونَ مُقِيمًا عَلَى حَرَامٍ لَا صَلَاةَ لِي وَلَا صَوْمَ فَكَتَبَ الْفَائِدَةُ مِمَّا يُفِيدُ إِلَيْكَ فِي تِجَارَةٍ مِنْ رِبْحِهَا وَحَرْتُ بَعْدَ الْغَرَامِ أَوْ جَائِزَةً.»

يعنی احمد بن محمد بن عيسى از يزيد يا پسر يزيد روايت مي کند كه نوشتم فدائيت شوم مرا بيايوز كه فائده چيست؟ و حد آن كدام است؟ و رأي خود را در اين باره بمن بگو. خدا ترا باقي بدارد ببيان آن بر من منت گذار تا من مقيم بر حرام نباشم كه نه

نمازی برای من باشد و نه روزه‌ای! در جواب به من نوشت: فائده از چیزهایی است که در تجارت از سود آن بتو فائده رسد و در زراعت پس از پرداخت غرامت آن، یا اینکه جائزه‌ای بوده باشد.

### سند حدیث

این حدیث از حیث سند اول و آخر آن مجهول است زیرا در اول آن عده من اصحابنا، است بدون اینکه معلوم شود چه کسانی بوده‌اند. و در آخر آن احمد بن محمد بن عیسی بن یزید است:

۱- مرحوم محقق سبزواری در «ذخیره المعاد» در ذیل این حدیث فرموده است: احمد بن محمد بن عیسی بن یزید و هو مجهول.

۲- مجلسی نیز در «مرآة العقول» (ص ۴۶۶، ج ۱۹) در شرح این حدیث آنرا مجهول شمرده است اتفاقاً مکتوب الیه آن نیز مجهول است (مضمراست) زیرا معلوم نیست این مرد مجهول این نامه را بچه کس نوشته است؟ هیچ دلیلی در دست نیست که مکتوب الیه چه کسی است امام است یا غیر امام؟ و در صورت امام بودن کدام یک از ائمه معصومین علیهم السلام است.

### متن حدیث

مضمون نامه و جوابی که داده شده نیز مجهول است، زیرا معلوم نیست چه فائده‌ای است که ندانستن آن مقیم بودن در حرام است حرامی که نه نمازی باقی می‌گذارد و نه روزه‌ای این مسئله بدین مهمی را چرا تا آن روز کسی جواب نگفته است که این سائل راوی مجهول از مسئول مجهول با این همه تذلل و تضرع می‌خواهد که بر او منت گذارد و آن فائده را به او بیاموزد در این سؤال مخفی از خمس نیست فقط سائل می‌پرسد فائده چیست؟ و حد آن کدام است تا وی بر آن مقیم نباشد این سؤال و جواب آن بمسئله ربا نزدیکتر است تا بمسئله خمس زیرا رباست که اقامت بر آن اقامت بحرामी است که نه نمازی برای شخص باقی می‌گذارد و نه روزه‌ای!!

هرچه هست: روایتی مجهول حاکی است که سائلی مجهول از مسئولی مجهول

مسئله‌ای مجهول را پرسیده‌است و جوابی مجهول گرفته است! مجهول اندر مجهول اندر مجهول!!! آیا پایه و اساس شرع متین و دین مبین اسلام بر این مجهولات است؟؟!! این همان دینی است که خدا به پیغمبرش می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ فَمَا جَاءَكُمْ بُرْهَنٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا﴾ (النساء/ ۱۷۴)

«ای مردم، در حقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده‌است، و ما به سوی شما نوری تابناک فرو فرستاده‌ایم».

کسی نمی‌داند این بندگان خدا برای چه این قبیل مجهولات را روی یکدیگر کلوخ‌چین و برف انبار کرده‌اند؟ از خود و از جان و مال مردم چه می‌خواسته‌اند؟! آیا دین سمحه سهله و نور مبین، انسان را تا این وادی‌های صعب (بیابان مجهولات) می‌کشاند؟! و او را به تکالیف شاق و احکام ما لایطاق مکلف می‌نماید!؟

#### حدیث چهارم

۴- حدیث چهارم - حدیثی است که فقط شیخ طوسی آنرا در تهذیب (ص ۱۳۹، ج ۴) چاپ نجف آورده است: «عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا الَّذِي يَجِبُ عَلَيَّ يَا مَوْلَايَ فِي غَلَّةٍ رَحَى أَرْضٍ فِي قَطِيعَةٍ لِي وَفِي ثَمَنِ سَمَكٍ وَبَرْدِيٍّ وَقَصَبٍ أَبِيعُهُ مِنْ أَجْمَةٍ هَذِهِ الْقَطِيعَةُ؟ فَكَتَبَ: يَجِبُ عَلَيْكَ فِيهِ الْخُمْسُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى».

ریان بن الصلت روایت کرده و گفته است: من بحضرت ابی‌محمد (امام حسن عسکری) عَلَيْهِ السَّلَامُ نوشتم: ای مولای من در غله آسائی که در زمین تولی من است و در قیمت سمک (ماهی) و برای برد و نی‌هائی که من از نیستان همین تیول میخرم چه چیز بر من واجب می‌شود؟ حضرت در جواب نوشت: در آن خمس بر تو واجب می‌شود. انشاءالله.

این حدیث به این صورت مرسل است زیرا سلسله سند او منقطع است و معلوم نیست. و «ریان بن الصلت» که راوی متصل بمعصوم است. از درباریان و رجال دولت مأمون عباسی بوده‌است و حیات او تا زمان امامت حضرت عسکری عَلَيْهِ السَّلَامُ بعید بنظر می‌رسد.

شیخ طوسی هم او را گاهی از اصحاب حضرت رضا و گاهی از اصحاب حضرت هادی (امام علی النقی) دانسته است و هیچکدام از ارباب رجال او را از اصحاب حضرت امام حسن عسکری نهمین شماره اند. متن حدیث هم مطلبی را که قائلین به وجوب خمس ارباح می خواهند، نمی رساند. زیرا سخن از زمین های اقطاعی است.

صاحب مدارک در ذیل این روایت فرموده است: این روایت از حیث متن قاصر و ناتمام است، بجهت اینکه اگر حقی در آن واجب شود مختص است به زمین های اقطاعی و چنانکه جوهری در کتاب لغت خود آورده است این زمین ها یک قسمت از زمین های خراج یا محالی است در بغداد که آنرا منصور دوانیقی لعنه الله، به عده ای از اعیان دولت خود به تیول می داده تا آن را آباد کنند و در آن سکونت گزینند چنانکه در قاموس هم مذکور است پس اگر در چنین زمین های خمس واجب شود بعلت اقطاع بودن آنهاست و به ارباح مکاسب مربوط نیست و چون اینگونه زمین ها از اراضی مفتوح (العنوة) هست که جزو غنائم جنگی است و درآمد آن متعلق به عموم مسلمین است و حداقل درآمد آن که متعلق به بیت المال است خمس (یک پنجم) یا بیشتر است شاید مقصود امام خراج یا خمس غنائم دارالحرب باشد...

و به هر صورت با موضوع خمس ارباح مکاسب ارتباطی ندارد و نمی توان آنرا حجت قاطعه در اخذ مال مردم گرفت.

### حدیث پنجم

۵- پنجمین و آخرین حدیث در این موضوع که حدیث دهم و سائل الشیعه در باب ارباح مکاسب است حدیثی است که آنرا هیچیک از مؤلفین کتب اربعه (کافی - من لا یحضره الفقیه - تهذیب - واستبصار) نیاورده اند و فقط محمد بن ادریس آنرا در «مستطرفات السرائر» از کتاب محمد بن علی بن محبوب از احمد بن هلال از ابان ابن عثمان از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که او گفت:

«كَتَبْتُ إِلَيْهِ فِي الرَّجُلِ يُهْدِي إِلَيْهِ مَوْلَاهُ وَالْمُنْقَطِعُ إِلَيْهِ هَدِيَّةٌ تَبْلُغُ أَلْفِي دِرْهَمٍ أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ هَلْ عَلَيْهِ فِيهَا الْخُمْسُ؟ فَكَتَبَ عليه السلام: الْخُمْسُ فِي ذَلِكَ. وَعَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي دَارِهِ الْبُسْتَانُ فِيهِ الْفَاكِهَةُ



يَأْكُلُهُ الْعِيَالُ إِنَّمَا يَبِيعُ مِنْهُ الشَّيْءَ بِبَائَتِهِ دِرْهَمٍ أَوْ خَمْسِينَ دِرْهَمًا هَلْ عَلَيْهِ الْخُمْسُ؟ فَكَتَبَ: أَمَّا مَا أُكِلَ فَلَا وَأَمَّا الْبَيْعُ فَتَنَعَمُ هُوَ كَسَائِرِ الضِّيَاعِ».

یعنی ابوبصیر گفته است بحضرت صادق علیه السلام در باره مردی که آقایش و کسی که وی منقطع به اوست نوشتم. چیزی به او هدیه می کند که ارزش آن بدو هزار درهم می رسد یا کمتر و یا زیادتر آیا در آن خمس است؟؟ حضرت نوشت در آن یک پنجم است! سؤال کردم از وضع مردی که در خانه او بستانی است که در آن میوه است و عیال او از آن می خورند و بسا که از آن چیزی به ارزش صد درهم یا پنجاه درهم می فروشند آیا بر او خمس است؟ حضرت نوشت: اما آنچه خورده می شود خمس ندارد و اما آنچه فروخته می شود آری، آنهم چون سائر ضیاع و مزارع است.

مضمون این حدیث از چند جهت بطلان آن را می رساند:

۱- ابو بصیر که خود از اوتاد اربعه و اصحاب خاص حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام است هنوز نمی دانسته است از باغی که کسی در خانه خود دارد و از میوهی آن می خورد آیا باید خمس داد یا نه؟! در صورتی که او درک خدمت چند امام کرده است و زمانی که حضرت صادق را به امامت ملاقات کرده است سن او از پنجاه هم متجاوز بوده است و معهدا به این مسئله جاهل بوده است!!!

تو گویی حضرت صادق العیاذ بالله پیغمبر جدیدی بوده است که احکام تازه ای از جانب خدا آورده است که باید مجدداً آن حکم را از وی پرسید. در حالی که اتفاقاً پیغمبران را هم در مسئله خمس و زکات در شریعت اختلاف نیست. چنانکه ما آنرا در کتاب زکات آوردیم.

۲- اگر بنای خمس در زمان حضرت صادق تا این درجه از اهمیت بوده که هر کس لقمه ای در دهان دارد آیا باید خمس آنرا بدهد یا ندهد؟ و به همین جهت محتاج به سؤال از طریق کتابت بوده و چون می دانیم حضرت صادق پیغمبر نبوده و صاحب شرع جدیدی نیست پس چرا در زمان ائمه ماقبل حضرت صادق چنین مطلبی در بین اهل بیت علیهم السلام شایع نبوده و کسی قبل از آن حضرت چنین سخنانی از هیچیک از اهل

بیت پیغمبر از معصوم و غیر معصوم نشنیده‌است و از هیچیک از مسلمانان اعم از شیعه و غیر شیعه چنین عملی ندیده‌است آیا در زمان حضرت صادق و ائمه ما قبل او از مزارع و ضیاع خمس گرفته می‌شد؟ که حضرت صادق در این مسئله فرموده است: «وَأَمَّا الْبَيْعُ فَنَعَمْ هُوَ كَسَائِرِ الضِّيَاعِ!» یعنی جواب این مسئله را به عملی مشهور و معمول و در اصطلاح آنرا بمشبهه به که اقوی از مشابه‌است تشبیه فرموده‌است که احتیاج بجواب صریح: (و اما البیع فعلیه الخمس) نداشته‌است و اشکالات دیگر...

اما ما در این خصوص با معرفی راوی (آقای احمد بن هلال) که این حدیث را آورده‌است از آن اشکالات بی‌نیازیم. معلوم نیست چه کسی آنرا در کتاب محمد بن علی بن محبوب شیخ القمیین وارد کرده‌است؟ وگرنه از او بعید است که روایت چنین شخص بدنام و ملعون خدا و رسول و امام را در کتاب خود ثبت کند؟ و از آن عجیب‌تر، آوردن محمد بن ادریس آن را، در سرائر است؟ با اینکه خود او در همین کتاب سرائر بر جد خود شیخ طوسی علیه‌الرحمه در پاره‌ای بی‌احتیاطی‌های او اعتراضاتی سخت تا حد جسارت آورده‌است. بهر صورت حقیقت را با معرفی سند این حدیث نیز معلوم می‌کنیم انشاءالله.

### معرفی راوی خمس ارباح مکاسب احمد بن هلال از کتب ارباب رجال

«احمد بن هلال» که اولین راوی این حدیث است هویتش در کتب رجال بشرح ذیل است:

۱- شیخ طوسی او را در کتاب رجال خود از اصحاب حضرت هادی علیه‌السلام شمرده‌است و گفته است: «بغدادیٌّ غالیٌّ» بغدادی غالی.

و در الفهرست نوشته است: «أحمد بن هلال العبرتائی... وکان غالیاً، متهاً فی دینه، وقد روی أكثر أصول أصحابنا.»

و در تهذیب در باب وصیه لاهل الضلال نوشته است: «إن أحمد بن هلال مشهور باللعنة والغلو وما يختص بروايته لا نعمل به.»

در کتاب الغیبه (ص ۲۴۳) چاپ قدیم ایران توقیعی از حضرت صاحب الامر علیه‌السلام در

باره محمد بن علی الشلمغانی نقل کرده است که: «أحمد بن هلال وغيره من نظرائه، وكان من ارتدادهم عن الإسلام مثل ما كان من هذا عليهم لعنة الله و غضبه».

۲- در رجال کشی (ص ۴۴۹) و در رجال کبیر (منهج المقال، ص: ۴۹) مطاعن مفصلی از احمد بن هلال آورده است که پاره‌ای از عبارات آن چنین است: «ورد علی القاسم بن العلاء نسخه ما خرج من لعن ابن هلال، وكان ابتداء ذلك، أن كتب القاسم إلى قوامه بالعراق احذروا الصوفي المتصنع!». که امام او را صوفی زاهدنما معرفی کرده و مردم را از او بر حذر داشته است. و چون احمد بن هلال پنجاه و چهار حج با پای پیاده بجای آورده بود هیچکس اینگونه مذمت‌ها را در باره او باور نمی‌کرده است لذا قاسم بن علا را وادار کردند که مجدداً به امام علیه السلام در باره او مراجعه کند.

در این رقعہ از ناحیہ امام علیه السلام در باره او چنین صادر شد: «قد كان أمرنا نفذ إليك في المتصنع ابن هلال لا رحمه الله، بما قد علمت لم يزل لا غفر الله له ذنبه ولا أقاله عشرته يداخل في أمرنا بلا إذن منا ولا رضاً، يستبد برأيه، فيتحامى من ديوننا، لا يمضى من أمرنا إلا بما يهواه ويريد، أراد الله بذلك في نار جهنم، فصبرنا عليه حتى تبرَّ الله بدعوتنا عمره، وكنا قد عرفنا خبره قوماً من مواليها في أيامه، لا رحمه الله وأمرناهم بإلقاء ذلك إلى الخاص من مواليها، ونحن نبرأ إلى الله من ابن هلال لا رحمه الله، ومن لا يبرأ منه. وأعلم الإسحاق سلمه الله وأهل بيته مما أعلمناك من حال هذا الفاجر!». در این عبارت حضرت امام علیه السلام، احمد بن هلال را زاهد خودنما دانسته و بر او نفرین می‌کند و او را کسی می‌داند که بدون اذن و رضای امام علیه السلام خود را داخل در امر مخصوص به او می‌نماید و آنگاه مستبداً به رأی خود عمل می‌کند! و باز به قاسم بن علا دستور می‌دهد که شیعیان دیگر مخصوصاً احمد بن اسحاق قمی را از وضع و حال او با خبر نماید.

پس از اینکه این توقیع از جانب امام علیه السلام صادر می‌شود و در آن اعمال شنیع احمد بن هلال را شرح می‌دهد و او را بصفات مذمومه می‌نکوهد باز هم شیعیان این مذمت‌ها را در باره او باور نمی‌کردند و بر خوشبینی نسبت به او اصرار داشتند!! در این دفعه این توقیع صادر شد: «...وقد علمتم ما كان من أمر الدهقان عليه لعنة الله و خدمته و طول

صحبت، فأبدله الله بالإيمان كفرةً حين فعل ما فعل، فعاجله الله بالنقمة ولم يمهل، والحمد لله لا شريك له، وصلى الله على محمد وآله وسلم». پس تا روزی که جانش گرفته شد بکذب و غلو خود مشغول بوده است.

۳- علامه حلی در خلاصه فرموده است: ان الشيخ ابا علی بن هما قال انه ملعون علی لسان الحججه محمد بن الحسن عليه السلام. و نیز فرموده است: «غال ورد فيه ذم كثير من سيدنا أبي محمد العسكري عليه السلام».

۴- در رجال ابن داود (ص ۵۵) احمد بن هلال را در ردیف: «فيمن ورد عليه اللعنة» آورده است. احمد بن هلال این حدیث را از ابان بن عثمان روایت کرده است. ابان بن عثمان هم ناووسی مذهب است که حضرت صادق را خدا می دانسته است! (در مذهب ناووسی قائل به الوهیت حضرت صادق بودند). فخرالمحققین در باره او فرموده است: «سألت من والدي عن أبان بن عثمان فقال: الأقرب عدم قبول روايته لقوله تعالى: ﴿يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِمَهَلَةٍ فَتُصْحِرُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ [الحجرات/۶]».

اینها احادیث ده گانه ایست که صاحب وسائل الشیعه آنها را در باب وجوب خمس بر ارباح مکاسب و زراعات و صناعات کلوخ چین کرده است آنکاه بنائی چین، با نمایشی رعب انگیز و غنیمت خیز برای مفتخوران بوجود آمده است!!

آری از این پیچ و مهره های هرز و بی سر و ته کارخانه ای چین عظیم ایجاد گردیده است که از آن می توان یک پنجم درآمد تمام مردم جهان را اختصاص بطائفه ای خاص داد! که نصف یک هزارم جمعیت آنها نیست و این دستگاه پوشالی در میان فقیرترین مردم روی زمین هم به نگهبانی نگاهبانان سحر و افسون از هر خرابی و گزندی مصون است! و با حرارت کامل به فعالیت خود ادامه می دهد!!

**حدیثی دیگر:**

احادیث ده گانه وسائل الشیعه تمام آن با متن و سند گذشت و ظاهراً یک حدیث دیگر در این موضوع از قلم مرحوم شیخ حر عاملی افتاده است یا آن را از بس ضعیف بوده است قابل اعتنا ندانسته است، هر چند بسیار بعید است زیرا او که از حدیث احمد بن هلال که در السرائر ابن ادریس بوده نگذشته است هرگز از حدیثی که در تهذیب شیخ طوسی است نخواهد گذشت، به هر صورت در کتاب تهذیب شیخ طوسی (باب الخمس والغنائم) (ص ۱۲۱، ج ۴، چاپ نجف) آن حدیث به این سند و عبارت آمده است:

«...عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يُوسُفَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ حُكَيْمٍ مُؤَدِّنِ بَنِي عَبْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ، وَلِلرَّسُولِ...﴾ [الأَنْفَال: ۴۱] قَالَ: هِيَ وَاللَّهِ الْإِفَادَةُ يَوْمًا بِيَوْمٍ إِلَّا أَنَّ أَبِي عليه السلام جَعَلَ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ فِي حِلٍّ لِيَزُكُّوا».

مضمون حدیث آن است که حکیم مردن بنی عبس از حضرت صادق عليه السلام معنی و تفسیر آیه شریفه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ﴾ (الأَنْفَال: ۴۱) را خواسته است. حضرت به او فرموده است: به خدا سوگند که آن فایده روز بروز است، جز اینکه پدرم عليه السلام شیعیان ما را در آن باره در حلیت قرار داده تا پاک شوند.

**اینک بررسی این حدیث از حیث سند**

در ضعف و ناچیزی و بی اعتباری این حدیث همین بس که راوی اول آن علی بن فضال است که ما حال نکبت مآل او را در کتاب زکات صمن بررسی احادیث شش گانه ای که تنها از او در باب زکات در اشیاء تسعه روایت شده است آوردیم و در این کتاب نیز بر احوال او اشاره ای کرده ایم. و راوی آخر آن که محمد بن سنان است نیز در همان کتاب ترجمه حال پراختلال او را در ذیل ششمین حدیث در زکات تجارت بیان کردیم. و اینک مختصری از ترجمه وی را در این رساله می آوریم تا دانسته شود که گردآورندگان این احادیث چه کسانی اند:

۱- شیخ طوسی در رجال خود می فرماید محمد بن سنان ضعیف است و در

الفهرست می‌فرماید: «محمد بن سنان: له كتب وقد طُعِنَ عليه وَضَعَفَ. وَكُتِبَ مثل كتب الحسين بن سعيد على عددها وله كتاب النوادر وجميع ما رواه إلا ما كان فيها من تخليط أو غلو...».

۲- نجاشی در باره او فرموده است: «هو رجل ضعيف جداً لا يعول عليه».

۳- ابن الغضائری فرموده است: «محمد بن سنان ضعيفٌ غالٍ لا يُلتَفَتُ إليه».

۴- ابن داود در (ص ۵۴۱) رجال خود نوشته است: «ضعيفٌ غالٍ، قد طُعِنَ عليه وَضَعَفَ».

۵- هم او در صفحه ۵۰۴ کتاب خود وهم‌کشی در (ص ۴۳۷) رجال خود و هم میرزا محمد استرآبادی در (ص ۲۹۸) منهج‌المقال گفته‌اند که محمد بن سنان در هنگام مرگش می‌گفته است از این احادیثی که من نقل کرده‌ام روایت نکنید زیرا اینها در کتابهایی بود که من از بازار می‌خریدم و هر چه در آنها بود نقل می‌کردم. آنگاه نجاشی فرموده است زیرا بر احادیث او فساد غالب است.

۶- نجاشی در رجال خود و میرزا محمد استرآبادی در منهج‌المقال و سایر ارباب رجال گفته‌اند: فضل بن شاذان می‌گفت: «لا أستحل أن أروي أحاديث محمد بن سنان». من حلال نمی‌دانم که احادیث محمد بن سنان را روایت کنم.

۷- مرحوم استرآبادی در رجال خود (ص ۲۹۹) نوشته است فضل بن شاذان در پاره‌ای از کتابهای خود نوشته است: «الکذابون المشهورون: أبو الخطاب ويونس بن ظبيان ويزيد الصائغ ومحمد بن سنان وأبو سمينة أشهرهم».

اما «حُكِّمَ مُؤَدَّنِ بْنِ عَبْسٍ» که راوی متصل بمعصوم است نیز حالش مجهول است.

۱- مرحوم محقق سبزواری در «ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد» (ص ۴۸۰، ج ۲) در ذیل این روایت نوشته‌اند:

«ورواه الكليني عن حُكِّمِ فِي الضعيف أيضاً، وَرُدَّ بضعف السند لاشتماله على عدة من الضعفاء

والمجاهيل». یعنی کلینی این روایت را در ضمن اخبار ضعیف آورده است و این روایت بعلت ضعف سند مردود است زیرا مشتمل است بر عده‌ای از ضعیفاء و مجهولان.

۲- مرحوم شهید اول نیز در کتاب (الذکری) در ذیل خبری که حکم بن مسکین

(یعنی همین راوی) است بهمین علت سند آن خبر را صحیح نمی‌شمارد.

۳- مرحوم مقدس اردبیلی در زبده‌البیان (ص ۱۱۰) در ذیل این حدیث می‌نویسد: **الظاهر أن لا قائل به!** یعنی اصلاً کسی به چنین قولی که فوائد روزانه مشمول خمس باشد قائل نیست و آیه شریفه مخصوص غنائم دارالحرب است. آنگاه می‌فرماید: «وأنه تكليف شاق، وإلزام شخص بإخراج خمس جميع ما يملكه بمثله مشكل، والأصل والشريعة السهلة السمحة ينفيانه، والرواية غير صحيحة وفي صراحتها تأمل». یعنی این یک تکلیف شاقی است و الزام نمودن شخصی را به اینکه هر چه را که مالک می‌شود خمس آنرا اخراج کند مشکل است و اصل برائت و بنای شریعت سمحه سهله نیز چنین تکلیفی را نفی می‌کنند. روایت نیز صحیح نیست و در صراحت آنها تأمل است.

۴- مرحوم فاضل جواد در مسالک الافهام (ص ۱۸، ج ۲) در ذیل این روایت می‌نویسد: **والخبر غير صحيح.**

۵- علامه مجلسی در مرآت‌العقول (ص ۴۴۶، ج ۱) ذیل حدیث ۱۰ - این حدیث را بنابر مشهور ضعیف دانسته‌است.

اینها تمام آن احادیثی است که محدثین و فقهاء در خمس ارباح مکاسب (سودهای کسبها) و تجارات و زراعات و صناعات آورده‌اند و چنانکه با دلائل روشن و تحقیق دقیق گذشت هیچکدام صحیح و معتبر نیستند بلکه در حقیقت ساخته و پرداخته یک عده اشخاص غالی و مفسد و مغرض و متعصب است.

و تازه اگر از تمام این عوارض و مفسد مصون بود، فقط دلالت آنها بر این بود که خمس ارباح، مخصوص امام است لاغیر و حال اینکه صاحب مدارک صریحاً می‌فرماید: روایات خمس در ارباح مکاسب از ضعف در سند و قصور در دلالت خالی نیستند و آن کسی که تعصب و غرض را بیک سو نهد بطور صریح و روشن می‌داند که این موضوع ساخته و پرداخته مغرضین و متعصبین است. حال چنان فرض کنیم که تمام این احادیث صحیح و قابل اعتنا و دارای اعتبار است (و حال اینکه خلاف این معنی است) و ارباح مکاسب و فائده‌های روزانه مشمول خمس باشند. طایفه شیعه‌ی امامیه که آنها را قبول دارند

بنص خود این احادیث و آنچه بعداً خواهد آمد (انشاءالله) در حلیتند! و مخالفین یعنی عموم مسلمین جهان (غیر طایفه شیعه) آنها را غیر قابل قبول و اعتناء می‌دانند و کوچکترین ارزشی برای آنها قائل نیستند و آنرا بدعتی بزرگ می‌شمارند که نه در کتاب خدا از آن اثری و نه در سنت و سیره رسول‌الله از آن خبری است.

پس فائده کلوخ چنین کردن آنها چیست!؟

حال با تمام این وصف که فرضاً چنین خمسی، چنانکه در مضمون این احادیث است واجب بوده باشد لکن در زمان حیات و حضور امام بنص اخبار بسیار بر عموم شیعیان حلال بوده است، با اینکه دسترسی بحضرات ایشان داشتند. امروز که کسی را دسترسی بایشان علیهم‌السلام نیست بطریق اولی حلال است! بطوری که حتی همان فقهائی که این قبیل احادیث را مورد اعتناء قرار داده‌اند در گرفتن خمس از ارباح مکاسب در این زمان پای ارادتشان سست است بدلیل اینکه:

### عالمان شیعه که قائل به سقوط خمس از شیعیان

۱- مرحوم «أحمد بن محمد بن الجنید» که از اعظام علمای شیعه در بحبوحه قدرت دیالمه، مؤیدین مذهب شیعه در اوج شهرت و عظمت بوده است، گفته «بر فرض آنکه این اخبار صحیح و قابل اعتناء باشند» خمس ارباح را خاص امام می‌داند و در این زمان قائل به براءت ذمه است: چنانکه علامه حلی در مختلف‌الشیعه (ص ۳۱، ج ۲) فرموده است: «احتج ابن الجنید بأصالة براءة الذمة».

۲- مرحوم محقق سبزواری در کتاب «ذخیره المعاد» بعد از آنکه قول ابن جنید را آورده است می‌نویسد: «وظاهر كلامه العفو عن هذا النوع وفي البيان: وظاهر ابن الجنید وابن أبي عقيل العفو عن هذا النوع وأنه لا خمس فيه».

۳- مرحوم محدث بحرانی در کتاب حدائق (ص ۳۸، ج ۱۲) شیخ مفید را از جمله قائلین بسقوط خمس در صدر عبارتش می‌شمارد.

۴- بنابر نقل ذخیره المعاد، شیخ سلار حمزه بن عبدالعزیز دیلمی معاصر سید مرتضی و شیخ طوسی فرموده است: «والأنفال له (أي للإمام) أيضاً وهي كل أرض فتحت من غير أن



یوجف علیها بخیل.. تا آنجا که می فرماید: فلیس لأحد أن يتصرف في شيء من ذلك إلا بإذنه فمن تصرف في شيء من ذلك بإذنه فله أربعة أخماس المستفاد وللإمام الخمس، وفي هذا الزمان قد أحلونا بالتصرف فيه من ذلك كراماً وفضلاً لنا خاصّةً.» بعد از آنکه انفال و اراضی موات و میراث الحشری و نیستانها و معادن و قطایع و امثال آنها را مشمول خمس می شمارد که خمس آن مال امام است می فرماید که آنان علیهم السلام از روی کرامت و فضل مخصوصاً بما شیعیان حلال فرمودند.

۵-۶- عمانی و اسکافی بنا بر نقل صاحب ریاض، عفو و تحلیل امام، خمس را از شیعه از آن جهت که مال شخص امام است قائل شده اند.

۷- صاحب منتقى الجمان، جمال الدین حسن بن زین الدین الشهید الثانی خمس ارباح را حق امام می داند و می فرماید: «قلت: لا يخفى قوة دلالة هذا الحديث على تحليل حق الإمام عليه السلام في خصوص النوع المعروف في كلام الأصحاب بالأرباح، فإذا أضفته إلى الأخبار السالفة الدالة بمعونة ما حققناه على اختصاصه عليه السلام بخمسها عرفت وجه مصير بعض قدمائنا إلى عدم وجوب إخراجها بخصوصه في حال الغيبة وتحققت أن استضعاف المتأخرين له ناشٍ من قلة التفحص عن الأخبار ومعانيها والقناعة بميسور النظر فيها» منتقى الجمان (ص ۱۴۵، ج ۲).

یعنی مخفی نیست قوه دلالت این حدیث بر حلال فرمودن امام این نوع مخصوص خمس را که در کلام اصحاب معروف بخمس ارباح مکاسب است. و چون این خبر را با اخبار گذاشته که دلالت داشت، بحقیقت آنچه ما تحقیق کردیم که خمس ارباح اختصاص به امام علیه السلام دارد اضافه کنی خواهی دانست که چرا پاره ای از قدمای علمای ما قائل بعدم وجوب اخراج این خمس مخصوصاً در زمان غیبت شده اند و بر تو محقق خواهد شد که ضعیف گرفتن متأخرین قضیه تحلیل را ناشی از قلت تفحص از اخبار و معانی آن و اکتفا کردن به نگاه سرسری باین اخبار است!!

۸- صاحب مدارک می نویسد: «مقتضى صحيحة الحارث بن المغيرة النضري، وصحیحة الفضلاء وما في معناهما، العفو عن هذا النوع كما اختاره ابن الجنيد.... إباحتهم عليهم السلام

لشيعتهم حقوقهم من هذا النوع، فإن ثبت اختصاصهم بخمس ذلك وجب القول بالعمو عنه مطلقاً كما أطلقه ابن الجنيد».

که در این عقیده با سایر دانشمندان فقهاء شیعه هم داستان است و خمس ارباح را بر شیعیان مباح می‌داند. آنگاه در خصوص سهم امام از غنائم و انفال و آجام (نیستانها) و رؤس جبال (قله کوهها) و امثال آن در آخر کتاب خمس می‌نویسد. و کیف کان فالمستفاد من الاخبار المتقدمه اباحه حقوقهم من جميع ذلك. که معلوم می‌دارد ائمه علیهم السلام از جمیع حقوق خود از خمس، از شیعیان صرف‌نظر کرده و بایشان مباح فرموده‌اند.

۹- مرحوم میرزا محمدباقر خیابانی معروف به محقق سبزواری صاحب کتاب گرانقدر «ذخیره المعاد» در آن کتاب در این باب می‌نویسد: «والذي يقتضيه الدليل خروج خمس الأرباح عن هذا الحكم واختصاصه بالإمام عليه السلام لما مر من الأخبار الدالة عليه مع سلامتها عن المعارض». یعنی آنچه مقتضای دلیل است آن است که خمس ارباح مکاسب خارج از حکم خمس غنائم است و اختصاص با امام دارد بنابر آنچه از اخباری که دلالت بر این معنی داشت و قبلاً گذشت باضافه اینکه این اخبار از داشتن معارض سالم بوده و مخالف معارضی ندارد بار دیگر مرحوم سبزواری در جای دیگر در همین باره در کتاب ذخیره‌العباد می‌فرماید:

«ولكن المستفاد من عدة من الأخبار أنه مخصوص بالإمام عليه السلام، أو المستفاد من كثير منها أنهم عليهم السلام أباحوه لشيعتهم. والقول بكونه مخصوصاً بالإمام عليه السلام غير معروف بين المتأخرين، لكن لا يبعد أن يُقال كلام ابن الجنيد ناظر إليه وأنه مذهب القدماء والأخباريين، ولا يبعد أن يكون قول جماعة من القدماء الذين ذهبوا إلى تحليل الخمس مطلقاً في حال الغيبة ناظراً إليه أيضاً. وبالجملة حيث لم يثبت إجماع على خلافه ودلت الأخبار عليه من غير معارض فلا وجه لرده بمجرد اشتهاه خلافه بين المتأخرين».

۱۰- مرحوم ملا محسن فیض کاشانی در کتاب النخبه الفقهييه و مفاتيح الشرايع و محجت البيضاء. حق امام را (چنانکه تحقیق شد که خمس ارباح مکاسب فقط مختص به امام است) در این زمان ساقط می‌داند.

۱۱- صاحب ریاض قول علمای تحلیل را با این جمله «ولولا اختصاصه بهم لما ساغ لهم ذلك (أي تحليله لشيعتهم) لعدم جواز التصرف في مال الغير». یعنی اگر خمس ارباح مکاسب اختصاص بائمه علیهم السلام نداشت برای ایشان شایسته نبود که آنرا بشیعیان حلال فرمایند زیرا تصرف در مال غیر جایز نیست، تأیید و تصویب نموده است یعنی بر فرض اینکه خمس در سود کسبها باشد مخصوص امام است و او هم که بشیعیان بخشیده است و اگر مال او نبود شایسته نبود که آنرا ببخشد.

۱۲- علامه مجلسی در مرآة العقول (ص ۴۶۶، ج ۱) ذیل روایت «حُكِّمَ مُؤَدَّنِ بَنِي عَبَسٍ» قول متأخرین را نیز در این باب اضافه کرده است و نوشته است: «و ذهب جماعة من المتأخرين إلى أن هذا النوع من الخمس حصه الإمام منه أو جميعه ساقط في زمان الغيبة، للأخبار الدالة على أنهم عليهم السلام أباحوا ذلك لشيعتهم مع أن بعض المتأخرين قالوا بأن جميع هذا الخمس للإمام». با اینکه مرحوم صاحب منتقى الجمان ملامت کرده است متأخرین را که از قلت فحص در اخبار و نگاه سرسری بان، آن اخبار را ضعیف گرفته اند اما مجلسی اقرار دارد که عده ای از متأخرین نیز ناچار شده اند که خمس ارباح را در زمان غیبت از شیعه ساقط شمارند.

۱۳- مرحوم شیخ محمدحسن صاحب جواهر در کتاب الزکات (ص ۱۶۴) چاپ تبریز در این باره نوشته است «بل لولا وحشة الانفراد عن ظاهر اتفاق الأصحاب لأمکن دعوی ظهور الأخبار في أن الخمس جميعه للإمام». پس جناب ایشان علاوه بر اینکه خمس ارباح را خاص امام می داند اگر وحشت انفراد نبود جمیع انواع خمس را حق امام می دانسته اند و چون ائمه حقوق خود را بموجب بیش از سی حدیث متواتراً تحلیل فرموده اند، پس کسی از شیعیان خمسی را بدهکار نخواهد بود.

۱۴- مرحوم شیخ بزرگوار عبدالله بن الصالح البحرانی با کمال شجاعت که خاص یک مرد الهی است آب پاک بروی دست همه ریخته و صریحاً بدون هیچ ابهامی با صدای رسا فرموده اند: «يكون الخمس بأجمعه مباحاً للشيعة وساقطاً عنهم فلا يجب عليهم إخراجة». یعنی با دلایلی که ایشان در ذیل اخبار تحلیل اقامه کرده اند، تمام خمس با

جميع انواع آن بر شيعه مباح بوده و از ايشان ساقط است پس اخراج آن به هيچ وجه بر ايشان واجب نيست. در شمارش اعداد فقهای عالیشانى که خمس را واجب نمی‌دانند حتى الامکان رعایت ترتیب زمانی شد اما تأخير نام مبارک محقق بحرانی برای آن بود که نتیجه آن عالی‌تر و روشن‌تر بود. (ليكون ختامه مسكاً و صلى الله على محمد و آله الطاهرين).

### نتیجه‌ی آنچه گذشت

در صفحات قبل گفتیم که خمسی که اکنون در بین شیعه امامیه معمول است نه در کتاب خدا از آن اثری و نه در سنت و سیره رسول الله ﷺ و نه در کردار و رفتار خلفای (بعد از پیغمبر(ص)) از آن خبری است. و با اینکه حضرت امیرالمؤمنین علیؑ حتی اموال مخلوط بحرام خمس می‌گرفته‌است لکن آنرا نه خود برمی‌داشته‌است و نه به هیچ‌یک از بنی‌هاشم می‌داده‌است زیرا آن نیز جزو زکوات و صدقات بوده و به مصارف زکوه می‌رسیده‌است بعد از امیرالمؤمنین علیؑ هم هیچ‌یک از ائمه معصومین سلام الله علیهم به هیچ‌عنوانی از این قبیل از مردم چیزی اخذ نمی‌فرمودند حتی در میان این همه احادیث از صحیح و ضعیف و کتب تواریخ مؤالف و مخالف کوچکترین خبری نمی‌توان یافت که آن بزرگواران چیزی بدین نام از مردم اخذ کرده باشند. بطوری‌که از حضرت سیدالساجدین علی بن الحسین زین‌العابدینؑ مشهور و معروف است آن حضرت مکرر می‌فرموده‌است:

«مَا أَكَلْتُ بِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ شَيْئاً قَطُّ»<sup>(۱)</sup>، من هرگز بجهت خویشاوندیم بر رسول الله چیزی نخورده‌ام.

(۱) بحارالانوار (جلد ۱۱، ص ۲۷) چاپ کمپانی (ص ۲۰) چاپ تبریز و کتاب اغانی ابوالفرج و مناقب ابن شهر آشوب (ص ۱۶۱، ج ۴).

در داستان خروج زید بن موسی بن جعفر علیه السلام در کتب عامه و خاصه آمده است که مأمون از حضرت رضا علیه السلام خواست که او را از این خروج باز دارد و همین که زید گرفتار شد و او را بنزد مأمون آوردند و او را بحضرت رضا علیه السلام بخشید امام علیه السلام به زید سخنان گفت از آن جمله فرمود: «ویلک یا زید!... ینبغی لمن أخذ برسول الله أن يعطي به»: یعنی ای زید سزاوار است برای آن کسی که ادعایی نسبت به رسول خدا می کند اینکه بخشندگی کند؟ چون این سخن به مأمون رسید گفت: «هكذا ینبغی أن یکون أهل بیت النبوة»: اهل بیت رسول خدا باید چنین باشند.

گفته اند این فرمایش حضرت رضا علیه السلام مأخوذ از فرمایش حضرت امام زین العابدین است که آن جناب هنگامی که مسافرت می کرد نسب خود را مکتوم می داشت و قرابت خود را برسول خدا کتمان می کرد و چون علت این عمل را از آن حضرت سؤال می کردند می فرمود: «أنا أكره أن أخذ برسول الله ما لا أعطي مثله»: یعنی من کراهت دارم که بجهت نسبت برسول خدا چیزی را بگیرم که آن را خودم نداده ام.

در میان اخبار ما تا زمان حضرت صادق علیه السلام چیزی نمی توان یافت که دلالت کند بر اینکه چیزی به هیچ نام از مردم گرفته باشند.

اما در خصوص امام صادق علیه السلام حدیثی در من لا یحضره الفقیه (ص ۱۵۹) و هم در کتاب علل الشریع است که عبدالله بن بکیر از آن حضرت روایت کرده است که می فرمود: «إني لأخذ من أحدكم الدرهم وإني لمن أكثر أهل المدينة ما لا أريد بذلك إلا أن تطهروا!!!»: یعنی من از شما درهم (واحد پول) می گیرم در حالی که مال من از اکثر اهل مدینه زیادتر است من از این گرفتن قصدی ندارم جز اینکه می خواهم شما پاک شوید!!!

این حدیث از حیث سند مجروح است زیرا راوی آن عبدالله بن بکیر است که فحطی و فاسدالمذهب است و حسن بن فضال این حدیث را از او روایت کرده است، که بقول صاحب سرائر حسن بن فضال فطحی المذهب کافر و ملعون است. هر چند معلوم نیست این درهمی را که فرضاً آن حضرت می گرفته است از چه باب بوده است؟ اما لحن روایت می رساند که اگر چیزی می گرفته است از بابت خمس نبوده بلکه از بابت زکات

بوده است. زیرا استناد مطلب به آیه شریفه: ﴿حُذِّ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ (التوبه: ۱۰۳) می باشد و پرواضح است که این آیه درباره‌ی اخذ زکوات است و با دقتی در روایتی که در این باب است معلوم می شود که پاره‌ای از ائمه معصومین علیهم السلام از شیعیان خود اخذ زکات و فطره می نمودند چنانکه روایاتی در این باب در کتاب زکات و این کتاب گذشت.

و چون زکات می باید به پیشوا و زمامدار مسلمین داده شود که به مصارف صالح مسلمین برساند و در زمان ائمه علیهم السلام اکثر خلفا لیاقت و استحقاق زمامداری مسلمین را نداشتند و از طرفی هم فقراء شیعه مورد بغض و عناد خلفا بوده و در محرومین بسر می بردند، این است که بعضی از ائمه علیهم السلام که همه آنان امامان حقیقی مسلمانان بودند اخذ زکات و فطره کردن و آنرا بمستحقین می رسانیدند و مضامین روایات هم این معانی را می رساند. چنانکه کشی در رجال خود (ص ۳۹۰) می نویسد: «حدثني أبو القاسم الحسين بن محمد بن عمر بن يزيد، عن عمه، قال: كَانَ بَدْءُ الْوَأَقْفَةِ أَنَّهُ كَانَ اجْتَمَعَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِينَارٍ عِنْدَ الْأَشَاعِئَةِ زَكَاةُ أَمْوَالِهِمْ وَمَا كَانَ يَجِبُ عَلَيْهِمْ فِيهَا فَحَمَلُوا إِلَى وَكَيْلَيْنِ لِمُوسَى عليه السلام بِالْكَوْفَةِ...».

پس معلوم می شود که شیعیان تا می توانستند زکات مال خود را به امام زمان خود می پرداختند هرچند امثال اشاعته آنرا می بلعیدند!! و از تتبع در کتب احادیث معلوم می شود که در زمان ائمه علیهم السلام از حضرت صادق عليه السلام بعد کسانی بعنوان وکلاء ائمه علیهم السلام در میان مردم بودند که از شیعیان اموالی بنام های گوناگون که ما فهرستی از آن را در آخر این کتاب آورده ایم می گرفتند که مهم ترین آنها زکات و گاهی نذورات و اوقاف آل محمد عليهم السلام بود و بسا که در پاره‌ای از آنها کلمه خمس (یک پنجم) یافت شود.

و نیز چون پاره‌ای از شیعیان که در دستگاه خلفای جور بنی امیه و بنی عباس مصدر کارهای دولتی بودند و چه بسا که در غزوات و جنگ های که بنام جهاد و دعوت به اسلام می شد شرکت می کردند و از غنائمی که در این جنگ ها بدست می آوردند با اینکه خمس آن غنائم را همان خلفا مأخوذ می داشتند معهذا پاره‌ای از شیعیان خمس چنین غنیمتی را به امام زمان خود عرضه می داشتند یا به وکلاء آن بزرگواران می پرداختند و

همین پیش آمدها موجب می شد که اموال زیادی در نزد وکلاء ائمه جمع آوری شود. خصوصاً در زمانی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و پاره‌ای از این وکلاء افرادی بی‌ایمان و به اصطلاح حقه‌باز و شارلاتان بودند که بعناوین گوناگون از مردم اخاذی می کردند و بسا که در جعل احادیثی که مستمسک و مؤید اعماشان باشد تعهد داشتند و از طرفی چون بدبختانه حضرت کاظم علیه السلام در قید و حبس خلفای جور مانند مهدی عباسی و هارون الرشید بود و شخصاً نمی توانست به این امور رسیدگی کند همین وضع سبب شده بود که این افراد حقه‌باز از گرفتاری آن حضرت سوءاستفاده کرده و اموال زیادی بنام آن حضرت اکثر وکلاء برای بهانه تراشی و طفره رفتن به منظور نپرداختن آن اموال به امام زمان خود، واقفی شدند و شهرت دادند که آن حضرت نمرده است و وی قائم آل محمد است! و عنقریب ظهور خواهد کرد و چنین و چنان خواهد شد!! و عمده غرضشان از این شهرت که بعداً بصورت یک اعتقاد مذهبی و اصلی از اصول در پاره‌ای از مردم پایه گرفت و دوام یافت آن بود که آن اموال را تصرف کنند و باز هم بهمین نام اخاذی نمایند.

چنانکه در علل الشرایع مرحوم صدوق و رجال کشی (ص ۳۹۷) می نویسد: «...عن یونس بن عبد الرحمن قال مات أبو الحسن علیه السلام و لیس من قوامه أحدٌ إلا وعنده المال الكثير، فکان ذلك سبب وقفهم وجحودهم لموته، وکان عند زیاد القندي سبعون ألف دينار وعند علي بن أبي حمزة ثلاثون ألف دينار...»: یعنی حضرت موسی بن جعفر مرد و در حالی که هیچ یک از قوام و نمایندگان او نبود مگر اینکه در نزد او مال بسیاری بود و همین سبب واقفی شدن آنان و منکر شدنشان امام بعد از آن حضرت شد. تنها در نزد زیادقندی (یکی از وکلاء) هفتاد هزار دینار بود و در نزد علی ابن ابی حمزه سی هزار دینار!!

در تنقیح المقال (ص ۲۴۷، ج ۲) از احمد بن محمد روایت شده است که او گفت: یکی از قوام (وکلاء) عثمان بن عیسی بود که در مصر بود و در نزد این شخص مال زیادی بود و شش کنیز از مال امام، حضرت رضا علیه السلام کسی را فرستاد و از عثمان آنمال و آن کنیزان را مطالبه کرد و به او نوشت که پدر من مرده است و ما مال او را تقسیم

کردیم زیرا اخبار در موت او بصحت پیوسته است و بر وی حجت را تمام کرد. اما عثمان بن عیسی بآن حضرت نوشت: اگر پدرت نمرده است که از این اموال چیزی مال تو نیست و اگر بنا بر آنچه حکایت می شود مرده است. در آن صورت به من دستور نداده است که آنها را بتو بپردازم. و من خود کنیزان را آزاد کردم!!!

در علل الشرایع بعد از کلمه‌ی: *وقد اعتقت الجوارى* (من کنیزان را آزاد کردم) و تزوجتھن، اضافه شده است که معلوم می شود خود آقای عثمان کنیزان را جفت گرفت و بآنها ازدواج کرد!!!

و چنانکه در صدر این فصل آوردیم اشاعته از زکات در حدود سیصد هزار دینار جمع آوری کرده بودند و برای آنکه آنان را به امام زمان خود نپردازند مذهب واقفیه را اساس نهادند و ابتدای مذهب واقفیه و علت پیدایش آن فقط از این جهت شد<sup>(۱)</sup>.

(۱) با تتبع در کتاب اخبار و رجال در انسان این خیال قوت می گیرد که خلفای بنی امیه و مخصوصاً بنی عباس همواره در صدد بوده اند که با وسائل ممکنه و مقتضی ائمه معصومین (ع) را در نظر مردم مادی و موهون جلوه دهند و بهمین نظر گاهی مالی را بحضور ایشان تقدیم و پیشنهاد می کردند و آن بزرگواران غالباً از اخذ آن ابا می فرمودند. و نیز کسانی را که از جانب آن بزرگواران بعنوان وکیل و قائم در میان مردم بودند و به اخذ زکوات و اوقاف و نذورات و امثال آن می پرداختند هرگاه از طرف آنان مطمئن بودند که خطری و ضرری از ناحیه ایشان متوجه دستگاه خلافت نیست نه تنها جلوگیری نمی کردند بلکه بسا می شد که بوسائلی غیر مستقیم شیعیان را به پرداخت اموال به آن وکلاء ترغیب و تشویق می نمودند، تا از طرفی قدرت مالی شیعیان کاسته شود و از طرفی خود بوسائلی از آن پولها استفاده کنند و هم اینکه ائمه (ع) را به اخذ مال و مادی بودن متهم نمایند. چنانکه مرحوم عباس اقبال آشتیانی در کتاب خاندان نویختی در (ص ۲۲۰) می نویسد: در قسمت عمده ایام خلافت راضی بالله عباسی (۳۲۲-۳۲۹) حسین بن روح در بغداد در میان شیعیان مقامی بس جلیل داشت بواسطه کثرت مالی که طائفه امامیه نزد او می آوردند، ذکر حشمت و فراوانی ثروت او نظر خلیفه و عمال دیتوانی را که در این اوقاف دچار دست تنگی بودند جلب کرده و خلیفه غالباً از او سخن می گفت!! ابوبکر محمدبن یحیی صولی مؤلف کتاب (الاوراق) وفاتش در سال ۳۳۵ یا ۳۳۶ که از معاصرین حسین بن روح بوده می گوید: راضی (خلیفه عباسی) همیشه با ما می گفت: بی میل نبودم که هزار نفر مثل حسین بن



---

روح وجود داشت و اماميه اموال خود را به ايشان مي بخشيدند تا خداوند به اين وسيله اين طائفه را نيازمند مي کرد.

توانگر شدن امثال حسين بن روح از گرفتن اموال اماميه مرا ناپسند نمي آيد (الاوراق، ص ۱۳۲) ضمناً بايد دانست که حسين بن روح خود از کارمندان و عمال دولت عباسي بود از اين جهت مورد اعتماد و اطمينان دستگاہ خلافت بود.



## احادیث تحلیل خمس به شیعیان

با شرحی که گذشت بر خواننده مؤمن و منصف بی‌غرض معلوم شد که پایه خمس در چه حد از صحت و اعتبار است! و بر فرض آنکه احادیثی که در باب وجوب خمس آمده همه صحیح بود (و حال آنکه چنانکه ملاحظه شد عموماً ضعیف است) و بر فرض آنکه اثبات خمس از ارباب مکاسب و غیر آن (آنچه متعلق به امام است) نماید. بموجب احادیثی که ذیلاً از کتب معتبره شیعه نقل می‌شود، حضرت ائمه علیهم‌السلام آنرا بشیعیان خود بخشیده و تحلیل فرموده‌اند و انسان با مطالعه این احادیث متحیر می‌شود که بر فرض وجوب چنین خمس‌ی که در کتاب خدا و سنت رسول‌الله از آن اثری نیست و چنان فرض کنیم برحسب عقاید مفوضه لعنهم‌الله، ائمه سلام‌الله علیهم دارای چنان اختیاراتی بوده‌اند که پس از انقطاع وحی و خاتمیت رسل از نزد خود احکامی وضع کنند که هرگز چنین نیست، با این فرض محال باز هم به استناد همین احادیث اگر حقی و حقوقی داشته‌اند آنرا بخشیده‌اند (پس چرا بازهم مثل معروف: شاه بخشیده‌است ولی شیخ‌علی خان نمی‌بخشد) ادامه دارد!!!؟؟

این احادیث از کتب معتبره شیعه بترتیب و توالی ائمه‌العلیّه که آنرا بخشیده‌اند و احادیثی که از ایشان رسیده‌است:

### اخبار بخشش خمس به شیعیان از امیر المؤمنین علیه‌السلام

- ۱- در تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۳۷، ج ۴) «...عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَزُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَيُّْ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام: هَلَكَ النَّاسُ فِي بُطُونِهِمْ وَفُرُوجِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَمْ يُؤَدُّوا إِلَيْنَا حَقَّنَا، أَلَا وَإِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ وَأَبَاءَهُمْ فِي حِلٍّ». یعنی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود مردم در امر شکم‌هایشان و فرج‌هایشان (اموال و زنان) هلاک شدند برای اینکه حق ما را به ما اداء نکردند آگاه باش که شیعیان ما و پدران ایشان از این جهت در حلیتند!!!
- ۲- مرحوم صدوق در علل‌الشرایع از محمدبن‌الحسن‌الصفار از راویان فوق‌بهمین

صورت این حدیث را روایت می‌کند جز اینکه در آخر آن بجای ابائهم، ابنائهم می‌آورد یعنی شیعیان ما و فرزندانمان (که بعد از این به دنیا می‌آیند) در حلیتند.

ایضاً شیخ صدوق در علل الشرایع از محمد بن الحسن الصفار از عباس بن معروف از حماد بن عیسی از حریر از زراره از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده‌است که فرمود: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حَلَّلَهُمْ مِنَ الْخُمْسِ يَعْنِي الشَّيْعَةَ لِطَيْبِ مَوْلِدِهِمْ». یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام شیعیان را از بابت خمس، ایشان را حلال کرد تا حلال‌زاده باشند.

۴- در تفسیر منسوب به امام از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: «قَدْ عَلِمْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدَكَ مُلْكٌ عَضُوضٌ وَجَبْرٌ فَيَسْتَوِي عَلَى مُحَمَّدِي (مِنَ السَّبِي) وَالْغَنَائِمِ وَيَبِيعُونَهُ فَلَا يَحِلُّ لِشُرَيْبِهِ لِأَنَّ نَصِيْبِي فِيهِ، فَقَدْ وَهَبْتُ نَصِيْبِي مِنْهُ لِكُلِّ مَنْ مَلَكَ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ مِنْ شِيعَتِي لِتَحِلَّ لَهُمْ مَنَافِعُهُمْ مِنْ مَأْكَلٍ وَمَشْرَبٍ وَلِطَيْبِ مَوَالِدِهِمْ وَلَا يَكُونَ أَوْلَادُهُمْ أَوْلَادَ حَرَامٍ!».

در این حدیث علاوه بر اینکه امیرالمؤمنین حقوق و بهره خود را بشیعیان بخشیده‌است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم از امیرالمؤمنین تبعیت کرده‌است. و آن را بشیعه حلال فرموده‌است زیرا رسول خدا بعد از آنکه از امیر المؤمنین از چنین بخششی تمجید می‌کند و می‌فرماید: «مَا تَصَدَّقَ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنْ صَدَقَتِكَ» در دنباله آن می‌فرماید: «وَقَدْ تَبِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ فِي فِعْلِكَ، أَحَلَّ الشَّيْعَةَ كُلَّ مَا كَانَ فِيهِ مِنْ غَنِيمَةٍ وَبِيعَ مِنْ نَصِيْبِهِ عَلَى وَاحِدٍ مِنْ شِيعَتِي وَلَا أُحِلُّهَا أَنَا وَلَا أَنْتَ لِغَيْرِهِمْ».

مخفی نماند که ما تفسیر منسوب به امام را نه تنها دارای صحت و اعتبار نمی‌دانیم بلکه این کتاب مکذوب را از بس جعلیات و خرافات دارد ننگ و عار می‌دانیم که دین اسلام از چنین مزخرفات عاری است و بقول دانشمند معاصر آقای شوشتری مدظله اگر این کتاب صحیح باشد پس دین اسلام صحیح نیست.

#### اخبار بخشش خمس به شیعیان از فاطمه زهرا علیه السلام

۵- در تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۴۳، ج ۴) «...عَنِ الْمُضَيْلِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ مَنْ وَجَدَ بَرْدَ حُبْنًا فِي كَبِدِهِ فَلْيَحْمِدِ اللَّهَ عَلَى أَوَّلِ النِّعَمِ. قَالَ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! مَا أَوَّلُ النِّعَمِ؟ قَالَ:

طَيْبُ الْوِلَادَةِ. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِفَاطِمَةَ عليها السلام: أَجَلِي نَصِيكَ مِنَ الْفِيءِ لِأَبَائِ شِيعَتِنَا لِيَطْبُؤُوا. ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّا أَحْلَلْنَا أُمَّهَاتِ شِيعَتِنَا لِأَبَائِهِمْ لِيَطْبُؤُوا.

در این حدیث حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام از حضرت فاطمه عليها السلام خواسته است تا نصیب خود را از فیء به پدران شیعه حلال کند تا حلال زاده باشند آنگاه خود حضرت صادق عليه السلام فرموده است: ما مادران شیعه خود را به پدرانشان حلال کردیم تا پاک و پاکیزه (حلال زاده) باشند!

### اخبار بخشش از حضرت باقر عليه السلام به شیعیان

۶- در تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۲۸، ج ۴) و در الاستبصار (ص ۵۹، ج ۲) «...عَنْ أَبِي خَمْرَةَ التَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مِنْ أَحْلَلْنَا لَهُ شَيْئًا أَصَابَهُ مِنْ أَعْمَالِ الظَّالِمِينَ فَهُوَ لَهُ حَلَالٌ وَمَا حَرَمْنَا مِنْ ذَلِكَ فَهُوَ حَرَامٌ». یعنی حضرت امام محمدباقر عليه السلام فرمود: هر کس که چیزی از ظالمان (خلفای بنی امیه) به او برسد که ما به او حلال کرده باشیم، آن چیز بر او حلال است و آنچه که ما بر او حرام کرده باشیم حرام است.

۷- در تهذیب شیخ طوسی (ص ۱۲۱، ج ۴) و در الاستبصار (ص ۵۴، ج ۲) و در اصول کافی «...عَنْ حُكَيْمِ مَوْذِنِ بَنِي عَبْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ...﴾؟ قَالَ: هِيَ وَاللَّهِ الْإِفَادَةُ يَوْمًا بِيَوْمٍ إِلَّا أَنَّ أَبِي عليه السلام جَعَلَ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ فِي حِلٍّ لِيَرْكُؤُوا». در اینجا حضرت صادق عليه السلام غنیمت را بفائده های روز بروز تفسیر فرموده است آنگاه گفته است: پدر من شیعیان ما را از این جهت در حلالیت قرار داده تا پاکیزه شوند. (یعنی تمام ارباح مکاسب را به ایشان بخشیده است). ممکن است مراد از پدر، حضرت باقر یا امیرالمؤمنین باشد.

۸- ایضاً در تهذیب (ص ۱۳۶، ج ۴) و در الاستبصار (ص ۵۷، ج ۲) و در اصول کافی «... عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا عليه السلام قَالَ: إِنَّ أَشَدَّ مَا فِيهِ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ الْخُمْسِ فَيَقُولَ يَا رَبِّ خُمُسِي وَقَدْ طَيَّبْنَا ذَلِكَ لِشِيعَتِنَا لِنَطِيبَ وَلَاذَنَّهُمْ وَلِتَرْكُؤُوا وَلَاذَنَّهُمْ». محمد بن مسلم از حضرت باقر از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده است که آن حضرت



آن را برای شما پاکیزه گردانیده و برای شما قرار دادیم.

### احادیث بخشش خمس به شیعیان از ناحیه حضرت صادق علیه السلام

۱۲- در تهذیب (ص ۱۳۶، ج ۴) و در الاستبصار (ص ۵۷، ج ۲) «... عَنْ فَصَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ الْكَلْبِيِّ عَنْ ضُرَيْسِ الْكُنَاسِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: أَتَدْرِي مِنْ أَيْنَ دَخَلَ عَلَى النَّاسِ الزُّنَا؟ فَقُلْتُ: لَا أَدْرِي! فَقَالَ: مِنْ قِبَلِ مُحْسِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ إِلَّا لِشِيعَتِنَا الْأَطْيَبِينَ فَإِنَّهُ مُحَلَّلٌ لَهُمْ وَلِيْلَاهِمُ».

۱۳- این حدیث را در کافی از طریق علی بن ابراهیم از پدرش از ابن محبوب از ضریس رایت کرده است که حضرت بضریس فرمود: آیا میدانی که زنا از چه راهی بر مردم وارد می شود؟ ضریس می گوید: گفتم نه! فرمود: از جهت خمس، مگر شیعیان پاکیزه ما که خمس برایشان و برای زادگان ایشان حلال شده است.

۱۴- در تهذیب و استبصار و من لایحضره الفقیه «... عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْقَمَاطِينَ فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ تَقَعُ فِي أَيْدِيْنَا الْأَرْبَاحِ وَالْأَمْوَالِ وَتِجَارَاتٍ نَعْرِفُ أَنَّ حَقَّكَ فِيهَا ثَابِتٌ وَإِنَّا عَنْ ذَلِكَ مُقَصِّرُونَ فَقَالَ عليه السلام: مَا أَنْصَفْنَاكُمْ إِنْ كَلَّفْنَاكُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ».

یعنی مردی از قماطان (کسبه) بحضرت صادق عرض کرد فدایت شوم در دست ما از ارباح و اموال و تجارتها چیزهایی است که می دانیم در آنها حقی برای تو ثابت است و حال اینکه ما در این باره مقصریم. حضرت فرمود: اگر ما در چنین روزی شما را به ادای آنها مکلف کنیم، با شما با انصاف رفتار نکرده ایم.

۱۵- ایضاً در تهذیب (ص ۱۳۸، ج ۴) و در الاستبصار (ص ۵۹، ج ۲) و در من لا یحضره الفقیه «... عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرِ الرَّقِّيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: النَّاسُ كُلُّهُمْ يَعْيشُونَ فِي فَضْلِ مَظْلَمَتِنَا إِلَّا أَنَا أَحَلَّلْنَا شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ».

یعنی حضرت صادق فرمود مردم در فزونی مظلومه ما زندگی می کنند. جز اینکه ما آن مظلومه را بر شیعیان خود حلال کردیم. این روایت در علل الشرایع... از هشتم الهندی نیز نقل شده است.

۱۶- در تهذیب (ص ۱۴۳، ج ۴) «... عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّ لَنَا أَمْوَالًا مِنْ غَلَاتٍ وَتِجَارَاتٍ وَنَحْوِ ذَلِكَ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ لَكَ فِيهَا حَقًّا قَالَ: فَلِمَ أَحَلَلْنَا إِذَا لَشِيعَتِنَا إِلَّا لِتَطْيِبِ وَلَا دَتْمُهُمْ وَكُلُّ مَنْ وَالَى آبَائِي فَهُمْ فِي حِلٍّ مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ حَقَّنَا فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ».

یعنی حارث بن مغیره نصری می گوید بحضرت صادق عرض کردم که ما را اموالی است از غلات و تجارتها و مانند آنها و می دانیم که در آنها برای تو حقی است. حضرت فرمود: پس برای چه ما آنها را به شیعیان خود حلال کرده ایم؟ جز برای اینکه حلال زاده باشند؟ و تمام کسانی که پدران مرا دوست بدانند آنان نیز هر آنچه از حقوق ما در دست آنها است در حلیتند پس باید حاضر بغائب ابلاغ کند.

۱۷- عیاشی در تفسیر خود از فیض بن ابی شیبہ از مردی روایت کرده است که حضرت صادق فرمود: «إِنَّ أَشَدَّ مَا يَكُونُ النَّاسُ حَالًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا قَامَ صَاحِبُ الْخُمْسِ فَقَالَ: يَا رَبِّ خُمُسِي وَإِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ لَفِي حِلٍّ»<sup>(۱)</sup>. مضمون این حدیث مضمون همان حدیث شماره ۱۷ هشتم است که گذشت هر چند در آن حدیث هم احتمال آنکه او را حضرت صادق فرمود باشد بود جز اینکه در آن روای محمدبن مسلم بود و در این «فَيْضُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ» از مردی مجهول و کلمات حدیث هم اندک تفاوتی با هم دارند. لکن معنی و مقصود یکی است. اما حدیث دوتا سند.

۱۸- در تهذیب و در کافی «...عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ بَيْعِ الْأَكْسِيَّةِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مُوسَعٌ عَلَى شِيعَتِنَا أَنْ يُنْفِقُوا مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا عليه السلام حَرَّمَ عَلَيَّ كُلِّ ذِي كَنْزٍ كَنْزَهُ حَتَّى يَأْتُوهُ بِهِ يَسْتَعِينُ بِهِ».

یعنی حضرت صادق عليه السلام فرمود شیعیان ما در وسعتند که هر چه در دست ایشان است بطور عادی و معمول خرج کنند اما همین که قائم ما قیام نمود بر هر صاحب گنجی گنجش حرام می شود تا اینکه بخدمت آن حضرت آورد تا وی بدان استعانت

(۱) نگاه کنید: بحار الأنوار مجلسی: ص ۵۰، ج ۲۰. و تفسیر برهان بحرانی ص ۸۸، ج ۲. و وسائل الشیعه حر عاملی، ج ۲ ابواب الانفال باب ۴.



جوید.

۱۹- در وسائل الشیعه (۶۷، ج ۲، چاپ امیربهدار) به نقل از شیخ طوسی در تهذیب (ص ۱۴۴، ج ۴) باسناد او از عمر بن یزید از ابوسیار و مُسمع بن عبدالملک که گفت: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنِّي كُنْتُ وُلِيْتُ الْغَوْصَ فَأَصَبْتُ أَرْبَعِيَّةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ وَقَدْ جِئْتُ بِخُمْسِهَا ثَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَكَرِهْتُ أَنْ أَحْبِسَهَا عَنْكَ وَأَعْرِضَ لَهَا وَهِيَ حَقُّكَ الَّذِي جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ فِي أَمْوَالِنَا فَقَالَ: وَمَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسُ يَا أَبَا سَيَّارٍ! الْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا، فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا. قَالَ قُلْتُ لَهُ: أَنَا أَحْمِلُ إِلَيْكَ الْمَالَ كُلَّهُ. فَقَالَ لِي: يَا أَبَا سَيَّارٍ! قَدْ طَيَّبْنَاكَ لَكَ وَحَلَلْنَاكَ مِنْهُ فَضَمَّ إِلَيْكَ مَالَكَ وَكُلُّ مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ وَمَحَلَّلٌ لَهُمْ ذَلِكَ إِلَى أَنْ يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَجْبِيَهُمْ طَسَقَ مَا كَانَ فِي أَيْدِي سِوَاهُمْ فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا فَيَأْخُذَ الْأَرْضَ مِنْ أَيْدِيهِمْ وَيُخْرِجَهُمْ مِنْهَا صَغَرَةً». ابوسیار می گوید به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم که من متولی و متصدی غوص (فرو رفتن در دریا) شدم و بچهارصد هزار درهم دست یافم و اینک یک پنجم آنرا که هشتاد هزار درهم است به خدمت شما آوردم از آن جهت که کراهت داشتم آنرا از تو حبس نمایم. در حالی که آن حقی است که خدا آنرا برای تو در اموال ما مقرر داشته است؟ حضرت فرمود: ای ابوسیار برای ما از زمین و آنچه خدا از آن بیرون می آورد جز یک پنجم نیست؟! نه خیر تمام زمین ما می باشد پس آنچه خدا از آن بیرون می آورد هر چه باشد مال ماست ابوسیار گفت بحضرت عرض کردم: من همه مال را بجانب تو حمل نمایم؟؟ فرمود: ای ابوسیار ما آنرا بتو گوارا و حلال کردیم پس مال خود را بجانب خود گیر. و هر آنچه از زمین که در دست شیعیان است برای ایشان حلال است و خود حلال شدگانند تا وقتی که قائم ما قیام کند آنگاه خراج آنچه در دست ایشان است خواهد گرفت اما کسان دیگر غیر شیعه پس همانا که کسب ایشان از زمین بر ایشان حرام است تا آنگاه که قائم ما قیام کند و زمین را از ایشان بستاند و آنان را با خاری از زمین بیرون راند!

این حدیث را در کافی از طریق دیگر از ابن محبوب روایت کرده است و ابوسیار

گفته است: انی ولیت البحرین الغوص و آنجا که گفته است: «فَيَجِبُهُمْ طَسَقُ مَا كَانَ فِي أَيْدِيهِمْ» بدنبال آن این جمله است: «وَيَتْرُكُ الْأَرْضَ فِي أَيْدِيهِمْ وَأَمَّا مَا كَانَ فِي أَيْدِي غَيْرِهِمْ فَإِنَّ كَسْبَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ حَرَامٌ عَلَيْهِمْ». که مضمون هر دو حدیث یکی است. و با اینکه ممکن بود ما آنرا دو حدیث بشماریم معهدا چون مضمون آنها یکی است لذا آنرا یک حدیث می دانیم.

۲۰- ایضاً در تهذیب و استبصار از حکم بن علباء اسدی روایت است که گفت: «وَلَيْتُ الْبَحْرَيْنَ فَأَصَبْتُ بِهَا مَالًا كَثِيرًا فَأَنْفَقْتُ وَاشْتَرَيْتُ ضِيَاعًا كَثِيرَةً وَاشْتَرَيْتُ رَقِيقًا وَأُمَّهَاتٍ أَوْلَادٍ وَوُلْدًا لِي ثُمَّ خَرَجْتُ إِلَى مَكَّةَ فَحَمَلْتُ عِيَالِي وَأُمَّهَاتٍ أَوْلَادِي وَنِسَائِي وَحَمَلْتُ حُمْسَ ذَلِكَ الْمَالِ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي وَلَيْتُ الْبَحْرَيْنَ فَأَصَبْتُ بِهَا مَالًا كَثِيرًا وَاشْتَرَيْتُ مَتَاعًا وَاشْتَرَيْتُ رَقِيقًا وَاشْتَرَيْتُ أُمَّهَاتٍ أَوْلَادٍ وَوُلْدًا لِي وَأَنْفَقْتُ وَهَذَا حُمْسُ ذَلِكَ الْمَالِ وَهَؤُلَاءِ أُمَّهَاتُ أَوْلَادِي وَنِسَائِي قَدْ أَتَيْتُكَ بِهِ فَقَالَ: أَمَا إِنَّهُ كُلُّهُ لَنَا وَقَدْ قَبِلْتُ مَا جِئْتَ بِهِ وَقَدْ حَلَلْتُكَ مِنْ أُمَّهَاتِ أَوْلَادِكَ وَنِسَائِكَ وَمَا أَنْفَقْتَ وَضَمِنْتُ لَكَ عَلَيَّ وَعَلَى أَبِي الْجَنَّةِ». مضمون حدیث آنکه حکم می گوید: والی بحرین شدم و اموال بسیاری بدین وسیله عاید من شد آنها را خرج کرده و مزارع بسیار خریدیم و همچنین غلامان بسیاری خریدم و کنیزانی که از آنها صاحب فرزند شدم. آنگاه بجانب مکه در آمدم و عیال و کنیزان صاحب فرزندم را و زنان دیگرم را سوار کرده و با خمس این مال بر حضرت امام محمد باقر عليه السلام وارد شدم و به آنجناب عرض کردم من ولایت بحرین داشتم و به مال فراوانی دست یافتم و چنین و چنان کردم و اینک این خمس مال من است و اینان مادران فرزندان من و آنها زنان من می باشند که آنها را بحضور تو آورده ام. حضرت فرمود: «أَمَا إِنَّهُ كُلُّهُ لَنَا وَقَدْ قَبِلْتُ مَا جِئْتَ بِهِ وَقَدْ حَلَلْتُكَ مِنْ أُمَّهَاتِ أَوْلَادِكَ وَنِسَائِكَ وَمَا أَنْفَقْتَ وَضَمِنْتُ لَكَ عَلَيَّ وَعَلَى أَبِي الْجَنَّةِ». یعنی همه این اموال مال ماست و من آنچه را که تو آورده ای قبول کردم و بتو حلال کردم مادران فرزندان (کنیزان صاحب فرزند) را و زنان را و آنچه را که خرج کرده ای و برای تو بعهده خود و پدرم ضامن بهشت شدم.

۲۱- در کافی «...عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ أَوْ الْمُعَلَّى بْنِ حُنَيْسٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام مَا لَكُمْ

مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ فَتَبَسَّمْتُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَمَرَهُ أَنْ يَحْرِقَ بِإِبْهَامِهِ تَمَائِمَةَ  
 أَنْهَارٍ فِي الْأَرْضِ مِنْهَا سَيْحَانٌ وَجِيحَانٌ وَهُوَ نَهْرٌ بَلْخٌ وَالْخُشُوعُ وَهُوَ نَهْرٌ الشَّاشِ وَمِهْرَانٌ وَهُوَ نَهْرُ الْهِنْدِ  
 وَنَيْلٌ مِصْرَ وَدِجْلَةٌ وَالْفُرَاتُ فَمَا سَقَتْ أَوْ اسْتَقَتْ فَهُوَ لَنَا وَمَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشِيعَتِنَا وَلَيْسَ لِعَدُوِّنَا مِنْهُ  
 شَيْءٌ إِلَّا مَا غَضَبَ عَلَيْهِ وَإِنَّ وَلِيَّنَا لِنَفِي أَوْسَعَ فِيمَا بَيْنَ ذِهِ إِلَى ذِهِ يَعْنِي بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ  
 الْآيَةَ ﴿ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾ الْمَغْضُوبِينَ عَلَيْهَا ﴿ خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴾ بِلَا غَضَبٍ.

یعنی یونس بن ظبیان و معلی بن خنیس (که هر دو از غالیان و کذابانند) گفته‌اند که  
 بحضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: از این زمین چه دارید؟ حضرت تبسم کرد. آنگاه  
 فرمود: خدا جبرئیل را برانگیخت و او را مامور کرد که با انگشت ابهامش هشت نهر در  
 زمین سوراخ کند و از آن جمله نهر سیحون و جیحون است که نهر بلخ باشد و خشوع  
 که نهرشاس است و مهران که نهر هند است و نیل که در مصر است و دجله فرات. پس  
 آنچه آبیاری کند و آنچه آبیاری شود آن مال ماست و هر چه مال ما باشد مال شیعیان  
 ماست. و برای دشمن ما از آن چیزی نیست مگر آنچه را که غاصبانه بر آن مسلط شود.  
 همانا دوست ما در وسعت و گشایش بیشتری است در آنچه ما بین آسمان و زمین است  
 آنگاه این آیه را (تحریف شده) خواند. بگو ای محمد آنچه در زمین است مال کسانی  
 است که در زندگی دنیا ایمان آوردند در حالی که غضب شدگانند در روز قیامت بدون  
 غضب مال ایشان است.

چنانکه بارها گفته‌ایم ما به آن احادیثی که کتاب خدا و سنت و سیره رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 آنرا گواهی نکند ارزشی قائل نیستیم خصوصاً این گونه حدیث که راویان آن غالیان و  
 کذابانند اما چون خصم ما بدان معتقد است لذا بمنظور حجت بر او آنها را می‌آوریم که  
 گفته‌اند: خواهی که شود خصم تو عاجز بسخن - او را بسخن‌های خود الزامش کن.

۲۲- ایضاً در کافی «.. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ نَافِعٍ قَالَ:  
 طَلَبْنَا الْإِذْنَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِ فَأَرْسَلَ إِلَيْنَا ادْخُلُوا اثْنَيْنِ اثْنَيْنِ فَدَخَلْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مَعِيَ  
 فَقُلْتُ لِلرَّجُلِ أَحِبُّ أَنْ تَسْتَأْذِنَ بِالسَّأَلِ فَقَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّ أَبِي كَانَ مِنْ سَبَاهِ بَنُو  
 أُمِّيَّةٍ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ بَنِي أُمِّيَّةٍ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ أَنْ يُحْرَمُوا وَلَا يُجَلَّلُوا وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ

وَإِنَّمَا ذَلِكَ لَكُمْ فَإِذَا ذَكَرْتُمْ رَدَّ الَّذِي كُنْتُمْ فِيهِ دَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا يَكَادُ يُفَسِدُ عَلَيَّ عَقْلِي مَا أَنَا فِيهِ فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ فِي حِلٍّ بِمَا كَانَ مِنْ ذَلِكَ، وَكُلُّ مَنْ كَانَ فِي مِثْلِ حَالِكَ مِنْ وَرَائِي فَهُوَ فِي حِلٍّ مِنْ ذَلِكَ».

عبدالعزیز بن نافع گفت: از حضرت صادق علیه السلام خواستیم و بسوی او کیس را فرستادیم و حضرت پیغام داد که دو نفر دو نفر داخل شوید، پس من و شخصی که با من بود داخل شدیم و من به آن شخص گفتم می‌خواهیم که بوسیله تو درب سؤال باز شود آن شخص گفت آری، پس آن مرد بحضرت عرض کرد: فدایت شوم همانا پدر من از کسانی است که بنی‌امیه او را اسیر و برده گرفتند و من خود می‌دانم که به بنی‌امیه نمی‌رسد که حرام کنند یا حلال نمایند و بر آنچه در دست ایشان است مال آنها نیست، بلکه آن مال شماس است و چون بیاد می‌آورم وضعی را که شما در آنید از این جهت غمی بر من دست می‌دهد که نزدیک است عقل مرا در آنچه هست تباه کند. حضرت به او فرمود: تو از آنچه از این قبیل در دست داری در حلیتی و هر کسی که در وضع و حال تو باشد و در خارج از اینجاست او نیز در این مسئله در حلیت است.

۲۳- در تهذیب (ص ۱۳۷، ج ۴) و در الاستبصار (ص ۵۸، ج ۲) «... عَنْ أَبِي سَلَمَةَ سَأَلَ بَنِي مُكْرَمٍ وَهُوَ أَبُو خَدِيجَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ وَأَنَا حَاضِرٌ: حَلَّلْ لِي الْفُرُوجَ. فَقَرَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: لَيْسَ يَسْأَلُكَ أَنْ يَعْرِضَ الطَّرِيقَ إِنَّمَا يَسْأَلُكَ خَادِمًا يَشْرِيهَا أَوْ امْرَأَةً يَتَزَوَّجُهَا أَوْ مِيرَاثًا يُصِيبُهُ أَوْ مِجَارَةً أَوْ شَيْئًا أُعْطَاهُ. فَقَالَ: هَذَا لِشِيعَتِنَا حَلَالٌ الشَّاهِدُ مِنْهُمْ وَالْغَائِبُ وَالْمَيِّتُ مِنْهُمْ وَالْحَيُّ وَمَا يُوَلَّدُ مِنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهُوَ لَهُمْ حَلَالٌ...». ابو خدیجه سالم بن مکرم گفته‌است که مردی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد: فرجها را بر من حلال کن. حضرت از این سخن ترسید و بر خود لرزید. مردی بحضرت عرض کرد: او نمی‌خواهد که سر جاده‌ها را بگیرد او فقط از تو می‌خواهد که اگر کنیزی بخرد یا زنی تزویج کند یا میراثی به او برسد یا خرید و فروشی انجام دهد یا چیزی به او دهند، حلال باشد. حضرت فرمود اینگونه چیزها بر شیعیان ما حلال است خواه حاضر باشد یا غائب، زنده باشند یا مرده و هر چه از ایشان متولد شود تا روز قیامت که آن برای آنها هم حلال است.

۲۴- در تهذیب (ص ۱۲۲، ج ۴) «... عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ الْحَضْرَمِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ

قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: عَلَى كُلِّ امْرِيٍّ غَنِمٍ أَوْ اِكْتَسَبَ الْخُمْسُ مِمَّا أَصَابَ لِفَاطِمَةَ عليها السلام وَلَنْ يَلِيَّ أَمْرَهَا مِنْ بَعْدِهَا مِنْ دُرِّيَّتِهَا الْحَجَجِ عَلَى النَّاسِ فَذَلِكَ لَهُمْ خَاصَّةً يَضَعُونَهُ حَيْثُ شَاءُوا إِذْ حَرَّمَ عَلَيْهِمُ الصَّدَقَةَ حَتَّى الْحَيَّاطُ لِيَخِيطَ قَمِيصاً بِخَمْسَةِ دَوَانِيقَ فَلَنَا مِنْهَا دَانِقٌ إِلَّا مَنْ أَحَلَّلْنَا مِنْ شِيعَتِنَا لِتَطِيبِ لَهُمْ بِهِ الْوِلَادَةَ».

پس حتی نخعی که بدان پیراهنی بدوزند هرگاه پنج دانگ ارزش داشته باشند یک دانگ از آن مال امام است و بهمه حرام است بجز شیعیان.

۲۵- در تهذیب شیخ طوسی «...عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: سَمِعْتُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْجَبَلِ يَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلٍ أَخَذَ أَرْضًا مَوَاتًا تَرَكَهَا أَهْلُهَا فَعَمَرَهَا وَأَكْرَى أَنْهَارَهَا وَبَنَى فِيهَا بُيُوتًا وَعَرَسَ فِيهَا نَخْلًا وَشَجَرَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ: مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَهِيَ لَهُ وَعَلَيْهِ طَسْفُهَا يُؤَدِّيهِ إِلَى الْإِمَامِ فِي حَالِ الْهُدْيَةِ فَإِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ عليه السلام فَلْيُؤَطَّنْ نَفْسَهُ عَلَى أَنْ تُؤَخَذَ مِنْهُ».

در این حدیث بفرمایش امیرالمؤمنین عليه السلام هر کس از شیعیان که زمینی را احیاء کند مال اوست و فقط خراج آن را به امام مسلمین می‌پردازد تا ظهور قائم آنگاه باید خود را آماده کند که تمام از او گرفته شود.

۲۶- در مشکوه الانوار طبرسی (ص ۹۴، چاپ نجف ۱۳۷۰): «عن مفضل بن عمر قال قال أبو عبد الله عليه السلام: قد كنت فرضت عليكم الخمس في أموالكم فقد جعلت مكانه برّ إخوانكم». یعنی حضرت صادق عليه السلام فرمود من در اموال شما بر شما خمس را فرض کردم و اینک بجای آن نیک کردن برادران مؤمن خودتان را جعل می‌کنم<sup>(۱)</sup>.

(۱) باید دانست که هرگز امام نمی‌تواند بدون دستور خدا چیزی را بر مردم واجب یا احرام کند و آنگاه بجای آن چیزی دیگری گذارد. و ما بدین‌گونه اخبار بنظر تردید بلکه تکذیب می‌نگریم چنانکه در حدیث چهارم از احادیث خمس ارباب مکاسب یادآور شدیم که بر امام نمی‌رسد که بگوید من واجب می‌کنم ... شاید عبارت حدیث چیزی دیگر بوده و دست تصرف جعل آنرا باین صورت درآورده است.

### اخبار بخشش از ناحیه حضرت ابی جعفر محمد بن علی النقی علیه السلام

۲۷- ایضاً در تهذیب (ص ۱۴۳، ج ۲) و در من لایحضره الفقیه «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ أَنَّهُ قَالَ: قَرَأْتُ فِي كِتَابِ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام إِلَى رَجُلٍ يَسْأَلُهُ أَنْ يَجْعَلَهُ فِي حِلٍّ مِنْ مَأْكَلِهِ وَمَشْرَبِهِ مِنَ الْخُمْسِ فَكَتَبَ علیه السلام بِحَطِّهِ مَنْ أَعْوَزَهُ شَيْءٌ مِنْ حَقِّي فَهُوَ فِي حِلٍّ». یعنی علی بن مهزیار گفت: من در نامه‌ای از حضرت امام محمدتقی خواندم از مردی که از آن حضرت خواسته بود که او را از هر چه خوردنی و نوشیدنی از خمس است حلال کند حضرت بخط خود نوشت: هر کس از حق من چیزی را نتواند برساند در حلیت است.

### اخبار بخشش از ناحیه حضرت صاحب الامر علیه السلام

۲۸- در اکمال‌الدین صدوق و در احتجاج طبرسی: «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنَ التَّوْقِيعَاتِ بِحَطِّ صَاحِبِ الزَّمَانِ علیه السلام أَمَّا مَا سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ لِي إِلَى أَنْ قَالَ: وَأَمَّا الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئًا فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيْرَانَ وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ إِلَى أَنْ يَظْهَرَ أَمْرُنَا لِتَطْيِبِ وَلَا دُنُومَهُمْ وَلَا تَحْبُثَ». (در بحار و احتجاج: بجای... «إِلَى أَنْ يَظْهَرَ أَمْرُنَا» - «إِلَى وَقْتِ ظُهُورِنَا» است).

در این توقیع حضرت صاحب‌الزمان می‌فرماید: از کسانی که اموال ما را از ما پنهان دارند پس کسی که از آن چیزی را حلال شمارد و بخورد همانا که آتش خورده‌است. اما خمس که آن به شیعیان ما مباح شده‌است و از آن در حلیت قرار گرفته‌اند، تا هنگامی که امر ما ظاهر شود، برای اینکه ولادتشان پاک باشد و پلید نشود. پس تا وقت ظهور امام علیه السلام خمس بر شیعیان مباح و حلال می‌باشد و نیز موالیدشان از هرگونه آلودگی مصونست.

اما با این همه تأکید معلوم نیست چرا شیعیان باید بدتر از کفار جزیه دهند؟!!!

## در اخبار تحلیل با این همه تأکید ممکن است چند اشکال مطرح شود:

### اشکال اول

اشکال اول از حیث سند: زیرا این اخبار غالباً ضعیف و در پاره‌ای از سندها نام غلات و کذابان دیده می‌شود.

در پاسخ این اشکال گفته می‌شود که هر چند ما خود اقرار داریم بر اینکه این اخبار ضعیف است اما در مقابل اخباری که خمس را در ارباح مکاسب و تجارات و غیره واجب می‌گیرد قوی بلکه اقوی است. زیرا تمام آن اخبار چنانکه تحقیق شد ضعیف بوده و از ناحیه‌ی غالبان و کذابان و مغرضین جعل شده‌است پس خمسی که با ده حدیث واجب شده‌است با سی حدیث بخشیده شده‌است. و کثرت این اخبار خود برای حل این اشکال کافی است.

### اشکال دوم

اشکال دوم - گفته شده است: که خمسی که بخشیده شده‌است ناظر به خمسی است که از غنائم جنگ در زمان خلفای جور بدست می‌آمد. و چون در میان آن غنائم کنیزانی بود که بدست شیعیان می‌آفتاد از آنجا که می‌بایست این جنگ باذن امام باشد و خمس آنهم بدست امام برسد و امام آنرا بین مستحقین تقسیم کند، چون چنین نمی‌شد پس کسانی که آنرا تصرف می‌کردند برایشان حلال نبود لذا امام آن قسمت را بر شیعیان حلال فرموده‌است تا کنیزانی که از این طریق بدست می‌آورند و از آن صاحب فرزند می‌شوند یا از خمس غنائم مهریه زنانشان را می‌پردازند برایشان حلال باشد تا فرزندانشان حلال‌زاده باشند!

در پاسخ این اشکال گفته می‌شود که هر چند بعقیده ما خمس جز در غنائم جنگی نیست و بخشش و حلیت هم باید فقط ناظر بهمان بوده باشد معهذا این اخبار صراحت دارد که خمس بخشیده شده ناظر بتمام انواع خمس است که اینان ادعا می‌کنند. زیرا در حدیث اول که ما آوردیم می‌فرماید:

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام: هَلَكَ النَّاسُ فِي بُطُونِهِمْ وَفُرُوجِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَمْ يُؤَدُّوا إِلَيْنَا

حَقَّنَا، أَلَا وَإِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ وَأَبَاءَهُمْ فِي حِلٍّ». و معلوم است آنچه بخشیده شده است مربوط به تمام شئون زندگی است که بارز آن شکم و فرج است.

و در حدیث چهارم امیرالمؤمنین می فرماید: «فَقَدْ وَهَبْتُ نَصِيبِي مِنْهُ لِكُلِّ مَنْ مَلَكَ شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ مِنْ شِيعَتِي لِتَحِلَّ لَهُمْ مَنَافِعُهُمْ مِنْ مَأْكَلٍ وَمَشْرَبٍ وَلِتَطِيبَ مَوَالِدُهُمْ» و ماکل و مشرب که حلال شده است ناظر به تمام اشیاء است.

و در حدیث هفتم «... قَالَ: هِيَ وَاللَّهِ الْإِفَادَةُ يَوْمًا بِيَوْمٍ إِلَّا أَنْ أَبِي الْقَلْبِيَّةَ جَعَلَ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ فِي حِلٍّ لِيَزُكُّوا». و معلوم است فائده های روز به روز ناظر به تمام اشیاء و اموالی است که انسان بدان دست یابد و حلال شده است.

و در حدیث چهاردهم سائل می گوید: «تَقَعُ فِي أَيْدِينَا الْأَرْبَاحُ وَالْأَمْوَالُ وَتِجَارَاتٌ نَعْرِفُ أَنَّ حَقَّكَ فِيهَا نَائِبٌ» و آن مخصوص غنائم جنگ و کنیزان نیست.

و همچنین در حدیث شانزدهم که حارث بن مغیره می گوید: «إِنَّ لَنَا أَمْوَالاً مِنْ غَلَاتٍ وَتِجَارَاتٍ وَنَحْوِ ذَلِكَ وَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّ لَكَ فِيهَا حَقًّا»

و در حدیث نوزدهم که ابوسیار می گوید: «إِنِّي كُنْتُ وُلِّيتُ الْغَوَصَ» که هرگز ناظر به غنائم جنگ نیست.

و در حدیث بیست و یکم که امام می فرماید: «فَمَا سَقَّتْ أَوْ اسْتَقَّتْ فَهُوَ لَنَا وَمَا كَانَ لَنَا فَهُوَ لِشِيعَتِنَا» تا آنجا که می فرماید: «وَإِنَّ وَلِيَّنَا لَفِي أَوْسَعِ فِيمَا بَيْنَ ذَهِّ إِلَيَّ ذَهِّ يَعْني بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» و بدهی است وسعت اموال بین آسمان و زمین منحصر به غنائم اتفاقی جنگ نیست.

و در حدیث بیست و سوم که سخن از میراث و تجارت و جائره است و در حدیث بیست و هفت که حلالیت از خوردنی و نوشیدنی می خواهد عموماً دلالت دارد بر اینکه حلیت خمس بر شیعیان تمام انواع خمس است از هر چه تصور شود.

### اشکال سوم

اشکال سوم که در این باره شده است و خیلی بی مورد و سست است و اصلاً قابل اعتنا



نیست آنست که گفته‌اند: هر امامی در زمان خود حق دارد سهم خود را بشیعیان ببخشد اما حق ندارد سهم امام بعد از خود را نیز بدیگران ببخشد و حتی کسانی که این شبهه را تا جایی بردند که در ارباح مکاسب سهمی برای سادات (فرزند هاشم) قائل شده‌اند گفته‌اند که امام حق نداشته‌است سهم آنها را بشیعیان ببخشد.

در قسمت اخیر این اشکال ما وارد نمی‌شویم زیرا این مطلب بر کسانی که تا اینجا این رساله را مطالعه کرده‌اند مسلم شده‌است که سادات حقی در خمس ارباح مکاسب و تجارات ندارند و اگر حقی فرض شود مخصوص امام است. اما اینکه گفته‌اند: هر امامی در زمان خود حق دارد سهم خود را ببخشد نه سهم و حق امام بعد از خود را، و لابد می‌خواهند بگویند در این زمان باید سهم امام زمان را، از شیعیان گرفت؟!

این اشکال از هر حیث باطل است: زیرا اولاً احادیث صراحت دارند که حقوقی که بخشیده شده‌است ناظر بتمام ازمنه‌است نه منحصر بزمان امام آنزمان. مثلاً در حدیث اول که امیرالمؤمنین می‌فرماید «أَلَا وَإِنَّ شِيعَتَنَا مِنْ ذَلِكَ وَأَبَاءَهُمْ - وَفِي رِوَايَةِ الصَّدُوقِ: وَأَبْنَاءَهُمْ - فِي حِلٍّ» ناظر بزمان خود امیرالمؤمنین نیست زیرا کلمه آباء و ابناء مخصوص زمان خاصی نیست خصوصاً که این حدیث را حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند. بدیهی است نمی‌خواهد بفرماید شیعیان زمان علی علیه السلام یا پدران یا پسران ایشان فقط در حیلتنند و بس و دیگران مشمول نیستند بلکه منظور آن است که عموم شیعه و در هر زمان چنینند.

و در حدیث ۱۸ حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «مُوسِعٌ عَلَى شِيعَتِنَا أَنْ يُنْفِقُوا مِمَّا فِي أَيْدِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا علیه السلام...».

و در حدیث ۱۹ می‌فرماید: «وَكُلُّ مَا كَانَ فِي أَيْدِي شِيعَتِنَا مِنَ الْأَرْضِ فَهُمْ فِيهِ مُحَلَّلُونَ وَمُحَلَّلٌ لَهُمْ ذَلِكَ إِلَى أَنْ يَقُومَ قَائِمُنَا...».

و در حدیث بیست و سوم می‌فرماید: «هَذَا لِشِيعَتِنَا حَلَالٌ الشَّاهِدِ مِنْهُمْ وَالْغَائِبِ وَالْمَيِّتِ مِنْهُمْ وَالْحَيِّ وَمَا يُوَلَّدُ مِنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَهُوَ حَلَالٌ...» که انواع خمس را بر شیعیان از حاضر و غائب و مرده و زنده و آنچه تا روز قیامت متولد شود حلال فرموده‌است. پس این اشکال، بیمورد و بیمزه و خیلی سست است. و اما در خصوص حق و سهم امام

زمان با آن بیان نیازی به اقامه برهان نیست خصوصاً که حدیث بیست و هشت از ناحیه آن حضرت است که می‌فرماید: «وَأَمَّا الْخُمْسُ فَقَدْ أُبِيحَ لِشِيعَتِنَا وَجُعِلُوا مِنْهُ فِي حِلٍّ» که با این عبارت جمیع فرمایش ائمه ما قبل خود را امضا فرموده‌است. و جای بهانه و تأویل برای کسی باقی نگذاشته‌است. پس بر هر مسلمانی که اهل انصاف باشد مسلم است که خمس کذائی که اکنون بین شیعه امامیه معمول است دارای حقیقت نیست.

### مستمسکی علیل و ادعائی بدون دلیل

احادیث خمس که ما آنرا در قسمت‌های مختلف در معرض مطالعه طالبان حق و حقیقت گذاشتیم سرانجام بتحلیل و اباحه‌ی خمس به شیعیان خاتمه یافت و معلوم شد که خمس ارباح مکاسب و تجارات و زراعات خاص امام است. و دیگران را در آن حقی نیست. خمس معادن و کنوز و غوص مصرفش مصرف زکات است و از خمس غنائم در زمان ما اثری نیست.

حال باید دید منشأ این عقیده چیست؟ و چرا امام مالک ارباح مکاسب مردم است هر چند آنرا سرانجام بشیعیان اباحه و تحلیل نماید.

این عقیده که هر چه باشد منشأش از غالیان بوده و نتیجه‌اش عائد مفتخوران می‌شود مخالف عقل و وجدان و کتاب خدا و سنت رسول‌الله است. اما مدارک و دلیل مدعیان: چون دیده‌اند هضم و هموار کردن سخنی بدین درستی برای مردم هر چقدر هم عامی و نادان باشند مشکل است لذا در صدد یافتن دلیل برآمده‌اند و احادیثی نامربوط بدان کلوخ چین کرده‌اند.

مرحوم حاج آقا رضا همدانی در کتاب (الخمس) مصباح‌الفقیه (ص ۱۰۸) - عباراتی دارد که مضمونش اینست: از جمله‌ای از اخبار ظاهر می‌شود که دنیا سرتاسر آن ملک رسول خدا ﷺ و اوصیای او علیهم‌السلام است. و برای ایشان است که در آن بهره‌چهار اراده کنند از اخذ و عطا تصرف نمایند<sup>(۱)</sup>، که از آن جمله روایت ابوبصیر از حضرت

(۱) ظاهراً منشأ این عقیده از تلمود یهود است (تلمود کتابی است که یهود آنرا معادل توراها بلکه از آن هم افضل می‌دانند) زیرا بنابر نقل تلمود: تمام اموال روی زمین از آن خداست و چون یهود خود

صادق عليه السلام است.

۱- «قُلْتُ لَهُ: أَمَا عَلَى الْإِمَامِ زَكَاةٌ؟ فَقَالَ: أَحَلَّتْ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ لِلْإِمَامِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ وَيُدْفَعُهَا إِلَى مَنْ يَشَاءُ جَائِزٌ لَهُ ذَلِكَ مِنَ اللَّهِ؟ إِنَّ الْإِمَامَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَا يَبِيتُ لَيْلَةً أَبَدًا وَلِلَّهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ يَسْأَلُهُ عَنْهُ».

یعنی ابوبصیر می گوید بحضرت صادق عليه السلام عرض کردم که آیا بر امام زکات واجب است؟ حضرت فرمود: امر محالی را آوردی مگر نمی دانی که دنیا مال امام است و هر چه را هر جا بخواهد می گذارد و از هر جا بخواهد برمی دارد برای او جائز است، از طرف خدا. همانا امام شبی را بروز نمی آورد در حالی که در گردن او حقی باشد که خدا آنرا از وی بازخواست کند.

۲- یا «خبر ابن الریان قال كتبت إلى العسکری عليه السلام: جعلت فداك! روي لنا أن ليس لرسول الله صلى الله عليه وآله من الدنيا إلا الخمس؟ فجاء الجواب: إن الدنيا وما عليها لرسول الله (ص)».

یعنی بحضرت عسگری (ظاهراً امام علی نقی) نوشتم که برای ما روایت شده است که رسول خدا را از دنیا چیزی نیست جز خمس. جواب آمد که دنیا و هر آنچه در آن است مال رسول خدا است.

۳- و مرسل محمد بن عبدالله المضممر: «قال: الدنيا وما فيها لله تبارك وتعالى ولرسوله ولنا فمن غلب على شيء منها فليتيق الله وليؤد حق الله تبارك وتعالى وليبر إخوانه فإن لم يفعل ذلك فالله ورسوله ونحن برآء منه». یعنی دنیا و آنچه در آن است مال خداست و مال رسول او و مال ماست پس هر کس که بر چیزی از آن تسلط یافت باید از خدا بترسد و حق خدا را ادا نماید و ببرادران خود نیکی کند. اگر چنین نکند خدا و رسول او و ما از او بیزاریم.

۴- «وفي خبر آخر عن الباقر عليه السلام: قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله: خلق الله آدم وأقطع الدنيا قطيعةً فما كان لإدم عليه السلام فلرسول الله صلى الله عليه وآله وما كان لرسول الله فهو للأئمة من آل محمد (ص)». یعنی

---

را اجزاء و ابناء الهی می دانند لذا خود را بعنوان نیابت از جانب خدا مالک آنچه در روی زمین است اعتبار می دهند و تصرف خود را در تمام اموال مردم جائز بلکه لازم می شمارند (از کتاب کنز المرصود فی قواعد التلمود دکتر روه لِنز (ص ۱۹-۳۰)).

رسول خدا ﷺ فرمود: خدای تعالی آدم را خلق کرد و دنیا را به تیول به او داد پس هر چه مال آدم بود مال رسول خدا است و هر چه مال رسول الله بوده مال امامان از آل محمد است.

۵- «وفي خبر أبي سيار قال أبو عبد الله ﷺ: أَوْ مَا لَنَا مِنَ الْأَرْضِ وَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا إِلَّا الْخُمْسُ يَا أَبَا سَيَّارٍ؟ إِنَّ الْأَرْضَ كُلَّهَا لَنَا فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَنَا...».

ترجمه این حدیث ضمن احادیث تحلیل و اباحه گذشت. (و منه یشم رائحه تلمود اليهود!!!) یعنی: از این حدیث رائحه عقاید یهود در کتاب تلمود استشمام می شود!

۶- «وفي خبر أبي خالد الكائلي عن أبي جعفر ﷺ قال: وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ ﷺ: ﴿الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَقَبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ ﴿أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَنَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَالْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا فَمَنْ أَحْيَا أَرْضًا مِنْ الْمُسْلِمِينَ فَلْيَعْمُرْهَا وَلْيُؤَدِّ خَرَجَهَا إِلَى الْإِمَامِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَلَهُ مَا أَكَلَ مِنْهَا...﴾. یعنی ابو خالد کابلی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: ما در کتاب علی یافتیم که همانا زمین مال خداست آن را بمیراث می دهد بهر کس از بندگانش که بخواهد و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است. من و اهل بیت من را خدا زمین را بمیراث داد و ما نیز پرهیزکاران و تمام زمین مال ماست. پس هر کس از مسلمانان که زمینی را احیا کند باید آنرا آبادان نماید و باید خراج آنرا بامامی که از خانواده من است بپردازد آنگاه برای او جایز است آنچه از آن می خورد.

مرحوم همدانی پس از آوردن این احادیث می گوید: قضیهی تعبد به این روایات مستلزم آن است که حال سایرین بالنسبه بآنچه در دست ایشان است از اموال با مقایسه به پیغمبر و اوصیای او ﷺ حال بنده ای است که آقای او چیزی به او داده باشد و رخصت داده باشد به او که در آن بهر کیفیتی که بخواهد تصرف کند پس آن چیز ملک او می شود همانطوری که بنده ای مالک می شود، لکن نه بروجهی که علاقه ای ملکیت آقا از آن قطع شود، یعنی مال بودن آن اموال آن بنده را از رقیب خارج نمی کند، پس در حقیقت او و هر چه دارد مال آقای است و هر وقت که آقا دلش خواست می خواند و

جائز است که آنرا از دست او بیرون کند! پس صحیح است اضافه‌ی مال و نسبت دادن آن را به آقای او بلکه آقای او احق است از خود او به آن مال و نسبت دادن آنرا به وی لذا جائز است که آنچه در دست مردم است آنرا نسبت به سادات ایشان دهیم.

همانا دنیا و مافیها در نزد خدا خوارتر از آن است که آن را ملک اولیای خود قرار دهد و استکشاف عدم آن از اجماع و ضرورت نیز امکان ندارد. غایت آنچه شناختن آن در مانند اینگونه ادله ممکن است آن است که ائمه علیهم‌السلام در مقام عمل ملتزم بودند که از آنچه در دست مردم است اجتناب ورزند و چیزی از آن را بر خود حلال نشمارند مگر به چیزی از اسباب ظاهری که در شریعت مقرر است و این کیفیت دلالت ندارد بر اینکه در واقع غیر آن ممکن نیست. پی هیچ مانع نیست، تعبد بظواهر نصوص مزبوره که به مؤیدات عقلیه و نقلیه نیز تأیید شده است) پایان استدلال مرحوم همدانی.

این آخرین و محکم‌ترین دلیل ایشان است که چون دنیا و مافیها مال رسول خدا و ائمه الطیبه است و دیگران برده و طفیلی ایشانند پس هر چه را از اموال مردم بگیرند حق دارند زیرا در حقیقت از مال خود خواسته و برداشته‌اند!!

\*\*\*



## ضعف استدلال فقیه همدانی بر اینکه زمین و تمام آنچه در آن است مال رسول خدا و ائمه

اینکه مرحوم همدانی می گوید: نصوص مزبوره به مؤیدات عقلیه و نقلیه تأیید شده است، صحیح نیست زیرا عقلاً هیچ آفریده‌ای از نوع انسان بر آفریده‌ی دیگر از نوع خود حقی و تسلطی اینچنین ندارد که دسترنج و نتیجه زحمت او را بخود اختصاص دهد، تا چه رسد به اینکه بگوید آنچه در دنیاست ملک من است و مردم دیگر هم برده و بنده‌ی منند!!!

هیچ فردی بر فرد دیگر چنین مزیت و امتیازی ندارد، پیغمبر باشد یا غیر پیغمبر، رسول خدا و ائمه هدی علیهم‌السلام نیز از این قاعده مستثنی نیستند چه رسد آنها نیز بشرند و در هیکل و هیئت بشری تحت همان قوانین و تکالیف عقلی هستند.

زمین و آسمان و آنچه در آنهاست آفریده و ملک خدای جهان است و همه مردم نیز مخلوق و آفریده‌ی خدا هستند. و در دیوان عدل الهی حق حیات و اکل و شرب و لوازم حیات را دارند و هر کس حق دارد بقدر نیاز خود از اموال و ارزاق دنیا کسب کند و در رفع احتیاج نماید. همه افراد بشر هم در احتیاجات طبیعی همانند یکدیگرند یعنی همه دارای بدن و شکم و فرج بوده و احتیاج به مسکن و لباس و غذا و جفت دارند و باید از روی این زمین که پروردگار جهان آنرا محل اعاشه‌ی مخلوقات خود قرار داده رفع حوائج نمایند.

پیغمبر و امام در احتیاجات طبیعی و حیاتی با مردم دیگر چه تفاوتی دارند؟ که باید اموال دنیا مال آنها باشد؟! یعنی مگر دارای چقدر شکم و فرج هستند که باید آنان بیش از دیگران بلکه همه از آنان و هیچ از دیگران باشد!!!

در تاریخ دنیا کدام روز و کدام پیغمبر و امامی بتمام دنیا و مافیها احتیاج داشته و از آن رفع حوائج کرده است. که این حاشیه‌نشینان خلقت، با این دست و دلبازی! تمام دنیا

و مافیها را از ازل تا ابد به ایشان بخشیده اند؟! اینگونه تعارفات بخیالات و اغرافات شاعرانی شبیه تر است تا بحقایق مذهبی!! شاعران که به ارباب قدرت تملق می گویند مثلاً آنجا که شاعر می گوید:

ثری تا ثریا بفرمایشت      دو عالم یکی جزو بخشایش است  
بدیهی است اینگونه خیالات هرگز مصادیقی در خارج ندارد. اما جلوی خیالات شاعر را نمی شود گرفت!!

اگر خدا، دنیا و مافیها را به پیغمبری یا امامی یا هر کس دیگر داده باشد و آنگاه او را محصور و مقید در یک بدن یک متر و اندی کند که با یک شکم که به چند لقمه غذا سیر شود، و بفرجی که با یک جفت غریزه جنسی اش آرام گیرد و بدنی که با چند متر پارچه پوشیده و به مسکنی پناهنده شود و عمری که شصت سال یا بیشتر دوام نکند. این کار بسیار عبثی است که از، یک دیوانه هم قبیح است تا چه برسد بخدای علیم و حکیم.

اگر دیوانه ای مهمانی داشته باشد که با چند لقمه غذا سیر شود آنگاه آن دیوانه برای او صدها هزار گاو و گوسفند تهیه کند و میلیون ها نوع خوراکی دیگر و از همه بدتر آنکه حتی آن چند لقمه غذای عادی را هم نگذارد آن میهمان براحتی صرف کند، آیا عجیب نیست؟! شما چنین دیوانه ای را در کجای جهان و در چه تاریخی سراغ دارید؟ که اینگونه نسبت ها را بخدای حکیم و علیم می دهید؟!

مرگ نه هیچ پیغمبر و امامی در زندگی دنیا جز رنج و تعب و قوت لایموت و زندگی محدود و مقید چه داشتند و چه کردند؟ آیا نه اموال دنیا برای زندگی است؟ و زندگی یکفرد بشر و با آن همه محدودیت ها جز چند مال نیست؟ پس این گزافه گوئی ها چیست؟ این گزافه گوئیها که نتیجه آروغ های بیجا و قی کرده های یک مشت غالیان مشرک و خدانشناس بوده چرا در میان مسلمانان جزو اصول دین شده است؟

منشأ این عقاید چیست؟ و تراویده ی مغز کیست؟ جز یهود عنود بنص تلمود. شکی نیست که این قبیل گزافه ها و اغراقات و غلوها از غالیانی امثال معلی بن خنیس و احمد بن هلال و محمد بن سنان و علی بن ابی حمزه بطائنی و سهل بن زیاد و



یونس بن ظبیان و نظائر اینانست. یعنی همان‌هائی که امامان را تا سرحد خدائی برده و بیشرمانه در حضور آنان با قرار خودشان: (انک تفعل بعبادک ما تشاء انک علی کل شیء قدیر) سروده‌اند یا خطباتی امثال خطبه‌البیان و خطبه توتونچی و امثال آن جعل کرده‌اند. از چنین بیشرمان خدانشناسی بعید نیست که زمین و آسمان را ملک امامان بلکه امامان را خالق زمین و آسمان بدانند!! تراوش اینگونه افکار او غالیان و مشرکان بعید نیست و ما از ایشان از اینگونه هذیان‌ها هیچ تعجب نمی‌کنیم. تعجب ما از دانشمندانی است که در این زمان خود را سازوار پیشوائی مسلمین می‌دانند. چرا اینگونه افکار خرافی را ترویج و از آن بهره‌برداری غلط می‌کنند؟

این آراء و افکار غلط از آثار جاهلیت و یادگار دوران تسلط سلاطین جبار و مستبد است که خود را مالک همه چیز و همه مردم را برده و بنده خود می‌پنداشتند و مردم آن زمان‌ها هم نسبت به آنان همین عقیده را داشته‌اند چنانکه آثاری از آن حتی در کتاب‌های مذهبی قبل از اسلام موجود است یا از تلمود یهود که خود را برگزیده خدا و فرزند او می‌دانند سرایت نموده‌است. چنانکه در سفر تکوین تورات در فصل دهم اثر این عقیده موجود است: که پادشاه مالک تمام مال و جان مردم است! این عقیده یهود و ماقبل آن از مذاهب منسوخه و باطله‌است چنانکه قبلاً نمونه آنرا از تلمود یهود آوردیم. اما اسلام که همه را بنده یک خدا و فرزند یک پدر و مادر دانسته و زمین را محل اعاشه عموم فرزندان آدم می‌داند و کوس آزادی بشر را بنحو اکمل آن در بام دنیا زده‌است با این‌گونه عقائد بی‌ارتباط و بیگانه‌است و فکر حرامزاده‌است.

اساساً این ادعا با فلسفه حکمت و علت بعثت انبیاء و رسل منافی و مناقض است زیرا علت و حکمت ارسال رسل و بعثت انبیاء برای آن است که چون انسانی مدنی بالطبع است و ناچار باید در اجتماع زندگی کند و از طرفی ظلوم و جهول و خودخواه‌است و نمی‌خواهد به حق خود قانع بوده و به اجتماع خائن نباشد لذا ایجاد اختلاف و نزاع می‌شود. ناچار است از قانون و قانون‌گذاری که فرد و اجتماع را به حدود و حقوق خود آشنا نموده در حد معینی برقرار دارد. و چون از افراد انسانی که مبتلا به شهوات و اغراض و حرص و آز است و خودخواهی و نداشتن بصیرت کافی به

عواقب امور و نتایج آن، مانع است از آنکه خود بتواند به چنین امری قیام کند، لذا پروردگار جهان برای نظم جامعه و نظام اجتماع پیغمبران و رسولانی را برای بسمت عدالت و قیام بقسط بر میانگیزد. چنانکه در سوره‌ی الحدید می‌فرماید: (آیه بیست و پنج): ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (الحدید / ۲۵).

«یعنی ما پیغمبران خود را با نشانه‌های روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و قانون را نازل کردیم تا مردم را داد و عدل وادارند.»  
و در سوره‌ی اعراف آیه ۲۵: رسول خدا خود مأمور است که مردم را بقسط و عدالت وادارد: ﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ﴾ (الاعراف / ۲۵)

آنگاه چگونه ممکن است که رسول خدا و ائمه هدی سلام‌الله علیهم بیایند و بگویند این اموال دنیا که شما بر سر آن نزاع دارید و می‌خواهید رنج‌دست دیگران را ببرید همه آن مال ماست. و مال هیچکدام از شما نیست. این مال من است و ذریه‌ی من!!

### اما دلیل نقلی آقای همدانی

اما دلیل نقلی که آقای همدانی مدعی است نیز خلاف است. زیرا چه نقلی بهتر از کتاب خداست که روشنی بخش عقل نیز هست ﴿يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ أَيُّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَءَايَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ (الجهاتية: ۶). کتاب خدا (در بیش از ۲۹ آیه)، هر چه را هست، ملک خدا می‌داند، و خدا همه‌ی آنها را برای همه‌ی مردم آفریده‌است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾

(الحدید / ۲۵). یعنی: «ما پیغمبران خود را با نشانه‌های روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و قانون را نازل کردیم تا مردم را داد و عدال وادارند.»

و در سوره بقره آیه ۲۷ می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ (البقره / ۲۹) یعنی: «او است که هر چه در زمین هست یکسره برای شما آفریده.»

و در سوره نجم آیه ۳۸ می‌فرماید: ﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ یعنی: «برای انسان

چیزی نیست مگر آنچه را که خود کوشش کند».

پس هر کس مالک سعی خود است و در سوره العاشیه آیه ۳۲ می‌فرماید: **إِنَّمَا أَنْتَ مُدَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ** ﴿۳۲﴾. یعنی: «تو فقط یادآوری هستی، و بر ایشان تسلط دیگری ندارد».

پس مقام و منصب پیغمبر فقط و فقط آن است که مذکر است و دیگر هیچگونه تسلط و تحکمی ندارد.

ملک زمین و آسمان در نظر قرآن از آن خدای جهان است و بهر که بخواهد می‌دهد و کافر و مؤمن درگرفت و داد خدا یکسانند: **﴿تُوْفِيَ الْمَلِكُ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكُ وَمَنْ تَشَاءُ﴾** (آل عمران: ۲۶) یعنی: «ملک را بهر کس بخواهی میدهی، و از هر کس بخواهی باز می‌ستانی».

در دادن به مؤمن همچنان که در باره‌ی داود در سوره‌ی البقره آیه (۲۵۰) می‌فرماید: **﴿وَأَتَيْنَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ...﴾** (البقره / ۲۵۱)، یعنی: «خدا به داود پادشاهی داد».

و در همان سوره آیه ۲۵۸ در باره‌ی نمرود هم می‌فرماید: **﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ...﴾** یعنی: «آیا ندیدی (آگاهی نداری) از کسی که با ابراهیم دربار‌های پروردگارش محاجه و گفتگو کرد به خاطر این بود که خداوند به او سلطنت داده بود».

پس ملک، ملک خداست که آنرا هم به داود می‌دهد و هم به نمرود. و کسی در ملک خدا شریک نیست، چنانکه در سوره‌ی الاسراء آیه ۱۱۱ می‌فرماید: **﴿وَلَوْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ﴾** یعنی: «خدا در ملکش شریک ندارد».

و در سوره‌ی فرقان آیه ۲ نیز تکرار می‌فرماید:

**﴿الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ فَرْدًا﴾** ﴿۱﴾. یعنی: «خداوندی که حکومت و مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست، و فرزندی برای خود انتخاب نکرد، و شریکی در حکومت و مالکیت ندارد، و همه چیز را

آفرید و دقیقاً اندازه گیری نمود.»

حال، این شوربختان غالی چه مرضی دارند که برای خدا در ملک او شریک می‌خواهند؟! اگر مراد از دنیا زمین باشد چنانکه در حدیث گفت: «الأرض لنا» این ادعا را کتاب خدا تکذیب می‌کند آنجا که می‌فرماید: «وَالْأَرْضُ وَصَعَهَا لِلْأَنَامِ». یعنی «خدا زمین را برای همه‌ی مردم آفریده‌است».

در بسیاری از آیات قرآن خدا زمین را از آن تمام آدمیان می‌داند، چنانکه در آیه ۲۲ سوره‌ی البقره می‌فرماید: ﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا﴾. یعنی: «خدائیکه برای شما زمین را فرش کرد».

و در سوره‌ی طه آیه ۵۳ می‌فرماید:

﴿الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى﴾ (طه: ۵۳) یعنی: «همان که زمین را برای شما گهواره‌ای کرد و برایتان در آن راهها کشید و از آسمان آبی فرود آورد و با آن انواع مختلف گیاه پدید آوردیم».

و در سوره‌ی الاعراف می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشًا قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ﴾ (الاعراف: ۱۰). یعنی: «ما شما را در زمین جای دادیم و در آنجا برای شما وسائل زندگی قرار دادیم ولی سپاسی که می‌دارید اندک است».

در مقابل حدیث خلق الله آدم و أقطعه الدنيا، خدایتعالی می‌فرماید:

﴿أَهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتْعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (البقره: ۳۶) یعنی «از مقام خویش فرود آئید در حالی که بعضی نسبت به بعض دیگر دشمن خواهید بود، و برای شما در زمین قرارگاه و وسیله بهره‌گیری تا زمانی خواهد بود»

و در سوره‌ی نوح آیه ۱۹ حضرت نوح بقوم خود می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا..﴾ یعنی «و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده‌ای

قرار داد...»

و سوره‌ی الغافر آیه ۲۹ از زبان مؤمن آل فرعون بقوم خود می‌فرماید:  
﴿يَقْوِرَ لَكُمْ أَمْلُكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ...﴾ یعنی: «ای قوم و قبیله من، امروز ملک و سلطنت در دست شماست...»

پس اختصاص زمین بیک نفر یا چند نفر خاص، نه با عقل متین و نه با شرع مبین موافق است و این قرآن کریم است که همه را باطل می‌نماید. و چنین مزخرفات را از هر کس باشد تصدیق نمی‌کند تمام حقایق مشهود و آثار موجود نیز مبین این حقیقت است.

اگر مراد از دنیا - که بنص این احادیث مال امام است - اموال دنیا باشد، باز این قرآن است که در بیش از ۱۴ آیه (اموالکم) می‌فرماید: و مال را اضافه بمردم می‌کند و نسبت به ایشان می‌دهد نه به امام. مانند آیه ۱۸۸ سوره‌ی البقره:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَطْلِ...﴾ [البقره/۱۸۸].

و در آیه ۲۷۹ می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَبَتَّمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ...﴾ [البقره/۲۷۹].

و در آیه ۱۸۶ سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿لَتُجْلِبُوا فِي أَمْوَالِكُمْ...﴾ [آل عمران/۱۸۶].

و در آیه ۲ سوره النساء می‌فرماید:

﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ...﴾ [النساء/۲].

و در آیه ۵ می‌فرماید:

﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ...﴾ [النساء/۵].

و در آیه ۲۹:

﴿يَتَأْتِيهَا الذَّبَابُ لَا تَأْكُلُ أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَطْلِ...﴾ [النساء/۲۹].

و در سایر آیات چون آیه ۲۸ الانفال و آیه ۴۱ التوبه و ۲۷ النساء و ۳۶ محمد و الصف و آیه ۱۱ المنافقون و آیه ۹ سوره التغابن و آیه ۱۵، نظیر آیات: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا

أَمْوَالِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَتَنَةٌ ﴿ (الأنفال: ۲۸). که در همه‌ی آنها اموال به مردم اضافه و نسبت داده می‌شود.

و نیز در بیش از سی مورد کلمه «اموالهم» وارد شده‌است که آن را به صاحبان آنها حتی به کفار و مخالفین نسبت می‌دهد و چون آیه ۲۷ سوره الاحزاب که می‌فرماید:

﴿ وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ ﴾ [الأحزاب/۲۷]

و آیه ۸۵ سوره التوبه:

﴿ وَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ ﴾ [التوبه/۸۵].

یا در باره فرعون که موسی بخدا عرض می‌کند: ﴿ رَبَّنَا أَطْمَسَ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَأَشَدُّ عَلَيَّ

قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴾ (یونس: ۸۸)

در کجای این آیات با آیات دیگر کوچکترین اشاره‌ای به اختصاص زمین و اموال آن بشخص یا طایفه‌ی خاصی شده‌است؟ پس این چه منت بی‌جهت و چه فضیلت بی‌خاصیتی است که آنرا بر پیغمبر اسلام و اهل بیتش نسبت داده‌اند؟!

در حالی که تاریخ پرافتخار آنان حاکی است که از ملک و مال و زمین و ثروت‌های آن چندان بهره‌ای نبوده و از دنیا رفته و به آخرت پیوسته‌اند و اکنون بدنیا و مافیها نیازی ندارند که مال آنها باشد یا نباشد. عجب آن است که همین دنیائی را که غالیان مدعیند که همه‌ی آن مال پیغمبر و امام است خود رسول خدا ﷺ در دادن آن بذی‌القربی که طبق بعضی از تفاسیر مراد از آن فاطمه زهرا است. از اسراف ممنوع است چنانکه در آیه ۲۶ الاسراء می‌فرماید:

﴿ وَءَاتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ﴿۲۶﴾ إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ

السَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿۲۷﴾ [الاسراء/۲۶-۲۷]، یعنی: «حق خویشاوند و

مسکین و راه مانده را بده، و اسراف و زیاده روی هم مکن. چه اسرافکاران برادران شیطان‌نمایند، و شیطان کفران (نعمتهای) پروردگار خود کرد».

این آیه با آنچه غالیان از زبان امام جعل کرده‌اند و مفتخواران آنرا سند اعمال

غارت‌گرانه خود می‌دانند مخالف است که امام گفته باشد! «أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ الدُّنْيَا لِلْإِمَامِ يَضَعُهَا حَيْثُ يَشَاءُ وَيُدْفَعُهَا إِلَى مَنْ يَشَاءُ جَائِزَةً مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ».

عجب این است که پیغمبر خدا از اینکه چیزی زیاده بدختر خود فاطمه بدهد ممنوع است و امام یا آن کسی که خود را نایب امام می‌داند هر چه بخواهد می‌تواند با این مال انجام دهد؟!!

این فضیلت‌های بی‌معنی و لوس‌مآبانه که غالیان یا مغرضان برای ائمه معصومین تراشیده‌اند امروز بهانه و وسیله‌ای شده‌است که عده مفتخوار بنام آنان مردم را سر کیسه کرده و بنام خمس و سهم امام همان شیعیانی را که لااقل در ۳۰ (سی) حدیث اباحه در مقابل شش حدیث وجوب امامان تحلیل فرموده و خمس را بهر صورتی که باشد بخشیده‌اند. اینان چون سارقین مسلح ایشان را لخت می‌کنند و بساط سوز و سرور و میر و مأمور خود را براه می‌اندازند. بهمان تشبیهی که مرحوم کاشف‌الغطاء فرموده‌است که سهم امام در این زمان چون مال کافر حربی است که هر کس بهر وسیله‌ای آنرا به یغما می‌برد!!

این عقیده غالیانه بلکه احمقانه که تمام ملک زمین از آن امام است در همان زمان خود ائمه علیهم‌السلام نیز در نزد غالیان شهرت داشته‌است چنانکه در کتاب مستدرک الوسائل (ص ۵۵۵) بنقل از کافی از علی بن ابراهیم روایت کرده‌است از سند بن ابی‌الربیع که گفت: ابن ابی‌عمیر هیچکس را معادل هشام بن الحکم نمی‌دانست و از او دور نمی‌شد. ناگاه قطع رابطه کرد و با او مخالف شد. سببش این بود که ابومالک حضرتی که یکی از رجال هشام است با ابن ابی‌عمیر در باب امامت گفتگویی داشتند. ابن ابی‌عمیر می‌گفت: تمام دنیا مال امام است از جهت مالکیت و وی از کسانی که اموال دنیا در دست آنهاست اولی‌است! اما ابومالک می‌گفت: چنین چیزی نیست، مال مردم مال خودشان است مگر آنچه را که خدا برای امام حکم کرده باشد از فیء و خمس و غنیمت اینها مال اوست و همین‌ها را هم که خدا برای او تعیین کرده‌است باز برای مصرفش دستور داده و او را مأمور نموده‌است که در کجای مصرف کند. و چون هیچکدام به

منطق دیگری راضی نمی شد پس هر دو به حکمیت هشام راضی شدند و بسوی او آمدند هشام مطلب را بنفع ابومالک حکم کرد و علیه ابن ابی عمیر، بهمین جهت بعد از آن ابن ابی عمیر از هشام دوری می کرد این قبیل عقاید شرک آمیز و احمقانه در آن زمان شایع بوده که طائفه ناووسیه و جماعت خطایبه و امثال آن بوجود آمدند که نه تنها ائمه را مالک زمین دانسته بلکه خدای آسمان و زمین می دانستند.

**لعنة الله عليهم ابد الابدین و دهر الداهرين.** و همان عقاید سخیفانه است که تاکنون دوام پیدا کرده است. با این تفاوت که ضرر آن روز این گونه عقاید کمتر از امروز بوده است زیرا خود ائمه علیهم السلام زنده بودند و با این عقاید مبارزه می کردند و لااقل نمی گذاشتند مال مردم را به ناحق از ایشان بگیرند یا خودشان نمی گرفتند. اما امروز بر اهل تحقیق معلوم است که با نشر همان عقائد با مردم چه می کنند؟!

### بررسی اسناد این احادیث

**اولین حدیثی** که آقای همدانی در این باب بدان استناد کرده است حدیثی است که در کتاب کافی بدین سند آمده است:

۱- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ...».

ما از ترجمه احوال محمد بن یحیی و محمد بن احمد که حالشان مجهول است صرف نظر می کنیم و از ابو عبدالله الرازی بتحقیق می پردازیم:

الف - ابن الغضائری درباره ی او فرموده است: «محمد بن أحمد الجاموراني: أبو عبد الله الرازي ضعفه القميين واستثنوا من كتاب نوادر الحكمة ما رواه، وفي مذهبه ارتفاع.» یعنی علمای بزرگ قم در زمان ائمه و بعد از آن او را ضعیف شمرده اند و در مذهبش او هم ارتفاع و غلو است.

ب - علامه حلی در الخلاصه همان فرمایش ابن الغضائری را تکرار کرده است.

ج - صاحب کتاب الحاوی نیز او را در ردیف ضعفاء آورده است.

ابو عبدالله الرازی این حدیث را از حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی روایت



کرده است اینک حسن بن علی:

الف - ابن الغضائری در باره‌ی او فرموده است: «الحسن بن علي بن أبي حمزة البطائي: مولی الأنصار أبو محمد واقف بن واقف ضعيف في نفسه، وأبوه أوثق منه».

یعنی حسین بن علی ابی حمزه، واقفی مذهب است و خودبخود ضعیف است و حتی پدرش (که همین ابن الغضائری لعنتش کرده است) از او اوثق است.

ب - کشی در ترجمه شعیب العقرقوفی از قول ابو عمرو محمد بن عبدالله بن مهران گفته است: الحسن بن علی بن ابی حمزه کذاب حسن بن علی بن حسن بن علی بن ابی حمزه این حدیث را از پدرش روایت کرده است:

اینک ترجمه علی بن ابی حمزه البطائنی.

الف - شیخ طوسی چند مورد در رجال خود آورده است که علی بن ابی حمزه واقفی مذهب است و علی بن الحسن الفضال که خود ملعون ابن ادیس است گفته است: علی بن ابی حمزه کذاب، متهم، ملعون (وای بر کسی که نمرود او را کافر شمارد).

ب - ابن الغضائری فرموده است: «علي بن أبي حمزة لعنه الله أصل الوقف وأشد الخلق عداوة للولي [أى للإمام الرضا عليه السلام] من بعد أبي إبراهيم». و حضرت کاظم به او می فرموده است: «إِنَّمَا أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ يَا عَلِيُّ أَشْبَاهُ الْحَمِيرِ» تو و رفقای شبیه خرنابند.

ج - ابن مسعود در باره‌ی او گفته است: «سمعت علي بن الحسن [بن فضال، يقول]: ابن أبي حمزة كذاب ملعون».

د - یونس بن عبدالرحمن گفته است: که بر حضرت رضا وارد شدم فرمود: علی بن حمزه مرد؟ گفتم آری. فرمود: او داخل جهنم شد!

اینها راویان حدیثی هستند که امام هیچگونه مسئولیتی ندارد و هر چه می خواهد می کند! باید دانست که علی بن ابی حمزه بطائنی و امثال او از واقفیه که راویان این داستانند چون خودشان گیرندگان خمس کذائی بودند با جعل چنین احادیثی، میدان عمل خود را وسیع تر می کردند.

### اما مضمون حدیث اول

چنانکه قبلاً هم گفته شد: مضمون این حدیث مخالف آیات خدا و روح اسلام است زیرا هر کسی اعم از پیغمبر و امام و غیرهما در پیشگاه پروردگار مسئول اعمال خود است.

﴿ فَلَسَّأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَسَّأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴾ [الأعراف/۶].

چگونه است که بر پیغمبران دادن زکات واجب است و چنین فرضی درباره‌ی امام جزو محالات است؟! در قرآن کریم آیاتی روشن در خصوص زکات پیغمبران و مسئولیت آنان در پیشگاه پروردگار جهان است. و تنها خداست که مسئولیت ندارد: ﴿ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴾ [الأنبياء/۲۳].

### سند حدیث دوم

اما سند دومین حدیث که مورد استناد فقها خمس‌گیر است! به ترتیبی که آقای همدانی در مصباح‌الفقیه آورده است بدین شرح است:

۲- عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّيَّانِ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام... در این حدیث نیز از روای اول آن هر که و هر چه باشد صرفنظر می‌کنیم زیرا ترجمه حال راویان بعد او ما را از احوال او بی‌نیاز می‌کند.

علی بن محمد از «سهل بن زیاد» روایت می‌کند و ما شرح حال نکبت‌مآل او را قبلاً در ذیل احادیث وجوب خمس آوردیم باز هم مقداری یادآور می‌شویم:

الف - شیخ طوسی او را در الفهرست، ضعیف شمرده و در استبصار نوشته است: «ضَعِيفٌ جَدًّا عِنْدَ نُقَادِ الْأَخْبَارِ».

ب - نجاشی فرموده است: «سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ أَبُو سَعِيدِ الْأَدَمِيِّ الرَّازِيِّ: كَانَ ضَعِيفًا فِي الْحَدِيثِ، غَيْرَ مَعْتَمَدٍ فِيهِ. وَكَانَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِالْغُلُوِّ وَالْكَذْبِ وَأَخْرَجَهُ مِنْ قَمِ إِلَى الرَّيِّ وَكَانَ يَسْكُنُهَا». این همان کسی است که احمد بن محمد بن عیسی بعلت کذب و غلو او را از قم بیرون رانده است.

ج - ابن الغضائری نیز او را جداً فاسد الرویه فاسد الدین می دانسته است و موضوع اخراج او را از قم آورده و فرموده است: «سهل بن زیاد أبو سعيد الآدمي الرازي: كان ضعيفاً جداً فاسد الرواية والمذهب وكان أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري أخرجه من قم وأظهر البراءة منه ونهى الناس عن السماع منه والرواية ويروي المراسيل ويعتمد المجاهيل.»

د - در تحریر طاووسی از فضل بن شاذان از طریق علی بن محمد آورده است که او می گفت: سهل بن زیاد احمق است. بقیه مثالب و مطاعن او را از کتب رجال (کشی ص ۴۷۳) - جامع الرواه (ص ۳۶۳ ج ۱) نقد الرجال (ص ۱۶۵) و قاموس الرجال (ص ۳۸ ج ۵) مطالعه فرمائید.

سهل بن زیاد این حدیث را از محمد بن عیسی روایت می کند. اینک ارزش محمد بن عیسی از نظر ائمه ی رجال:

الف - شیخ طوسی در دو موضع از رجال خود او را ضعیف شمرده است و در الفهرست نیز می نویسد. «محمد بن عیسی بن عبید الیقطنی ضعیف استثناء أبو جعفر محمد بن علی بن بابویه عن رجال نوادر الحکمة وقال لا أروي ما يختص بروايته» و گفته است: «وقيل إنه كان يذهب مذهب الغلاة.» او مذهب غلاة را داشته است. بدیهی است چنین حدیثی را غلات می سازند.

ب - در تحریر طاووسی نیز در عدالت او جرح شده و نوشته است: هو مقدوح فيه.  
ج - شهید ثانی درباره او فرموده است: محمد بن عیسی در حدیثش قرینه عظیمه است بر میل و انحراف، (بعلاوه که خود او ضعیف است).

د - در تنقیح المقال (ص ۱۶۷، ج ۳) ضعف او را از پاره ای از فقهای بزرگ چون محقق در المعبر و کاشف الرموز - و علامه در المختلف - و سید در المدارک - و صاحب ذخیره و فاضل مقدار در تنقیح و شهید ثانی در روض الجنان نقل کرده اند و چون هر حدیث تابع اخس رجال آن است چنانکه هر نتیجه ای تابع اخس مقدمه آن است. حال حدیثی که سهل بن زیاد از محمد بن عیسی روایت کند معلوم است چه ارزشی دارد؟!

اما مضمون حدیث که گفته است: «إِنَّ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا لِرَسُولِ اللَّهِ» صرف نظر از حکومت عقل و وجدان و تاریخ و سیره خاتم پیغمبران ﷺ در بی اعتباری آن همین بس که خدای متعال در بیش از یکصد آیه قرآن مال دنیا را به مردم جهان و افراد و اشخاص نسبت داده و اضافه نموده است و حتی در نیم آیه آنرا برسول خدا ﷺ نسبت نداده است.

### سند حدیث سوم

۳- الحسین بن محمد عن معلى بن محمد قال: اخبرني احمد بن محمد بن عبد الله عن رواه. در این حدیث که مشکل است آنرا حدیث گفت زیرا مُضَمَّر است و معلوم نیست از چه کس روایت می‌کند، راوی اول آن که باید او را از مجاهیل شمرد از معلى بن محمد روایت می‌کند و معلى بن محمد طبق کتب رجال بنا بر نقل از تنقیح المقال (ج ۳، ص ۲۳۳):

الف - مرحوم نجاشی درباره او فرموده است: «معلى بن محمد البصري: أبو الحسن مضطرب الحديث والمذهب، وكتبه قرينة له..» هم حدیثش مضطرب و درهم و برهم است و هم مذهبش که معلوم نیست چه مذهبی دارد و کتابهایش نیز قرینه خود او هستند.

ب - علامه حلی هم او را در خلاصه: بهمین صفات زشت نکوهیده است.

ج - ابن الغضائری در باره او فرموده است: «المعلى بن محمد البصري أبو محمد يُعرف حديثه ويُنكر ويُرْوَى عن الضعفاء.»

معلى بن محمد این حدیث را از احمد بن محمد بن عبد الله روایت می‌کند و احمد بن محمد بن عبد الله، حالش مجهول است چنانکه در تنقیح المقال و نتایج التنقیح (ص ۱۰) آمده است: «أحمدُ بنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَسَدِيِّ، مجهولٌ.»

این بدبخت پریشان در پریشان با حدیث‌های پریشان خود معلوم نیست از چه کسی روایت می‌کند، چون این حدیث منتهی می‌شود به (عمن رواه) یعنی از کسی که او از آن روایت می‌کند. حال این چه کسی است؟ خدا می‌داند.

علامه مجلسی در مرآة العقول (ص ۳۰۷، ج ۱) ذیل این حدیث می‌فرماید: «وکون

«من رواه» عبارة عن الإمام كما قيل بعيد». یعنی این کسی که احمد بن محمد بن عبدالله از او روایت می‌کند از اینکه امام باشد بعید است، زیرا امکان آن بسی مشکل است. پس این حدیث را صرفنظر از روات پریشان و مجهول بی‌نام و نشان آن، حدیث شمردن مشکل است زیرا به امام معصومی منسوب نیست. اما مضمون حدیث که گفته است: «الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لِلَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلِرَسُولِهِ وَلَنَا» که مقصود و مراد خمس‌گیران است بر فرض صحت حدیث، چنین نتیجه‌گیری از آن غلط است. زیرا گفته‌است دنیا و آنچه در آن است مال خداست و مال رسول او مال ماست اگر اینکه رسول خدا و گوینده‌ی این کلمه (لنا) را هر که باشد شریک خدا ندانیم (و حال اینکه معنی و مفهوم این کلمه شرک است) باز گوینده، چنین نتیجه‌ای را نخواسته‌است بلکه گفته است: «فَمَنْ غَلَبَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَلْيَتَّقِ اللَّهَ وَلْيُؤَدِّ حَقَّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَلْيَبْرَأْ إِخْوَانَهُ» کسی که بر چیزی از دنیا دست یافت باید از خدا بترسد و حق خدا را ادا کند و به برادرانش نیکی نماید؟؟ که این نتیجه از آن مقدمه هر چند مقدمه فاسد است و چنین نتیجه از آن صحیح و کامل نیست اما بدین صورت صحیح است که کسی که خدا باو چیزی داد باید حق آن را ادا کند. اما آن حقی که خود خدا تعیین کرده‌است و آیات روشن آن بدان دلالت دارد، نه ساخته و پرداخته‌ی غلاه و مغرضان.

### حدیث چهارم

۴- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ [بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ] عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله.....».

این حدیث را که محمد بن یحیی از احمد بن محمد برفع از عمرو بن شمر از جابر بن یزید جعفی روایت کرده‌است: باز از راویان اول آن که محمد بن یحیی و احمد بن محمد هستند صرفنظر می‌کنیم و چون حدیث مرفوع است به «عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ»، به ترجمه حال نکبت مآل «عَمْرِو بْنِ شَمْرٍ» از کتب رجال می‌پردازیم:

الف - در تنقیح المقال: (ص ۳۳۲ ج ۲) از نجاشی آورده‌است که فرمود: «عمرو بن شمر أبو عبد الله الجعفي: عربي، روى عن أبي عبد الله عليه السلام، ضعيفٌ جداً، زيدٌ أحاديث في

کتب جابر الجعفی يُنْسَبُ بَعْضُهَا إِلَيْهِ، وَالْأَمْرُ مُلْتَبَسٌ.».

یعنی عمرو بن شمر... جداً ضعیف است و احادیث بسیاری در کتب جابر جعفی افزوده است و به او نسبت داده است که امر آن مشتبه و ملبس است.

ب - ابن غضائری فرموده است: «عمرو بن شمر أبو عبد الله الجعفی: کوفی روی عن أبي عبد الله عليه السلام وجابر، ضعیفٌ.».

ج - در خلاصه علامه حلی (ص ۲۴۱) او را در قسم ثانی (ضعفاء) آورده و همان تعریف نجاشی و غضائری را گفته و بعد از کلمه والامر ملتبس افزوده است: «فلا أعتمد علی شیء مما یرویه» (یعنی من بدانچه عمرو بن شمر روایت کرده است اعتماد ندارم).

د - کشی در (ص ۱۷۳) رجال خود حدیثی از عمرو بن شمر روایت می کند که او از جابر روایت می کند و در آخر حدیث می نویسد: «هَذَا حَدِيثٌ مَوْضُوعٌ لَا شَكَّ فِي كَذِبِهِ وَرَوَاتُهُ كُلُّهُمْ مُتَّهَمُونَ بِالْغُلُوِّ وَالتَّفْوِيضِ.».

که در این صورت خود جناب جابر هم جزو متهمین به غلو و تفویض است.

ه - در وجیزه و مرآت العقول، علامه مجلسی نیز او را ضعیف می شمارد و می نویسد: «و كان ضعفه مما لا مرية فيه.».

و - ابن داوود نیز او را در باب ثانی جزو مجروحین و مجهولین می آورد...

اما جابر بن بزید جعفی:

الف - نجاشی در صفحه ۹۹ رجال خود در باره ی او فرموده است: «روی عنه جماعةٌ غُمِرَ فِيهِمْ وَضَعُفُوا، مِنْهُمْ: عمرو بن شمر، ومفضل بن صالح، ومنخل بن جمیل، ويوسف بن يعقوب. وكان في نفسه مختلطاً... وقل ما يورد عنه شيء في الحلال والحرام.».

ب - ابن الغضائری فرموده است: «إن جابر بن يزيد الجعفی الكوفي ثقة في نفسه، ولكنَّ جُلَّ من روی عنه ضعیفٌ. فمن أكثر عنه من الضعفاء عمرو بن شمر». ضعیفان بسیاری از او روایت می کنند که از آن جمله عمرو بن شمر است.

ج - کشی در (ص ۱۶۰۹) رجال خود از زراره روایت کرده است که حضرت صادق از احادیث جابر روایت کرده است سؤال نموده است حضرت به او فرمود: «ما رأيتُه عند أبي

قط إلا مرة واحدة وما دخل علي قط...». جز یک مرتبه او را در پیش پدرم ندیدم و بر من هیچ وقت وارد نشده است.

د - ابن جوزی در المنتظم نوشته است: «جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ: كان رافضياً غالياً، يقول بالرجعة، وروى عنه سفیان، وشعبة».

اینها راویان احادیث مالکیت امامان در زمین و آسمانند و خود پیداست که عموماً غالیان و کذابانند.

### حدیث پنجم

اما حدیث پنجم - که از ابن محبوب از هشام بن سالم از ابو خالد کابلی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام: ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ ﴿﴾ أَنَا وَأَهْلُ بَيْتِي الَّذِينَ أَوْرَثَنَا اللَّهُ الْأَرْضَ وَنَحْنُ الْمُتَّقُونَ وَالْأَرْضُ كُلُّهَا لَنَا...» تا آخر حدیث.

با اینکه آن حدیث هم صحیح نیست بلکه به تشخیص علامه مجلسی حسن است معهداً مضمون آن بمقصود غالیان و مفوضه وافی نیست و عقلاً و نقلاً مخالفی ندارد هرگاه چنین روزی آمد که زمین در تصرف امامی از اهل بیت رسول الله بود چنین و چنان خواهد شد و امروز هم خراج آنرا می باید به امام و پیشوای مسلمین داد.

\*\*\*





## اموالی که مردم به ائمه علیهم السلام می پرداختند

نظر به اینکه در تواریخ مذکور است که ائمه علیهم السلام و کلاء و قوامی در بین مردم داشتند که آنان اموالی بنام ایشان از مردم دریافت می داشتند و ممکن است که این قضیه تولید شبهه کند که شاید آن اموال از خمس ارباح مکاسب مردم بوده است! هر چند در کتب احادیث و تواریخ هیچ خبر و اثری که این مدعی را ثابت کند وجود ندارد که ائمه علیهم السلام از کسی چیزی بنام خمس ارباح مکاسب گرفته باشند.

معهد ما در اینجا فهرست پاره‌ای از اموال که بنام ائمه علیهم السلام از مردم مأخوذ می داشتند می آوریم تا رفع این شبهه شود. چنانکه قبلاً هم گفتیم اموالی که مردم شیعه در زمان ائمه به ایشان می پرداختند اکثر آن از بابت زکات اموالشان بود.

### نوع اول: زکات

الف - در رجال کشی (ص ۳۹۰) ضمن پیدایش مذهب واقفیه از اشاعته نقل کرده است که آنان زکات بسیاری اخذ نموده بودند. متن خبر اینچنین است: «كَانَ بَدْءُ الْوَاقِفَةِ أَنَّهُ كَانَ اجْتِمَاعَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِينَارٍ عِنْدَ الْأَسَاعِثَةِ زَكَاةً أَمْوَالِهِمْ...».

ب - ابراهیم الاویسی حدیثی از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده است که ان حضرت فرمود: «سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي يَوْمًا فَأَتَانَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: إِنِّي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ وَبِي زَكَاةٌ فَإِلَى مَنْ أَدْعُمُهَا؟ قَالَ: إِلَيْنَا. فَقَالَ أَلَيْسَ الصَّدَقَةُ مُحَرَّمَةً عَلَيْكُمْ فَقَالَ بَلَى إِذَا دَفَعْتَهَا إِلَى شِيعَتِنَا فَقَدْ دَفَعْتَهَا إِلَيْنَا...». بدیهی است وقتی مردی از اهل ری در مدینه از امام بپرسید که زکاتم را به که بپردازم امام بفرماید آنرا بما برسان آنان که نزدیکترند وظیفه‌شان معلوم است که باید آنرا بامام زمان خود بپردازند، و می پرداختند.

ج - در تهذیب (ص ۶۰، ج ۴) حدیث ۱۶: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ قَالَ بَعَثْتُ إِلَى الرَّضَا علیه السلام بِدَنَانِيرٍ مِنْ قِبَلِ بَعْضِ أَهْلِي وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أُخْبِرُهُ أَنَّ فِيهَا زَكَاةَ خَمْسَةٍ وَسَبْعِينَ وَبِالْقِي صِلَةً فَكَتَبَ علیه السلام بِحَطِّهِ قَبَضْتُ وَبَعَثْتُ إِلَيْهِ دَنَانِيرَ لِي وَلِغَيْرِي وَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَنَّهَا مِنْ فِطْرَةِ الْعِيَالِ فَكَتَبَ علیه السلام

بِخَطِّهِ قَبْضْتُ». یعنی محمد بن اسمعیل بن بزیع می‌گوید: دینارهایی از مال خود و غیرخودم برای آن حضرت فرستاده و نوشتم که آن از فطره عیال است حضرت بخط خود نوشت که آنرا دریافت داشتم<sup>(۱)</sup>.

از این حدیث نیز معلوم می‌شود که شیعیان زکات اموال و فطره اهل و عیال خود را به خدمت امام زمان خود می‌فرستادند.

### نوع دوم: موقوفات

دیگر از اموالی که به ائمه علیهم‌السلام داده می‌شد آن بود که بعضی از شیعیان در اموال و مخصوصاً در موقوفات خود چیزی منظور می‌داشتند.

الف - چنانکه در من لا یحضره الفقیه کتاب الوقف آورده‌است: «وَرَوَى الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَارٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنْ فَلَانًا ابْتَاعَ ضَيْعَةً فَوْقَهَا وَجَعَلَ لَكَ فِي الْوَقْفِ الْخُمْسَ وَيَسْأَلُ عَنْ رَأْيِكَ فِي بَيْعِ حَصَّتِكَ مِنَ الْأَرْضِ... الحديث». علی بن مهزیار گفته‌است که به حضرت جواد عليه السلام نوشتم که فلان کس مزرعه‌ای خریده‌است و آن را وقف کرده و در آن وقف برای تو یک پنجم منظور داشته اینک رأی تو را در سهم تو از زمین می‌پرسند. که معلوم می‌شود این گونه خمسها در وقف منظور می‌شده‌است.

ب - در اصول اربعه عن علی بن ابراهیم عن ابیه قال: «كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثاني عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ صَالِحُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ وَكَانَ يَتَوَلَّى لَهُ الْوَقْفَ بِقَمٍّ فَقَالَ يَا سَيِّدِي اجْعَلْنِي مِنْ عَشْرَةِ آلَافٍ فِي حِلٍّ فَإِنِّي أَنْفَقْتُهَا فَقَالَ لَهُ أَنْتَ فِي حِلٍّ». که معلوم می‌شود اوقاف کلانی بنام امام در شهر قم و نقاط دیگر بوده‌است که متولی آن ده هزار درهم آن را حلیت می‌طلبید!!

ج - در کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی (ص ۲۷۹) در فضایل

(۱) مرحوم شیخ مفید در المقنعه (ص ۱۴) می‌نویسد: وجوب اخراج الزکات الی الامام آنگاه آیه شریفه: خذ من أموالهم صدقه ... الخ می‌آورد و می‌نویسد: «فَأَمَرَ نَبِيَّهُ عليه السلام بِأَخْذِ صَدَقَاتِهِمْ تَطْهِيراً لَهُمْ بِهَا مِنْ دُنُوبِهِمْ وَفَرَضَ عَلَى الْأُمَّةِ حَمْلَهَا إِلَيْهِ لِفَرْضِهِ عَلَيْهَا طَاعَتَهُ وَتَهْيِئَهُ لَهَا عَنْ خِلَافِهِ وَالْإِمَامَ قَائِمَ مَقَامِ النَّبِيِّ عليه السلام فِيهَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ مِنْ إِقَامَةِ الْحُدُودِ...».

اشعریان که در قم بوده‌اند می‌نویسد: «ومن مناقبهم الأخرى وقف هذه العشيرة من العرب التي استقرت في قم كثيراً من الضيع والمزارع والمنازل وغير ذلك كثيراً مما كانوا يملكونه ويتصرفون فيه من مال ومنال وأمتعة وضياع وعقارات وهبتها إلى الأئمة عليهم السلام». یعنی: دیگر از مفاخر ایشان وقف کردن این گروه عرب است که بقم بودند از ضیعت‌ها و مزرعه‌ها و سرای‌ها تا غایت که بسیاری از ایشان هر چه مالک و متصرف آن بودند از مال و منال و امتعه و ضیاع و عقار به ائمه علیهم السلام بخشیدند.

### نوع سوم: اموالی بود که شیعیان آن را مخصوصاً برای آل محمد عليهم السلام وصیت می‌کردند

الف - چنانکه در من لایحضره الفقیه باب نوادر الوصایا (ص ۵۳۹، چاپ سالک): «رَوَى عَلِيُّ بْنُ مَهْرَبَارٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمْرَةَ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ فِي بَلَدِنَا رَبَّيَا أَوْصَى بِالْمَالِ لِأَلِ مُحَمَّدٍ فَيَأْتُونِي بِهِ فَأَكْرَهُ أَنْ أَحْمِلَهُ إِلَيْكَ حَتَّى أَسْتَأْمِرَكَ؟ فَقَالَ: لَا تَأْتِنِي بِهِ وَلَا تَعْرَضْ لَهُ...». همانا در شهر ما بسا می‌شود که مالی را وصیت می‌کنند برای آل محمد عليهم السلام و نزد من می‌آوردند. از این حدیث معلوم می‌شود که مردم اموالی بنام آل محمد عليهم السلام وصیت می‌کردند و برای پرداخت آن به وکلاء ائمه عليهم السلام مراجعه می‌نمودند.

ب - و نیز در همین کتاب و در همین صفحه: «و رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ أَوْصَى رَجُلٌ بِثَلَاثِينَ دِينَاراً لَوْلِدِ فَاطِمَةَ عليها السلام قَالَ فَأَتَى بِهَا الرَّجُلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ادْفَعَهَا إِلَى فُلَانِ شَيْخٍ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عليها السلام وَكَانَ مُعِيلاً مُقِلاً...». یعنی شخصی بمردی وصیت کرد که سی دینار از اموال او بفرزندان فاطمه عليها السلام بدهند وصی آن مبلغ را به خدمت حضرت صادق عليه السلام آورد.

اینها اموالی بود که بعضی از ائمه علیهم السلام از مردم اخذ می‌نمودند اما آنچه معلوم نیست آن است که آن بزرگواران از خمس (مخصوصاً خمس ارباح مکاسب) چیزی از مردم دریافت داشته باشند، البته آنچه را هم که دریافت می‌داشتند مال خود آنان عليهم السلام نبود بلکه می‌بایست آنرا بمستحقین برسانند.

چنانکه در تهذیب شیخ طوسی (ص ۶۱، ج ۴) می‌نویسد: «لِأَنَّهُمْ (عليهم السلام) كَانُوا

يَقْبِضُونَ الزَّكَاةَ وَيَطْلُبُونَهَا وَيُفَرِّقُونَهَا عَلَىٰ مَوَالِيهِمْ مِمَّنْ يَسْتَحِقُّ ذَلِكَ». یعنی آن بزرگواران زکات را دریافت داشته و آنرا مطالبه می کردند و بدوستان خود و کسانی که مستحق آن بودند پخش می کردند.

در حدیث ۳۶۶ همین کتاب و در کتاب کافی در حدیث مرسل:

«الْحَسَنُ بْنُ رَاشِدٍ قَالَ حَدَّثَنِي حَمَّادُ بْنُ عَيْسَى قَالَ رَوَاهُ لِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا ذَكَرَهُ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام [أَيُّ الْإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام]].»

و در این حدیث روش تقسیم کردن غنائم و فیه و انفال و اموال زکات بوسیله‌ی امام توضیح می نماید و می فرماید:

«فَيُقَسَّمُ بَيْنَ الْوَالِيِّ وَبَيْنَ شُرَكَائِهِ الَّذِينَ هُمْ عَمَّالُ الْأَرْضِ وَأَكْرَمَتَهَا فَيُدْفَعُ إِلَيْهِمْ أَنْصِبًا وَهُمْ عَلَىٰ قَدْرِ مَا صَالَحَهُمْ عَلَيْهِ وَيَأْخُذُ الْبَاقِيَّ فَيَكُونُ ذَلِكَ أَرْزَاقَ أَعْوَانِهِ عَلَىٰ دِينِ اللَّهِ وَفِي مَصْلَحَةِ مَا يُنُوبُهُ مِنْ تَقْوِيَةِ الْإِسْلَامِ وَتَقْوِيَةِ الدِّينِ فِي وَجْهِ الْجِهَادِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا فِيهِ مَصْلَحَةُ الْعَامَّةِ لَيْسَ لِنَفْسِهِ [أَيُّ الْوَالِيِّ وَالْإِمَامِ] مِنْ ذَلِكَ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ».

و در چند خط قبل از این در باره‌ی خمس می گوید:

«وَلَهُ أَنْ يَسُدَّ بِذَلِكَ الْمَالَ جَمِيعَ مَا يُنُوبُهُ مِنْ قَبْلِ إِعْطَاءِ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِنْ صُنُوفِ مَا يُنُوبُهُ». یعنی: برای امام است که بوسیله این مال جمیع آنچه را که نیابت دارد از قبیل اعطاء مؤلفه قلوبهم و غیر آن انجام دهد. که معلوم می شود پیشوا و زمامدار و بالاخره امام مسلمین از اموال مذکوره چیزی مال خودش نیست و فقط می تواند مانند سایر مسلمین از آن استفاده نماید.

پس آنچه را که غالیان و پیروان آنان ادعا می نمایند که زمین و دارائی آن مال امام است و هر چه بخواهد می تواند با آن بکند و مردم دیگر برده و طفیلی آنها هستند ادعائی است چرند و یاوه. أعاذنا الله من هفوات اللسان و مضلات الفتن.

\*\*\*

## تحقیق در خمس آل محمد صلی الله علیه و آله

در سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که خمسی را که حضرتش از غنائم دارالحرب برمی داشت مقداری از آن را بخانواده‌ی خود یعنی ازواج طاهرات و مقداری از آن را بخویشاوندان خود چون امیرالمؤمنین و فاطمه علیهما السلام و مقداری از آنرا به دوستان و موالی خود چون ابو بکر و زید بن حارثه و امثال ایشان می داد و بقیه را صرف مصالح مسلمین و اعطاء به مؤلفه قلوبهم و نفقه ایتام و مساکین و ابناء السبیل مسلمانان می فرمود.

چنانکه قبلاً هم آوردیم حسن بن محمد بن الحنفیه گفته است: مردم در سهم رسول خدا و ذی القربی بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اختلاف کرده اند. عده ای گفته اند: سهم ذی القربی مال خویشاوندان اوست. اما بعضی گفته اند این سهم حق خویشاوندان خلیفه و زمامدار مسلمین وقت است. بعضی هم گفته اند مال خود خلیفه است چنانکه سهم رسول خدا نیز مال خلیفه است<sup>(۱)</sup>.

و لذا رأیشان بر این مطلب اجماع شده است که این دو سهم را در تهیه اسبان و آلات حرب برای جهاد در راه خدا قرار داده اند چنانکه در زمان ابوبکر و عمر بر این نهج بوده است.

در همین کتاب (سنن بیهقی) از حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش روایت شده است خبری که مضمونش این است: «حسن و حسین و ابن عباس و عبدالله بن جعفر (رض) بهره خود از خمس از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مطالبه کردند آن حضرت به ایشان فرمود: آری شما را در آن حقی است لکن من اکنون مشغول جنگ با معاویه هستم اگر می خواهید از حق خود صرف نظر کنید».

---

(۱) سیدمرتضی در رساله المحکم والمتشابه (ص ۵۹) از امیرالمؤمنین روایت کرده است که فرمود: ثم إن للقاءم بأمور المسلمین بعد ذلك الأنفال التي كانت لرسول الله صلی الله علیه و آله.

در (صفحه ۳۴۲) همین کتاب از محمد بن اسحاق روایت است که از حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام سؤال کردم امیرالمؤمنین علیه السلام در سهم ذی القربی چه می کرد: حضرت فرمود در این مورد همان طریقه ابوبکر و عمر را مسلوک می داشت. گفتم این رویه با آنچه شما درباره اش قائلید سازش ندارد. فرمود: بخدا سوگند اهل بیت او از رأی او بیرون نمی شدند و لکن امیرالمؤمنین کراهت داشت که مخالفت ابوبکر و عمر را به او ببندند (نسبت دهند)!!

بر این مضمون احادیث دیگر حتی از طریق خاصه وارد شده است که حضرت علی علیه السلام از ترس اینکه مردم او را به مخالفت ابوبکر و عمر نسبت دهند از دادن خمس غنائم بذی القربی خودداری کرد. و این سخن از نظر ما مردود و مخالفت است زیرا ما امیرالمؤمنین علیه السلام را بالاتر از آن می دانیم که ترس مخالفت ابوبکر و عمر او را وادارد که حقوق ذوی الحقوق را ضایع کند. بلکه آن حضرت از غیر خدا نمی ترسید و حق هیچ ذی حقی را ضایع نمی کرده است و این قبیل نسبت ها به آن حضرت ظلم بزرگ است. و نیز آنچه از احادیث و کتب معتبره امامیه برمی آید آن است که آنچه را که امام از بابت خمس غنائم می گیرد می باید آنرا در مصارف مصالح مسلمین صرف نماید. چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم (ص ۲۵۴) و جلد بیستم بحارالانوار (ص ۵۱) بنقل از این تفسیر آمده است. «يُخْرَجُ الْخُمْسُ وَيُقَسَّمُ عَلَى سِتَّةِ أَصْنَافٍ سَهْمٌ لِلَّهِ وَسَهْمٌ لِرَسُولِ اللَّهِ وَسَهْمٌ لِلْإِمَامِ فَسَهْمٌ لِلَّهِ وَسَهْمٌ لِلرَّسُولِ يَرْتَبُهُ الْإِمَامُ فَيَكُونُ لِلْإِمَامِ ثَلَاثَةٌ وَأَسْهُمٌ مِنْ سِتَّةٍ وَالثَّلَاثَةُ الْأَسْهُمُ لِأَيَّتَامِ آلِ الرَّسُولِ وَمَسَاكِينِهِمْ وَأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ وَإِنَّمَا صَارَتْ لِلْإِمَامِ وَحْدَهُ مِنَ الْخُمْسِ ثَلَاثَةٌ أَسْهُمٌ لِأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَلْزَمَهُ بِمَا أَلْزَمَ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله مِنْ تَرْبِيَةِ الْإَيَّتَامِ وَمُؤْنِ الْمُسْلِمِينَ وَقَضَاءِ دُيُونِهِمْ وَحَمْلِهِمْ فِي الْحَجِّ وَالْجِهَادِ».

مضمون حدیث آن است که سه سهم از شش سهم خمس غنیمت مال امام است و این از آن جهت است که خدا او را ملزم کرده است بدانچه پیغمبر را ملزم نموده است از تربیت نمودن یتیمان و عهده دار بودن مؤنه مسلمانان و پرداختن قرض های ایشان (یعنی قرض کسانی که قدرت پرداخت قرض خود را ندارند) و وادار کردن مسلمانان به حج و جهاد. پس این سه سهمی را که پیشوای مسلمین از خمس غنائم برمی دارد در مقابل آن

عهده‌دار انجام دادن کارهای فوق‌الذکر است.

بنابراین معلوم شد که امتیاز بنی‌هاشم در حق معلومی و اختصاص دادن به خمس چنین (در بیست و پنج چیز و بیشتر) هرگز با روح شریعت و کتاب و سنت موافقت ندارد. و اما عذر اینکه چون زکات بر بنی‌هاشم حرام شده لذا در مقابل آن خمس واجب گشته است نیز عذری بدتر از گناه است. زیرا:

**اولاً** - چنانکه قبلاً ثابت شد حرمت صدقه بر بنی‌هاشم دلیلی ندارد. و اگر رسول خدا ﷺ از بابت مصلحت چنین عملی کرده است باری حکمی ابدی نبوده است چنانکه بلافاصله بعد از وی تمام اهل بیت او و بنی‌هاشم از بیت‌المال که همان صدقات و زکوات بود استفاده کرده و مأخوذ می‌داشتند.

**ثانیاً** - بر فرض آنکه زکات غیر بنی‌هاشم بر بنی‌هاشم حرام باشد، به اتفاق زکات اغنیای بنی‌هاشم بر فقرای بنی‌هاشم حرام نیست. و احادیث بسیاری در این باب وارد شده است که از آوردن آن به علت تطویل معذوریم و فتوای عموم فقهای شیعه نیز بر آن است.

و همواره معلوم و مشهود است که اغنیای سادات بیش از اغنیای غیر ساداتند، اگر زکات را چنانکه خدا مقرر فرموده است ادا کنند برای فقرا کافی است، دیگر چه احتیاجی به چنین خمسی که روی هیچ قاعده و حساب و میزان و ملاکی نیست و ظالمانه‌ترین حقی است که برای طبقه خاصی تعیین و جعل شده است و بالمآل موجب تهمت بصاحب شریعت و بر پیکر اسلام قاطع‌ترین ضربت است؟؟.

نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ عَدُوِّ جَاحِدٍ وَ وِليِّ جَاهِلٍ. و انگیزه تألیف این کتاب نیز دفاع از چنین ضربت و براءت از چنان تهمتی است. وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

### در مصرف خمس و سهم امام علیه السلام در زمان غیبت

بر اهل تحقیق روشن و برای طالبان حقیقت آنچه تا اینجا گفته شد معلوم گردید که موضوع خمس و حقیقت آن چه بوده است، اصل خمس در ابتدای امر مخصوص غنائم دارالحرب بوده و بین ذی‌القربی و یتامی و مساکین و ابن‌سبیل عموم صرف می‌شد و بنی

هاشم نیز مانند دیگران سهمی داشتند که آن تحت نظر رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت به هر چه می خواست می داد.

معدلک بصورتی در آمد که تدریجاً آنرا به اموال مشمول زکات چون معادن و کنوز و غوص کشانیده و بعداً به همه اموال و ارباح تعمیم دادند و با تمام این کیفیت بر طبق احادیثی که گذشت سرانجام ائمه علیهم السلام آنرا بشیعیان خود مباح و تحلیل فرمودند. لکن کاسه های داغ تر از آش یا دایگان دلسوزتر از مادر بمثل معروف (شاه بخشید و شیخ علی خان نمی بخشد.) همچنان دادن خمس را از اشیاء مذکوره به علاوه غنائم دارال حرب واجب گرفتند. اما چون در همین خمس (مخصوصاً خمس ارباح مکاسب) که اختصاص به امام داشت به اشکال برخوردند زیرا امام فعلاً ناپیدا است و دسترسی بحضرتش نیست، بناگزیب دچار تشتت و اختلاف شدند.

### پاره ای از آنانی که بکلی خمس دادن را واجب نمی دانند بدین شرح:

۱- در کتاب تجدید الدوارس که تازه ترین کتب فقهی است که در زمان ما نوشته شده است در (ص ۳۱۱، ج ۵) عبارتی دارد باین مضمون:

«اصحاب (یعنی فقهای شیعه) در حکم اخماس در زمان غیبت و انقطاع سفارت در اختلاف می باشند بر چند قولی که از آن اقوال اینست که بدانچه شیعه مالک می شود از هرگونه اموالی که بوده باشد خمس تعلق نمی گیرد. این قول را شیخ مفید در المقنعه و شیخ طوسی در النهایه و در المبسوط از قول پاره ای از علمای شیعه نقل کرده اند - و در ظاهر کلام دیلمی هم در (المواسم) همین است. صاحب ذخیره المعاد مرحوم محقق سبزواری نیز بهمین قول قائل شده است (در صفحات گذشته آراء علمای شیعه در این خصوص گذشت).»

۲- در مصباح الفقیه مرحوم حاج آقا رضا همدانی (ص ۱۵۸، ج ۳) از قول مرحوم سبزواری آورده است که آن مرحوم در ذخیره عبارتی به این مضمون دارد:

دلیلی بر ثبوت خمس در زمان غیبت نیست زیرا دلیل خمس منحصر به آیه و اخبار است و در هیچیک از این دو سند برای پرداخت خمس دلیلی وجود ندارد! اما آیه از



آن جهت که خمس مخصوص غنائم دارالحرب است آنها مختص بحال ظهور است نه غیبت. مرحوم سبزواری پس از آنکه گفته‌ی شیخ را در النهایه در این باب نقل می‌کند سرانجام می‌نویسد «ویظهر من کلامه (أی من کلام الشیخ الطوسی) تجویز القول الأول (یعنی التحلیل) ونحوه» اما در المبسوط این قول را نپسندیده‌است و قائل شده‌است به دفن یا وصیت!!

شیخ طوسی در النهایه (ص ۲۰۰، چاپ بیروت) می‌نویسد: «أما في حال الغيبة، فقد رخصوا لشيعتهم التصرف في حقوقهم مما يتعلق بالأخماس وغيرها فيما لا بد لهم منه من المناكح والمتاجر والمساکن. فأما ما عدا ذلك، فلا يجوز له التصرف فيه على حال. وما يستحقونه من الأخماس في الكنوز وغيرها في حال الغيبة، فقد اختلف قول أصحابنا فيه، وليس فيه نص معيّن إلا أن كل واحد منهم قال قولاً يقتضيه الاحتياط...». آنگاه قول دفن و وصیت را آورده‌است و چنانکه دیده می‌شود قولش مضطرب است.

۳- در کتاب الحدائق الناضره مرحوم شیخ یوسف بحرانی جلد ۱۲ عبارتی دارد که مضمونش این است:

«الثانی: قائل شدن به سقوط خمس! چنانکه شیخنا المقدم (شیخ مفید) در صدر عبارت خود آورده‌است و آن مذهب مذهب سلار نیز هست بنا بر آنچه در مختلف از او نقل شده‌است. و غیر مختلف هم این قول را نقل کرده‌است.

سلار بعد از ذکر منع از تصرف در خمس در زمان حضور بدون اذن امام گفته است: در این زمان (زمان غیبت) ائمه علیهم السلام تصرف در خمس را از روی کرم و فضل بر ما خصوصاً حلال فرموده‌اند. صاحب حدائق گفته است: این قول را مرحوم مولی محمد باقر خراسانی در «ذخیره المعاد»<sup>(۱)</sup> و شیخنا المحدث عبدالله بن صالح البحرانی نیز اختیار

(۱) محقق سبزواری در «ذخیره المعاد» (ج ۱ ق ۳ / ص ۴۹۲، چاپ قدیم) می‌فرماید: «... وقد ذكرنا سابقاً ترجیح سقوط خمس الأرباح في زمان الغيبة. والمستفاد من الأخبار الكثيرة السابقة في بحث الأرباح ... إباحة الخمس (مطلقاً) للشیعة». آنگاه احادیث تحلیل اشاره می‌کند و آنها را صحیح می‌شمارد سپس بطرح

فرموده و مستند ایشان هم اخبار تحلیل است».

بعداً صاحب حدائق می‌نویسد: «وهذا القول مشهور الآن بين جملة من المعاصرين» یعنی: این قول هم الآن بین معاصری مشهور است.

۴- علامه حلی در «مختلف الشیعه» (ص ۳۱۴، ج ۲) می‌نویسد: «احتجَّ ابن الجنید بأصالة البراءة، وبما رواه عبد الله بن سنان قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: ليس الخمس إلا في الغنائم خاصة». یعنی ابن جنید احتجاج فرموده‌است به اصل براءت (در عدم وجوب خمس) و بروایت عبدالله بن سنان که از قوم معصوم روایت کرده‌است که: ليس الخمس إلا في الغنائم خاصة، یا حدیث تحلیل.

و هم آن مرحوم در همان «المختلف» (ص ۳۹) فرموده است: «قائلین به اباحه خمس مانند سلاّر و غیره احتجاج کرده‌اند که باحادیثی که دلالت بر اباحه دارد».

و هم آن مرحوم در «منتهی المطلب» (ص ۵۵۵، ج ۱) نیز فرموده است: «اختلف علماءنا في الخمس في حال غيبة الإمام، فأسقطه قومٌ، عملاً بالأحاديث الدالّة على ترخيصهم عليهم السلام لشيعتهم فيه».

۵- مرحوم شیخ مفید در المقنعه (۴۶) در اختلاف شیعه در دان خمس در زمان غیبت امام فرموده است: «قَدْ اُخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فِي حَدِيثِ الْخُمْسِ عِنْدَ الْغَيْبَةِ وَذَهَبَ كُلُّ فَرِيقٍ مِنْهُمْ فِيهِ إِلَى مَقَالٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يُسْقِطُ فَرَضَ إِخْرَاجِهِ لِعَبِيَّةِ الْإِمَامِ عليه السلام بِمَا تَقَدَّمَ مِنَ الرَّخْصِ فِيهِ مِنَ الْأَخْبَارِ...».

۶- محقق حلی / در کتاب شرایع الاسلام (ص ۳۵) می‌نویسد: «ثبت إباحة المناكح والمساکن والمتاجر في حال الغيبة، وان كان ذلك بأجمعه للإمام أو بعضه، ولا يجب إخراج حصة الموجودين من أرباب الخمس».

۷- صاحب حدائق در (ص ۴۴۲، ج ۱۲) از قول صاحب مدارک نقل کرده‌است که او

---

اشکالات وارده می‌پردازد و از همه آنها جواب می‌گوید. طالبین تفصیل به آن کتاب مراجعه فرمایند.

فرموده است: «والأصح إباحة ما يتعلق بالامام من ذلك الأخبار الدالة عليها».

۸- شیخ طوسی در تهذیب (ص ۱۴۲، ج ۴) در رد بر اشکالات خمس فرموده است: «أما الغنائم والمتاجر والمناجح وما يجري مجراها مما يجب للإمام فيه الخمس فإنهم عليه السلام قد أباحوا لنا ذلك وسوَّغوا لنا التصرف فيه» و بعد اخبار تحليل را آورده است.

۹- مرحوم ملا محسن فیض در کتاب مفاتیح پس از گفتگو در باره خمس و اختلاف در آن و تحلیل ائمه عليهم السلام آن را بر شیعیان سرانجام چنین می نویسد: «الأصح عندي سقوط ما يختص به عليهم السلام لتحليلهم عليهم السلام ذلك لشيعتهم» در کتاب الوافی و محجت البيضاء و نخبه نیز این عقیده مفصل است.

۱۰- صاحب «ریاض المسائل» پس از آنکه قول به تحلیل را از عمانی و اسکافی نقل کرده است خود آن را تأیید و تصویب کرده است.

۱۱- مرحوم مجلسی اول در شرح من لا يحضره الفقيه (ص ۵۱، ج ۲) در موضوع تحلیل خمس گفته است: جمعی گفته اند که همه ساقط است بقرینه اینکه حضرت فرمود که در شکم و فرج هالکند مگر شیعیان و شکم عبارت از همه‌ی چیزهاست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَطْلِ﴾ (البقرة: ۱۸۸).

۱۲- قول مرحوم شیخ حسن بن زین الدین شهید ثانی در کتاب شریف منتقى الجمان (ص ۱۴۵، ج ۲) که قبلاً آوردیم که قائل باباحه خمس و عدم وجوب آن است.

۱۳- قول محدث بزرگوار عبدالله بن صالح البحرانی است که بنقل حدائق می فرماید: «يكون الخمس بأجمعه مباحاً للشيعة وساقطاً عنهم فلا يجب إخراجه عليهم». نتیجه تمام این اقوال این است که خمس در زمان غیبت واجب نیست.

### مصرف سهم امام عليه السلام

با بیانی که تا اینجا شد، معلوم گردید که بر فرض صحت اخبار خمس ارباح مکاسب (و حال اینکه همه آن اخبار ضعیف است) خمس آن خاص امام عليه السلام است و فتاوی فقهای اقدم شیعه و حتی بسیاری از متأخرین بر آن است که چون ائمه عليهم السلام خمس را بر شیعیان خود تحلیل فرموده اند بدین جهت و جهات دیگر از ایشان ساقط است.

اینک باید دید فقہائی که آن را واجب می‌دانند یا از باب احتیاط ادای آن را بهتر می‌دانند نظرشان در این باره چیست و چه مصرفی برای آن در نظر گرفته‌اند؟ از کسانی که دادن خمس را واجب یا با احتیاط اقرب می‌دانند ظاهراً فقہای بعد از شیخ مفیدند:

۱- مرحوم شیخ مفید در المقنعه (ص ۴۶) بعد از ذکر اختلاف شیعه در موضوع خمس عباراتی می‌آورد که دارای این مضمون است: (پاره‌ای از علمای شیعه گنجینه کردن آن را واجب می‌دانند و خبری را که وارد شده است که در هنگام ظهور، زمین، گنج‌های خود را ظاهر می‌کنند و چون آن حضرت قیام کند خدای سبحان او را بر گنج‌ها دلالت می‌کند، پس آن گنج‌ها در هر جایی بوده باشد آنجناب اخذ می‌کند، سند گرفته‌اند!) و بعضی هم صلیه‌ی ذریه و فقرا شیعه را بطریق استحباب نظر داده‌اند. و من این قول را دور از صواب نمی‌دانم! بعضی هم نظر داده‌اند که باید خمس را از مال جدا کرد برای اینکه آنرا بصاحب‌الامر بدهد پس اگر ترسید از اینکه مرگ او را قبل از ظهور دریابد وصیت کند به کسی که بعقل و دیانت او وثوق دارد تا آن مال را تسلیم امام کند هرگاه او را درک کرد. و گرنه وصیت کند به کسی که قائم مقام اوست در ثقه و دیانت بهمین شرط تا آنکه امام علیه السلام ظاهر شود. آنگاه می‌نویسد: (و هذا القول عندي اوضح من جميع ما تقدم) یعنی این قول در نزد من از جمیع اقوالی که گذشت واضح‌تر است!!

۲- مرحوم شیخ طوسی در تهذیب (ص ۱۴۷، ج ۴) همین نظر و عبارت شیخ مفید را نقل و تبعیت می‌کند و در آخر می‌نویسد: «وَإِنْ ذَهَبَ ذَاهِبٌ إِلَى مَا ذَكَرْنَا فِي شَطْرِ الْخُمْسِ الَّذِي هُوَ خَالِصٌ لِلْإِمَامِ علیه السلام وَجَعَلَ الشَّطْرَ الْآخَرَ لِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام وَأَبْنَاءِ سَبِيلِهِمْ وَمَسَاكِينِهِمْ عَلَى مَا جَاءَ فِي الْقُرْآنِ لَمْ يَبْعُدْ إِصَابَتُهُ الْحَقَّ فِي ذَلِكَ بَلْ كَانَ عَلَى صَوَابٍ»: یعنی اگر کسی دنبال آن قولی برود که ما در خصوص نیمه خمس که خاص امام است مذکور داشتیم و نیمه دیگر را به ایتام آل محمد و ابناء سبیلشان و مساکین ایشان اختصاص دهد بنا بر آنچه در قرآن آمده است دور نیست اصابت او بحق در این باره بلکه براه صواب است. (مخفی نیست که این قول شیخ طوسی مربوط به خمس غنائم دارالحراب است. و خمس ارباح

مکاسب خاص امام است چنانکه اخبار دلالت دارد).

۳- مرحوم محقق حلی در شرایع الاسلام (ص ۵۲) بعد از آنکه نظرهای مختلف را در باب خمس آورده است در باره سهم امام نوشته است: «الرابعة: ما يجب من الخمس يجب صرفه إليه مع وجوده. ومع عدمه، قيل: يكون مباحاً، وقيل: يجب حفظه ثم يوصي به عند ظهور إماره الموت، وقيل: يدفن، وقيل: يصرف النصف إلى مستحقه ويحفظ ما يختص به بالوصاية أو الدفن». یعنی بعضی قائلند به اینکه حفظ آن واجب است، آنگاه در هنگامی که آثار مرگ ظاهر شد بدان وصیت کند. و گفته شده است که دفن شود و نیز گفته اند که آن نصف به مستحقانش مصرف شود و آنچه مخصوص امام است وصیت کند تا به آن حضرت برسانند.

۴- علامه حلی در منتهی المطلب (ص ۵۵۵) نوشته است: و بعضی از علمای شیعه دفن کردن را واجب دانسته اند برای اینکه روایت شده است که زمین گنج های خود را در هنگام ظهور آشکارا می کند و بعضی از ایشان نظر داده اند که صله ذریه و فقراء شیعه بر وجه استحباب بعمل آید. و بعضی از ایشان گفته اند: آنمال را از خود جدا کند پس اگر از مرگ ترسید آن را وصیت کند به کسی که وثوق بعقل و دین او دارد تا آن را (در صورتی که امام را دریابد) تسلیم او کند و اگر نه همچنین بدان وصیت شود تا امام ظهور کند.

۵- مرحوم ملا محمد تقی مجلسی اول در کتاب لوامع صاحبقرانی شرح بر من لا یحضره الفقیه (ص ۵۱ ج ۲) در این خصوص می نویسد: مال آن حضرت را ضبط باید کرد و به ثقات عدول می باید سپرد و دست بدست تا وقت ظهور آن حضرت برسانند. و بعضی گفته اند که دفن می باید کرد چون احادیث وارد شده که در وقت ظهور آن حضرت زمین گنج های خود را به آن حضرت می رسانند. و بعضی گفته اند که بدریا می اندازند. در پایان می نویسد اما گرفتن از صاحبان اموال: به ایشان می گوئیم بر سبیل احتیاط است و محتمل است که در واقع شما را عشر بلکه خمس نباید داد و در صورت دادن برائت زمه مثبت است. از وجوه دیگر والله تعالی اعلم.

واقعا چه خوب است که آنرا بر سبیل احتیاط پردازند! و از آن خوبتر که آن را بدریا  
اندازند!! آفرین باین نظر!!!!

۶- مرحوم میرزای قمی در کتاب غنائم الايام (ص ۳۸۶) گفته است:

درباره‌ی خمس در کلام اصحاب اختلاف شدید است. سپس قول شیخ مفید را  
آورده و همچنین اقوال دیگر را که قائل بسقوط اخراج آن می‌باشند.

۷- مرحوم شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء در کتاب سؤال و جواب خود  
(ص ۵۵) در جواب سؤال از دادن سهم امام بمجتهد پس از جواب آن فرموده است: «أما  
اليوم فقد صار مال الإمام سلام الله عليه كمال الكافر الحربي ينهبه كل من استولى عليه فلا حول ولا  
قوة إلا بالله». یعنی: امروز مال امام عليه السلام همچون مال کافر حربی است که هر کس بدان  
دست یافت آن را به یغما می‌برد. و لا حول ولا قوة الا بالله.

\*\*\*

## ختم کلام در این مقاله

بر مطالعه‌کنندگان حقیقت‌جو و حق‌شناس که با دقت و انصاف این اوراق را مطالعه کرده‌اند معلوم شده‌است که: خمسی که اکنون بین شیعه و فقهای آن معمول است بطوریکه خمس تقریباً تمام اشیاء را منحصر بامام غائب و فرزندان هاشم می‌دانند هیچگاه در زمان مسلمانان از زمان رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ معمول نبوده و کتاب و سنت از آن بی‌خبر است و احادیث ضعیفی هم‌چنانکه گذشت آنرا فقط برای امام معصوم اثبات می‌کند و ائمه معصومین ﷺ هم طبق همان احادیث بلکه بهتر و بیشتر بحدّ تواتر یا استفاضه به شیعیان بخشیده‌اند.

حال، انگیزه‌ی آن چه بوده که به این صورت درآمده‌است؟ و نتیجه آن با این کیفیت چیست؟ و اینکه امروزه از همین ممر با اینکه اکثر مردم از پرداخت آن تن می‌زنند پولهای کلان و بودجه‌های سنگین برای چه اموری تهیه و مصرف می‌شود؟ چنانچه خالی از هر گونه حب و بغضی این کتاب را مطالعه فرموده باشید به آن انگیزه پی برده‌اید: ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ (الحشر: ۲).

آنچه باعث شد که ما زحمت تتبع و تحقیق و نگارش و تألیف را در این خصوص بر خود هموار کنیم و بسا که با این عمل خود را در معرض بغض و عداوت و نفرت و تهمت افراد و اشخاص بسیاری قرار دهیم و خدای را شاهد می‌گیریم ﴿كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ (الرعد: ۴۳) فقط رفع این تهمت و دفع ضربت این نسبت بصاحب شریعت بود، که پیغمبر بزرگوار اسلام را که صرفنظر از جنبه‌ی پیغمبری، فرزانه‌ترین فرد بشر و غمخوارترین شخص نوع انسان نسبت به جامعه انسانی است، متهم شود که فرزند زادگان دختر خود، و سایر خویشاوندان دور و نزدیک خویش را اختصاص و امتیاز بحقوقی داده‌است که از حیث ماده و مدت عزیزتر و پرمایه‌تر و طولانی‌تر و با دوام‌تر حقی است که هیچیک از سلاطین جبار و پادشاهان نامدار صرفنظر از پیغمبران بزرگوار

برای فرزندان خود چنین عطیه‌ای پیش‌بینی نکرده‌اند بطوری‌که یک پنجم ثروت روی زمین اختصاص بیک دسته از مردمی دارد که یکصد هزارم جمعیت روی زمین نیستند، که اگر واقعاً روزی صورت عمل بخود گیرد بهر سیدی روزانه بیش از هزار بلکه چند هزار تومان می‌باید داد! در حالی‌که نصف دیگر آن بلاصاحب بوده و بفتوای فقهای شیعه (آن فقهای که پرداختش را واجب می‌دانند) باید آنرا در زیر زمین دفن کرد و یا در بیابانها بصورت گنج پنهان کرد تا روزی که امام غائب ظاهر شود و آنرا تصرف کند! و یا بطور ودیعه به اشخاص موثق سپرده شود تا بعد از هزاران سال آنرا بصاحب‌الزمان برسانند. و یا اینکه آنرا برده در دریا افکنند و اخیراً و اخیراً بصورتی در آمده که بفرموده‌ی کاشف‌الغطاء چون مال کافر حربی به یغما برند!

در مقابل آن، زکاتی را برای فقیر غیر سید در سال بیش از ده الی پانزده تومان<sup>(۱)</sup> می‌رسد چنانکه در کتاب زکات این مدعی اثبات شده‌است.

آیا این کیفیت خود مؤثرترین تهمت بر نفس پیغمبر و قاطع‌ترین ضربت بر پیکر اسلام نیست؟ باید اقرار کنیم که ما خود قبل از تحقیق از این وضع غیر عادلانه بلکه ظالمانه تعجب کرده و از این تصور آسمان و ریسمان نامنصفانه بسی رنج می‌بردیم تا بحمد الله و حسن توفیقات در اثر تتبع و تحقیق و هدایت و توفیق الهی به نتیجه‌ای که ملاحظه می‌فرمائید رسیدیم. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا هَذَا.

اینک این کتاب را در نهایت احترام و ادب به پیشگاه افکار ارباب انصاف از اولی‌الالباب تقدیم کرده و از دانشمندان منصف و خداپرست خواهانیم که آنرا خالی از هرگونه تعصب و عناد مورد مطالعه و مذاقه قرار دهند و اگر ما را در این طریق در صواب و توفیق یافتند بدانند که این فضلی بوده‌است از جانب خدا. «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ» زیرا آن روزی که ما تصمیم بتألیف این مختصر گرفتیم هرگز این موفقیت را منتظر نبودیم.

و اگر در آن خطا و اشتباهی است خدای بزرگ شاهد است که عمداً راه خطا را

(۱) این محاسبه در هنگام تألیف این کتاب بوده است. (۱۳۴۷ شمسی).



نیوئیده‌ایم بلکه همواره از پروردگار متعال با تضرع و ابتهال هدایت و توفیق در اینمورد و در تمام موارد طلب و سؤال کرده‌ایم یقین داشته و داریم که انه مجیب‌الدعاء. و چنانچه خطا و اشتباهی در این مطلب رخ دهد عجب نیست زیرا راهی است که کمتر کسی پیموده و وادی غریب و پرخطر است که بندرت در آن قدم نهاده‌اند، بلکه تا آنجا که سراغ داریم تاکنون هیچکس بچنین عملی اقدام نکرده است! و خود همین کیفیت موجب بسی شگفتی است که با این که در هر روزی در دنیای اسلام لااقل دهها کتاب در پیراون مطالب دینی نگاشته و چاپ و منتشر می‌شود چرا مطلبی بدین مهمی را از نظر دور داشته‌اند؟ در حالی که تحقیق در این مطالب از هر مطلب و موضوعی لازم‌تر و واجب‌تر است. زیرا رابطه مستقیم با حقیقت دین دارد. و حقانیت هر دین از احکام و قوانین آن معلوم می‌شود.

امروزه دنیای پریشان و جامعه سرگردان، در جستجوی یک مرام اقتصادی است و نصف مردم دنیا پیرو مسلک کمونیستی شده‌اند از آن جهت که در آن مسلک شوم به مسئله اقتصاد بظاهر توجه بیشتری شده‌است. و به ادعای طرفدارانش حقوق کارگر و رنجبر تأمین شده‌است. و بیکارگی و مفتخواری در آن نیست. و می‌توان با آن بلای فقر و فلاکت را از میان برد. آیا خجالت ندارد که دین مبین اسلام که ما مسلمانان مدعی هستیم که آن از جانب خالق عالم و آفریدگار بنی‌آدم است. این گونه معرفی کنیم که زکاتش چنان و خمسش چنین است؟! و پیش‌بینی اقتصادی‌اش برای فقرا و مصالح اجتماعی این!!؟ در حالی که با مختصر مطالعه کتاب خدا و بررسی سنت و سیره رسول الله ﷺ و دقت در رفتار مسلمین صدر اول و اصحاب که ممدوح کتابند درست عکس این قضیه معلوم و مشهود است.

از همه اینها گذشته اگر ما چون کبک سر بزیر برف برده و چشم دریده جهانیان را که در جستجوی عیب و نقص آئین و دین ما هست ندیده بگیریم و بهمین ذلت و نکبت بسر بریم و مصداق کامل: کل حزب بما لدیهم فرحون، باشیم... باری در فردای قیامت روز فزع اکبر و در پیشگاه خداوند و داور حضور پیغمبر جواب خدا و رسولش را چه خواهیم گفت آن ساعت هولناکی که رسول خدا ﷺ خشمناک و در حال

خصوصیت در آن صحرای پر وحشت فریاد برآورد چنانکه قرآن مجید از آن خبر می‌دهد:

﴿ وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴾ [الفرقان/۳۰] چه خواهیم کرد؟

انگیزه‌ی ما در این عمل فقط این اندیشه بوده‌است و امیدواریم که در نزد خدا مأجور باشیم. ان ربنا لغفور شکور. زیرا بقدر مقدور در جستجوی حقیقت و طلب حق، سعی و کوشش خود را بکار بردیم! و ﴿ لَا يَكْفِيكَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ﴾ (البقره: ۲۸۶) ﴿ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴾ (فاطر: ۳۱).

حیدر علی قلمداران قمی

\*\*\*

## مدارك كتاب

قرآن مجيد.

كتاب مقدس (عهد قديم و عهد جديد).

كتب تفسير قرآن

- ۱- أبو الفتوح رازی، حسین بن علی بن محمد بن أحمد خزاعی رازی، نيسابوری (۵۳۵ یا ۵۶۰ هـ؟)، «روض الجنان وروح الجنان فی تفسير القرآن» تحقیق: د. محمد جعفر یاحقی، مشهد، ۱۴۰۸ هـ.
- ۲- أردبیلی، أحمد بن محمد، معروف بـ مُقَدَّس أردبیلی (۹۹۳ هـ)، «زبدة البيان فی شرح آیات أحكام القرآن»، تهران، کتابفروشی مرتضوی، د.ت.
- ۳- جواد کاظمی، فاضل جواد بن سعد (أو سعید) بن جواد بغدادی کاظمی (۱۰۶۵ هـ)، «مسالك الأفهام إلى آیات الأحكام»، ط ۲، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۶۵ هـ شمسی.
- ۴- طبرسی، أمين الإسلام أبو علی فضل بن حسن (۵۶۰ هـ)، «مجمع البيان فی تفسير القرآن»، چاپ اسلامیة، تهران.
- ۵- طوسی، شیخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن (۴۶۰ هـ)، «التبيان فی تفسير القرآن»، تهران (چاپ سنگی)، ۱۳۶۵ هـ.
- ۶- فرات بن إبراهيم کوفی (القرن ۳ هـ)، «تفسير فرات بن إبراهيم»، چاپ نجف، یا چاپ تهران (با تحقیق محمد کاظم)، ۱۴۱۰ هـ ق.
- ۷- قرطبی، شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبی بکر أنصاری خزر جی (۶۰۰ - ۶۷۱ هـ)، «تفسير الجامع لأحكام القرآن» معروف به تفسير قرطبی، تحقیق أ. أحمد عبد العليم بردونی و دیگران. قاهره، دار الشعب، ط ۲، ۱۳۷۲ هـ.

- ٨- محمد رشيد رضا، سيد محمد رشيد بن علي رضا قلموني (١٢٨٢ - ١٣٥٤هـ)، «تفسير المنار»، چاپ بيروت.
- كتب حديث و اخبار و شرح آن
- ٩- ابن أبي الحديد، عز الدين عبد الحميد بن أبي حسن مدائني (٥٨٦ - ٦٥٥هـ)، «شرح نهج البلاغه»، مصر، ١٣٧٨هـ..
- ١٠- ابن أبي شيبة، حافظ أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة عيسى كوفي (٢٣٥هـ)، «المصنّف في الأحاديث والآثار».
- ١١- ابن الشهيد الثاني، شيخ حسن بن زين الدين صاحب معالم (ابن شهيد ثاني) (١٠١١هـ)، «منتقى الجمان في الأحاديث الصحاح والحسان»، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، قم، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه، ١٤٠٦هـ.
- ١٢- ابن شعبة حراني، حسن بن علي بن حسين بن شعبة حراني حليبي شيعي (زنده بود تا قبل از سال ٣٨١هـ؟)، «تحف العقول عن آل الرسول».
- ١٣- أحمد بن حنبل، أبو عبد الله أحمد بن حنبل شيباني (٢٤١هـ)، «المسند».
- ١٤- بخاري، محمد بن إسماعيل بخاري جعفي (٢٥٦هـ)، «صحيح بخاري».
- ١٥- برقي، أحمد بن محمد بن خالد (٢٧٤هـ)، «محاسن».
- ١٦- بيهقي، أبو بكر أحمد بن حسين (٣٨٤-٤٥٨هـ)، «سنن كبرى».
- ١٧- ترمذي، محمد بن عيسى بن سورة أبو عيسى ترمذي سلمى (٢٧٨هـ)، «سنن ترمذي»، تحقيق أحمد محمد شاکر وديگران، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
- ١٨- حرّ عاملی، شيخ أبو جعفر محمد بن حسن (١٠٣٣-١١٠٤هـ)، «وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة»، چاپ سنگی أمير بهادر. يا چاپ مؤسسه آل البيت، قم، إيران ١٤٠٩هـ.
- ١٩- حسن عسكري، تفسير منسوب به إمام حسن عسكري عليه السلام.
- ٢٠- شريف رضى، محمد بن أبى أحمد حسين بن موسى (٣٥٩-٤٠٦هـ) «نهج البلاغه»

كلمات أمير مؤمنان علي بن ابي طالب عليه السلام.

- ٢١- شهيد الثاني، شيخ زين الدين عاملي (٩٦٦ هـ)، «الدراية»، ط ٣، قم: انشارات كتابخانه مفيد، ١٤٠٩ هـ.
- ٢٢- صدوق، شيخ محمد بن علي بن بابويه قمي (٣٠٥ - ٣٨١ هـ)، «إكمال الدين».
- ٢٣- \_\_\_\_\_، «أمالى».
- ٢٤- \_\_\_\_\_، «خصال».
- ٢٥- \_\_\_\_\_، «عيون أخبار الرضا عليه السلام».
- ٢٦- \_\_\_\_\_، «من لا يحضره الفقيه».
- ٢٧- صنعاني، حافظ عبد الرزاق بن همام صنعاني (١٢٦-٢١١ هـ)، «مصنّف»، ط ٢، بيروت: المكتب الإسلامي، تحقيق حبيب الرحمن أعظمي، ١٤٠٣ هـ.
- ٢٨- طَيْرِيسِي، رضى الدين أبو نصر حسن بن أمين الدين أبي علي فضل بن حسن طبرسى (فرزند صاحب تفسير مجمع البيان) (قرن ششم هجرى)، «مكارم الأخلاق».
- ٢٩- طحاوى، أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة أزدي مصرى معروف به طحاوى (٣٢١ هـ)، «شرح معانى الآثار»، بيروت، دار الكتب العلمية.
- ٣٠- طوسى، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن حسن (٤٦٠ هـ)، «أمالى» يا «مجالس».
- ٣١- \_\_\_\_\_، «استبصار».
- ٣٢- \_\_\_\_\_، «غيبة»، قم، مؤسسه معارف اسلامى، ١٤١١ هـ.
- ٣٣- \_\_\_\_\_، «تهذيب الأحكام»، چاپ النجف.
- ٣٤- قطب راوندی (٥٧٣ هـ)، «خرائج و جرائح»، قم، ١٤٠٩ هـ. ق.
- ٣٥- كَلِينِي، ثقت الإسلام شيخ محمد بن يعقوب بن إسحاق كَلِينِي رازى (٣٢٩ هـ)، «كافى» (أصول و فروع و روضه)، چاپ چهارم، تهران، دار الكتب الإسلامية، ١٣٦٥ هـ. ش.
- ٣٦- مالك بن أنس (١٧٩ هـ)، «موطأ».
- ٣٧- مجلسى أول، علامة محمد تقى بن مقصود على أصفهانى (١٠٧٠ هـ)، «الوامع قدسية»

- شرح کتاب من لا یحضره الفقیه» (به زبان فارسی)، چاپ سنگی قدیمی در دو جلد ضخیم.
- ۳۸- مجلسی، علامه ملا محمد باقر بن محمد تقی (۱۱۱۱ هـ)، «بحار الأنوار» چاپ کمپانی (تبریز) سنگی، و یا چاپ بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ هـ در ۱۱۰ جلد.
- ۳۹- \_\_\_\_\_، «مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول». (شرح و تحقیق کتاب «کافی» کُلینی).
- ۴۰- مسلم بن حجاج قشیری نيسابوری (۲۶۱ هـ)، «صحیح مسلم».
- ۴۱- مفید، شیخ معلم مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ عکبری بغدادی (۳۳۶-۴۱۳ هـ)، «أمالی».
- ۴۲- نسائی، حافظ أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب (۳۰۳ هـ)، «سنن نسائی کبری».
- ۴۳- نوری طبرسی، میرزا حسین بن محمد تقی مازندرانی (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ هـ)، «مستدرک الوسائل»، چاپ سنگی.
- ۴۴- واسطی، عمرو بن خالد قرشی هاشمی مولا هم، أبو خالد کوفی واسطی، (وفات یافته بین ۱۵۰ و ۱۶۰ هـ؟)، «مسند إمام زید»، بیروت، دار مكتبة الحياة.
- ۴۵- ورام بن أبی فراس (۶۰۵ هـ)، «تنبیه الخواطر ونزهة النواظر» معروف به «مجموعه ورام».
- کتاب فقه و کلام
- ۴۶- ابن إدريس، فقیه محمد بن منصور بن أحمد بن إدريس عجلی حلی (۵۹۸ هـ)، «سرائر».
- ۴۷- ابن شهيد ثانی، شیخ حسن بن زین الدین صاحب معالم (۱۰۱۱ هـ)، «تحریر طاووسی» (مستخرج است از کتاب حل الإشکال نوشته سید أحمد بن موسی طاووس (۶۷۳ هـ))
- ۴۸- ابن رشد، محمد بن أحمد بن محمد بن رشد قرطبی أبو الوليد (۵۹۵ هـ)، «بداية المجتهد ونهاية المقتصد»، بیروت، دار الكتب العلمية.
- ۴۹- أبو عبيد القاسم بن سلام بغدادی (۲۲۴ هـ)، «أموال».
- ۵۰- أبو يوسف قاضي، يعقوب بن إبراهيم أنصاری (۱۸۲ هـ)، «خراج».

٥١- أردبیلی، فقیه محقق أحمد بن محمد، معروف به مُقَدَّس أردبیلی (٩٩٣هـ)، «مجمع الفائدة والبرهان فی شرح إرشاد الأذهان» (شرح كتاب علامة حلی «إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان» در فقهه)، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤٠٥هـ.

٥٢- آقا رضا همدانی، علامه فقیه رضا بن محمد هادی همدانی (١٢٤٠-١٣٢٢هـ) «مصباح الفقیه»، چاپ سنگی در ٣ جلد بزرگ.

٥٣- جواهری، شیخ فقیه و امام محققان آیه الله شیخ محمد حسن نجفی مشهور بـ شیخ جواهری (١٢٦٦هـ)، «جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام»، تحقیق شیخ عباس قوچانی، چاپ دوم، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ١٣٦٥هـ شمسی.

٥٤- حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر اسدی (٧٢٦هـ)، «تذکره الفقهاء» (چاپ جدید).

٥٥- \_\_\_\_\_، «مختلف الشیعة» (چاپ قدیم) [یا چاپ جدید، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، ١٤١٣هـ].

٥٦- \_\_\_\_\_، «منتهی المطلب»، چاپ سنگی قدیم.

٥٧- حلی، محقق جعفر بن حسن (٦٧٦هـ)، «شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام»، چاپخانه آداب، نجف ١٣٨٩هـ.

٥٨- حیدر علی قلمداران، «زکات»، قم.

٥٩- سبزواری، محقق ملا محمد باقر (١٠٩٠هـ)، «ذخیره المعاد»، چاپ سنگی، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.

٦٠- شافعی، محمد بن إدريس (٢٠٤هـ)، «الأم» به روایت ربیع بن سلیمان مرادی، قاهره، بولاق، ١٣٢٥هـ.

٦١- شهید اول، محمد بن مکی عاملی نبطی جزینی، شمس الدین (٧٨٦هـ)، «ذکرى».

٦٢- شهید ثانی، زین الدین بن علی بن أحمد عاملی جبعی (٩١١-٩٦٦هـ) «مسالك الأفهام

- إلى شرائع الإسلام». إلى شرائع الإسلام».
- ٦٣- صاحب مدارك، فقيه محقق سيد محمد بن علي موسوي عاملي (١٠٠٩هـ)، «مدارك الأحكام فى شرح شرائع الإسلام» (شرح كتاب شرائع الإسلام محقق حلى)، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ١٤١٠هـ.
- ٦٤- طوسى، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن حسن طوسى (٤٦٠هـ)، «الخلافة».
- ٦٥- \_\_\_\_\_، «مبسوط».
- ٦٦- \_\_\_\_\_، «نهاية».
- ٦٧- على طباطبائي، فقيه أصولي سيد على بن محمد بن على طباطبائي اصفهاني كاظمي حائري (١٢٣١هـ)، «رياض المسائل فى بيان أحكام الشرع بالدلائل»، قم، مؤسسة انتشارات اسلامى جامعه مدرسین حوزه علميه قم، ١٤١٢هـ.
- ٦٨- ماوردى، على بن محمد حبيب أبو حسن ماوردى (٣٦٤-٤٥٠هـ)، «الأحكام السلطانية».
- ٦٩- مسعودى، على بن حسين بن على مسعودى هذلى (٣٤٦هـ)، «إثبات الوصية»، نجف اشرف، چاپخانه حيدريه.
- ٧٠- مفيد، شيخ معلم محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى (٣٣٦-٤١٣هـ)، «تصحیح الاعتقاد»، چاپ تبريز.
- ٧١- \_\_\_\_\_، «مقنعه».
- ٧٢- مهدي لدين الله، امام أحمد بن يحيى بن مرتضى حسنى (٨٤٠هـ)، «البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الأئمة».
- ٧٣- يحيى بن آدم، حافظ محدث فقيه أبو زكريا يحيى بن آدم بن سليمان أموى كوفى (٢٠٣هـ)، «خراج».
- ٧٤- يوسف بحراني، شيخ يوسف بن أحمد بن إبراهيم درازى بحراني (١١٠٧-١١٨٦هـ)، «الحدائق الناضرة فى أحكام العترة الطاهرة»، به كوشش شيخ على آخوندى، قم:



مؤسسه انتشارات اسلامي جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

### کتب رجال و درایه

- ۷۵- ابن ابی داود، حسن حلی، (توفی فی القرن ۸ هجری؟)، «رجال ابن داود»، نشر- مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ هـ.
- ۷۶- ابن الغضائری، أبو عبد الله أحمد بن حسین بن عبد الله بن إبراهيم غضائری (۱۱۱ هـ)، «رجال ابن الغضائری»، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۶۴ هـ.
- ۷۷- أبو علی حائری، شیخ محمد بن إسماعیل (۱۲۱۵ هـ)، «منتهی المقال فی علم الرجال».
- ۷۸- أردبیلی، محمد بن علی غروی حائری (۱۱۰۱ هـ)، «جامع الرواة»، چاپ قم، ۱۴۰۳ هـ.
- ۷۹- استرآبادی، میرزا محمد (۱۰۲۱ هـ)، «منهج المقال فی تحقیق أحوال الرجال» معروف به «الرجال الکبیر»، چاپ تهران، ۱۳۰۶ هـ.
- ۸۰- تستری، شیخ محمد تقی (القرن ۱۴ هـ)، «قاموس الرجال»، تهران، ۱۳۷۹ هـ.
- ۸۱- تفرشی، آقا میر مصطفی بن حسین حسینی (۱۰۱۵ أو ۱۰۳۱ هـ؟)، «نقد الرجال»، تهران، ۱۳۱۸ هـ.
- ۸۲- جزائری، شیخ عبد النبي بن سعد نجفی حائری (۱۰۲۱ هـ..)، «الحوای فی الرجال».
- ۸۳- حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر (۷۲۶ هـ)، «خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال».
- ۸۴- طوسی، شیخ الطائفة أبو جعفر محمد بن حسن (۴۶۰ هـ)، «اختیار معرفة الرجال».
- ۸۵- \_\_\_\_\_، «رجال».
- ۸۶- \_\_\_\_\_، «الفهرست» چاپ کلکوتہ.
- ۸۷- کشی، أبو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزيز کشی (حوالی سال ۳۵۰ هـ؟)، «اختیار معرفة الرجال» یا «رجال کشی»، چاپ قدیمی در کربلاء، یا چاپ مؤسسه انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ هـ، تحقیق دکتر حسن مصطفوی.
- ۸۸- مامقانی، آية الله شيخ عبد الله (۱۳۵۰ أو ۱۳۵۱ هـ)، «مقباس الهدایة فی علم الدراية». (با کتاب رجالی بزرگش: تنقیح المقال چاپ شده است).

- ٨٩- \_\_\_\_\_، «تنقيح المقال في أحوال الرجال»، چاپ سنگي [٣ جلد بزرگ].
- ٩٠- محمد طه نجف، آية الله، «إتقان المقال في أحوال الرجال».
- ٩١- نجاشي، شيخ جليل أبو العباس أحمد بن علي (٤٠٥ هـ)، «الرجال»، چاپ بمبئي. ويا چاپ پنجم در قم: مؤسسه انتشارات اسلامي جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ١٤١٦ هـ.

### كتب تاريخ و سير و طبقات

- ٩٢- ابن أثير جزري، عز الدين أبو الحسن علي بن محمد شيباني (٥٥٥-٦٣٠ هـ)، «الكامل في التاريخ»، القاهرة، ١٣٠٢ هـ.
- ٩٣- \_\_\_\_\_، «أسد الغابه في معرفة الصحابه»، قم، اسما عيليان.
- ٩٤- ابن جوزي، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بغدادى حنبلى (٥٩٧ هـ)، «المنتظم في تاريخ الملوك والأمم».
- ٩٥- ابن خلدون، عبد الرحمن بن خلدون (٨٠٨ هـ)، «تاريخ ابن خلدون»، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٣ هـ.
- ٩٦- ابن خلكان، أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر (٦٨١ هـ)، «وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان» (معروف به تاريخ ابن خلكان)، تحقيق: د. إحسان عباس، بيروت: دار الثقافة، ١٩٧٨ م.
- ٩٧- ابن شهر آشوب مازندراني، «مناقب».
- ٩٨- ابن عبد البر قرطبي، فقيه أحمد بن محمد بن عبد البر أبو عبد الملك (٣٣٨ هـ)، «الاستيعاب في معرفة الأصحاب».
- ٩٩- ابن هشام، عبد الملك بن هشام بن أيوب حميري (٢١٣ أو ٢١٨ هـ)، «السيرة النبوية».
- ١٠٠- أبو الفداء، ملك مؤيد إسماعيل بن محمد بن قلاوون بن أبي الفداء (٧٤٦ هـ)، «تاريخ أبي الفداء».
- ١٠١- أبو الفرج أصفهاني، علي بن الحسين بن محمد أصفهاني (٣٥٠ أو ٣٥٦ هـ؟)، «اغاني»،

بيروت، ١٩٩٢ م.

- ١٠٢- إربلى، أبو الحسن على بن عيسى بن أبى الفتح إربلى (٦٩٣هـ)، «كشف الغمة فى معرفة الأئمة عليهم السلام»، چاپ تبريز.
- ١٠٣- أسد حيدر، «الإمام الصادق والمذاهب الأربعة»، بيروت، دار الكتب العربية، ١٣٩٥هـ.
- ١٠٤- أشعري، سعد بن عبد الله بن أبى خلف أشعري قمى (٣٠١هـ)، المقالات والفرق، تصحيح د. محمد جواد مشكور، تهران، ١٩٦٣ م.
- ١٠٥- بلاذرى، أحمد بن يحيى بن جابر بلاذرى (٢٧٩هـ)، «فتوح البلدان».
- ١٠٦- ثقفى، أبو اسحق إبراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال معروف به ابن هلال ثقفى كوفى (٢٨٣هـ)، «غارات» يا «استنفار وغارات»، چاپ تهران.
- ١٠٧- جهشياري، محمد بن عبدوس بن عبد الله كوفى جهشياري، أبو عبد الله (٣٣١هـ)، «كتاب الوزراء والكتاب» معروف بـ «تاريخ الوزراء».
- ١٠٨- حسن بن محمد بن حسن قمى، (در قرن ٤ هـ وفات يافت)، «تاريخ قم».
- ١٠٩- خوانسارى، علامة سيد محمد باقر بن زين العابدين موسوى خوانسارى (١٣١٣هـ)، «روضات الجنات فى أحوال العلماء والسادات».
- ١١٠- ذهبى، حافظ شمس الدين محمد بن أحمد (٧٤٨هـ)، «تاريخ الإسلام».
- ١١١- صالحى شامى، محمد بن يوسف صالحى شامى (٩٤٢هـ)، «سبل الهدى والرشاد فى سيرة خير العباد»، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٤ هـ/ ١٩٩٣ م.
- ١١٢- صفدى، صلاح الدين خليل بن أيبك بن عبد الله صفدى (٦٩٦ - ٧٦٤هـ)، «الوافى بالوفيات»، بيروت، دار الثقافة، ١٤٢٠هـ.
- ١١٣- طبرسى، أبو منصور أحمد بن على بن أبى طالب (القرن ٦ هـ؟)، «الاحتجاج على أهل اللجاج»، چاپ نجف، ١٣٨٦هـ.
- ١١٤- طبرى، أبو جعفر محمد بن جرير (٣١٠هـ)، «تاريخ الأمم والملوك»، قاهره، ١٣٥٧هـ.
- ١١٥- عبّاس إقبال آشتيانى، «خاندان نوبختى»، چاپ تهران.

- ١١٦- عباس قمي، شيخ محدث (١٢٩٤ - ١٣٥٩ هـ)، «منتهى الآمال»، چاپ تهران.
- ١١٧- \_\_\_\_\_، «تمة المنتهى»، چاپ تهران.
- ١١٨- عماد الدين طبرى (٥٢٥ هـ)، «بشارة المصطفى لشيعة المرتضى» ط ٢، نجف اشرف، ١٣٨٣ هـ.
- ١١٩- عوفى، محمد بن جمال الدين عوفى هندى (القرن ٧ هـ)، «جوامع الحكايات» و همچنين معروف است به: «جامع الحكايات»، تاليف وزير نظام الملك سال ٦٢٨ هـ، چاپ ليدن، هولند.
- ١٢٠- محب دين أحمد بن عبد الله طبرى شيعى (٦٩٤ هـ)، «ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى».
- ١٢١- محسن امين، آية الله سيد (١٣٩٠ هـ)، «أعيان الشيعة»، تحقيق حسن امين، دار المعارف، بيروت ١٤٠٦ هـ..
- ١٢٢- مسعودى، على بن الحسين بن على هذلى (٣٤٦ هـ)، «مروج الذهب ومعادن الجوهر»، قاهره، ١٣١٦ هـ.
- ١٢٣- محمد نقى خان ابن المستوفى ملقب به لسان الملك (١٢٩٧ هـ)، «ناسخ التواريخ» چاپ سال ١٣٣٦ هجرى شمسى.
- ١٢٤- نوبختى، أبو محمد حسن بن موسى (توفى بين ٣٠٠ و ٣١٠ هـ؟)، «فرق الشيعة»، تصحيح: سيد محمد صادق آل بحر علوم: نجف، ١٣٥٥ هـ.
- ١٢٥- واقدى، محمد بن عمر بن واقد واقدى (٢٠٧ هـ)، «مغازى الواقدى».
- ١٢٦- يافعى، علامة أبو محمد عبد الله بن أسعد بن على يمنى معروف به يافعى (٧٦٨ هـ)، «مرآة الجنان وعبرة اليقظان فى معرفة حوادث الزمان».
- ١٢٧- يعقوبى، أحمد بن أبى يعقوب بن جعفر، (٢٩٢ هـ)، «تاريخ يعقوبى»، تحقيق عبد الأمير مهنا، مؤسسه الأعلمى، بيروت ١٩٩٣ م.

كتب لغت:

۱۲۸- ابن أثير، أبو السعادات مبارك بن محمد جزري (٦٠٦هـ)، «النهاية في غريب الحديث والأثر».

۱۲۹- ابن منظور، محمد بن مكرم بن علي، أبو الفضل، جمال الدين ابن منظور أنصاري رويغى أفريقي (٦٣٠ - ٧١١هـ)، «لسان العرب»، چاپ بيروت.

۱۳۰- دهخدا، «لغت نامه دهخدا»، چاپ تهران.

۱۳۱- طريحي، فخر الدين بن محمد بن علي بن طريح رماحي نجفي (٩٧٩-١٠٨٥هـ)، «مجمع البحرين».

۱۳۲- فيروزآبادي، محمد بن يعقوب بن محمد مجد الدين أبو طاهر شيرازي (٧٢٩-٨١٧هـ)، «القاموس المحيط».

\*\*\*